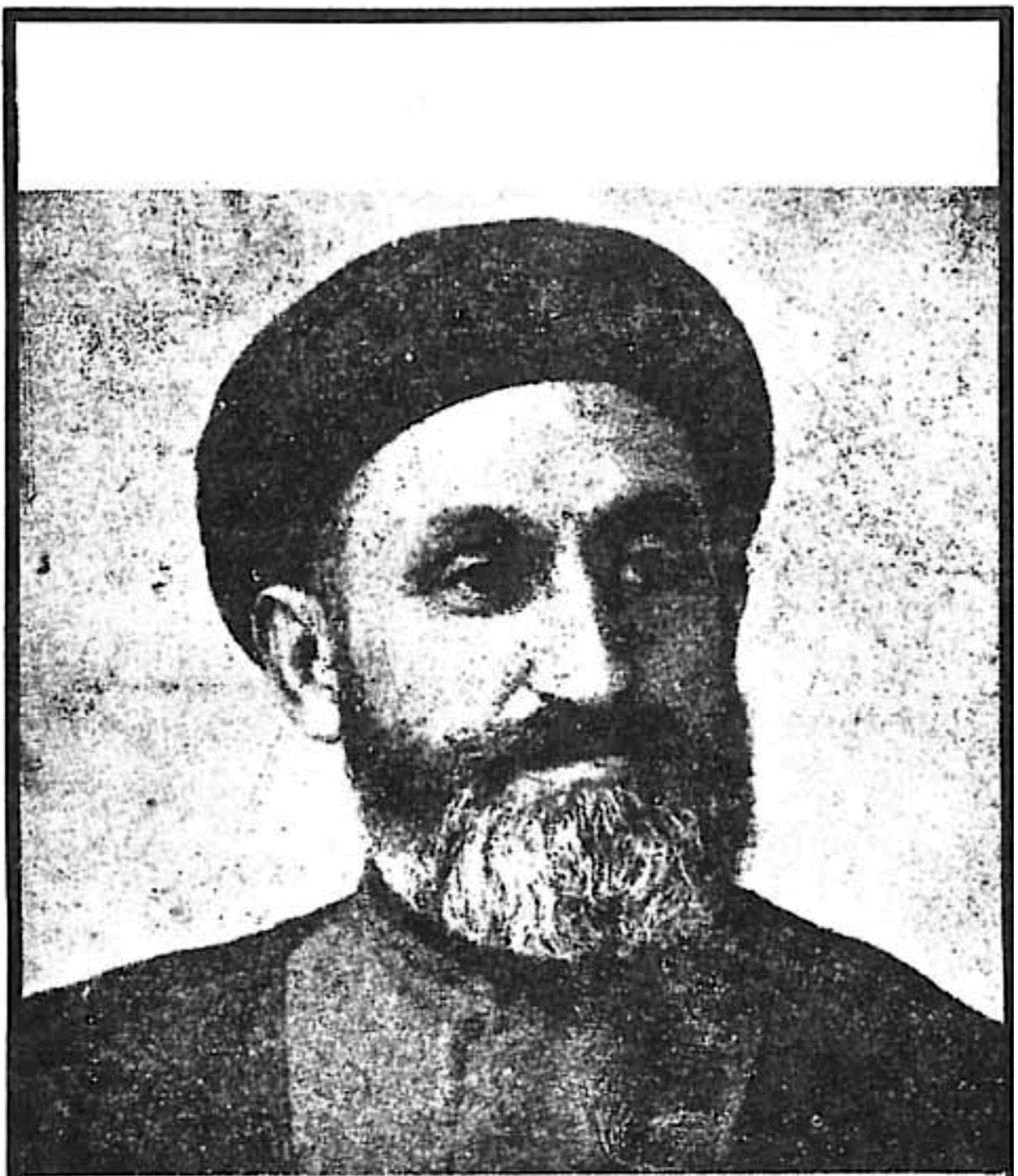


تاریخ معاصر

حیات یحیی

تألیف: یحیی دولت آبادی





یحییٰ دولت آبادی

تاریخ معاصر
۱

حیات یحیی

جلد اول

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۶۲



انتشارات عطّار: خیابان انقلاب، خیابان اردبیلیت، تلفن، ۶۲۹۳۲۳



انتشارات فردوسی: خیابان مجاعلین، شماره ۲۶۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

حیات یحیی (جلد اول)

تألیف: یحیی دولت‌آبادی

چاپ اول: ۱۳۴۶ - تهران، کتابخانه ابن‌سینا

چاپ چهارم: ۱۳۶۳ - تهران

چاپ: چاپخانه رنگین - تهران

نیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

حکفتار ناشر:

بشر از روز گاران بسیار دور بعنی از همان زمان که خط و نوشتن باد گرفت وتوانست افکار و خواسته‌های خود را به طرف مقابل تفهم نماید، در صدد بوده که حوادث و اتفاقات زندگی خویش را بیاد گارنگاهداری کند، تا آینده‌گان از احوالات او باخبر گردند و از همین زمان است که نوشتن تاریخ که گاهی بصورت علامات حجاری شده روی تخته سنگ‌ها و تنہ درخت‌ها و بعدها بصورت نوشته‌های الفبایی و تصویری بر روی گل پخته از انسان‌های پیشین باقی مانده شروع شده است. بنابراین تاریخ جام جهان نمایی است که همچون آینه منعکس کننده حالات و افکار و روحیات اینها بشر است و در آن بطور مجمل از جیات و معات ملل مختلف گفتوگو و بحث شده است.

تاریخ گذشته ایران نیز مانند تاریخ اغلب ملل جهان دارای فهرمانانی است که سرنوشت‌ساز این ملت باستانی و کهن‌ال بوده‌اند و ما با خواندن شرح حال آنان می‌توانیم راه و روش آنان را پیروی کنیم و از خدمات آنان که در راه ترقی و تعالی ملت ایران کشیده‌اند بهره‌مند گردیم.

تاریخ صد ساله اخیر ایران نیز پراز حوادث مختلف است و این حوادث گاهی سرنوشت ملت ایران را تغییر داده و جا دارد کتب زیادی از این قسم سرنوشت‌ساز تاریخ چاپ شود و کتاب حاضر در رابطه با چنین موردی بچاپ می‌رسد و امیدواریم در آینده بتوانیم در این زمینه کتب دیگری بچاپ برسانیم تا روش‌گر این برجه تاریخی ایران باشد.

سر آغاز

اکنون که باری خداوند بکنا، کتاب حیات بعیی از چاپ در آمده و منتشر می‌گردد جای بسی خوشوقتی است که این اثر نفیس در دسترس استفاده عموم فرار گرفته و خوانندگان گرامی بشمی دیگر از خدمات برجسته نویسنده کتاب در راه نشر معارف و تأبیس مدارس ملی بی‌برده ملاحظه خواهند نمود که در آن روزگار تبره و تار که اکثریت فریب باتفاق مردم در تاریکی جهل و بی‌سادی می‌زیسته‌اند چگونه معدودی از جان‌گذشته مشعلدار راه هدایت ملت شده، برای نشر فرهنگ و باساده کردن مردم رنجها برده و خون‌دلها خورده و از مواجهه با هیچ‌جیک از مشکلات و خطرهای گوناگون نهرا سیده‌اند و سرانجام با کوششهای مداوم توانسته‌اند بنای فرهنگ نوین مملکت را پایه گذاری کنند.

کتاب حاضر که نصادفاً مقارن با شخصیتین سال تأبیس دیستان سادات که بکی از تأبیات شخصی مرحوم دولت‌آبادی است، از طبع خارج می‌شود آئینه سر اپانمای آن عصر و شرح خدمات معارف‌خواهان واقعی و مبارزات آنان با دشمنان معارف است که شاید از جث اشتمال بروقایع و چگونی تأبیس مدارس جدید دزد نوی خود بی‌نظیر بوده و اصیل ترین تاریخ معارف نوین مملکت باشد. آرزوی اینجانب است که دیگر آثار آن دانشمند از قبیل کتابهای اردیبهشت‌آئین در ایران زبان فارمه‌تر بیت‌اراده و غیره نیز که فهرست کامل آنها در مقدمه جلد دوم این کتاب منتشر شده است، بهمث معارف‌خواهان چاپ، و روان صاحب آن آثار از این راه‌گذر شاد گردد.

حبلله دولت‌آبادی
اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ تهران

فهرست جلد اول

۱۱	* فصل اول: ولادت و تحصیلات ابتدائی
۱۷	* فصل دوم: تربیت ابتدائی و مسافت
۲۳	* فصل سوم: عراق عرب و روحانیت
۲۸	* فصل چهارم: تحصیلات مقدماتی
۳۳	* فصل پنجم: جنگ و طاعون و مراجعت به ایران
۳۹	* فصل ششم: بدزم و ظل السلطان
۴۴	* فصل هفتم: ایران و قوای آن
۵۰	* فصل هشتم: قوه روحانیان
۵۶	* فصل نهم: بکمال و نیم در تهران و بازهم اصفهان
۶۲	* فصل دهم: سه سال در اصفهان
۶۹	* فصل بازدهم: قصد حجاز
۷۵	* فصل دوازدهم: تنهائی در عراق عرب
۸۱	* فصل سیزدهم: مصر و حجاز و ایران
۹۱	* فصل چهاردهم: سید جمال الدین اسدآبادی
۱۰۰	* فصل پانزدهم: اوضاع ملکی و احوال دولت
۱۰۵	* فصل شانزدهم: دخانیه و فسخ آن
۱۱۱	* فصل هفدهم: احوال خانواده
۱۱۷	* فصل هجدهم: پایان دشمنی و تأهل
۱۲۳	* فصل نوزدهم: اوضاع ملکی و احوال پیداران
۱۳۰	* فصل بیستم: روحانیت و روحانیان

* فصل بیست و پنجم: قتل ناصر الدین شاه	۱۳۷
* فصل بیست و دوم: سلطنت مظفر الدین شاه	۱۴۲
* فصل بیست و سوم: میرزا آفخان کرمانی و رفیقانش	۱۵۹
* فصل بیست و چهارم: اوضاع دربار و عزل امین‌السلطان	۱۷۱
* فصل بیست و پنجم: امین‌الدوله و معارف عمومی	۱۷۸
* فصل بیست و ششم: خبریه رشدیه و انجمن معارف	۱۸۵
* فصل بیست و هفتم: مدرسه علمیه و افتتاحیه و انجمن معارف	۱۹۳
* فصل بیست و هشتم: مطبوعات و مطابع	۱۹۹
* فصل بیست و نهم: عزل امین‌الدوله و سیر تهرانی	۲۰۵
* فصل سی ام: امین‌السلطان و معارف	۲۱۳
* فصل سی و یکم: انجمن معارف و کتابخانه ملی	۲۲۱
* فصل سی و دوم: انجمن معارف و خطر انحلال	۲۲۸
* فصل سی و سوم: انجمن معارف و مدارس	۲۳۲
* فصل سی و چهارم: مدرسه متirkه سادات	۲۴۵
* فصل سی و پنجم: مدرسه ادب و کماله	۲۵۴
* فصل سی و ششم: مدرسه سادات و طفیان فاد	۲۶۱
* فصل سی و هفتم: دولتیان و مسلمانه سادات	۲۶۸
* فصل سی و هشتم: دفع فته و اوضاع معارف	۲۷۶
* فصل سی و نهم: دستان دانش و فته مدرسه رشدیه	۲۸۹
* فصل چهلام: فته جدید و رایج‌های بد	۲۹۱
* فصل چهل و هکم: شورای معارف و احوال مدارس	۳۰۰
* فصل چهل و دوم: اوضاع سلکت و احوال خانوارده	۳۱۳
* فصل چهل و سوم: دارالفنون تهران	۳۲۵
* فصل چهل و چهارم: خطر جدید مدارس و نظری بعد از قدم	۳۳۸
* فصل چهل و پنجم: احوال داخلی و اوضاع خارجی	۳۴۹

بسمه تعالی

مقدمه

کیت آنکس که دارای اندک ادرال باشد و فوائد تاریخ را نداند. تاریخ است که گذشته و حال و آینده را بهم آشنا می‌ازد.

تاریخ است که خزانه خبر و شر این عالم شمرده می‌شود. تاریخ تغییر پذیر نسبت چونکه آئینه گذشته است و گذشته تغییر ناپذیر است. تاریخ مانند صفحه عکس در برابر کردار نیک و بد هر کس صورت حقيقی آن را بر میدارد و با کسی خصوصیت و با خصوصت ندارد. تاریخ تهییج مبناید، تشویق می‌کند، جرأت میدهد، جلادت می‌زاید، تسلی می‌بخشد و بالجمله حبات جاودانی داده، ثبیت قومیت و ملیت مبناید. ملل بزرگ عالم دارای عظمت نگشته مگر در سایه تاریخ. اشخاص بی‌نام و نشان دارای نام و نشان نشدن مگر در پرتو تاریخ. مملکت ما که تاریخ قدیمیش یکی از مهمترین تاریخهای دنیا است و حوادث اخیرش اگر از وقایع قدیم نباشد کمتر نیست مناسفانه هنوز تاریخی ندارد که مشتمل باشد بر صور حقيقی آن حوادث، و اگر چیزی در داخل و خارج نگارش یافته بیشتر آلوده است به پرده پوشیده و غرض‌های شخصی و روابط خصوصی. بلی در قرن‌های اخیر بزرگانی بوده‌اند که بقلم خود در هر رشته از حوادث که دست یافته‌اند نگارش و گزارشی داشته‌اند ولی بواسطه نامساعدتی زمان و آزاد بودن کلک و بیان در پرده خفا مانده بیشتر از میان رفته است و همچنین است سر گذشت زندگانی اشخاص، که برای آینده‌گان می‌واند دستور عبرت و سرمثق سعادت بوده باشد.

در مملکت ما کمتر کسی بصرافت می‌افتد شرح زندگانی خود را بقلم آورده بیادگار برای آینده‌گان بگذارد، در سورتیکه نگارش شرح زندگانی، حبات جاودانی

میدهد، نامه‌نیان انسان را باقی می‌گذارد و آیندگان را جراحت راه‌های بسته نمود. آری پاره‌نی از مردم نامه‌جو سفر نامه‌هایی بیاد گار گذاشتند بصورتیکه خوانندگان را سودی نمی‌بخشد و نتیجه‌نی که از تاریخ مطلوب است از آنها گرفته نمی‌شود.

بعضی از ناکسان و ستمکاران خواسته‌اند درسایه زور و زد و بقلم مزاح گویان حقایق را پنهان نموده رذالت اعمال خود را محنتات جلوه داده تاریخ سازی نمایند.

اما بدینی است که این گونه کتاب‌ها را روز گار، خاصه بعد از مرگ صاحبی رخصت نمی‌دهد قدم بسیان معلومات عالم بگذارد و دست باقدرت طبیعت آنها را بزودی محو و نابود می‌سازد. بر عکس شرح زندگانی ساده‌خالی از اغراق و پرده‌پوشی و میری از آلایش خودمنانی و حق ناشناسی آمیخته و با حوادث حقیقی روز گار در حوزه معلومات جهان مقام شرافت می‌باشد و صاحبی را زندگانی جاوید می‌بخناید.

نگارنده این کتاب از آغاز جوانی همه وقت بخاطر می‌آورد ناشر شرح زندگانی خود را خالی از هر گونه آلایش و پیرایش آمیخته با جمالی از حوادث واقعه ایران و عالم نگاشته بیاد گار بگذارم تا درسته ۱۳۱۰ هجری کسی سال فری از زندگانیم می‌گذشته شروع به نگارش این کتاب نموده نخست با برورد گار خود عهد کردم که از سوانح عمر خود نتویسم مگر آنچه براستی گذشته باشد و از حوادث دهری نگارم

مگر آنچه را تصور حقیقت در آن نموده باشم. مسلم است از حوادث عمومی عالم و از وقایع عده وطن خویش مطالبی را مینتوانیم باد آور شوم که خود در جریان آنها بوده و با وسیله خبر گرفتن از آنها را در دست داشته‌ام و از آنجا که احوال جاری بحوادث گذشته نزدیک مربوط است بین از آنکه بگذشته‌های دور مربوط بوده باشد امیدوارم آیندگان نزدیک را خواندن کتاب من موجب مزید عترت و بصیرت گشته نگارنده را بدعاي خبر باد کرده از سهو و خطایکه رفته باشد که البته بی سهو و خطایست اغراض نفرموده بتصحیح و تکمیل آن بپردازند.

خدایا عافت محمود گردان.

بعینی دولت آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل یکم

ولادت و تحصیل ابتدائی

نگارنده این نامه فرزند هادی بسیجی دولت آبادی گردید :

پند من از روحانیان و از دانشمندان بزرگ معروف ایران است از احفاد قاضی نورالله شوستری^۱ پند و اجداد وی همه در زمرة روحانیان واز جمله اخیار بودند. جد اعلایی من میرعبدالکریم از شوستر به اصفهان آمده در دولت آباد برخوار که بدو فرسنگ مسافت در شمال شهر اصفهان واقع است اقامت گزیده کتاب غنیة العابدین را در اخبار و آثار دیانت اسلامی املعی منتقل بر دوازده جلد آنجا تألیف نموده است، اجداد من بطول زمان در دولت آباد مختصر علاقه ملکی تحصیل کرده امور شرعی آن آبادی را با دهات اطراف آن تصدی مینموده اند میرعبدالکریم دوم جد من در دولت آباد علاقه ملکی خود را زیلاز کرده دائرة میث خوبیت را دست داده برپایت شرعی برخوار قناعت نکرده در اوخر عمر در شهر اصفهان هم خانه ملکی تحصیل نموده مرجیعت مختصری یافته است.

پندم در ابتدای سن برای تحصیل در شهر اصفهان اقامت داشته گاهی بدولت آباد رفت و آمد میکرده پس از آنکه از تحصیلات معمول آن عهد فراتت یافته با سلسله میرمحمد صادق واعظ که در محله ییدآباد اصفهان ساکن میباشند وصل نموده مادر من از طرف پند از آن سلسله واز طرف مادر نوه ملاعلی حکیم نمودی است که دوسر خود اول حکیم منشی بوده است پند بسب حسن معاشرت و عقل معاشر و بواسطه دارایی که شخصاً تحصیل کرده با بعد از فوت پند باوارت ریشه محل توجه

خامس و عام شده اعتباراتش بیش از پدر گردیده کم کم بر علاقه ملکی خود داده است.
آباد فوجاهای دیگر افزوده است، پدرم در شهر اصفهان احترامی شایان تقدیر یافته
بعد از فوت پدر باز آمد و دست خود را بدولت آباد در مدت چند سال ترک نکرده
با قدرت کامل امور شرعیه و عرفیه برخوار را هم اداره مینموده است بقیه که از
دولت آباد هیچ وقت را از باقر، برخوار ییشترا واقعات غیر از مالانی که بحکومت اصفهان
میداده اند کسی سروکاری با حکومت نداشته بلکه مرجع کل حوادث واقعه آن حدود
محض پدرم بوده است.

تا این تاریخ که سی سال از عمرم میگذرد و شروع بنگارش این شرح حل نموده ام
پدرم پنج پسر دارد پسر ششم هم داشته که در سن سالگی وفات گردید
من پسر دوم هستم که در سن ۱۲۷۶ هزار و دویست و هفتاد و نه هجری روز چهارشنبه
هفدهم ماه ربیع الدولت آباد متولد گشته ام از پنج سالگی مرأ تحصیل خط و سواد
واداشته اند باین ترتیب که تا مدتی نزد زنهای که عبدت ساده مینواسته اند بخواندو
قرآن را از روی عقیده منجی بزحمت فرا میگرفته اغلب از نوشته محروم بوده اند
عمر خود را صرف کرده بی آنکه بدانم از آنها چه آموخته ام از این قیل زنا در
شهرها ییشترا و در دولت کمتر یافت میشده شغلشان پرستاری کودکان در خانه خوشاشان
و با درخانهای محترمین بوده است مسلم است در فرستادن کودکان نزد این قیل زنا
ملحظه پرستاری شدن از آنها دکمی از وقت را آرمیدن لفزوں بوده است تا تحصیل
سواد نمودن و چگونه میتوانم بیلا آورم وضع منزلهای را که تعليم دهدند کان یا
تریت کنند کان زنانه آن عصر خصوصاً در دعات برای کودکان میداشته اند و اهفل
یکناه را جگونه نگاهداری میکرده اند درجه حبرهای مرطوب بر دی چه فرشهای
نایاب درجه وضعهای نامناسب اگرچه مکتب خانهای از اینها بالاتر هم که بتوسط
علمهای مردانه دادر بوده غیر از افزون بودن جمعیت و قبل و قال مزیتی بر آن ها
نداشته اند بهر صورت این مدت را نمیتوانم از زمان شروع تحصیل بشمارم تا هفت
ساله میشوم پدرم من و برادر بزرگم را که آنوقت نه ساله بوده است جداً تحصیل
و امیدارد.

پلدم منزه‌ری دارد ملا عباس نام مردی تدخو و با سواد است در دولت آبد نوشتجلات شرعی را مینویسد از این راه معاش میکند و از جانب پلدم نیز گلمی بلو رعایت میشود در این وقت درس دادن بمن و برادرم را ضمیمه مشاغل او قرار میدهد معلم یشتر لوقلت خود را صرف تحریرات شرعی و کسب معاش میکند و روزی دو سامت با کمتر هم تکلیف معلمان را در باره ما ادا شده تصور مینماید.

یعنی از آنکه ترتیب تحصیل ابتدائی خود را یان کنم باز بعض منفه های معلم که بعد از شغل تحریرات بآنها یشتر از درس دادن بما لعنت میدله اشاره کنم. معلم هاقیم شرعی میشه از جانب پلدم بر اطفالی که بی ولی باشند و تصرف در مال آنها وظیفه حاکم شرع است از این راه مکتبخانه ما بصرافخانه کوچکی شافت یافته بوده که غالبا در آنجا معاملات وداد و ستد میند.

معلم ما از تقدیمه صنیران که نزد او جمع میکشت و با از ذخیره خودش با اسم مال صنیر بمردم قرض میداد و ملك و خانه بگرد میگرفت گفتم یا از ذخیره خودش با اسم مال صنیر بلى بدو سب اگر از مال خودش هم بود به اسم مال صنیر میداد اول آنکه نیخواست معلوم شود او ذخیره دارد. دوم آنکه چون در شرع اسلام داد و ستد ربانی حرام است گرچه بخوانند صیغه صلح و بخشش کلاه شرعی بر سرش میگذارند و مال الاجاره املاک را در ازای سود قرض محض میدارند ولی باز هم در عنوان رعایت صرفه و صلاح صنیر بهتر میتوانسته معاملات را بر وفق دلخواه جاری کند و نیکو تو موفق میشه ماعدهت پلدم را بجانب خود جلب نماید اگر اشکالی در یعنی میآمد و حاجتمند تقویت او میکشت.

شغل دیگر معلم که آنرا بزرگترین تفتقات خود میدانست دهر چه میتوانست متور نگاه میداشت شغل کیماگری بود.

معلم ماشوق زیادی باینکار داشت کتابهای که در این فن بست آورد میخواند و امتحان مینمود و یقین کرده بود از این راه دولتمند میگردد.

معلم ما روزها پس از فراغت از شغل تحریرات و معاملات شرعی و حضور دد محضر محاکمات پلدم بکار قرع و اینیق میبرداخت نشادر و زربینخ و غیره مهبا ساخته

باندازه‌تی که چشم ما از دودکوره کمیاگری و دماغ ما از بروی بد دواعی که بکار میرد
یشتر زحمت میدید تا گوش ما از تعیینات او ببره برده باشد.

من د برادرم نزد این معلم همدوس بودم روزها وقت صبح میرفیم بخانه او که
فاصله کمی با منزل ما داشت تا نزدیک ظهر کمعلم غائب بود بنوشتن چند سطر خط نسخ
زدی لوحه حلیبی و بیازی نمودن با اطفال معلم وقت خود را می‌گذرانیدم جد از ناهار
که از خانه خودمان بازگشت به این خانه می‌شد معلم حاضر شده سطّری جند از فر آن
بما درس میداد سرمهشی می‌نوشت و من گنشته را تحویل می‌گرفت و برای خواندن
فارسی کاغذ های تحریری خود را که عبارت بود از لامه های باطل شده سند های
معاملاتی که با مردم داشت بما میداد بخوانیم و خواندن خط های تحریری بی اندازه
زحمت داشت از فارسی چیزی را که بشوق می‌خواندم کتاب موش دگربه بود نسخه های
آن را حفظ کرده آن کتاب را که تقریباً در میان آنچه برای خواندن من حاضر شده
بگانه چیزی بود که با سن د تحصیل من منابت داشته می‌شاختم و آنرا دوت
می‌داشت.

بکی دو سال بابن ترتیب می‌گذرد و فایده قابلی از تحصیل نزد این معلم حاصل
نمی‌شود. و اما از تأثیرات تریتی در این خانه بعد ازیان نمودن وضع آن خانواده در
فصل دوم معلوم خواهد شد که چه یهودی بوده ام و لوح ساده خاطر من دد اول مرحله
اکسابات عملی چه نقش و نگارهای مختلف پذیرفته است.

بعد از این معلم سرخانه باقیم بابن ترتیب که پدرم بکی از منربان خود را
سبد مقنسی بسن پنجاه سال میرزا محمد خراسانی که سواد عریش بد نبود سرخانه
آورده ما را درس میداد چون خانواده ما یشتر در دولت آباد اقامت میداشت ناجار
معلم باید درده بماند، آقای معلم که بعیال د اولادش علاقه بسیار داشت از توقف ده
دلتگ بود و تمام هفته روز بلکه ساعت شماری می‌گردید که روز پنجشنبه بر سر او بشهر
رفته شب جمعه روز جمعه و شب شنبه را در شهر مانده و صبح شنبه بازگشت نماید.

پدرم بابن ترتیب کار تحصیل ملا منظم کرد و این اندازه مراقبت دد آن عصر
از کارهای بزرگ و اقدامات مهم بود که پدری برای تریت نمودن از لاد خود بجهای

آورد. آقای معلم کتاب صرف هر زامنه را برای ما درس میکوید اگرچه درس کفتن اینگونه کتابهای ابتدایی برای او اشکالی ندارد ولی از شغل علمی دنریت آموزگاری اطفال بکلی یخبر و بعلاوه طبعاً کم تغیر است.

معلم ما چون میخواهد مطلی را یان کند رنگ سرنش قرمز مبتود زبانش لکت گرفته عاجز میماند بطوریکه گاهی درین درس کفتن سکوت میکند و باز بزحمت یان مینماید بهر صورت چند ساعت طرف صبح و چند ساعت طرف صحریکار درس ما میردازد و چند ماه هم باین ترتیب میکنند در نمن آقای معلم برای اینکه هم بدولت آباد نماید وهم از فایده معلمی ما محروم نماند پدرم را ترغیب میکند ملا ریکی از مددساعی اصفهان که برای اقامت تحصیل علوم مذهبی طلاب دایر است بفرستد و خود آمده در مدرسه بما درس پندت.

پدرم این رأی را پسندیده در مدرسه سد که یکی از بهترین مددساعی اصفهان و از بنای حاج محمد حین خان سد اصفهانی است حجره‌منی برای های میگیرد. حجره‌های این مدرسه بعضی محل اقامت طلاب غریب و بومی است که روز و شب اقامت دارند و بعضی محل تحصیل اشخاصی است که در شهر خانه دارند روزها بمدرسه میروند و شبها درخانه خود میمانند من و برادرم دریکی از زاده‌های مدرسه صدر دارای یک حجره روزانه میشویم از دولت آباد میردم به اصفهان بایک الله یورمده مقدس از مردم دولت آباد که فی الجمله سواد خواندن و توشن دار دملا حین نام.

ملاحین مردی است ماین شست و هفتاد سال ریش بلندی دارد که با حنا قرمز میکند عالمه کرباس سفیدی برسر مینمید و قبای کرباس آمی رنگی دربر، عبای کنه سیاهی بردوش گیوه ضخیمی در پانسیح درشت زرده‌نگی دردت دارد و دائم صلوت میفرستد ملاحین میخواهد برما تعکم کند اما ما از این اطاعت نمیکنیم از هم مجبور است با ماهرانی نماید شبها درخانه خود هر وقت پدر و مادرم دولت آباد بشنند تها میمانیم و با یک زندگانی بی وضع دین ترتیب بر میریم صبح زود یعنی یک ساعتیش از آنکه آفتاب طلوع کند ملاحین مادا از خواب یدار کرده در جعا آوردن نیاز صبح و زود بمدرسه رفته تعجیل مینماید بآنکه جزی خورده باشیم در هوای

تلربیک بجانب مدرسه میرویم .

موس تا هستن استوارد بازار میشوم بوی بد کلخهای که از دکانها دریای آهای ریخته شده و هوای بازار را متفنن نموده سفت دد دماغ ما اتر جکند چرا نهایی بازار که عبارت از چراغ موشیهای کوچک که با روغن کرچک میوزد و روشنایی کمی دارد از دور چشمک میزند و در شرف خاموش شدن میباشد کیکچیان بازار که کیفترین مردم هستند از زحمت یاری شب فراتت بلته روی سکوهای بازار چرت میزند سکهای یصاحب بیار در کنار بازار از گرسنگی بالس میکند ما باید حافظ طولانی فاصله میان خانه و مدرسه را در بازار طی نماییم و این زحمت بزرگی است که همه روزه غیر از روزهای تعطیل میباید تحمل کرد .

چون بمدرسه میرسیم ملاحین باسلام و صلوان کلید حبره را از جیب خود در آورده در را باز میکند بمحض باز شدن دد بوی بدی از حبره بشام ما میرسد حبره ما علاوه بر اینکه روشنایی آن فقط لازمی داشته است چون نهاده بوده باشیم که داقع شده از حبرهای سحن مدرسه تلربیکتر و چون پیش ازما بدت اشخاص کتیف بوده بسیار کثیف است .

بالجمله وارد حبره شده چون هوا هنوز طوری روشن نشده است که بتوان جزی خواند ناتمامی خواب شب هم فشار میاورد ناچار بروی نمذبره‌گی رنگ که روی حسیر بوریای کف حبره فرش است لفتابه تلیم خواب میشوم تا ساعتی لزروز میکند و آقای معلم دارد میشود بناجذری برخاسته باکمال کالت برلی شنیدن تحریرات او حلیر میگردیم چند عاه هم این ترتیب جاری است هر وقت پدرو مادر ما در دوات آبداد هستد روزهای پنجه بجهه جوان سواری میآورند سوار شده بدولت آبدارفه صحیح شده با عصر جمهه مراجعت مینماییم و این بهتر گردش و تفریح ماست روزها در مدرسه بکی دو ساعت میشتر با معلم یستیم و پس از رفتن معلم انس ما با جوانی است که بدلش از روضه خوانهای معروف اصفهان است نامش میرزا محمود پلدش ملا عبدالله خوساری این جوان هم من در مدرس ماست و در همان زادیه مدرسه حبره کوچک روزاله‌گی دارد کم کم بلعم مانوس شده با یکدیگر مباحثه میکنیم ، یک روز صحیح میباید ولاد

حجره خود بتود نمتش نمیرسد قفل در را باز کند بر زی آنهاي کاغذ لق که بجای
شته کاغذبان گرفته اند با میکناردن کاغذ لق خراب میشود در این حال پدرش رسیده
در مقابل این تصریح جزوی باحصایی که سرش آهن دارد بر سر و صورت او میزند بطوری
که خون از صورتش جلای میگردد و او را از منتهی بخانه میرد و این وسیله انس
هم ازما گرفته میشود بالجمله روزگاری بدین احوال میگذرد اینم واز این معلم مختصری
از صرفه نحو عربی فراگرفته بخواندن شرح سوطی برالغه این مالات شروع مینمایم
من از کودکی شوق زیاد به ادبیات مخصوصاً به اشعار داشتم.

گلستان سعدی و کتاب حافظ را بین خود بخواندم معراج السعاده فارسی را
هم که کتاب اخلاقی است و از روی جامع العادات عربی نوشته شده درس میگرفته
از همه مشکلتر در ابتدای تحصیل خواندن فر آن بود که هیچ نیفهیم و طوطی وار
تلفظات مشکل آن را بابتی فراگیرم من خطا نمیخواستم تحصیلی مهم شمرده
میشد و خوشغط بودن از جمله فضیلتها بود.

فصل دوم

تریست ابتدائی و مسافت

تریست ابتدائی من درخانه و خارج - امادر خانه اگر جه پند من دد شناختن
آداب و رسوم معمول آن عهد و حسن معاشرت ضرب المثل بود ولیکن میان ملا خودش
سد بزرگی از ملاحظات میگذارد با او معاشرت نداشتیم با او نیگرفتیم جز برای
حاجتی یا رسانیدن یافامی و گرفتن جوابی به حجره او وارد نمیشدیم در برابر او
هرگز بی اذن نه در خلوت و نه در جلوت نمیشیم با او مگر در سفرها که ناجا
بودیم همسر نمیشدیم باین سبب انس و علاقه‌ها یشتر بسادرمان بود مادر من بالغوش
خوش محالوره، بلندنظر و درخانه‌داری و اداره کردن زندگانی کم نظر شمردم میشدند
عین مهربانی که با ما داشت هیچ وقت از دایره اطاعت او پا بیرون نمیگذاردیم.

وبالجمله اگر در خانواده ما شرایط تریست کودکان بوجه نیکو باقتصای زمان

زمکان فراموش نبود ولی چون خانواده‌ی نجیب و محترم بود اخلاق نابندی‌هم کاملاً موجب اکسایبات نامناسب باشد دیده نمیند.

واما تریت در خارج تریت خارجی یعنی می‌باید در مکتبخانها بوده باشد مکتبخانه اول هاگه زنانه بود بخاطر نسباً در مردمه از امرات تریتی در وجود من‌کرده باشد واما مکتبخانه دوم یعنی خانه ملاعیاس.

ملاعیاس دو زن دارد زن پیری که از او جند پسر و دختر داشت بی آنکه هیچ‌گونه تعلق خاطر با آنها داشته باشد و زن جوانی بازیسه فرزندکه تعلق خاطر بسیار با آنها داشت.

این دو زن داین اولاد همه در یک خانه زندگی می‌کردند میان زن پیر و جوان همه روزه کشمکش و نزاع بود باین ترتیب که تعلم در خانه بود آنها آرام بودند زن پیر مشغول خدمت وزن جوان با معلم میزیست چون معلم از خانه پیرون میرفت فوراً زن پیر شروع می‌کرد بفریاد زدن و بدگونی از زن جوان نمودن او هم نظر به اطیبانی که از محبت شوهر نسبت بخود داشت از جواب دادن باز عاجز نمی‌ماند در این حال وضع اولاد بی‌سواد بی‌تریت این دو زن معلوم است چه خواهد بود هر یک از این دو زن در هیچ‌گزینی می‌خواهد اولاد خود را مقدم بدارند و بفرزندان دیگری بدیده حق‌الدت نظر نمایند.

اولاد زن جوان علاوه بر رقابت هادر بواسطه زیلاتی محبتی که از بد نسبت بخود مناهده می‌کنند مفروض شده می‌خواهند برخواهر و برادرانی که از آنها بزرد کنند هستند بر تری بجهویند آنها هم تمکین نمی‌کنند.

خلاصه اوضاع غریبی در این خانواده جاری بود کمتر روز بلکه کمتر ساعت بود که بیانه‌ی میان دو زن و میان اولاد این و آن کفکو و زشتکویی نباشد گاهی رشته سخن بطول می‌کشید تا معلم وارد شده بكلمات سخت ملامت آمیز آنها را آرام مینمود پس از آنکه از این معلم‌خانه یا خانه رسوانی خلامش شدیم هستند اینکه گاهی با آنها معاشرت داشتیم اولاد خوب شاؤندان پدری و مادری و اولاد همایکل بودند. بدیهی است اطفال خود روی مدرسه ندیده تریت نیافته دارای چه حدود از

ادب و انسانیت و حسن اخلاق میتوانند بوده باشند چه برای خود و چه برای سرایت دادن بمعاشرین خود.

بهر صورت باید دانست که نرسیدن دست مردمی قابل بدامتن لوح ساده حسنه بلک طفل یا نرسیدن دست او بدامن حسن اکتابت عملی ممکن است طرح ملکه عالی در وجود او بزیزد که آنار بد بختیش در تمام عمر از او مفارق است تماید.

گرچه هارادر آن زمان بیان هیئت زدن تریت با فته میخوانند و شاید هم بواسطه اخلاق خانوادگی نسبت به بباری از اولاد خوب شاؤندان و همابگان از جیت اخلاق برتری داشتند اما ولیکن چگونه کفایت میکند این برتری نسبی در برابر پادشاهی از خلفها له باقی نمای فطرت آنها را دوست امدادارم و میدانم بودن آنها در لوح وجود من از انر معاشرتهای ابتدائی است و جون راسخ شده نزحت میتوانم آنها را ترک یا کم نایم بلی چنانکه برای باک طفل نشود و ناکردن - نزکار با ناسازگار صلاحیتش یعنی است تا پلکتاخه درخت همچین حاجت آن طفل هم بحسن تریت مردمی یعنی است تا حاجت آن شاخه درخت بدهست بر و نش باغبان و خوب شخنی و بد بختی شخص ددتمام عمر کاملاً مربوط است بحسن ترینهای ابتدائی او از این سبب آغوش مادر را اول مکان ساعت یا شقولت باید دانست بالجمله در سنه ۱۲۸۹ (یکهزار و دویست و هشتاد و نه) هجری که من ده ساله بودم پدرم برای تکمیل علوم مذهبی عراق عرب رفت پدرم ذاتاً سفر دوست و تجدد خواه است و مکر رعنوان زیارت قبور یشوایان دین که در مملکت ما نزد مقدسین محترم ترین عنوانها برای سفر کردن است ملافت کرده اقامت خود را در آن مکانهای شریف طول میمدد در این سفر هم در عراق عرب برای چند سال قصد اقامت نمود و اهل ویال خود را با آنجا طلبید.

در اوائل سنه ۱۲۹۰ هجری ما یعنی مادرم با چهار فرزندش عراق عرب رفیم. مردی که در این سفر محروم مادرم میباشد پسر داشتی من است که برای تحصیل شرعیات بجبل میروند نامش میرزا علی اصغر فرزند حاجی میرزا جعفر نوری است خانواده ما با این همسر و چند نو که بجانب کرمانشاهان روانه میشوند.

در این ایام بواسطه تدبیلات مأمورین دولت عثمانی بتهه ایران دولت ایران

رخن زدار را برق عرب منع کرده بود و مای دعایت این قلعه حرکت کرده بودیم در کرمانشاهان معلوم میشود که گذشتن از سرحد خالی از اشکل نیست ولی آنها که بزرگتر قافله‌اند بازاعتا نکرده روانه میشوند چون بکرند بسیم معلوم شد از طرف شاهزاده عصاد الدله حکمران کرمانشاهان بجز کدام حاکم کردند امر شده نگذارد هیچکس بعنوان زیارت عتبات بخواه عنمانی وارد شود حکومت کرند بالخوانین کرندی است که ملک نیازخان بکی از مردان دلیر آنها بوده در ایام حکومت خود در میدان جنک با بکی از طایفه‌های یلغی کشته شده است و بعد از او حکومت برادرانش عباسقلی خان رسیده عباسقلی خان جوان رشید خوش اندام خوش رود و خوشبوی است رؤسای این خانواده چه ملک نیازخان چه برادرانش عباسقلی خان، کریم خان و علی مراد خان بایددم مهربانی دارند و پیشتر اطمینان بزرگتر هامان در این بی ملاحظگی بدوسی آنها بوده است.

علاوه از کرمانشاهان تاجری از اهل خراسان که مردمی سفر کرده و دنیا دیده است با ما همسفر شده عقل و تدبیر او در آسایش ما و فراهم آمدن موجبات تسهیل مسافت مدخلیت می‌باید.

هیبنکه بکرند میرسم حاکم از ورود ما آگاه شده مهربانی می‌کند و بطور خصوصی و عده می‌بیند ده امر گذشتن از سرحد با ما همراهی نماید فردای آن روز مرد بزرگتر خانواده یعنی خالو زاده ام با برادرم و من بدیدن عباسقلی خان می‌رویم. کرند قببه کوچکی است در دامنه کوه واژیلاقات باصفای آن ناحیه معسوب است منزل خوانین در باصفاتی من جله‌ای قببه واقع است عباسقلی خان بالتحضی فصل بهادر در ایوانی نشته که از دیوار آن که دامنه کوه است چشم آب و افری جاری است اطراف آن کل کلی زیبایی شده و منظره بی نهایت بیکو دارد اطراف این ایوان خوانین و محترمین کرندی و کرمانشاهانی که برای کار بایدیدن آمده نشته و جمعی کثیر از کردان پای ایوان دست بینه ایستاده‌اند.

Abbasقلی خان کلاه نمد سیاهی بر سر و دستمال ابریشمی سیاه و سفیدی بر آن پیچیده سرداری و شلوار مشکی در بر بالای ایوان کنار چشم نشته است.

عباسقلیخان ما را با احترام پذیرایی میکند پس از تعارف میرسد با وجود
قدفن شما حرکت نموده اید بعثت بر وید البته از طرف دولت اجازه گرفته اید حاضرین
همه متوجه ما هستند.

عباسقلیخان متظر است از ما جواب مثبت بشنود ولی بزرگتر ما موقع را
نشاخته میگوید خبر اجازه از دولت نداریم فقط باطنینان دوستی و محبت شما
حرکت کرده ایم.

ابن جواب نه تنها عباسقلیخان را متغیر میکند و وضع اور را در ظاهر تبییر
میمدد بلکه وضع مجلس را هم دکر کون کرده مارا خفیف میلاد علی النصوص
بعد از جواب تبییر آمیزی که حاکم میمدد و میگوید عجب خیل خامی کرده اید من
مأمور دولت هست التزام دلعام اگر بگذارم کسی از اینجا عبور کند دست مرا بیرون
هرگز باین ابد نباشد حتی باشد برو گردید.

بعد از این سخن پیداست که بر ماجه میگند منکه ستم مقتضی نبوده این
مطلوب را دست بفهم ولی احسان مهربانی و ملالات و فرق گذاردن مایین مهر و قبر
غلری انان است گرچه در ابتدای طفویلت باشد.

خلاصه خوب احسان میکنم شوق و شعف خود را در هنگام ورود باین مجلس
که اول مجلس حکومت است که وارد شده ام وهم دلتنگی و ملالاتی را که در وقت
خروج از آن مجلس حاصل شده خصوصاً که در هنگام خروج از طرف حاکم بغير
از بیک خدا نگهدار سرد هیچگونه احترام دیده نمیشود.

هیینکه بمنزل میرسیم مادر و باقی همراهان از واقعه خیر دارشده صدای خود
را بگریه وزاری بلند مینمایند تاجر خراسانی خالوزاده ام را بگفتارند سنجیده یموقعنی
ملامت میکند و مارا تسلی داده میگوید این صحبت حاکم بمصلحت بوده دلتنگ
باشید درست است کار قدری مشکل شده ولی امیدواری هست که اسباب خوش فراهم
شده روانه گردیم.

این واقعه طرف عمر است چون شب میشود جوانی از محرم مان عباسقلیخان
بمنزل ما آمده یعنی مهر آمیز او را مشتمل بر نسبعت و ممنوعت میرساند.

اما معنده ده وضع رفتار او با ما در آخر مجلس بلاحظه ناینده حاکم
کرمانشاه و خبرنگار او که حاضر بوده‌اند.

اما نصیحت که جرا موقع را نشانخته در صورتیکه در ضمن سوال به‌القای
جواب کرده ندانسته‌ایم جه کفته بشیم وبالاخره یعنی تکلیف که بایندوزی چند در کرند
مانده متظر اظهار مهربانی و خصوصیت ظاهری او هم بشیم تا او خود با حکومت
کرمانشاه مکاتبه نموده بوبله‌ی رخت طلیله‌ی ما را روانه نماید.

آمدن این شخص و دیدن این مهربانی حاکم همه رامنون و تاجر خراسانی را
که شاهد صدق سخنان تسلیت آمیز اوست یافته از همه مسروط مینماید بکروز خبر
میکنند حاکم بدیدن ما می‌آید معلوم می‌شود که تمام شده معنده ملاحظات بر طرف
گشته با کمال خوشحالی تشریفات او را بجای آورده می‌آید و مبنی‌ند و مبکوی‌جهون
حکومت کرمانشاه دانسته است شما بقصد مجاورت عتبات میرود و بد شما آنجا
مجاور است و عنوان شما غیر از عنوان زوار می‌باشد که مورد قدیغی دولت است از این
سبب رخصت داده روانه شوید و شرحی سفارش‌نامه پسر خود که در قصر شیرین
حکومت دارد مینویسد بما مبدهد (قرآن آخر متزل است در خاک ایران که بعد از آن
بر حد عثمانی میرسد) بعداز بکروز با کمال خشنودی روانه مبنی‌ویم عباسقلیخان
بما پیغام مبدهد من خود قصد گردش دارم و از همین داده که شما میروید خواهم آمد
اگر احیاناً مأمورین جز سرحدی از روی طمع بخواهند مانع رفتن شما شده بشما
زحمت بینند اطلاع بدھید تلافع نباهم.

از کرند میرویم بزهاب واز آنجا بقصر شیرین.

حاکم قصر جوانی است بن‌هیجده سال اخلاقش شیه با اخلاق پندش مکتوب
را گرفته ضبط مینماید و حکمی مینویسد بهینه اسماعیل خان سرحد دار که در قلمه
سیزی تزدیک سرحد اقلمت دارد و سفارش می‌کند مانع نشده بگذارد ما از سرحد بگذریم.
روز دیگر بقلمه سیزی میرسم هوا منقلب بدان بندت می‌لارد تصور مینمایم
در قلمه سیزی غیر از چند دقیقه برای نشان دادن خط فرزند عباسقلیخان معطلی
خواهیم داشت اما اسماعیل خان حکم حاکم قصر را با کمال بی‌اعتنایی بر زمین انداخته

با سخنان نابیند بده او و بدرش را اهانت نموده ما را از رفتن میانعت و در یک خانه بو شالی که در سر را مساخته شده سقفش مانع از رسیدن بران بسر مانیست فرود می‌آورد. اسمبل خان نوکر عباسقلیخان و برش میانند نیتواند حکم آنها را رد کند پس در این رفتار ناشایسته غرضی ندارد بجز اینکه از مامداخای کرده باشد اما نمیداند عباسقلیخان در عقب سرمهلت وجه عالی باشد دارد.

تلجر خراسانی با یک نز دیگر از همراهان مراجعت مینمایند تا شرح حال را به احکم کرند اطلاع بدھند ساعتی بس از رفتن آنها اسمبل خان خبردار می‌شود که عباسقلیخان بر حد می‌آید و مانزد او آدم فرستاده ایم از کرده پشمیان گشته وقت شام است اظهار می‌کند من شمارا نشاختم اکنون میتوانید بروید ولی ماش را بهر سختی بود گذارنده صبح فردا فرستادگان بازگشت مینمایند با مأموری از جانب حکومت مأمور مزبور وارد شده طنایی طلبیده دستهای اسمبل خان را از عقب سرمهلت اورا جلو اسب انداخه بعصر شیرین میرید مانشکر نامه‌تی به عباسقلیخان نوشته از او درخواست مینماییم از تفسیر اسمبل خان در گذرد.

بالجمله از آنجا گشته بجانب بغداد روانه شده در کاظمین بزمیارت دو امام حرام و بعلقات پدر مستغیض و از زحت سفر خلام مینویم.

فصل سوم

عراق عرب و روحانیت

برای شرح دادن کیفیت اقامت پدرم در عراق عرب میباید اجمالی از وضع آنجا را یان نمایم.

عراق عرب دیرگاهی است مرکز ریاست روحانی شیعه منصب و محل تحصیل علوم منعی برای طلاب ایرانی و جمفری منحجان از سایر ممالک گشته.

در قرن‌های اخیر مدت‌ها اصفهان برای طلاب ایران مرکز تحصیل و مجمع مهم رؤسای روحانی بوده و این بادگار در آن شهر از زمان الطنت صفویه باقی‌مانده است

بعد از حفویه و پس از واقعه افغان سلطنت نادری و زندیه و قاجار که پایانست بثیر لز و بعد بهتران تبدیل شده اصفهان روحانی میگذارد ولی اقتدار روحانیت تلمudent مدید باقی است تا اینکه بوجود حاج سید محمد باقر رشتی و حاج محمد ابراهیم کلباسی که در ایام سلطنت فتحعلیشاه قاجار رئیس روحانیون ایران بوده‌اند خاتمت میابد ده آن ایام حاج شیخ مرتضی انصاری شوستری داد اصفهان خود را برای ریاست تلمه روحانی حاضر میکند وهم در بعضی از شهرهای دیگر ایران مانند کاشان بر وجود د و غیره برای استفاده نمودن از رؤسای بزرگ روحانی که در آنجاها اقامت دارند مدتی توقف مینماید و بالاخره از ایران مهاجرت نموده برق عرب رفته در نجف اقامت میگذرند.

تا آنوقت عراق عرب مرجع طلاب ایرانی نبوده فقط بزرگان از روحانیون شیوه منصب عرب در آن مکانهای شروع اقامت داشته‌اند و برای طلاب شیوه منصب عرب مرکزیت داشته است.

شیخ انصاری در نجف ترقی میکند و در مقابل قلعه سرتاسر علمای عرب که دریس آها شیخ محمدحسن صاحب کتاب جواهر الکلام (جواهر الکلام) مهتر کتاب منھی شیوه است که در قرنهای اخیر نوشته شده تدریس اصول فقه را پیش گرفته از این راه که عربها بسیار کم پسونده‌اند خود رامتناز می‌لازد و مقام علمی اورا رونق می‌بخشد سادگی فوق العاده‌ی که در معیشت دارد و زهد و تقویانی که بعد وافر داراست.

بالجمله برهم خوردن مرکزیت اصفهان از بیک طرف و آدازه ترقی شیخ انصاری در نجف از طرف دیگر بزمان کمی نجف را مرکز روحانیون عجم و مرجع روحانی ایرانیان هم مینماید.

طلاب ایرانی از اطراف ایران بدانجا هجرت کرده حوزه دس و ریاست روحانی شیخ انصاری رونقی کامل میگیرد خصوصاً بعد از رحلت رؤسای بزرگ ماتند صاحب جواهر و صاحب ضوابط و صاحب فضول وغیره شیخ انصاری در طریقه خود از مؤسیین شمرده میشود و تأثیفات او تجدید مطلعی در علوم مذهبی شیوه نموده بحدی رونق می‌آید که دایره آدازه قلعه فقهای عرب را محدود می‌لازد و بالاخره ریاست نامه منصب

جعفری دایران و عربستان و هندوستان و همه جامتهای میشود بجهف و بوجود شیخ بزرگوار حوزه درس شیخ تشكیل میشود از محصلین ترک و عرب و عجم وغیره که در میان آنها جمعی مجتهد ویا قریب الاجتہادند.

درسنے ۱۲۸۱ هجری شیخ انصاری از دنبی میرود و بعد ازاو جمعی از مبرزین دعوی اعلمیت نموده آرزو دارند بجای او بنشینند و البته نظریات طلاب حوزه درس شیخ در انتخابات ریس مدخلت دارد.

دققت عده از طلاب مزبور ترک و فارس میباشدند تر کان اگرچه عدداً کمتر از فارس‌ها هستند ولی تمکناً ذمیباشند از آنها برتری دارند و هر یک از این دو دسته میباخواهند ریس از آنها بوده باشد در میانه تر کان دو تن باین مقام نزدیکتر از دیگرانند اول آقا سید حسین کوه کمری آذربایجانی دوم ملا محمد ابروانی در این صورت حاج سید حسین اول ریس تر کان، میشود و ابروانی دوم و در میان فارسها دو تن از همه سزاوار ترند بکی حاج میرزا حسن شیرازی و دیگر حاج میرزا حیب‌الله رشتی این هردو ریاست میباشند بی آنکه اول و دوم آنها معلوم بوده باشد.

در این صورت ریاست ناعلم شیخ انصاری تجزیه شده ترک و فارس یادا میکند قلت کوچکی از طلاب عرب هم باین دو ملحق گشته دققت بزرگ آنها حوزه‌های روحانی عرب را که در ایام ریاست تمام شیخ انصاری بی‌نام و نشنان بوده ترویج مینمایند.

مرجعیت پول‌هند هم که ریاست شیخ را قوت‌عبداده تجزیه شده میان دو سای مزبور همیکردد کنتم مرجعیت پول‌هند بلی‌جون که وجهه بیار از شیعیان هند بعنوان سهم امام نزد شیخ می‌آمد و بعلاوه یکی از بزرگان هند تاحصل آن که مبلغ معتبر است ماین طلاب و مقدسین از مجاورین عتبات عالیات تقیم کردد این پول‌هم بدست شیخ میرسیده و بهتر وجهه که ممکن بوده است از روی سرشماری نسون از مستحقین و سری دادن با آنها تقیم می‌کشته و گاهی بعضی از خانواده‌های مقیم راستگو مرغان خانگی را هم جزو سرشماری آورده ویشتر بهره میبرده‌اند.

بعد از وفات شیخ پول‌هند تجزیه شده سهم هر یک از جهف و کربلا و کاظمین بهمان محل فرستاده میشود و بدست رؤسای متعدد تقیم می‌گردد ولی بواسطه اسباب چینی

ارباب طمع مکر مر کز تقبیم آن وجه در هر جا تغیر یافته موجب ذلت و کشمکش
میشود و بالاخره قنولگری انگلیس در بنداد مر کز تقبیم و قنول ناظر حقیقی آن
میگردد و مسلم است اشخاصی که طرف داریست آنها باشد بهر عنده خواهد بود
از اینجا بگذیم و بقصد تزدیک شویم بدیهی است هر یک از اشخاص که دارای
قسمتی از ریاست شیخ انصاری شده‌اند موقع دارند مرجعیت کل و مرکزیت تمام داشته
باشد و هر یک آزاد دارند وجوه سهم امام دخیره از اطراف متوجه آنها باشد در صورتی
که همه همدوش یکدیگرند و هیچ یک تمکین از دیگری ندارند دد این صورت برای
هر یک رسیدن باین مقصد مشکل خواهد بود و طولی نیکشد که حاج سید حسین ترک
از دنیا می‌رود ملام محمد ایروانی رئیس اول ترکان و شیخ محمد حسن مامفانی رئیس دوم
میشود حاج میرزا حسن شیرازی که استعداد ریاست تلمه‌یافتن را از همه افزون دارد
و دنیارانیکثر از دیگران می‌شناسد می‌بیند اقلعت در نجف نیکناردا و بقای خود رسیده
امتیازاتی که دارد نمودار گرددجه در آنجا شناخته نمی‌شود مگر یکی از رؤسای روحانی
در صورتیکه اتفاق نمایم باین مقام نیست و خود را همدوش دیگران علی‌الخصوم حرف
فارسی زبان خود حاج میرزا حبیب‌الله رشتی نمیداند این است که در صد می‌شود از
نجف دور گردد بلکه بقصد تزدیک و بقصد بر سر امانی و وفاده از عراق عرب پرورد و فته
باشد در این صورت کربلا بواسطه توجه نفوذ ایرانیان بلکه عموم شیعیان با آنچه برای
اقامت وی مناسب است ولی چون شیخ زین‌العابدین هازرندانی که علامتمند و بعدازوفلت
شیخ انصاری حوزه ریاست وی درونق کرفته است آنجا اقامت دارد و هم‌ملحیین فاضل
اردکانی که دارای ریاست تمام است و در لباس روحانی دد این حصر سرحلقه منور
الانگلستان شمرده می‌شود در کربلا ساکن است از این سبب میرزا شیرازی آنجا را
برای اقامت اختیار نمی‌کند و اما کاظمین اگرچه از رئیس روحانی ایرانی معروفی خالی
است ولی از یک طرف تزدیک بغداد است و چندان محل توجه مقدسین عتبات و جاهای
دبکر نیست و از طرف دیگر شیخ محمد حسن آل یعنی که از رؤسای معروف روحانی
عرب می‌باشد در آنجا اقامت گریده پس از همه جای عراق عرب بی‌مانع‌تر برای اقامت
این رئیس روحانی محترم سامر است شهر کوجک سامر دور دست افتاده سکنه آن

سن منصب وزندگانی آنها بواسطه مراوده شیعیان است با آن شهر برای زیارت قبر دو امام خود امام دهم امام یازدهم و خانه و سردابی که منصوب است با امام دوازدهم و آنجا را محل غیبت کبرای او میدانند.

میرزای شیرازی اقامت سامرہ را در نظر میگیرد ولی یقین ندارد که بتواند آنجا زیست کند یعنی مطمئن نیست که سامرہ هم مانند نجف و کربلا و کاظمین محل مجاورت ایرانیان و شیعه منصب بگردد و طلاب در آنجا گرد آمده حوزه ریاست او گرم شود. این است که حقیقت خیال خود را آشکار نکرده بعنوان زیارت از نجف حرکت کرده بسامرہ میرود و چون توقف آنجا از حد معمول میگذرد معلوم میشود این یک سفر زیارت ساده‌گی نبوده است میرزای شیرازی از یک طرف برای اقامه اقامت سامرہ مذمنه حاضر مینماید و از طرف دیگر وعده مراجعت بنجف راهم نرک نمیکند و البته رفتار و گفتار او هردو درست بوده است کم کم جمعی از بزرگان طلاب که محل توجه میباشند از نجف بسامرہ هجرت مینمایند آخوند ملا کاظم خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر اصفهانی آفاسید محمد کاظم یزدی، آقا میرزا محمد تقی شیرازی، حاج میرزا حسین نوری آخوند ملا تعلی عراقی، حاج میرزا اسماعیل شیرازی که داماد میرزا شیرازی است وغیره.

جمع شدن این اشخاص در سامرہ موجب قوت قلب رئیس محترم در اقامت آنجا شده طولی نمیکشد که حوزه ریاست وی رونق گرفته مر جیعت سامرہ اگر از نجف و کربلا افزون نباشد کمتر نیست خصوصاً که شیعیان بواسطه سردابه‌گی که در سامرہ منسوب با امام دوازدهم است بدانجا توجه خصوصی دارند و این نظر بر علو مقام نائب امامی که ساکن باشد میفراید.

در این هنگام که معاバکاظمین میرسیم مدت کمی از اقامه میرزا در سامرہ گذشته است پندم نیز قصد کرده برای تکمیل تحصیلات خود در حوزه درس میرزای شیرازی جزو متوفین سامرہ بوده باشد این است که مارا با خود به سامرہ میرد.

میرزای شیرازی وارد پندم را با اهل دعیال علی النصوص که پندم متمول است و حاجتمند مساعدت پولی میرزا نیست نیکو پذیرفه با لوی معاشرت الافت آمیز مینماید. حوزه درس میرزا که در گوش ایوان سحن عکریین منقد میشود عدهش

هنوز بدنه نفر نرسیده و پندم یکی از آنهاست یک تابستان بنا در سلمه میگند و چون
عادت با آن هوای گرم نداشته ایم و اسباب زندگانی درست هیا نبوده است بر کوچک
و بزرگ مازحمت بیار وارد میگردد.

بهر صورت اگرچه صلاح عنوان روحانیت پندم این بوده که مدتی در سلمه مانده
با اتساب با آن حوزه با بران مراجعت نماید ولی یکی بواسطه همان جمع نبودن اسباب
زندگانی و دیگر ملاحظه بی دغبی خودش بتوقف طولانی در آن حوزه که معلوم نبوده
عاقبتیش بکجا میکشد و شاید ملاحظات دیگر هم داشته که بر نکارنده پوشیده است
بس از چندماه از سلمه روانه نجف میگردد.

پندم مصمم میشود مدتی در نجف بماند خانه وزندگانی بقدر لزوم تدارک دیده
خود تحصیل فقه عالی میرداده من و برادرم راهم تحصیلات مقدماتی و امیدوارد.

فصل چهارم

تحصیلات مقدماتی

در نجف معلمی برای من و برادرم تعیین میشود که در مدرسۀ معتمد حجره‌گی
دارد درس‌ها عبارت است از کتاب شرح جامی در نحو، شرح رضی در صرف حفظ نمودن
الفهاب بن حملک در نحو و از بر نمودن هزار شعر با وجود حافظه سرشادی که دارم در آن
سن برای من زحمت یهوده بیار دارد کفتم زحمت یهوده زیرا از آن هزار شعر که
با یک سال عمر صرف کردن حفظ نموده ام بنیز از محدودی در خاطرم نمانده است اما
ممول تحصیل نیکو در آن زمان این بوده و بزرگتران ماهم تصور میگردند این
بهترین اقام تحصیل مقدماتی یکاله میگند بس از آن شروع میکنم بخواندن
متن‌اللیب عن کتب الاعاریب تأثیف این هنام چون در شرح جامی والیه زحمت بیار
کشیده متنی را نیکو میفهمیده ام ولی باعده زحمت و مرافت که اغلب مورد تحسین
پدر و استدان بوده ام این تحصیلات برای مکالمه نمودن در زبان عرب چندان مفید
نبوده آموزنندگان هم نظری باین مسئله نداشتند و عربی خوانند را برای عربی
دانستن میخواستند نه از برای مکالمه کردن بالجمله اگر در آن سن مدت طولانی در میان

عرب‌هانمانده در رعایت با کودکان آنها وضع تکمیل کردن را فراگرفته مورد استعمال لفظ و ترتیب و تشکیل جمله‌ها را از زبان آنها نبینید باهمه تحصیل و زحمت باز در مکالمه نمودن عاجز بودم.

چنانکه بعضی از بزرگان را می‌بینم سالها زحمت تحصیل صرف و نحو عربی را کشیده و شاید بعضی از آنها در آن زبان تألیفات دارند و هنگام محاوره از ترکیب نمودن و صحیح ادا کردن یک جمله عاجز می‌باشد خلاصه در مدت دو سال اقامت نجف پسیمه آنچه پیش از آن تحصیل کرده‌ام زبان عرب را علمًا و عملًا تا حدی که ممکن بوده فراگرفته بخواندن شرایع‌الاسلام تألیف محقق که یکی از بهترین کتابها در علم فقه می‌باشد میردادم.

برای تکمیل ادبیات عربی مقداری از کتاب مطول نالیف نفاذانی را بزمت خواندم گفتم بزمت آری چه معلمی که این کتاب را بسا درس میداد زبان فارسی نمی‌دانست و با وجود سلطه‌که من در زبان عرب داشتم باز درس او را درست نیفهمیدم در صورتیکه اگر بزبان بومی می‌خواندم فهمیدن مطالب آن کتاب برای من اشکالی نداشت بلی علم را بزبان بومی باید خواند کتاب علمی را بزبان بومی باید نوشت و معلم باید بزبان بومی محصل آشنا باشد تا بتواند توضیحت لازمه‌را بدهد و دیگر از چیزهای که در نجف در ضمن تحصیلات مقدماتی فراگرفتم کمی از تفسیر قرآن بود و در ضمن خواندن کتاب مفهی ماتند کتاب کشف‌الایران که در شواهد شعری آن کتاب نوشته شده کشف‌الایرانی برای شواهد قرآنی آن مینوشتم و این اول تأثیف است که شروع نموده‌ام خیر فارسی ملافت‌الله کلشانی را مطالعه می‌کردم و تفسیر ابوالقدی وغیره را می‌خواندم و از روی آنها کل تألیف را انجام میدادم افسوس که اوراق آن تألیف غیر از یکی دو جزو باقی از میان رفته و گرنه یادگاری بود از تألیف عهد دوازده‌مالکی نکارانده و آن یکی دو جزو نزد من محفوظ است.

برخواندگان این کتاب پوشیده نباشد که این ترتیب تحصیل فقط از هنطه نظر رسیدن به مقام اجتہاد و نشتن بر مسند حکومت شرعی بوده است مقام پدرم نیز مقتضی غیر این اختیارات برای تحصیل اولادش نبوده و اگر می‌خواستم را قیاس بدمیگردد مقداران

نموده باشند از اینکه من در دوازده سالگی تا این درجه تحصیل کرده بودم پدرم خوشحال بود و شاید بر هنگان خویش معنامباها نمی‌نمود.

اما من شخصاً نمیدانستم برای چه تحصیل می‌کنم و می‌خواهم چه بشوم این تحصیل تنها برای اختر است یاد ردنیا هم بکار من خواهد بخورد و با اینکه آیا مطالب دانستی دیگر هم که در اصلاح معاد و معاشر مدخلت داشته باشد برای بذکر فتن هست بانه بهر صورت پدرم تصور می‌کرده است بیهوده ترتیب که یکی از هم لبهای دی اولاد خود را بتحصیل می‌کند او بتکلیف خویش درباره مارفشار کرده است و دست هیچ‌گونه ملامت هم نمی‌تواند بدآمان خیال مقدس او بر سر چه مرسوم عهد و زمان برای ماهیمن بوده و بس بلکه ترغیبی که او در تحصیل ادبیات مایمود و هم در حسن خط که از فضائل بزرگ شمرده می‌شده و برواداشتن ما بخوانند کتابهای اخلاقی مانند حقایق ملام‌حسن فیض کاشانی (که خودش شخصاً برای من و برادرم آن کتاب را درس میدارد) وغیره افکار او از افکار دیگران ممتاز بوده است والیه این مالک که بخط خود در آن زمان نوشته ام یادگار بتفی است از حسن مراقبت من در کار تحصیل و حسن خط - مناسب میدانم در این مقام بحال دکار معلمین خود در ایام اقامت نجف و بوضع سه مکتبخانه که در این مدت طی نموده ام نیز اشاره نمایم اول معلم هادر نجف ملاحین دزفولی بود.

ملاحین مردمی بسن نجاه سال صورت در هم پیچیده محسن سیاه و قرمز، قلمت کوتاه، از طلاق کثیف نموده تنها کثیف است بلکه حجره‌ی دار درنهاست کثافت در و دیواران سیاه شده بطوری که کاهی سبلی دود جراغ وغیره از سقف حجره فرو می‌بریزد در نیشه این اطاق اجلقی ساخته از خشت خام بی آنکه دود کشی از بالا برای آن آن قفر از داده باشد هر وقت اجاق دایرای تهیه چای بانخور اکر و شن می‌کند دود فضای حجره را بر مینماید بطوری که تا مدتی معلم و شاگردان بکدیگر را ندیده و بازحمت زیاد مدت غیر معین را بر می‌بریم کاهی در همان حل مارا مجبور می‌کند النبه این مالک را از بر بخوانیم.

مادیدگان را بزم کذا به ددهان را گشوده دود خورده و تکلیف را ادا مینماییم یک‌طرف این اطاق تخته پوست سیاهی اقتلاه محل جلوس معلم است طرف دیگر آن کنار

دیوار مقداری هیزم وزخل ریخته شده فرش اطاق عبارت است از دو پارچه گلیم کهنه کدویی حصیر بوریای مندسی افتاده است مادر مقابل روی معلم بروی یکی از آن دو گلیم مینشینیم.

اسباب زندگانی معلم دیگچه دروغن داغ کن و کفکیر می‌است که هیچ وقت آنها نمی‌شود از شدت سیاهی و کثافت پشت دروی آنها دسیاهی یکرنگ شده و نیز یک کاسه و بشقاب کلشی دارد که هرچه می‌خورد در آن دو ظرف است می‌آنکه آنها را بشود کتری می‌دیک استکان و نعلبکی بزرگ دارد برای جای خوردن. یک لعاف و یک متکای چرک و کنیف با چند جلد کتاب که یشتر شیرازه‌های آنها برهم خورده است ملاحیین مردی پرخور است روزها بقدر خود راک دوست تن شخص متعارف نان و نانغورش ساده می‌خورد و اغلب در هفته دو مرتبه پلو می‌زد برنج. زیادی می‌جوشاند آ بش را بوسیله آبکش سبدی که دارد می‌کبرد شست تازه‌مزیادی خورد نموده با آن برنج دردیگچه بزحمت جای داده بروی آتش می‌گذارد هنوز رنگ و بوی خامی آن باقیست با کفکیر ددمیان بشقاب ریخته کمی روغن داغ کرده بر آن می‌زد و می‌خورد در ضمن هم بسادس میدهد یا صحبت میدارد معلم مادره هفت‌دو مرتبه هر دفعه چندین فنجان بزرگ آنهم بی‌دبی چای غلیظ پرشکر می‌شامد و چای را دد کتری ریخته می‌جوشاند تلیاه رنگ می‌شود.

ملاحیین غیر از من و برادرم از ملازادگان ایرانی مجاور نجف دو نفر شاگرد دیگر هم دارد روزهای تعطیل اغلب ملا را بگردش میرد گردشگاه نجف منحصر است بعزال داد السلام که یفاصله بیرون شهر نجف است و بکنار دریاچه نجف چری که محل ظاهر شدن قنات آب شیرین است و برای آشامیدن مردم نجف بسیج زیاد از طرف ایرانیان جاری گشته بدت حاج سید اسدالله رشتی اصفهانی از روحا نیان اصفهان. ملاحیین در گردشگاهها بالمره وضع خود را تغیر داده بلما رفیق و هم بازی می‌شود اغلب بند کمر خود را فلاخن ساخته هدفی از سنگ ترتیب میدهد ما با فلاخن نشان می‌زنیم و این بهترین بازی است که ملا را مشغول می‌زاد پس از چندی ملاحیین بذوق اسفل کرده پدرم ملا را می‌فرستد بخانه حاج شیخ جعفر شوستری که نزدیک خانه هاست.

حاج شیخ جعفر از بزرگان علمای شوشتر و سالهای است در نجف اقامت دارد منبر
موعظه او در میان تمام روحانیان شیعه منصب منتصب است و از همین راه نزد عوام منزلى تی
 فوق العاده تحصیل کرده حاج شیخ جعفر معلمخانه تیزی برای اطفال خود در خانه
مرتب نموده حاج سید عبدالحسین شوشتری را که شخص مقدس فاضل است بعلمه
آن مکتبخانه کماسته است.

پدرم از شیخ بزرگوار خواهش میکند ملا ابا الولاد خود همدرس نماید خواهش
دی پذیرفته شده کار تحصیل مادر مکتب خانه تیز نزد معلم با فضای مرتب میگردد
در این مکتب خانه من و برادرم با سه تن دیگر همدرس همیم ما تحصیل میکنیم
و آن سه تن بیطالات میکنیم هر چه معلم آنها را نصیحت میکند بودی
نمیبخشد پکروز در حالیکه من و برادرم فقط با معلم در مکتب همیم حاج شیخ جعفر
مکتب در آمده نشته بعلم دبیا اظهار مهر بانی کرده میگویند فرزندان من بی نهایت
از حسن مراقبت شما در تحصیل رضایت دارم ولی ازاد لاد خود راضی نیست آنها این
تحصیل کردن نمیدانم همان بهتر بولایت (شوستر) بروند آنجا کوکل چرانی نمایند
درس خواندن، مطالعه کردن، ذهن کشیدن میخواهد سرسری نمیشود درس خواند
من جهل ساد است من بر میروم هنوز هر وقت بخواهم من بر میروم چند ساعت مطالعه
میکنم این کودکان تصور میکنند بی ذهنیت و ایمان تحصیل کرد بهر صورت همدرسی
شما بروند اما من مکتب شمارا بر هم نمیزنم چون میینم شما تحصیل نمایند
در حقیقت شما اولاد روحانی من همیشده روزه یا پاید و بکار تحصیل خود پردازید
من در عالم طفولیت تأثیر تشویقات شیخ را در وجود خود نیکو احساس نمیکنم و چون
پندم از واقعه خبردار نمیشود از شیخ بزرگوار ینهایت تشکر مینماید.

دو سه ماه هم مکتب خانه مزبور برای من و برادرم دائر است.

پکروز سبع میر دیم بمکتب میینم اسلوب سفر در خانه شیخ میلت کجاوه می
بر قاطری بسته و محملی بر قاطر دیگر و باز حیوانات سواری و لوازم دیگر هست معلوم
میشود شیخ عازم است بکربلا مسافرت نماید معلم ملا را هم با خود میرد و مکتب ما
بر هم میخورد متغیریم چه کنیم که شیخ و معلم از خانه در آمده بجانب دروازه شهر روانه

میشوند چون مارا میبینند مهر بانی کرده میگویند باما یابد ما میرویم و کجاوه و محل را بدنبال میآورند تا از شهر خارج میشونم و این عدن مقدسین نجف است چون میخواهند مسافرت نمایند با احترام مرقد محترم امیر المؤمنین (ع) در شهر سوار نمیشوند کوچکی شهر نجف هم این احترام را کم ذحمت میکند چون از شهر یرون میرویم دد سرتهمی که معمول است مسافرین آنجا سوار نمیشوند شیخ و هراهام ایستاده یکیک مشایعت کنند کان را وداع گفته بعد از همه شیخ بن و برادرم روکرده میگوید اگر چه بضرورت مکتب شما برهم خورد ولی من ترتیب دیگری برای شما داده ام و دست میبرد در شال سفیدی که بر کمر ییچینه کاغذ کوچکی لوله کرده یک سر آن را ته زده در آورده بدست برادرم داده میگوید الان بروید در محله خوبش خانه سید محمد معلم شوشتاری این مکتوب را بلو داده برای شما درس خواهد گفت.

ماتکر و وداع کرده بی درنگ بجهجوی معلم تازه برآمده اورا ییدا نموده مکتوب را میرسانیم.

معلم تازه مردی است بن پنجامیل قامت کوتاه محسن سیاه و قرمز لباس کنه در بردارد و عمامه سیاه رنگ برینده ای بر سر بته قطعه ای از آن را بر سرنه آوینته در گوشه اطرافی که بر زمین آن خلاک است روی تخته پوستی نشته چند جلد کتاب یعنی روی او بر زمین نهاده شده سبی حلبی کوچکی مشتمل بر یک سیل قرمز رنگ از گل پغتہ و یک کبه توتوں دیک سنگ و جنساتی و کمی قو برای آتش زدن دربار ابر اوست طرف دیگر اطاق پارچه بوریایی کوچکی روی زمین گسترده شده که دونفر طفل بزحمت میتوانند روی آن قرار بگیرند سید محمد مردی عیالمند و قیر است زن و دخترانش لباسهای بلند کر بلسی چیز زده گلی رنگ پوشیده هر یک دو عبایی کهندارند که چون برای زیارت یا بحاجتی از خانه یرون میروند یکی را برداش و دیگری را بر سرافکنده مانند زنان عرب خود را میوشنند.

کرچه آمدن ماتزد این معلم دد صورتی که مسلم است اجرتی دد مقابل درس دادن بنا خواهد داشت حلجه مندی شدید که دارد میباید او را خشنود کرده باشد خسوساً که از طرف شیخ محترم هم در حق ما با لو سفارش شده است ولی بر عکس

جون وارد میشوند و سفارش نامه را مینهیم باز کرده میخوانند و میگوید آقا شیخ
خدا عمرت بدهد باز مر ابدود سر مقدمات دس کفتن میندازی خدا خیرت بدهد بعد
رو میکند بسا و میگوید چه میخوانید جواب مینهیم کتاب منشی معلم میگوید این
کتاب را مکرر درس گفته ام و اکنون مدنی است عزم کرده ام دیگر بدرس دادن کتب
مقدماتی خود را مطلع نکنم و بالاخره فکری کرده میگوید شیخ گفته است نمیشود
خواهش اورا رد کرد و شروع میکند بدرس کفن مدنی تزد این معلم قابل تحصیل علم
نمود میکنیم و بهره کامل از این میریم بعد از چندی یک روز میگوید تاکنون من برای
شما درس میگفتم از امر ورزشها باید کتاب دامطالعه سابق نموده بگوید من گوش بدهم
اگر اشتیاعی باشد بشما بگویم با اینکه این کار برای ما سخت است ناجا ر پذیرفته
چند ماه هم باین ترتیب مداومت میشود تا موقعی که پدرم مصمم میگردد از عراق
عرب به ایران مراجعت نماید.

فصل پنجم

جنگ و طاعون و مراجعت بایران

نجف گرجه شهر کوچکی است ولی بواسطه قیلمعای عرب که اطراف آن متند
حالی از اهیت بست مردم این شهر یک قسم ایرانیان هستند که مجاور شده اند از
علمای روحانی از طلاق و از تجلد و کبه که آباد کننده این شهر میباشند.

قسمت دوم اعرابند که یعنی از آبادی نجف در آن محل و نواحی آن صحرانشین
بوده اند و اکنون شهری شده از مجاورین و زوار ایرانی از هرجت استفاده مینمایند
قسمت اعراب نجف از دیرگاه دو فرقه بوده اند بنام ذکر دو شمرت مایین این دو فرقه
همه وقت تزاع بوده مکرر با هم جنگ کرده از هر طرف جمعی کشته شده اند جمیعت
ذکر داشتند برابر یعنی از شمرت است و در تقسیم مکانی هم عده محلات شهر بدلست
ذکر داشت ولی شمرت را رشادت و تهور افزون میباشد حکومت کوچک نجف هم از
این کشمکش استفاده میکنند و غالب منافع خصوصی را بر مصالح عمومی از روی کوتاه
نظری و طعمکاری ترجیح میدهد بپرسودت یکی از اوقلت بر هم زدن ذکر دو شمرت

مقدرن ایام اقلت ما در نجف است بر سر امر جزئی و اختلاف کمی که مایین یکنفر
ذکر داد با یک شمرت واقع شده هنگامه جنگ در میان دو فرقه بربار میگردد.

خانه ما در کنار محله شمرت است و از دو طرف دو خانه هست که هر یکی نگر
بکی از مخصوصین است و برخانه‌ها مشرف جای لوله‌های تفنگ از دو سوی دردبوارهای
دو خانه نمایان جیا شده.

یکروز وقت شام شروع به تیراندازی میشود درهای صحن بته شده مبادا
آسیبی بحرم امیر المؤمنین (ع) بر سد بالینکه منارهای بلند مرقد محترم سنگر گاه یکی
از دو فرقه بکر داد و روز این جنگ طول میگذرد مردم شهر خامه آنها که در نزدیکی
سرحدها منزل دارند اغلب در سردا به ها زیست میگردند که از خطر محفوظ بمانند
خانواده ما هم چنین کرده برای اطفال کوچک جنگ ندیده صدای تفنگ کثیر شنیده
و حشت و دشت بزرگی است.

بعد از آنکه جمعی از دو طرف کشته میشوند حکومت مداخله کردم شرط تهرا
از شهر پرون نموده آتش فتنه را بظاهر خاموش مینماید.

قلعه‌بندی ایرانی شهر نجف‌هم مدخلیت بزرگ در موفق شدن حکومت کوچک
نجف در رفع غائله دارد.

گتم قلعه‌بندی ایرانی نجف بلی اگرچه عراق عرب از مستمرات عثمانی است
ولی آن‌داد آبادی آن و بنای اعلی که در نجف و کربلا و کاظمین و سامره شده است اغلب
بواسطة سرمایه‌داران از رجال دولت با تجارت و اعیان ایرانی شده است از جمله قلعه
مستحکم نجف است که به مت‌عالی حاج محمد حبین‌خان صدر اصفهانی که از مردمان
خیرخواه بلندحت و در اوایل قرن سیزدهم اسلامی مدتی شخص اول ایران بوده
ساخته شده این قلعه از آجر بخته و کج بناسده است و بواسطه هیا نبودن اسباب
علی‌الخصوص آب در نزدیکی نجف با مصارف فوق العاده پایان یافته.

میرزا محمد سعید شاعر اردستانی شاعر آن‌عهد قصیده معروف خود را بتوصیف
قلعه مزبور ختم نموده است و یک شعرش این است:

بنایش چون خلوس نیست بانی است مستحکم

فناپیش چون صفاتی بالطن صداست روح افزا

حاج محمد حبیخان نه تنها در نجف قلم و مدرسه ساخته بلکه عمارت‌ها و مدرسه‌های صدر در اصفهان و طبران و در دیگر شهرهای ایران فراوان است در ترویج محصولات ایران کوشش نموده قلمکار صدی و برنج صدی از یادگارهای اوست. حادنه دیگر که در ایام اقامت ما در نجف روی میدعده طاعون شدید است که بروزگرده کشته بیلار مینماید بمحض بروز این مرض حکومت مراده عموم را با خارج قطع نموده با بنو اسطه کمزوجاهای دیگر سرات میکند این اول دفعه است که من مرض عموی میینم و چون بعد از طفولیت از خانه مکرر بیرون میایم دیدن امورات و اضطراب مردم درمن اثر غریب میکند و مرآ سخت‌مضطرب می‌لازد بعد از چند روز پندم غذغنه میکند از خانه بیرون نمودیم و از احوال موحسن شهر خبردار نشویم با نوبله آرام میکریم تا حادنه بر طرف میشود و بخانواده ما آسیبی نمیرسد.

بالجمله اوائل سنه ۱۲۹۴ (بکهزار و دویست و نود و چهار هجری) آخر زمان از عراق عرب بجانب ایران مراجعت مینماییم اول فروردین ماه بکرمانشاهان میرسم بدیهی است بعد از چند سال در عراق عرب ماندن دین اوضاع ایران جلوه مخصوصی دارد. حاکم کرمانشاهان در این وقت سلطان مراد میرزا حام‌السلطنه است این شاهزاده معترم‌ترین شاهزادگان است رفع فته سالار در خراسان در سنه ۱۲۶۶ (بکهزار و دویست و شصت و سه) وفتح هرات در سنه ۱۲۷۳ (بکهزار و دویست و هفتاد و سه) بدست این شاهزاده بر مقامات او افزوده هم‌وقت برای ایالتهای بزرگ نامزد میشده حکومت کرمانشاهان لایق مقام او نیست اما از آنجا که ماین دولتین ایران و عثمانی کشورت است حام‌السلطنه بحکومت این سرحد فرستاده‌اند تا مترسی برای عثمانیان بوده باشد چنانکه تأثیر خود را در بغداد نموده و تمام نقاط عراق بلکه در قحطانیه هم سرات کرده است.

عثمانیان در خفا بجمع آوری قشون در سرحدات ایران پرداخته‌اند و همه‌هی عظیمی از این بابت در عراق عرب برپاست در رود پندم به کرمانشاهان حام‌السلطنه از او احترام میکنند و بس از بکی دو مجلس ملاقات اظهار اخلاص بُوی مینماید و تا زنده است رشته الفت را نگاه میدارد.

بالجمله باصفهان میآیم از ابتدای ورود باصفهان پندم ترتیب سابق را که در مراده بدولت آباد داشت تغییر داده یکجهت در شهر اقامت میکند حوزه درسی تشکیل داده مجلس مرافعه و حکومت شرعی برپا نموده یعنی یکی از روحانیان و حکام شرع اصفهان میگردد و بواسطه مکنن و حسن معاشرتی که دارد بزودی محل توجه گشته ترقی کامل میکند حکومت اصفهان در این وقت با شاهزاده مسعود میرزا خلل السلطان است خلل السلطان بزرگترین پسران ناصرالدین شاه و شخص سنتکار طماع مشهوری است اصفهان را منظم نموده آنار توسعه یافتن دائره حکومت او نمایان است.

در این شهر هنوز از عظمت قدیم روحانیان نمونه‌یی باقی است یعنی رؤسای روحانی در این شهر نسبت بدیگر شهرهای ایران پیشتر هستند و نفوذشان زیاد است کرچه حکومت مقنن خلل السلطان نفوذ روحانیان را تا بکندجه محدود کرده ولی نظر بتعصب عوام بازکجدار و مریز با آنها راه رفته ماین خوف و رجا ایشان را راه میبرد بعلاوه نمیخواهد بالمره قدرت آنها را تمام کند جه نصور میکند برای یشرف کارش در طهران و محفوظ ماندنش از حادث برادران که بکی از آنها مظفر الدین میرزا ولی‌هد دولت است و دیگر کامران میرزا نائب السلطنه در دست داشتن قوه روحانیان اصفهان بکار او خواهد خورد.

ریاست روحانیان اصفهان در اینوقت رسیده است بحاج شیخ محمد باقر از اولاد مشایخ محترم نجف امامت مسجد شاه اصفهان هم که از بنایهای بزرگ صفویه است با او رسیده و بزرگتر اسباب ریاست او شده حوزه درس مفصلی دارد با دست باز و حسن معاشرت بر دیگران تقدیم یافته است خلل السلطان از شیخ ملاحظه دارد و هر چه میتواند برای ریاست عامه اد مدعا میترشد چنانکه در ابتدای ورود پندم که مییند آنار ترقی در او ظاهر است میخواهد اورا باین مقام میاورد ولی پندم بلاحظاتی ماعذنت نکرده فربت نمیخورد.

حاج شیخ محمد باقر اولاد متعدد دارد و هم‌را بزودی لباس شرعيه ای بوشانیده است و این بکی از بزرگترین بدینهای هاست که نصور میکنیم هر مقام را بورانت میتوان در بافت حاج شیخ محمد باقر پسران خود را برای تحصیل بنجف میفرستند و بعد

از مدت کمی مراجعت نموده مصدر امور شرعی میگردند و از آنهاست شیخ محمد تقی که برای جلب قلب عوام خود را آقانجفی میخواند با اینکه دایره اطلاعات او محدود است و تحصیلات درستی ندارد بترجمه کردن پاره‌های از کتب عربی دینی و تألیف نمودن پاره‌های از آن‌لار فقهی و اخلاقی در نظر عوام خود را دانشمند جلوه داده میخواهد بعد از پدر بر مند ریاست تامه روحانی آن شهر بلکه تمام ایران بنشیند و مردم اصفهان هم آنها که نمیدانند ندانسته بروی اظهار ارادت میکنند و آنها که میدانند بلاحظه پدرش سکوت مینمایند.

شیخ محمد تقی در زیر یک پرده نازک بجمع آوری مال و ازدواج مکنت بخریدن املاک و مستغلات پرداخته بجمع دسال کسب ثروت مشتث میشود ولی بنام اشخاص دیگر که تامقام زهد و تقوای خود را در نظر عوام نگاهداشته باشد ولی شنیده نمیشود که برای کار از مردم بول بگیرد یعنی رسوه خواری کند این شخص در ابتدای ورود پندم باصفهان بالا اظهار خصوصیت بسیار میکند پندم نیز در ظاهر باوری الفت میتماید خصوصاً که با بعض اشخاص بزرگ اصفهان مانند میر محمد حسین امام جمعه وغیره سابقه کلدورت دارد در این وقت که میخواهد در شماره رؤسای روحانی باشد برخود لازم میداند با اشخاصی که محل توجه عوام هستند الفت داشته باشد.

بهر صورت پدرم از اول امر دخطلب قدس و هوی سیر میگردد و خدابرستی را بر هرجز مقدم میدانسته است حوزه درس فقهی تشکیل داده نماز جماعت میخواند و روضه خوانی مرتب با معنای در خانه خوددار نموده خودبینبر میرود و موعظه مؤذنی پدرم مینماید و بزرگتر چیزی که موجب توجه عوام و خواص باشد شده حسن معاشرت دمنبر موعظه ادست باید دانست که عوام اصفهان ذاتاً ملا پرست، مراد دوست و آقا پرور هستند و میتوان گفت که این خصلت در آنها از یادگارهای عهد صفویه باقیمانده است. چنانکه اگر بدقت در اخلاق و عادات روحانیان اصفهان در عهد صفویه نظر نماییم و آن‌لار علمی و عملی آن‌لارا نیکو بینیم آن‌کاه بتدربیح در احوال طبقات دیگر از روحانیان که بعای آنها نشنه‌اند تا عهد ملاقت نماییم همان رنگی را که در آن زمان بروی گفتار و کردار و اخلاق و عادات آنها دیده میشده است امروز باز بعد از گذشتن چند

قرن میزینم و همان آنلرا متألهه میکنم که باقیتای زمان در صورتی‌ای مختلف نمودار بوده است والبته مردی که در زیر دست تربیت این قیل اشخاص بدل یابند ممکن نیست هر نگی با مردم آن زمان نداشت باشد ملام محمد تقی مجلسی اول مردی علوف وزاهد بوده است ولی پرسش ملام محمد باقر مجلسی دوم باقیتای زمان منکر عرفان شده علوف بودن پدر را اهم انکار نموده سیاست مطلوب صفویه را ترویج نموده است. قصد و نیت اوجه بوده خدا میداند ولی تألفات و تحقیقات سطحی او در آن کاره مذهبی شیعه بجای آنکه بر معنویت روحانیت طریقه حقه جعفری یافزاید از آن کاره و در نظر خواص و قمی ندارد.

شیخ محمد تقی نجفی بر سیدن بن قام بدنش فائع نیست بلکه میخواهد بجایگاه مجلسی دوم نشته در قرن بیزدهم اسلامی مردم اصفهان را در بقیه را برگرداند در صورتیکه ترقیات زمان این فرمت را باو نمیخورد

خلاصه بدم با اینکه دارای افکار حبخت آمیز است و سالوسی و عوام فربی مخالف مقام است ولی نظر بنتسان تربیت عوام اصفهان وهم در مقابل رفتار دیگران مجبور است مقام ظاهر خود را نگاهدارد و با اینگونه اشخاص خصوصیت نماید بی آنکه رابطه معنوی میان آنها بوده باشد.

فصل ششم پدرم و ظل السلطان

ظل السلطان در ابتدای ورود بدم باصفهان تصور میکند با آسانی میتواند اورا بخود جلب نموده از جمله اسباب یشرفت مقاصد خصوصی خویش قرار بدد ولی طولی نمیکند که میفهمد با استثنای طبع بدم و درستگاری دی طمعی که دارد بدام آوردن او کار آسانی نیست و از رفتار عاقلانه و پیشرفت فوق العاده که در بیان شرعی او نگران میماند بدم ملتفت خیالات او هست و میداند باید او را از خود بدگمان نگاهدارد اما میان دو محذور میماند یکی حفظ مقام خود با ملاحظه نظر عوام که از روحانیان مقدس آمیزش نمودن با حاکم ظالم را توقع ندارند دیگر بدگمانی

ظل‌السلطان که از او بیچوچه بر طرف نمی‌بود مگر بست طبع دراز کردن در برابر او و شرکت نمودن در مظالمتن ولی پندم از نفع موهم الفت با ظل‌السلطان صرف نظر کرد مقام خود را محافظت نماید بقدر ضرورت با وی آمد و شد کرده از کشورت باطنی او اندیشه نمینماید.

روزگاری بدینسوال می‌گندد حوزه ریاست پندم روز بروز ترقی نموده مجلس درسن رونق گرفته فضای طلب در آن مجلس حاضر می‌شوند نگذرند هم با اینکه سنم هنوز اقتضاندارد با طلب سالخورده فاضل همدرس باشم نظر بترقی که در مقدمات نموده ام در آن مجلس حاضر شده درس‌های خصوصی هم در فقه و اصول و حکمت و غیره دارم و نزد میرزا عبدالرحیم افسر که خوشنویس معروف اصفهان است تحصیل خط نتعلیق نمینمایم - برای بقیه موضوع این فصل ناجلام شرحی از احوال عمومی خود که چند سال از پندم کوچکتر است بنویسم . پس از ورود پندم با اصفهان مدتی عمومی از اد تسکین دارد و بهره‌بانی رفارت می‌کند پندم نیز از این الفت خوشحال است چه از خانواده پندی جز این برادر کسی را ندارد و اورا دوست میدارد و از اینکه اختلاف مشرب و اخیارات غالباً میان آنها جدایی میانداخته بسی دلنشک بوده است .

اسباب اختلاف ما میان این دو برادر بیشتر بواسطه اشخاصی فراهم می‌گردد که با عموم طرح الفت رجخته از او جلب منفعت نموده او را بمخالفت نمودن با برادری که بجای پند اوست و امیدوارند بپرسودت این الفت موقنی است و بزودی مبدل بکشورت می‌گردد و این کندوتن در کشمکش میان پندم و ظل‌السلطان دخالت حاصل می‌کند ظل‌السلطان بخيال ملاکی افتاده بهترین املاک اصفهان را مینفرد و از جمله بخيال می‌افتند ملاک مرغوب پندم را هم که در کرون اصفهان دارد از او بگیرد پندم از واکذار کردن ملک ابا نموده یکوقت خبردار می‌شوند عمومی سهم خود را در آن ملک بی اطلاع پندم بظل‌السلطان فرداخته و او در ملک ما راه پیدا کرده اسباب زحمت برای پندم فراهم می‌گردد .

پندم بخيال مسافرت افتاده در اوآخر سن ۱۲۹۷ (بکهزار و دویست و نود و هفت هجری) بخراسان روانه می‌گردد و خانواده خود را نیز همراه می‌برد .

در آن وقت من هفده ساله هستم و این سفر با سودای شدید که در سر دارم
برای من تفریح و تفرج مهمی است هفت ماه در مشهد مانده وقت را بخوشی و آسایش
با گشت و گذار بسیار میگذرانم.

پدرم نیز بحسن معاشرت محل توجه عمومی میگردد و چون محضرهای شرعی
مشهد از اغتشاش و رشوت خواری محفوظ نیست محمد تقی میرزا رکن الدوّلہ فرزند
محمد شاه که از شاهزادگان محترم و حکمران خراسان است پدرم توجه کرده
جمهورت شرعی را در پاره‌ئی از حادث مهیم که پیش می‌آید
بوي رجوع نموده میخواهد
او در مشهد بماند و یک اداره
جمهورت شرعی منظم بی شایبه
در آن شهر بر با کند پدرم
این خواهش حکومت را
پذیرفته میداند ملاحظه
نمودن روحانیان مشهد از او
تاوقی است که او مقیم نکشته
رقیب کار آنها نشده و گرنده با
او ضدیت مینمایند و آسوده‌اش
نمیگذارند چنانکه در همین
مدت اقامت کم هم توانسته‌اند
در خانه او را باز دیده باشند



ظل السلطان

و از اسباب چینی بر ضد او دریغ نداشته‌اند.

در این احوال از اصفهان خبر تعدیات ظل السلطان در ملک مشترک و انواع
تعذی و آزار که بر عیتهای ما مینمایند حتی آنکه حاصل آنها را شبانه در صحراء
آتش میزنند و حیوانات آنها را میکشند پی در پی میرسد برای اینکه باقی ملک را

خواه یا ناخواه تا سعادت پندم هرچه بکتابت و نلگران میتواند این غایله را
را بر طرف نماید نمیتوود ناچار بتهران مراجعت میکند.

حام‌السلطنه سلطان مراد میرزا در اینوقت در طهران است با پندم خصوصیت
بیار میکند دیگر رجال دولت و رؤسای روحانی هم از او احترام و پذیرایی مینمایند
از روحانیان حاج ملا علی کنی که منمولتر و محترمترین آنهاست و آقا سید صادق
طباطبائی و آقا سید مرتضی صدرالعلماء و برادر وی آقا میرزا محمد باقر که هدیتی
در حوزه درس تعلیم ملاحسین فاضل اردکانی در کربلا مقدس و رفیق پندم بوده است
یشتر با وی الفت دارند.

پندم شروع بتدريس فقه مینماید امامت جماعت میکند منبر رفته موعظه مینماید
و طولی نمیکشد که در طهران معروف و مرجع میگردد.

اقامت او در طهران و مرجیت وی و آمیزش بزرگان دولت و ملت با او
بی نهایت اسباب خیال ظل‌السلطان میشود و از تندروی و زحمت دادن بستانکان ما
نا یک اندازه خودداری مینماید پندم نیز مصمم میشود در طهران اقامات نماید و اگر
استقلالت در این رأی کرده بود شاید بیاری از حوادث ناگوار که بعد واقع شد
سودت نمیگرفت ولکن یعنی آمد احوال این صلاح را برهم زده باز باصفهان بر میگردد
و گرفتار محذورات میشود.

شرح مطلب آنکه پس از یک سال و کری اقامات ما در طهران ظل‌السلطان و
مظفرالدین میرزا هردو بطریان احضار میشوند و سپس این است که پس از معزولی
میرزا حسین‌خان سپاهالار گرچه صدارت بعیرزا یوسف‌خان متوفی‌الممالک رسیده است
ولکن رشته امور در دست محمد ابراهیم خان امین‌السلطان است که در کلیه کارهای
ملکت مداخله میکند و بواسطه منافع مادی که بناء میرساند مورد مرحمت بیار
است اختلاف کلمه ماین صدراعظم رسمی و غیر رسمی اوضاع دولت را و بخرا میبرد
و برای اصلاحات چنان صلاح میداند و لیبعد و ظل‌السلطان که جنوب و شمال ایران در
تصرف آنهاست بطریان بیاند و ترتیبات تازه‌گی که در نظر دارند باحضور آنها داده
شود ظل‌السلطان نظر بر قابت شدید که با ولیعهد دارد در این سفر با ایهت زیاد بطریان

می‌آید هر کس بوسیله‌ی باو افهاد تقرب می‌کند ولی پدرم نظر بلالتی که از او دارد بمالقاتش هم اقدام نمایند. در این سفر بر توسعهٔ دایرهٔ حکومت ظل‌السلطان افزوده می‌شود و با قدر افزون‌تر باصفهان مراجعت مینماید و این بواسطه ارتباط زیادی است که با متوفى‌المالك دارد چون زمان مراجعتش تزدیک می‌شود گرچه بی‌اعتنای پدرم با او را بی‌اندازه مکنده دارد ولی شاهزاده صلاح خود را در آن می‌بیند بلوی از در مهربانی در آمده بدلجمویی ظاهری کردن دل او را ربوه به‌اصفهانش برگرداند اینکه در خفا از آقا سید مرتضی صدرالعلماء درخواست می‌کند اسباب الفت پدرم را با او فراهم آورد:

صدرالعلماء مجدهانه در این کار اقدام نموده خواهی نخواهی پدرم را با خود بدیدن ظل‌السلطان میرد گرچه این مجلس برای صلح و آشتی است ولکن عاقبتش خوب نمی‌شود چه ظل‌السلطان بعد از تعارف سری از پدرم میرسد علمای روحانی چرا اینقدر کند با هستند هر کجا میرسند اقامت می‌کنند پدرم در جواب می‌گوید اسباب حرکت دوجیز است هوا درسر و قوت دربا ما که لباس روحانیت در برداریم امیدواریم هوایی در سرنداشته بشیم قوت بای ملاها هم کله‌ی دیگران می‌گیرند ناجار مینویم هر کجا رسیدیم اقامت نمائیم این جواب ظل‌السلطان را مکند ساخته با کمال ملاحظه که از صدرالعلماء دارد یخدا نگهدار گفتن از مجلس برخاسته و بالاتر دیگر می‌رود و صدرالعلماء با پدرم بازگشت مینمایند ظل‌السلطان بعد از گذشت این مجلس از کم حوصلگی خود پیشان شده خیال اول خود را تعقیب مینماید و از صدرالعلماء معذلت خواسته مجدها درخواست می‌کند اسباب مراجعت نمودن پدرم را باصفهان فراهم آورد صدرالعلماء هر طور هست پدرم را راضی می‌کند و اطمینان میدهد که ظل‌السلطان با اوی مهربانی دگنشته را تلافی خواهد کرد و او را بمتزل شاهزاده میرد شاهزاده در این مجلس خصوصیت کرده از اوقول می‌گیرد که بزودی باصفهان برگردد.

پدرم پس از دو سه ماه ببارادر بزرگتر از من باصفهان روانه شده مرا باعث داد و دیگر برادرانم در طهران می‌گذارد باین قصد که اگر در ورود باصفهان ظل‌السلطان بوعده خود دفان نکرد بازگشت طهران نمایند پدرم این ترتیب را از روی احتباط

منابد در صورتی که تبعه‌ای ندارد زیرا **ظل‌السلطان** ناوقتی که او ناطع علاقه از طهران نکرده باشد آنچه را در سر و در خاطر از او دارد بروز نخواهد داد او هم نمیتواند ما را مدت طولانی در طهران نگاهدارد و خود در اصفهان بماند در این صورت نه از مهربانی‌های ظاهری **ظل‌السلطان** در ابتدای ورود خود میتواند اطمینان بر فثار اورد آنیه حاصل نماید و نه یعنی از حصول اطمینان مارا میتواند با اصفهان بطلبد.

بهر صورت این تدبیر چندان سودمند نیست و صلاح او این بوده است که فریب شاهزاده را نخورد تا او حاکم اصفهان است در طهران بماند و با آنکه بهر صورت باشد او را از خود اطمینان داده طرح الفتی با تفصیل وقت با او ریخته بالأهل و عیال با اصفهان رفته باشد.

بالجمله پدرم با اصفهان میرسد و مهربانی فوق العاده از **ظل‌السلطان** مییند بعدی که هیچ متظر این رفتار نبوده است.

ظل‌السلطان ملتافت است که پدرم بچه ملاحظه خانواده خود را با اصفهان نبرده است اینست که همراهی و مهربانی را بعدی میرساند که او را بعن رفتار آنیه خود با او امیدوار می‌لازد و مخصوصاً ملک مشترکی را که سبب کشمکش شده بقیمت مناسی خربیداری نموده این موجب اختلاف را هم ظاهراً بر طرف مینماید بعد از چند ماه شاهزاده از علت ماندن مادر طهران از پدرم پرست نموده تأکید مینماید که او بزودی مارا با اصفهان بطلبد پدرم بازیختی نعل می‌کند و هر وقت بعندی متنفذ می‌گردد ولی شاهزاده نباید رفته بالآخره او را مجبور می‌لازد ملا طلب نماید.

\ اینجا مناسب است شرحی راجع بقوای مملکت نگاته ز آن بس سرگذشت ایام توقف خود را در طهران بنگلارد.

فصل هفتم

ایران و قوای آن

در این وقت دوقوه در ایران حکمرانی می‌کند.

یکی قوه دولت که عبارت است از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار صدارت میرزا

یوسفخان متوفی‌الصالح و وزارت و حکومت شاهزادگان (پسرها و عموها و عمرو زادگان شاه) باعهیتی قابل اعتماد از تیجه زحمات میرزا حینخان فردیسی سپه‌الار اعظم افواجی از نظام در تحت تنظیمات معلمین اطربیشی صورت انتظام گرفته در خزانه دولت ازوجوه ذخیره شده پسند هنوز مبلغی باقی است.

ایلات و عناصر از دولت اندیشه دارند قوای دولت برای انتظامات داخلی کافی است مالیانها باسانی وصول می‌شود حکام تعدی بسیار می‌کنند و کسی جرم شکایت نمودن از آنها را ندارد مخصوصاً از شاهزادگان درجه اول نامنیها یشتر در سرحدات بروز می‌کنند که پیداست دست تحریک خارج در آنست مانند حمله شیخ عیدالله بر سرحدات آذربایجان و مانند تجلوزات ترکمنها در سرحدات خراسان که در عبور و مرور زوار در راه مشهد مقدس چند منزل توب و سوار از طرف دولت قافله را بدقة مینماید روابط دولت با همایکان از طرف غرب با عنمانیان اغلب گفتگو حاصل می‌شود و دولت از عهده خاتمه دادن با آن اختلافات بوجه دلخواه بر می‌آید در سیاست خارجی عهد نامه‌ئی که مهمتر از همه آنها در ترکمانچای بلروس بسته شده در کار است ولی چیزی که خاطر دولت را آسوده نگاهداشت و می‌خواهد تصور کند می‌تواند خواب راحت نموده باشد رقابت میان روس و انگلیس است که با عیجان شدید در این مملکت بروز کرده.

روس برای رسیدن بهندستان و دریای آزاد سعی مینماید نفوذ خود را در ایران زیاد کند در صورتی که سیاست او در برابر سیاست انگلیس در ایران ضعیف شمرده می‌شود.

دولت تکلیف خود را در آن میداند میانه روی کرده باش رقابت آنها دامن بزند تا در میانه آسوده خاطر بماند بین سبب هر وقت امتیازی یکی از آنها دولت مینهد مجبور است دیگری را هم بهر ویله باشد راضی نماید.

نصرالدین شاه صدرت میرزا تقی خان امیر نظام و میرزا حسین خان سپه‌الار را دیده بعلاوه مکرر باز و با سفر نموده اوضاع دولت بزرگ و کوچک و ترقیات عالم را منعقد کرده خود نیز بالهوش و کارکن است اگر این اطلاعات و کاردانها معتبر

هوسناکی و شهوت رانی نیکنست بخوبی میتوانست ایران را آبد نماید.
دلی افسوس که آسایش خجال موقتی از طرف جنوب و شمال ورقابت خارجی که
علوم نیست چند عمر خواهد داشت او را مفرد کرده کل عیاشی بعدی رسیده
است که مجال برای او در کر دیگر باقی نگذارد است.

ناصرالدین شاه حرم سرایی برای خود ترتیب داده که برای شرح دادن آن
کتاب مخصوص لازم است چند صد زن در آنجا جمع نموده بست خواجه سرایان
سپرده هریک از آن خانهای بزرگ و کوچک بر حسب شان و مرتبه‌ی دارند دارای
تبعه و لحنه بسیارند زنان و دختران و خواجه‌گان و وزیر و دیگر اغلب در خارج حرم
دارای خانه و زندگانی و تجملات مخصوص برای آنها خود هستند این اداره بزرگ
با بودجه قابل اعتنا مخصوص خوشگذانی اعلیحضرت است و تابک حد هم برای تریت
خانهای سودمند است در گردشای یرون شهر جمعی از آن خوانین را غالباً با خود
میرد باین سبب مجبوز شده ددعملات‌های یلاقی هم برای آنها تدارک منزل بکیرد.
در سفری که برای زیارت عنبل عالیات عراق عرب میرفته از آنجاکه یشتر زنها
قدسات و زیارت دوست هستند خصوصاً زیارت کربلا که مطلوبیت مخصوص دارد
بسیل طبع ورقابت یکدیگر جمع کثیری از خانهای ملتزم رکاب همایون بوده‌اند این
مثله در انتظار مردم عراق عرب خوشنما نبوده اورا شاه زنان میخواننداند.

خلاصه ناصرالدین شاه از آسایش خود و تابک اندازه بی‌صدایی مملکت خوشحال
است و از پروژ افکار جدید که میدانند برهم شکننده عیش و عشرت است تا آنجاکه
بتوانند جلوگیری مینمایند رجال تحصیل کرده اروپا دیده را از کارها دور میکند.

صاحب افکار کهنه را یشتر روی کار مبارود این مردم هم طبعاً با افکار نازه
ضدیت دارند میرزا علی خان امین‌الدوله را که شخص دانشمند دارای خجالات جدید
است بوزارت پست که کار کوچکی است معطل گذارده اسم پرس ریاست شورای
دربار را هم برسر اد نهاده است امین‌الدوله با ییداران ایران در خارج و داخل مربوط
است و نسبت بآنها مرجعیت دارد.

ملکم خان (صاحب کلیات) که یکی از ییداران باحرارت است مدت‌ها در سفارت‌های

بزرگ از طرف دولت مأمور بوده در نشر افکار تازه در ایران کوتاهی نیکند این ایام بظیران احضار شده بیشتر اوقات با امین‌الدوله است مجمع سری تشکیل داده بنام فراموشخانه میخواهد آنجا را محل آزادی افکار و مرکز تولید احیان جدید قرار بندید از همه قسم مردم وارد شده‌اند و تایکدروجه در هیجان خیالات منجمد شده تأثیرات آن هویتا گفته است.

میرزا یوسفخان مشارالدوله تبریزی صاحب کتاب بک کلمه از واردشدن‌گران آن حوزه است بک کلمه یعنی قانون.

مبشروم یکی از روحانیان بزرگ طماع از طرف شاه نطبیع و برای اکتشاف حقیقت این امر بتزویر وارد شده شاه را از عاقبت این کار وحشتاک نموده است.

البته دست رجال دولت آنها که بر ضد امین‌الدوله و ملکم و بر ضد این‌گونه خیالات هستند نیز در این تدبیر هست تلاعابت بکجا انجامد.

ملکم خان پادشاهی تحصیلات در کار چشم‌بندی نموده که در انتظار مردم بی‌خبر کارهای او قابل توجه و موجب تحریر است.

ناصرالدین شاه با معارف همراهی ندارد بلکه صدیق هم مینماید مثلاً مرکز معلومات جدید و معلومات عصر حاضر در این مملکت فقط مدرس دارالفنون طهران است که در سنه ۱۲۶۶ باقدام میرزا تقی خان امیر نظام تأسیس شده معلمین اروپائی تعلیمات آنجا را بهمراه داشته‌اند چند مرحله نیکو سیر کرده اکنون دارد تنزل مینماید روز بروز بر اختلال امورش افزوده میشود چنان‌که در فصل مخصوص یابند میگویند اگر ملاحظات بسیار داخلی و خارجی نبود شاه این مدرس را برهم میزد و از آن بقی نمی‌گذارد حالا برای حفظ ظاهر مجبور است صورتش را حفظ کند و معنیش را لغو نماید.

چنان‌که بعد از علیقلی میرزا اعتمادالسلطنه شاهزاده بافضل و کمال وزیر علوم در پیش دارالفنون بی رعایت مناسب علمی علیقلی خان مخبر‌الدوله فرزند رضاقلیخان لله بشی متخلص بهداشت را جانشین او قرار داده جعفر قلیخان برادر مخبر‌الدوله از طرف برادرش رئیس دارالفنون است این شخص نهل می‌کند روزی در دارالفنون

شده ام خبر میکنند شاه در خیابان ناصریه ترا مطابد چون کاری خارج از ترتیب و عادت است مینهایت مضطرب گشته بسرعت میروم کالسکه شاه مقابله دارالفنون ایستاده انتظار مرا میکند همینکه تزدیک شده تعظیم میکنم با کمال تفیر (در حالتی که بادست اشله بدبیوار خیابان برابر دارالفنون میکند) میگوید این جیت من از شدت پریشانی جسم گویا چیزی نمیبیند شاه ملتفت حال من شده قدری ملاحت نموده میگوید این لوحه را بر دیوار نصب کن آن وقت ملتفت میشوم اعلان مجلس درس فرانسه است که شخص معلم فرانسوی گذارده میگویم نصب کنند بود.

شاه - حلاً دیدی الاعله برو بسفارتخانه فرانسه بوزیر مختار بکو ما دارالفنون داریم اگر این شخص میخواهد درس بدده باید آنرا جذب کرده در خارج دارالفنون مجلس درس داشتن صحیح نیست میروم بیفهم شاه را میدهم مجاز درس موقوف ولوجه برداشت میشود بدیهی است این همانع محسن این است که مبارا ذرثمن نذریں زبان از مملکت جمهوری فرانسه مذاکرات دیگر بند ناصرالدین شاه راضی نیست محصلین به اروپا فرستاده شوند و اگر محدودی میرند و بر میگردند اولاً تحصیل قابلی نسبکند چون نه با آنکه خود امیدوارند نه آنجا سربرست دارند که از انلاف وقت و مال آنها جلوگیری کند و اگر تی جندهم حقیقت تحصیل کردند در مراجعت اولاً مصدق خدمتی نبیشوند و اگر هم شدند آن خدمت هیچ مناسب با تحصیلات آنها ندارد.

ناصرالدین شاه با این پایه ضدیت با افکار تازه رغبت کاملی بمحضویات خارجه دارد و از هر گونه تقلید کردن از اروپاییان در آنچه راجع بخوشنودانی است مضايقه ندارد باخته و برداخته های مملکت خود بی اعتنای میکند و بمحضویات رنگ آمیز اروپا اظهار رغبت مینماید و از طرفی هم کار فابریک در اروپا بالا میگیرد باین واسطه صنایع دستی و کارخانهای زیاد که در اغلب شهر های ایران برای باقندگی وغیره دائر بوده و از زمان میرزا تقی‌خان امیر نظام زیاد شده و ترقی نموده است هنه رو بتزل گذارده کارگران بیلار یکلا مانده اند روز بروز از تجلیات داخلی ایران کلته شد و بر تجلیات خارجه آن افزوده میگردد.

شاه بعد از ملاقات باروپا با شهای کاذبی اظهار نموده که مشورتخانه دولتی

تشکیل داده تنظیمات جدید بگذارد ولی چون بای محدود شدن اخبارات شخصی او بیان می‌آید منصرف می‌گردد با این وصف هر وقت بخواهد رجل خود سر را کوشش بند این مذاکره را بیان آورده یکی دو مجلس با امثال میرزا علیخان امین‌الدوله خلوت می‌کند طوری که همه تصور می‌کنند بحقیقت بخواهد تنظیماتی بگذارد ولی بس از رسیدن بقصوری که دارد گفته‌ها و کرده‌ها فراموش می‌گردد

نصرالدین‌شاه از سفر اروپا ارمنانی که آورده این است که اداره پلیس در طهران تشکیل داده برباست یکنفر اروپایی که خود را کنت می‌خواند این اداره تازگی دارد و البته هر تازه‌هی لذتی دارد اداره پلیس تا يك اندازه از بی نظمی‌های شهر طهران جاوه‌گیری نموده و چون سر و کارش باعوم است البته تنظیمات بهمه جاراه دارد و بیباری از مقامات بر میخورد و اکن بخلافه خارجه بودن رئیس اداره تحمل مینمایند.

کنت پلاه‌هی تنظیمات میدهد که سابق معمول نبوده مثلاً رسمند نبوده است در مراسلات شهری روی باکت عنوان نوشته شود و عنوان نوشتن فقط برای مکتوباتی بوده است که شهرهای دیگر با خارجه فرستاده مینمود.

کنت هر مکتوب که از شهر بل و میرسد اگر روی آن عنوان نوشته باشد باز نکرده برمی‌گرداند و می‌گوید شاید من نوشته نشده باشد.

مردم باین حرف می‌خندند ولی کم کم جاری شده حسن آنرا احساس نموده در غیر مکتوبات بذاره نظیمه هم در شهر این کار رواج می‌باید ویشتر از طرف درباریان و طبقه عالی رعایت شده هنوز عمومیت نیافر است خلاصه آنکه قدرت ناصرالدین‌شاه و قدرت‌های شخصی شاهزادگان و رجال بزرگ که در ایالات و ولایات حکمران دارند بضمیمه قوای نظامی و قوه رؤسای ایالات که قابل اعتماد و بدبست دولت می‌باشد اول قوه مملکت شرده مینمود و حال خلق نسبت باین قوه دالر مدار کم طمعی و برعکس با قابلیت وی قابلیت حکما و رؤسای ادارات است که به تبدیل آنها متبدل می‌گردد چون قوه دوم هم خالی از اهمیت نیست بهتر است که آن را هم در فصلی علیحده ایراد نمایم.

فصل هشتم

قوه روحانیان

قوه دوم که در ایران حکمرانی میکند قوه ناشی از رؤسای روحانی است که مهترین آنها جنانکه در فصل سیم گفت در نجف و کربلا و سامر سکونت دارند و در هریک از شهرهای ایران بر حسب استعداد خود بکعده دارای مرجبیت هستند. بدیهی است در طبران و اصفهان و تبریز از جاهای دیگر یشتر موجود میباشد آنانکه در عتبات عالیات اقامت دارند مرجع تقلید و دریافت کنندگان سهی امامعند مطاعیت ظاهری و باطنی دارند و مقلدین ایشان اطاعت اوامر آنها را واجب میشمارند. رؤسای مزبور حکومت شرعی نمیکنند یعنی از طرف حکومت محل با آنها کاری رجوع نمیشود باین سبب از محض درانی که از تصدی امر قضاوت برای روحانیان ایران هست محفوظ میباشد و آنانکه در ایرانند دو طایفه‌اند یک طایفه کانیکه صورت ظاهر روحانیت را دعایت کرده از تجملات دوری نموده زندگانی سهل و ساده‌ی دارند با دولتیان مراوده نمیکنند و آنها را ظلمه میخواهند و بقضاؤت شرعی کردن کاری ندارند این قیل روحانیان یشتر با کبه و عوام سروکار دارند مردم در نماز جماعت آنها از دحام کرده باشان اظهار عبیدت نموده تقدیمان مینمایند.

معاش ایشان بعده مردم است و جوهات شرعیه را بعنوان اجتهد خود یابتوصیه یکی از رؤسای روحانی مرجع تقلید که در باره آنها شده باشد دریافت مینمایند عقد و نکاح و طلاق و دیگر وظایف شرعیه بعده ایشان است طایفه دوم کانی هستند که تصدی امر قضاوت مینمایند و مرجعیت خاص دارند و گلهمی اگر رخنه‌ی یا بند دخیل امور سیاسی هم میکردن اسباب تجمل فراهم میکنند و بجمع مال میکوشند کم جنبه آنایی یافته ریاست‌آیشان بر جنبه روحانیت غلبه کرده با دولتیان خلطه و آمیزش نموده از قدرت آنها استفاده میکند و جون بواسطه داخل شدن در دنیا در دل عوام و مقدسین برای خود جایگاه محبت آمیزی نمیبینند ناچار بداشتن روابط خصوصی با دولتیان حوزه ریاست خود را رونق داده بواسطه تهدی امر قضاوت شرعی خود را مورد

ملاحظه خواص میکند و همینکه کارشان نشج گرفت بقضایت‌های کوچک اکتفا نکرده در کل راهی هم مداخله مبناید بعضی از این قیل از روحانی نمایان هر یک جمعی از روحانیان مقدس را بهروزبله باشد با خود همراه کرده بتوسط آنها در عوام هم نفوذی حاصل نموده دولتیان را بقوه عوام و عوام را بقوه و قدرت دولتیان از خود میان خوف و رجا نگاه میدارند هر کدام که باین مقام رسیدند در حقیقت ذو الریاستین و دارای مردم قوه کشته از هر راه مداخل نموده ملاک و مالک بزرگ میگردند.

بدبیی است هرچه بر مالکیت آنها افزوده میشود اعتبارات و قدرتشان زیادتر میگردد و دولتیان هم یکی بخلافه اینکه وجود آنها را برای اجرای مقاصد خویش خصوصاً در مقابل شورش عوام لازم میشوند و دیگر بواسطه اندیشه‌یی که از روحانیان بی‌اعتنای بدینا دارند با اینکونه از آقایان همراهی کرده توسط آنها را نسبت باشخاش میذیرند احکام صادر شده از آنها را اجرا میکند مالیات املاک ایشان را تخفیف میبخند از دادن مستمری و مقرری بخود و اولاد و بستگانشان مضايقه نمیکند و بعبارت دیگر از آنچه خود میبرند سهم مختصری هم جملق آنها بینه آنها را از خود راضی نگاه میدارند دولتیان بواسطه اینکونه از روحانی نمایان تبع قدرت روحانیان حقیقی را کند نموده خود را بر مرکب آرزوی خویش که خود سری بی معارض باشد سوار کرده از هر گونه ستمکاری بزرگ دستان دریغ نمیباشد.

روحانیان هر کدام اهل علم و فمنی باشند بالقالب دولتی اعتناء نکرده آنرا ابرای خود کر میشمارند و هر کدام بورانت لبس روحانیت دربر نموده باشند بجای علم و فضل ثبت بالقالب میجویند مانند امام جمعه، سلطان‌العلماء، شیخ‌الاسلام و امثال اینها کامی میشود که دارایان القلب هم صاحب فضل و کمال باشند و لیکن بندت - بنا بر آنچه نوشته شد وزارت عدله کاملاً بمحضر های شرعی رؤسای روحانی مربوط است و احکام صادر شده از محضر های آنها گرچه بدون ارجاع عدله باشد مجری میگردد و مکرر نلخ و منروح دریک فنیه بمورد اجرا گذاشده میشود چه محضر های شرعی غالباً ترتیب نیت و ضبطی ندارد.

طبعکاری قنات و محرر بین شرعيات که اغلب نفوذ کامل در وجود قنات دارند

و توسطهای داخلی و خارجی از اولاد و اهل ورقال و دوستان قضات شرعی هم در قضایا صدور ناسخ و منوح را ترویج و متداعین را بحدی دچار مشکلات میکند که کلی خود بصرافت طبع با یکدیگر سازش کرده دعوی را خانه داده از شر محاکم شرعیه خلاص میگردند.

دیوانخانه عدله هم که فقط محکمه اجرایی شناخته میشود در صورتیکه هست ریشه آن بی طبع نباشد از این ترتیب دلتگی ندارد جه از هر طرف استفاده برای اوست و اگر انفاقاً شخص درستکار باوجود این ریاست یافته چه بر کلیه امور دولت وجه در خصوص کار عدله آنوقت بازار این قیل قضایون ها کلاً میشود و انتخاب که بالتبه صورت ظاهر را حفظ میکند و از دشوه خواری احتراز مینمایند ترویج شده متصدی امر قضایت شرعی میشوند جنانکه مکرر این مطلب وقوع یافته است و از کارهای با نایش میرزا نقیخان امیر نظام در اول سلطنت ناصرالدین شاه همین است که روحانیان حقیقی و قضاای آرایه بدیناست ترویج مینموده در اهانت نمودن بدیناطلبان و مطعمکاران آنها هیچ ملاحظه نمیگردد است بهمین سبب آثار عدل و داد در ایام ریاست او ظاهر بوده افسوس که دولت متعجل بوده است.

و هم طایفه دیگر در لباس روحانیت از راه دیگر محترم و تایکند جه نفوذ دارند و آن طایفه اهل منبر هستند چون روضه و تعزیه خوانی برای حضرت سیدالشہدا، ع بزرگترین شعار مذهبی جمفری شده و روز بروز بر آن افزوده میگردد جه در ایام مردم و صفر و جه دیگر آن بعلاوه تعزیه خوانی بواسطه تشهی و تقليی که در آن حت و اسباب زیست و تعجلی که نموده میشود برای مردمی که کمتر دسائل تغیر و تفریج دارند منقولیت بزرگی است روضه خوانیها که در خانها میشود برای صاحب خانه کب شرف و درک نواب و برای واردین رسیدن با جر و تفنن و خوشگذرانی است بعلاوه مجالس روضه خوانی مخصوصاً در خانهای تجار و معتبرین از کبه متینی با طعام میشود باین ترتیب که باندازه کنجایش فضایی که دارند از هر قیل مردم مخصوصاً فقره جمع شده چند تن روضه خوان و مداح مدحی میرایند و روضه میخواشند بعد از آن صاحبخانه بفرآخر استعدادی که دارد ناهار باشام عمومی میبعدوگر نکن را از خانه خود ببر

بیرون مینماید این مجالس علّة ده روز طول میکند پیشتر در دده اول ماه محرم و دده آخر ماه صفر است و در دده های دست این دو ماه هم منعقد میگردد در این مجالس واردین مردانند و زنان بهره‌ی ندارند مگر زنان قرارا که مردان آنها از آنچه بدنست آورده باشد برای آنها بپرسند.

بعضی از این مجالس گاهی بقدی و سعی پیدا میکند که روزی چندصد تومان خرج سفره آنها میگردد مجالس روضه خوانی و اطعام خصوصی هم حتی غالب در لالی دده های مختلف محرم و صفر در خانه های تجار که محترمین از هر طبقه ویسیتر از علماء روحانی و طلاب را دعوت مینمایند و باین مجالس یوشه کسی وارد نمیشود.

فقراء از زن و مرد بیرون در این قیل تعزیه ها جمع میشوند با تظاهر ختم شدن مجلس بالاخره از باقیمانده خواراک مهمانهای محترم و از چیزی که برای آنها خصوصاً تدارک شده باشد بهره‌ی میبرند بواسطه این قیل از مجالس عمومی و خصوصی جسمی از مردم یکلا تزییز و رفت خوار پیدا شده اند در هر لباس ویشنز از دحام این مجالس بوجود آنهاست در ایام محرم و صفر همچنانه آنها مخصوصاً در لباس سید و آخرond در ویش از شهرهای کوچک و قبات و دهات دور و نزدیک در شهرهای بزرگ خصوصاً در طهران جمع میشوند در کاروانسرایی منزل نموده نه تنها بواسطه این مجالس دزماء گذارن مینمایند بلکه در یک شب چند مجلس میروند و از هر جا چیزی ذخیره نموده با خود بیتلز برده میفرمودند و بولش را ذخیره مینمایند در مجالس عمومی در هنگام اطعام طوری دادوقال میشود که غالباً برای غیر آن مردم تحمل ناگردنی است و این داد و قل از مبلغین اداره کردن این کار و لازمات خاص است که از بردن ظرف فاهم اگر بتواتند خودداری نمیکنند.

سادلت در طهران پیشتر از نظرنما آبند در مجالس برای دخل از هیچگونه بی احترامی نمودن و بی احترامی دیدن معاشره ندارند در خانه های رجال دولت نظریه و روضه خوانی با اطعام جزو تجملات مهم است باینوسیله شهرت عظیم کسب میکنند و گاهی بوار دین از یک تومان و پنج قران تا یک شاهی سفید بول نقدم میگند و بر اعتبارات و شهرت خود میزایند از طرف دولت هم در تکه دولت مجالس بزرگی

در دهه اول محرم روز و شب برپا میشود با تجمل بیار که یکی از تقنهای بزرگ شرده میشود غرفهای تکیه دولت را رجال دولت بر قابت بکدبگر میبینند و ذینت میبخند عموم خلق خصوصاً زنان بحضور این مجلس رغبت بیار دارند.

اروپایان رسمی و غیر رسمی که در طهرانند و در مجالس ملی راه ندارند در این تنزیه خانه میتوانند حاضر شوند اشخاص رسمی آنها با خانواده‌های از طرف دولت دعوت میشوند و این مجلس را تأثیر بزرگ سوگواری میخواهند.

تکیه دولت بودجه مخصوص دارد برای تعزیه خوان و روشه خوان و اجزای خود و برای مصارف دیگر از هر جهت.

غالب اهل منبر از بودجه تکیه دولت حقوق دارند که اگر حاضر نشوند هم بمحض دفتر معمول از پول و طاقه‌شال وغیره دریافت مینمایند.

این مجالس دولتی در اغلب شهرهای بزرگ پس از دولت هست و راه مداخلی است برای حکام، باز از مجالس عمومی ملی بنویم.

علاوه بر مجله‌های اطعام و روشه خوانی مجالس روزه خوانی عمومی هست که مردم جمع میشوند از زن و مرد مردعاً یک طرف زنها یک طرف دیگر قبل از شروع بر روشه خوانی اغلب قهوه و غلیان برداشته و زنها از این اکرام بی بهره‌اند.

در مجالس روشه خوانی بجای قند و گلاب که سابق معمول بوده اکنون جای میبخند و در بعضی از مجالس عمومی مهم تازه رسم شده بزنها هم جای میبخند و این موجب شرمندی صاحب مجلس است.

نتیجه مقدمات آنکه برای اداره بزرگ روشه خوانی روشه خوان بیار در هر شهر و در هر قصبه و هر دهه لازم شده و چون کار باشرف با دخل بی سرمهایه ایست از سلطان و آخوندحا خاصه کسانی که فی الجمله آهنگ صدایی داشته باشند فوج فوج داخل این شغل شده شعری چند در مرتبه حفظ نموده کتابهای روشه فارسی را خوانده روشه خوان میگردند اغلب از جمل کردن مطالب و دروغ گفتن و افترابتن بخداوند پیغمبر و امام مطابقه ندارند فقط شهرت باقتن محل توجه آنهاست و آن نمیشود مگر آنکه از روشه خوانی آنها همچنان گرم و فرباد و داد شنوندگان زیاد بلند گردد

و باصطلاح خودشان مجلس آنها بگیرد ابته در میان ایشان اشخاص متدين با اخلاص هم یادا نمیشود و نمیشود باشد.

یعنی از این رسم بوده در مجالس روضه خوانی یک نفر روضه میخواند و در هر شهر یعنی از جند روضه خوان نبوده آنهم از مردان متدين بر هیز کار روضه خوان بر منبر معرفت از روی کتاب و یا جزوی ای که ترتیب داده بوده جند ورق میخواند مردم گریه میگردند و نام میشده است

و شاید نام روضه خوان هم از آنجا باشد که از روی کتاب روضه الشهدای فارسی که کتاب معروف قدیمی است روضه میخواننداند.

این کار نا این تاریخ هم در شهرهای دیگر ایران غیر از طهران و مخصوصاً در قسمات ودهات نایابکنده معمول است ولی منحصر بودن یک نفر روضه خوان بتدریج موقوف شده در همه جا تعدد روضه خوان در يك مجلس معمول گشته و در طهران از همه جا یشنتر بطور بکه غالب مجالس لائق پنج و شصت روضه خوان دارد و در مجالس مهم عده آنها به پنجاه و شصت نفر بالغ میگردد که بنوبه روزی جند نفر بمیرند و داین بواسطه زیادشدن اهل منبر است.

بهر صورت اهل منبر طایفه بزرگ مهی شده‌اند یک‌قسم آنها محترم تر از دیگرانند و آنها کانی هستند که عنوان ملاکی و داعظی دارند و بعد از آنها روضه خوانهای با سوادند بعد از آن با آواز و همینطور تا بر سر بدرجات بالین تر در هر شهر چند تن از این طایفه ترقی کرده متول شده یشنتر طرف ملاحظه میگردند چه در نظر روحانیان و چه در نظر دولتیان چونکه رجال دولت یکی بواسطه توجه عوام با آنها ملاحظه دارند و دیگر بخصوصیت‌های شخصی زیرا که غالباً اشخاص باذوق عیاش داخل این شغل می‌شوند و مشرب آنها با مشرب دولتیان نزدیک‌تر است اما در نظر روحانیان یکی بسب اهمیت کار روضه خوانی و توجه عوام با آن کار و دیگر بخلافه اینکه اهل منبر در منبرها حضوراً آنها را دعاکرده مدح و تنا میگویند و بر اعتبار اشان نزد عوام افزوده میگردد:

بهر صورت قوه اهل منبر هم قسم مهم از قوه روحانیت قابل اعتماد است و در

بیجان دادن افکار عوام مدخلت تمام دارد ولی هیجانها غالباً فاتنه عمومی ندارد بلکه در راه گرم کردن بارار کب روضه خوانیست و بس.

فصل نهم

یک سال و نیم در طهران باز هم اصفهان

در ابتدای توقف طهران که مرحله هیجدهم زندگانی را می‌پیام از ادبیات فارسی با نهایت شوقی که بآن دارم بهره جندانی ندارم روزی چند بعد از ورود طهران یکی از دوستان پدرم تزد او نامی از میرزا غلام رضا خوشنوب استاد خط نتعلیق میبرد که در این وقت معروفترین استادان این فن است پدرم مرا اجازت میدهد نزد استاد مزبور رفته از از تعلیم خط بگیرم میرزا غلام رضا درخوش نوبی شاگرد آقابعلی حکاک است که پسر او مرحیم نیز از اساتید این فن شمرده شده و با این مناسب معلمی مظفر الدین میرزا ولی‌محمد دولت خوش نوبیش باشی گفته می‌شود میرزا غلام رضا در نگارش خط بک مخصوصی دارد که شیه ببک قدمای مانند میرعماد و غیره نمی‌باشد در آموزگاری و کنیه نگاری سرآمد اقران است. استاد معظم شخص دروین ملک صاحب قیافه نیکو ضعیف اندام متوسط القامة است محاسن سیاه شفاف کمی دارد پنجاه و چند مرحله از عمرش می‌گذرد لباس ددویشی می‌پوشد گاهی کلاه سیاه و گاه عمامه شال کوچکی بر سر می‌گذارد شعر نیکو می‌گوید تخلص شاعریش غزال است در شعر بک لسان‌النیت حافظ را می‌سندد.

ابن شخص بواسطه استثنای طبع و عزت نفس یثرب از اتفاقی هنرمند در انتظار خرام احترام بافته خودش در نگاهداری مقام خود ساعی است.

تریست یافتنگان او که اغاب از بزرگ زادگانند اورا احترام نایان می‌گزند او خود نیز همین توقع را از آنها دارد.

ادیبان معاصر و ساحران ذوق باوری خلطه و آمیخته دارند مجلس مشق محترمی دارد که بسذاکرات ادبی اخلاقی و تاریخی آنرا زینت می‌دهد با اینواسطه گاهی فضله و ادبیات تفتاً در مجلس مشق برای شنیدن مذاکرات او و کب کم حاضر می‌گردد.

در من صحبت از امام قلیخان غلت که از ادبای نامی این عصر است و تازه
و فلت یافته مکرر صحبت نموده بکلمات منظوم و منثور او استشهاد مینماید و او را استاد
ادمی خود میخواند بالجمله طولی نبکشد که میان من و استاد معظم الفت حاصل میگردد
علی الخصوص که با پنجم نیز مأнос شده آمد و شدحای دوستانه میگشند.

تکارنده بتوسط استاد معظم با جمعی از ادب و دانشمندان طهران آشنا شده
از خدمت آنها بپرمند گفته از نیک و بد دوران تا بک اندازه باخبر میگردم.

بدبیی است طهران نه تنها در اوضاع سیاسی نسبت بیاقی ایران مرکزیت دارد
بلکه در ظهور افکار تازه و انکاس اشنه ترقیات عصر حاضر نیز از دیگر ولایات ایران
متاز است و هم بوشیده نماند که باهمه سهایک دولت ناصری دد برابر نقد افکار
تازه نهاده و صاحبان افکار مزبور اغلب مالکیجان و مال و عمر خود نیستند بازسفر
کردگان اروپا از محصل وغیره هر یک از آنچه مطلوب آنها بوده است ارمغانها آورده
کوله بارها در این شهر گشوده و میگتابند بتوسط کتب و جرائد و معلمین اروپایی نیز
چشمهای داشت جدیدی جاری شده و بمحض ملحن شدن با موافق تاریخ افکار عمومی
میشود و در برابر عادات و اخلاق دیرینه تاب خودداری ندارد ولی باز خالی از
تأثیر نمیباشد.

ملکم خان چنانکه در فصل هفتم گذشت اینک در طهران است بخیال اصلاح خط
فلسی افتد و پیش از او هم جمعی از دانشمندان در این سند بوده و دانسته اند که
یکی از اسباب بدینختی ما وجود این الفای بر تعلیم بی اعراب است که اگر بخواهیم
 تمام معایب آنرا در یك جمله جمع نماییم بگوییم در خط دیگران لفظ و سیله
شناسانی معنی است و در خط ما بدینخته معنی و سیله شناختن لفظ است. جمعی از
دانشمندان این عصر و عصر گذشته در این بلب جهد کرده نوشته و گذاشته و هنوز
بجا ای نرسیده از آنهاست میرزا فتحعلیخان آخرنداز مقلازی از گذشتگان نزدیک و
میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی و میرزا حسینخان مصباحالسلطنه از معاصرین
و بالجمله ملکم این مقصد را بخواهش آخرنداز بموجت منظومه‌ی که از آخرنداز
در دست است تعقیب کرده اشکال حروف را بصورتی کمعنوتی اعراب هم هست مرتب

ساخته گلتان سعدی را با آن حروف در خارج طبع و بهتران ارمنان آورد. بادر باریان
و غیره صحبت ببار داشته اما کی روی قبول بوی نشان نداده است بد و سبب یکی
بواسطه کوتاه دستی ملت از معارف جدید و دبیکر بواسطه نامساعدتی شاهزاده باریانش
با اینکونه اتفکار جنانکه پیش از ملکم آخر ندای سابق الذکر رساله اصلاح خط خود
را بدر بار ناصری فرستاده است و جواب پائی شنیده بمحض همان منظومه که اشاره
شد خلاصه ملکم از این راه نیز آزده خاطر گشته جزو گلتان مزبور را نزد استاد
خطمن میرزا علام رضا میفرستد و از نامساعدتی مردم با اتفکار او شکایت مینماید استاد
معظم بواسطه آن جزو شرحی از نواقص خط کوئی و محسنات خط ملکمی یلکرده
مکنوبی را که در جواب مراسله ملکم خان نوشته و آرزو کرده است ترویج آن خط
بعدمه او مقرر آید در مجلس مشق میخواند ولی با آرزوی خود نیرسد.

با از طهران راضاع فکریش بنویسم. تدبیس حکمت در طبیعی و الهی و دیاضی که
در دبیکر بلاد ایران تقریباً منسخ شده در طهران دائز و طلاق بر غبت تعصیل مینمایند.
معدوف ترین اساتیدش در این وقت میرزا ابوالحسن جلوه، آفاعی حکیم و آقامحمد
رضاقمش هستند از اضعاع مرید و مرادی هم در طهران رواج شایان دارد معدوف ترین
مرشد ها استاد غلام رضا شنبه گر و حاج میرزا حسن اصفهانی مفعلي شاه میباشند.

اگرچه ناصر الدین شاه خود در این خط سیر نیکند ولی میتوان گفت این
عقیده از یادگارهای سلطنت پدشن محمد شاه است که در پیش ملک و مرشد پرست
بوده است حتی آنکه حاج میرزا آقاسی مرشد خود را جه صدارت مملکت ایران
پوشانیده و دامنه این خجالات کشیده شده است تا این وقت.

میرزا یوسف خان مستوفی الممالک که صدراعظم است مرید درویشی است بابا نام
که در ونک یک قصر سخنی طهران منزل دارد
رجال دولت اغلب بی مرشد نیستند و تقریباً مرشد داری هم جزو تجملات شده
البته مرشدان هم از جنس باقی مردمند که خوب و بد هردو را دارند.
دبیکر از مطالی که در این شهر امروز اهمیت دارد رفتار دور از عادت معمول
شیخ هادی نجم آبادی است.

شیخ نجم ابادی از روحاپیان معروف و از یداران عصر حاضر است شخصی است تنومند کوتاه قامت و سبزه چرده، محاسن سفید محرا ابی دارد با چشم دا بردی درشت آثار جرم و جلاست از صورت نمایان، لباس بلندساده در بر عمامه سفید کوچکی بر سر دارد زندگانی او و خانواده اش بی نهایت ساده و بی آلایش است این شخص سالها در طهران مرجع تدریس فقه و قضایت شرعی بوده و بدون هیچ گونه ایرادی که بتوان در کار او گرفت صورت شرع نزد او محفوظ، در رسیدگی با مرد دقيق در صدور احکام بالحتیاط خط دمیر خود را بی نهایت محترم نگاهداشته زبانش دد ییان 'حقایق احکام شرعی و شر اخلاق نیکو آزاد و در تخطیه نمودن علی از روحانی نمایان و رفتار طیمکارانه آنها بی احتراز است جمعی از رجال دوای وغیره با او اظهار عقیدت مینمایند در سلسله طلاب کسانی هستند که درباره او غلو نموده اورا دارای مقامات عالیتر مینمایند و چیزی که قابل انکار نیست این است که رفتار او بمردم چین شرع احمدی شیوه تر است تا رفتار بسیاری از همکوتان دی.

و بهمین سبب آنکه بعضی از رؤسای روحانی بعضی کانیکه شیخ معظم رخدار آنها را تخطیه مینمایند بر او حسد برده اورا بکفر و زندقه نسبت میدهند بی آنکه گفته هیچ کس او را از پروردی خیال خود باز دارد یکی از واعظین معروف بخوش آمد بدخواهان شیخ در مجمع عمومی زبان سوه درباره او میگشايد چون خبر بشیخ میرسد میگوید هر چه میخواهیم این چهار روز عمر را بگذرانی زندگانی لعائیم باز هم این مردم در صدد اشتغال نام ما بر میآیند.

شیخ در مقابل حمله های حاصلین کاری که کرده این است از حضور در مجالس عمومی و ملاقات مردم در غیر منزل خود امساك مینماید و این رفتار او را محترم تر نموده بر اهمیت موقعیت افزوده است سه من اجازت نمیدهد که در محضر شیخ استفاده نمایم ولی اخبار او را بوسیله دوستان و تریست یافتنگانش میشنویم و او را قلبآ دوست میدارم در میان اصحاب شیخ باکی که از همه بیشتر مأнос شده ام آقا سید اسدالله خرقانی است.

آقا سید اسدالله شخصی فاضل و بادوق است سر بر شوری دارد در محله سنگلنج

طهران در مدرسه میرزا زکی در حجره کوچکی بازندگانی ساده‌تری بر میرد و تدريس مختصری مینماید جوانان با ذوق آن محل با وی الفت دارند در محضر شیخ هادی از طلاب فاضل و از خواص شمرده میشود خالی از خودخواهی و تهور هم نیست. بالجمله در ماه ذیقعده سنه ۱۲۹۹ (بکهزار و دویست نودونه هجری) پندم ما را باصفهان میطلبید من از این مسافت بی‌نهایت دلتنگ هم و گتن دشته ام و الفت با دوستان طهران بر من ناگوار لکن اطاعت امر پدر واجب است.

خلاصه تهران را با نهايٰ تأسف ترک کرده باصفهان میردم و از حال و کار بدم باخبر میگردم پند از این مسافت در اصفهان یشتر محل توجه شده و این عادت است که هر کس دورست و نزدیک گشت‌عزت مخصوص می‌باشد افسوس که کم دوام است. حکومت بالادین ظاهر از درافت در آمده و دیگرانم بیروی کرده مقام محترمی یافته است و چون شیخ محمد باقر که رئیس روحانیان اصفهان بوده رحلت نموده است مر جیت پند کاملتر شده تا حدی که محمود دیگران گردیده مخصوصاً حاج میرزا هاشم امام جمعه اصفهان که یعنی از این قبول عامه داشته واکنون بواسطه داخل شدن در کارهای دولتی و ظاهر کردن باطن خویش احترامات او منحصر شده است یعنی گویی حکومت سخت با پند نشمن شده اما پند اعنتانی بمخالفت آنها نمی‌کند غافل از اینکه شاید خلل الطنان اور اخواب نموده باشند حسد دشمنان وی دامن زده کدورتی‌ای چندین ساله خود را از او بست همکاران بی‌دیانتش تلافی نماید.

خلاصه کم کم حوانی واقع میگردد که با اندازه از مقام پند میگاهد مخصوصاً که بواسطه تکی مکان و بدی آب و هوا محل اقامت خود را که در مرکز شهر است ب محل دزدست تبدیل کرده حوزه ریاست شرعی خود را جا بجا و با یکی از روحانی نمایان معاوضه نموده میدان ناخته ناز بست بدخواهان خود می‌هدید گرچه استطاعت شخصی و استفتای ذاتی پند او را به بی‌اعتنایی و ادانته بین حوادث اهیت نمیدهد ولی باز مجبور است بھر و سیله باشد مقام خود را نگاهداری کند باین سبب نه تنها فائدی از شغل روحانیت نمیرد بلکه ناچار است برای حفظ ظاهر مبلغی از مال خود را هم صرف دفاع از دشمنان بنماید.

و باید دانست که بزرگترین اسباب ترقی روحانیان در این وقت گرم بودن حوزه تندیس آنهاست و باین سبب طلاب علوم دینی عزیز الوجود هستند چه در محضرهای متعدد وجود آنها محل حاجت است خصوصاً که میان روحانیان اشخاصی یافت میشوند که بورانت با آن مقام رسیده استحقاق علمی و عملی ندارند.

طلاب از محضر آنها استفاده علمی نمیکنند و جمع مال گرد آنها میگرددند در این حال جمی از مردم تبلیغ تپرور لباس طلبه پوشیده در این قبیل حوزه‌ها بقیل رفال کردن یعنی وظیفه دریافت میدارند اینکه طلاب اغلب از قبیل ودهات شهر آمده باین شغل برداخته پس از یک صدت مالی ذخیره کرده کلمه‌گی چند عربی و فارسی و مثله‌گی دو سه از فقه و اصول فراگرفته به محل خود بازگشت نموده خود را اولی بتصرف در جان و مال خلق تصور نمی‌نمایند از جانب کسانی هم که حوزه درس آنها را گرم میگردند ترویج میشوند و چه بدینهای از ابزارهای بسیار میسرد.

بالجمله حوزه طلبه نمایان در اصفهان وسعت و روشی دارد و در اغلب کارهای مداخله میکند هر کار که از مأمورین غلط و شداد حکومت یافت ندارد بدست این طایفه جلای میشود و آبرومندان از شر آنها اندیشه دارند این قبیل از طلاب هم در کار کشکن پندم با نهایت دخالت بافتند از موافق و مخالف میدان داریها می‌نمایند.

خلاصه این حوادث نه تنها بر مغارج پندم افزوده بلکه بعایدات وی نیز خران رسانیده است چه عایدات او فقط از راه زراعت است و ترقی و تنزیل ملک در مملکت ما دادرمدارقوت وضعف مالک است از طرف دیگر اولاد پندم بزرگ شده هر یک مصارف جداگانه دارند می‌آنکه شغل و کار و عایدات شخصی داشته باشند.

و این خود یکی از بدینهای است درخانواده ما که نهاده متنزی کر آن بوده ایم و نه پندم با آن اهمیت میداده بلکه تصور میشده است با مختصر دارایی پند چند اولاد میتوانند خوشبختانه زندگی نمایند و هم کمان میرفته که اولاد متعدد همه میتوانند شغل پند را یشه خود نمایند آنهم شغلی که شرایط بسیار دارد تا بوجه صحت صورت پذیرد و بالتفصیل زمان رو بتنزل است.

فصل دهم

سه سال در اصفهان

در اواخر سنه ۱۲۹۹ (هزار و دویست و نود و نه هجری) که نگارنده از طهران باشید میردم یعنی از اتفاقی ایام غیبت از آن شهر تغیرات در احوال دافکلام حاصل شده بعلازه یعنی از این مافرط در اصفهان رابطه شخصی با کسی نداشتم در این وقت بواسطه خط وربط مختصری که از طهران ارسغان آورده‌ام؛ با جمیع از خواص و ادبیات ذوق مراده خصوصی حاصل مینمایم چون پدرم بی‌نهایت دوستدار ادبیات است شرعاً و ادبیات نزد اول مقام محترم دارند در این حال نیز از روابط ایشان استفاده می‌کنم اگر چه در مجرای خنث افکار عمومی اصفهانیان جریان افکار تازه بی‌نهایت ضعیف شرده می‌شود ولی باز کم و یعنی دیده و شنیده می‌گردد آنلر ذوقی یعنی بصورت شعر و شاعری و در لباس خوش خطی و خوش اهلانی جلوه می‌کند شاعری در طبقات بالا از تفتات و یسرای یک طابقه از مردم و سیله معاش است حرفت شاعری بواسطه اشخاص سایش دوست و تملق برست ترویج می‌شود بدیهی است تملق گویان هم برای گرم کردن بازار خود از هر گونه اغراق گویی و ناحق سرالی مضايقه ندارند و می‌گویند بخوبی شعرها آن است که دروغش یعنی تبلیغ دل صورتی که بقیده من بخوبی شعرها آنست که بحقیقت تزدیکتر بوده باشد - هر بخوبی را در سخاوت حاتم طائی و هر کریه‌المنظري را در حسن و جمال یوسف نانی می‌خوانند و بگفته خود انتشار مینمایند.

این مردم اغلب تبلیغ ولابالی هستند عمر خود را بیطالات می‌گذرانند در هر شهر بزرگ و کوچک وفور دارند خصوصاً در اصفهان والبته اشخاصی هم هستند که شاعری یعنی آنهاست و عزت نفس خود را رعایت مینمایند اما عدد آنها کم است یعنی از این شیراز در شهرهای ایران نسبت بشعر و شاعری مرکزیت داشته است انتشارات ادبی آن شهر را که بوجود سعدیها و حافظها است نگاهداری مینموده‌اند این ایام بازار اصفهان روشنگ ایزون است چه در شهر و چه در نواحی آن چنانکه در ده کوچکی موسوم به سلمان از بلوک چهار محل جمعی از صاحبان طبع غرّاً موجودند مردم بمثل

میگویند جنمه آبی در شیر از فرد رفته دد سامان سر در آورده است و هم از شعرای اصفهان در این وقت اشخاصی هستند که بطرز بوسی سخن میگویند بهترین آنها صدق ملارجب است.

ملا صادق یک مردی زنده دل است عرش بین شمعت و هفتاد و با اندام ضعیف و صورت لاغر محاسن بحنا قرمز شده لباس ساده بلند میپوشد عمامه سفید کوچکی برسر میبندد مردی قائم و مهریان است خط نسخ را پیکو مینویسد در شاعری سبک مخصوص دارد الفاظ اشعلش هوش اکان و محنت ادیش دانشمندان را بهر مند میکند زمان کمی در اداخر نوقت اصفهان با من الفت میابد ملا صادق سه تومن اجرت گرفته بک قرآن مینویسد و عنده معاش او از این راه است ملا صادق روی یکدانه برنج یکوره توجید را با بسم الله مینویسد و با ذره بین خوانده میشود.

دیگر آنکه چون اصفهان مرکز ایالت‌های متعدد شده و بمنابع پایتخت دو هم‌بران شرده میشود و حاکم اصفهان و اغلب کارکانش هم بادیات اظهار رغبت مینمایند شعراء و ادبای نامی از ازولایات دیگر نیز با اصفهان آمد و رفت نموده حوزه‌های ادبی را با افکار نازه خود گرم مینمایند بدزم بشعر اصله مینمود و آنها بر آن میدارند که از مدح و دم این و آن اجتناب نموده باقتضای مقام روحانیت او و اظهار خلوص عقیدتی که نسبت بیشواستان دین مینماید مدح و نتای ایشان را بذانند و در محضر او بخواهند در ایجاد ملی که محضرش مشحونست از خالص و عام شعر اجمع شده قصیده سرالی نموده تشویق میگردند اشخاص مفصل ذیل از شعرای معروف این نوقت اصفهانند:

میرزا بجهی مدرس - میرزا آقا جان برتو - میرزا ابراهیم ساغر - میرزا مسکین -
میرزا عبدالرحیم افسر - عمان سامانی - دهقلان سامانی - میرزا محمد مانی - میرزا عنقان -
ملا کاظم چلادوش و غیره بود و دیگر از آثار ذوقی و افکار نازه که در اصفهان بروز
کرده در دائره منجد افکار عمومی حرارتی افزوده است نطقه‌ای ناطقین دانشمندی
است که از ایالات دیگر با اصفهان می‌آیند و از منازی بین آنهاست شیخ محمد مندادی یزدی.
شیخ محمد مندادی یزدی مردی فاضل با جرأت و صاحب افکار نازه است مدتی
در طهران مقیم بوده نطق عمومی مینموده ظاهر پرستان بر او ایراد گرفته بکفر و

العادن منهم ساخته اند در این ایام باصفهان آمده مردم را موعظه با حرارتی مینماید.
از جانب پندم و از طرف ملامحمد باقر فشاد کی که از روحانیان با ذوق اصفهان
ودارای نطق دیان سودمندی برای عوام میباشد ترویج میشود.

شیخ منشادی مردی دروبش مسلک علوف صفت دی اعطا، بتجملات است باقامت
کوتاه اندام باریک ریش سیاه کم سیل وافر، عمامه سفید کوچکی بر سر دارد لباس ساده
ضخیم رسائی دربر، گبوه درشتی مانته دهایان درپا درزیر عمامه کلاهی بر سر میگذارد
که دقراه پوست بره سیاه آن از زیر عمامه نمایان است در این محرم و صفر که در مجالس
متعدد نطق مینماید بر الاغ سیله سوار برخلاف معمول زین اسب بر آن میندد و
گامی نان و نانخورشی که دارد در حال سواری میخورد در مقابل خودسازی واعظین و
ذاکرین اصفهان گفتار و رفتار او جالب نظر عموم کشته باو میگردند اگرچه اقامات
شیخ منشادی در اصفهان طول نمیکند و بزودی پرده دریها که در بالای منبر میکند
اهل ظاهر را بسدا در آوردده اورا از موعظه کردن منع مینمایند ولی میتوان گفت در
زمین دل مستعدین برای نمو افکار تازه و خرق اوهام بذر قابلی میباشد. شیخ منشادی
با نکارنده مانوس شده از افکار او استفاده میکنم شبی در ضمن صحبت میگوید
شنیده ام بعضی از ظاهربستان بر ضد من بیجان آمده اند نمیدانند این خود نهابت
آرزوی من است چه من اگر در شهری دو هفته بمانم سخن بگویم و اتفاقاً حاصل نگردد
آشامیدن آب آن شهر بر من حرام است در مجلس دیگر کسی باو میگوید فلان شیخ
که از روحانیان ظاهر برست است ترانا سزا کشته شیخ از شنیدن این خبر بجهد
افتد و سر بر میدارد و میگوید چه خالک بر سر میکردم اگر خبردار میشم این شخص
مرا ستایش نموده است.

خلاصه شیخ منشادی با فکار اصفهانیان خدمت کرده دو نفر از واعظین آن شهر
از سبک سخنان او استفاده بسیار مینمایند و آندو حاج میرزا نصرالله بیشتر وید
جمل الدین است.

دیگر از کسانی که در این وقت باصفهان میآینند و میزانست با آنها در جیلت روحی
جمعی مؤثر واقع میگردد میرزا عبدالحسینخان معروف بسیز آقا خان کرمانی است.

میرزا آقا خان جوانی است بلند قامت خوش اندام نیکو صورت با چشمها
 درشت گیرنده و پیشانی فراخ مویش سیاه بشره اش سفید لبهاش نسبت بیاقی اجزای
 صورت او درشت در حال ترسم دندانهای سفید او نمایان و با ملاحظت مخصوصی آثار
 بشاشت از صورت وی
 هویدا میشود و در حال
 حزن حالت بہت در
 بشره اش پدیده میگردد
 چون سخن میگوید
 سخشن طولانی میشود
 و چون سکوت مینماید
 سکوت نیز بطول
 میانجامد با اینکه
 فضائل بسیار دارد کمتر
 اظهار فضل مینماید و
 بیشتر مطالب شیرین
 خود را با تسمهای
 دلکش از گفته دیگران
 نقل میکند .

میرزا آقا خان
 نثر را نیکو مینویسد
 از قرآن و احادیث و
 از مذاهب و ملل اطلاعات
 دارد حکمت الهی و

میرزا آقا خان گرمانی

طبیعی بطریق قدیم تحصیل کرده از علوم جدید هم بی بهره نیست کمی زبان فرانسه و انگلیسی
 میداند و از صنایع ظریف و از ترتیب مأکولات و مشروبات و حلويات معلومات دارد .



تألیفات مختصری نموده کتاب رضوان خود را که بتألید گلستان سعدی است در کرمان شروع کرده در اصفهان باز بنوشت آن منقول است برای آن کتاب هرچه را از گفته دیگران پسند نمیکند ذخیره مینماید چنانکه ماهتاب شی بایکدیگر در کنار زاینده رود در موقع طفیان آب ساعتی چند تفریح کن بسر میردیم بدیهیه مختصری از نگارنده شنیده بامداد در روشنی مهتاب بزحمت نوشته در رضوان درج مینماید میرزا آفاخان را بن وقت سی و یکال از عمرش کذنه ولادتش درسته ۱۲۷۰ ه. میباشد.

پدرش عبدالرحیم خان از خوانین بردسیر کرمان تحصیلاتش عمدہ در کرمان شده با ناصرالدوله فرمانفرما والی کرمان که مردی متور و بطبع است سازش نکرده ناصرالدوله در صدد گرفتاری و آزار او برآمده از آنجا که حکومت کرمان تابع حکومت اصفهان فراراً باشمهان میآید و طوای نمیکند که در جزو مقربان ظلالسلطان سمت نایب اشکی آفاسی میابد.

میرزا آفاخان در ابتدای ورود با اصفهان کوت خوانین کرماندا دارد شلوارسیاه فراخ در با سرداری کمرچیر با قبی کوتاه حسنه در بر کلاه سیاه درستی بر سر و چون معرف ظلالسلطان میگردد کوت خود را تغیر داده لباس معمولی درباریاندا میپوشد.

میرزا آفاخان در ابتدای ورود با اصفهان در هماییکی ما وارد شده شبها در منزل نگارنده میماند شی وارد شده بچه بنتی بدت دارد میگناید بکدست جانقه و شلوار و سرداری ماهوت مشکی و دودست لباس زیر و یک بند شلوار خربده همان شب آنها بپوشیده امتحان میکند و خوشحال است که از آن کوت یرون آمده است.

میرزا آفاخان در آمدن با اصفهان چون بطور فرار از کرمان یرون آمده جز لباس تشن و یک اسب و یک تفنگ دولول و یک خودجین ترکی چیزی ندارد کم کم در اصفهان مختصر اسباب زندگانی از پول فروش اسب و پول دیگر که داشته تدارک مییند و با نهایت سادگی زندگانی میکند و به فعل و دانش معروف میگردد پس از چندی حاکم کرمان از مقام میرزا آفاخان در اصفهان مطلع شده نزد ظلالسلطان از ادعایات میکند آن سایت بعضیه عدم سنت معقولیت میرزا آفاخان باشد بار نامعقول ظلالسلطان او را از سمنی که داشته میندازد.

در اوآخر توقت اصفهان میرزا آقاخان شیخ احمد روحی که استادزاده اوست از کرمان باصفهان آمده برا وارد میگردد شیخ احمد در قرآن و احادیث مهارتی دارد با نطقی غرّاً و سری پرشور میرزا آقاخان از او احترام میکند و او را استادزاده خود میخواهد چه نزد پدرش آخوند ملام محمد جعفر که از علمای محترم کرمان بوده مدتی تحصیل نموده است.



شیخ احمد روحی
سال ۱۲۴۲ قمری
تئیین مسئولیت امین‌السلطان

آمدن شیخ احمد باصفهان
در وضع زندگی آبرومندی که
رفیق محترمش دارد تغییری
میدهد چونکه ممتاز و آداب
ذاتی میرزا آقاخان در روی دیده
نمیشود بالاخره این دو دوست
اصفهان را ترک نموده بطهران
میروند اوائل ۱۳۰۳ ه.

میرزا آقاخان چون
بطهران میرسد احساس مینماید
که ناصرالدوله حاکم کرمان
از امین‌السلطان درخواست کرده
نگذارد او در طهران بماند بلکه

شیخ احمد روحی
اورا تحت الحفظ بکرمان بفرستد بعنوان اینکه بدھکار دیوان است در صورتی که میرزا
آقاخان دخالت در عمل نداشته و بدھکار نبوده است امین‌السلطان هم برای پذیرفتن
خواهش والی کرمان حاضر گشته این است که از توقف طهران و شکایت نمودن از حاکم
ظالم صرف نظر کرده با همسفر خویش و باافق میرزا عبدالخالق خان که در طهران با
آنها طرح الفت ریخته بجانب استانبول روانه میشود.

میرزا عبدالخالق خان اصفهانی شخص روشن فکر و آزاده است سالها ریاست

تجهیز را در طبران داشت و کاهی بمنابع دولتی دیگر میر داشت اخیراً از خدمت دولت و از توقف ایران دستگ شده هرچه دارد میفرمود و با دو مافر مذکور بجانب قسطنطینیه روانه میگردد.

بالجمله جدایی از این جوان فاضل هم‌بان خاطر نگارنده را در اصفهان بربستان میازد و تنها خیال مافرنی که یعن آمده اند کی موجب انصراف خاطر من از فکر یاد سفر کرد داشت نرح مافر آنکه بدم از بیش آمدهای اصفهان و کشمکش با همکاران خود و با ظل السلطان در باطن خته و ناتوان شده عزم مافر عراق عرب و حجاز را نموده نگارنده و برادر کوچکترم میرزا علی محمد را نیز با خود میبرد خیال مافر رشته علاقه‌های را که در اصفهان محکم بته شده ست مینماید و هر گونه هوای دیگر که در سربوده زائل میازد

باید داشت که سفر کردن محترمانه در مملکت مادر این وقت سه صورت دارد یکی سفر باشتاب است که در راههای دور بر اسبهای پست دولتی سوار و روزی چند فرسخ راه میروند و در هر چند فرسخ اسب عومن مینمایند و کاهی در این اوآخر بزرگان در راههای شوشه باطباعاً هموار در کالکه و در شکه خوبی نشته اسب پست آثاراً بمنزل میرساند و یا از خود اسب بمنزلها فرستاده عومن مینمایند این قسم مافر گرچه سرینهای مافر تهات دلی خرچش زیاد و برای آنکه بر اسب سوار میشوند زحمت بسیار دارد خصوصاً اسبهای شتر ضعیف و ناتوان دکاهی مجرد حمایتند و دوم سفر با مکاریان است که بر اسب و استر سوار و یا در کجاله و محمل مینشینند و گاهی در راههای دور کم آب و صحراءهای دسیع کجاله و محملها بر شتر مینهند اینکونه مافر بینرا اختصاص دارد بکانی که با اهل دعیال سفر مینمایند خرج و زحمت کمتر و طول مدتی از همه یافته است.

سیم مافرنیای خصوصی است که یک شخص برای خود و بنگاشت ترتیب میلحد یا چند کس با هم همسفر میشوند هر یک مرکوب مخصوص د اسباب سفری مختصری همراه دارند.

در فصلهای خوش تفنن کنان روزی چند ساعت صبح و عصر و گاهی شبای هناب

را حرکت میکنند و هر کجا بخواهند اطراف مینمایند.
این بهترین اقسام سفر است و مسافرین میتوانند در ضمن خوشگذرانی هم
داشته باشند.

پدرم هر وقت بی اهل و عیال سفر کند اینصورت را اختیار مینماید در این موقع
هم مرکوبی چند ازاسب واستر برای خود و من و برادرم و دو مصاحب و دو نوکرتیه
دیده در ماه شعبان ۱۳۰۳ ه از اصفهان به جانب عراق عرب روانه میگردیم.

فصل یازدهم

قصد حجaz

در این وقت که من مرحله بیست و چهارم زندگانی را میبیام احوال روحیم
بتجرد و انقطاع از خلق تزدیکتر است تا بتعلق بمادیات اغلب، باندک مراقبت خود را
در فضای نورانی دیده بمعبد حقیقی متوجه میگردم.



مرحوم حاج میرزا هادی دولت آبادی و فرزندانش

- ۱- مرحوم حاج میرزا هادی دولت آبادی ۲- آقا میرزا احمد دولت آبادی
- ۳- حاج میرزا یحیی دولت آبادی ۴- حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی
- ۵- حبیب میرزا مهدی دولت آبادی

انقطاع از دوستان و صحبت ایشان هم در احوال روحی من اثر شدید نموده در طی مرحله‌ی میانی که همو متعدد هم راحد میگردد و از توارد خجالات مختلف آسایش حاصل نمیشود این قافله کوچک که یعنی از هفت راکب و هفت مرکوب بست تفنن کنان بجانب مقصود روانه است و من یشتر بخود مشغول میباشم.

پدرم عادت‌های حضر را در سفر تغیر داده با کوچک و بزرگ ملاطفت و ملایمت مینماید روی بشاشت بهمه نشان مبتدع باین سب برای هیچکس دلتشکی حاصل نمیگردد.

میگردد بحاجتی از قافله باز میمانم از استر درستی که بران سوار هستم فرود آمده چون میخواهم دوباره سوارشوم استر آرام نمیگردد و رکاب نمیدهد زمین نیز هموار است و بلندی که بنواند مرا در سواری مساعدت کند یافت نمیشود در این حال درویش سپاه توهمندی باقامت رسالهای درست و دماغ بین گیوی پیچیده دافر، بلس کهنه با رنگهای مختلف در بر پوت بیری بر شانه کشکولی بر بکدت و منشائی مناسب جه خود در دست دیگر از دور نمایان میگردد درویش مرا بوامه میاندارد خصوصاً که مبینم رو بعن میآید اما بزودی احساس مینمایم قصد احسان دارد و میخواهد مرا در سواری کمک نماید نزدیک شده لجام مرکب‌دا میگیرد و استراز نگاه کردن درویش در چشمها وی بربدهای خود می‌زاید.

درویش بزبانی که برای رام کردن حیوانات دارد بنوازن آن برداخته تیجه بکش می‌بیند عاقبت مرا بزحمت سوار کرده با تشکر بیار از احسان او بضمیمه انعامی میگند.

شبانه این حکایت‌دا برای پدرم و همسران تقل کرده میگوییم اگر نبود رعایت حق احسان درویش که مبادا دلتشکی کردد در آن هنگام که درویش استر را نوازن میداد و بربد هوانی آن افزوده میشد مثلی می‌آوردم. کنیز ساهمی طفل کوچکی را نوازن داده می‌کفت متوجه من با توجه طفل بزبان آمده میگوید من از تو می‌ترسم.

پدرم نیم کنان میگوید آری گاه میشود از بدقه بیش از دزد باید ترسید.

خلاصه ملی مرا حل میکنیم نابکر مانشاهان میرسیم کرچه دو مرتبه دیگر از این

شهر کو هستانی گذشت ام ولی در کود کی بوده بر اوضاع طبیعی دا ححوال مردم آن پی نبرده ام
اینک احساس میکنم که مردم کردستان خوش قبافه خوش اندام حس و بادون هستند.
شهر کرمانشاهان محل عبور و مرور زوار از این است همه گونه اشخاص
بر آن وارد می شوند باین سبب آبادی شهر و آداب دانی خلق از بباری از شهر های
ایران ییشتر است ولی افکار تازه در آجا بقدرتی کم دیده می شود که در حکم مدعوم
است روزی چند آنجا میمانیم حکومت و معارف بلد از هر طبقه از بددم احترام می نمایند
و با کمال دلخوشی از آنجا روانه میگردیم.

دو منزل راه طی شده بیارون آباد میرسیم چون باسی از شب میگذرد پدرم
در حجره تنها استراحت نموده در حالی که من دستور کوچ نمودن میدهم مرا مطلب
وارد می شوم بعجره تاریک بهوای صدای او نزدیک میگردم مرا بعلوی خود نشانیده
نوازش کرده میگوید از این امری که میکنم دلتگ میگردی ولکن ضرورتی دریش
وعلت مهمی در نظر است که بایستی بکرمانشاهان بازگشت نمایم.

نگارنده از شنبده این سخن بی نهایت افسرده گشته بی آنکه از سبب حقیقی
این فکر نابهنجام استفاده نمایم میگویم هر چه بفرماید اطاعت میکنم پدرم با کمال
خرشحالی میگوید بلی بطرف کرمانشاهان روانه میشویم.

چون این خبر را بر فیضان میدهم همه را حیرت فرا میگیرد و بجز اطاعت جه
میتواند کرد.

بالجمله راه پیموده شدم را با نهایت کراحت بازیموده بکرمانشاهان بر میگردیم
این بازگشت بی ترتیبد نظر مردمی که دور روز پیش بایک عالم خلوص دارد انتبه
نموده اند ما را خفیف ساخته در مدت یکماه که باز در کرمانشاهان اقامت میشود
چندان روی مهر بانی بمانشان نمیدهند بعد از مدتی بمقصود پدرم از این بازگشت
بی میرم و زیان آن را از سوی از زدن تصور نمایم و نفصلندا بتصور خود نسبت میدهم
بس از یکماه توقف کرمانشاهان باز راه عراق عرب را پیش کرفه روانه میگردیم و در
سرحد ایران بعای خوانین کرنی و انتظامات آنها جمعی راهزنان طایفه همانند را
بریاست جوانسیر که مردی شر و رویی بالک است دیده از تاخت و ناز آنها در سرحد عثمانی

نست بخودی و یگانه حکایت‌ها می‌شونیم اما طولی نمی‌کند که دولت او را گرفته و کشته و خانواده‌اش را بر باد می‌بندد - پس از ورود به کاظمین پدم بخیال می‌افتد از راه حلب که نازه دار شده ساحل دریایی سفید رفت از آنجا بعجلaz روانه گردید عزم خود را جزم و مصمم حرکت می‌شود .

در اینوقت من علیل المزاج بودم و قدرت مافظت نداشتم پدم مرا با دوتن از همسران در کاظمین گذارده خودقاشه تشکیل داده روانه حجاز می‌شود و رخست می‌بندد اگر من زود صحبت یافتم از همان راه رفته بوی ملعون گردم .

پیداست تفرقه در میان این جمع مختصر تاجه‌اندازه می‌تواند ملا ملا انگیز و موجب بدیختی بوده باشد بالجمله روزی چند پس از رانم پدر مزاج مرا اندک ببود حاصل کشته قافله کوچکی مرکب از چهار مرکب و پنج راکب تشکیل داده بجانب حلب روانه می‌شون چون بدیر حافر می‌رسیم علت مزاج من باطنیان شدید عود کرده کار بنا امیدی از زندگانی می‌کند .

در یکی از غشومه‌های رفیقان مرا مرده پنداشته در حجره را بسته می‌روند تدارک کار خود را بگیرند در صورتیکه بواسطه بی‌زبانی از یچارگان شمرده می‌شوند اما بحران شدید تیجه سلامت می‌بندد و رفیقان بازآمدۀ مرا از نده می‌باشند پس از یکی دو روز بجانب حلب روانه می‌گردیم .

چیزی که در این حال ناگوار ملا تبلت می‌بندد همانا دیدن اوضاع طبیعی این راه است صحراء سیز و خرم و بانواع کلها و ربایخین مزین سرآمد همه شط کل آلو دفاتر است که یست منزل راه از مقابل همی‌کند و اگر دست پیچ و خم راه ساعتی ما را از دیدن آن محروم نماید باز بزودی از دیدارش ببر ممند می‌گردیم از جنگلهای انبوی می‌گندیم که دست هیچ‌گونه تصرف بدامان آنها نرسیده و گاهی از دور از میان آنها صدای درندگان بکوش می‌رسد اما طولی نمی‌کند که از جنگل در آمده در دامان سحرای پراز لاله و گل و در دامنه کهارد سیز و خرم منظر مهای دلکش را از هر طرف دیده قهقهه کبکهای دری دا می‌شونیم .

مردم این راه سی منصب و منصب می‌باشند خصوصاً که یعنی از عبور و مرور

از این خط معمول نبوده مردمش با کسی خلطه و آمیزش نداشتند بتصب جاهلیت خود با تبیانه‌اند روزی از طفیلان بد درکنار سطفرات با آبادی نزدیک پناه برده تا در مدرسه کوچکی که بهرین عمارتهای آنجا بنظر می‌باید ساعتی استراحت نمایم.

علم مکتب از حال و کار و مقصد و مذهب نگارنده میرسد ایرانی و شیعه مذهب بودن خود را کتمان می‌کنم تا بدانم او در چه عقیده می‌باشد چون صحبتی از شیعیان بیان می‌باید برآشته گشته می‌گوید هر کس با ک را بکشد بدان ماند که هفتاد مرتبه طواف خانه خدا کرده باشد از تعصب او تعجب نموده برحال نورسان پروردگار دست تربیت او ناسف می‌خورم.

آری چنانکه انحاد مذهبی می‌تواند اقوام مختلف را یکدیگر نزدیک کند تا مذهب جاهاده هم می‌تواند بزرگتر سرگ تفرقه را در دائره ائتلاف ملل انداده دل آدی را گورستان رحم در مردم نماید.

بالجمله ب شهر حلب میرسم این اول شهر قشنگ آبد است که من در عمر خود می‌بینم جامع ذکریا را که یکی از مساجد مهم اسلامی است در این شهر زیارت مینمایم از آنوقت که این شهر بدت ایرانیان بوده است هنوز آثاری از ایران باقی است. روزی دوست در آن شهر گشته بدینختانه دست طمعکاری مأمور رسمي گرسته ایران به مالیه ضعیف ما نقصان شدید وارد می‌آورد.

بالجمله در وقت تنگ و با نقصان مالیه بجانب در با حرکت نموده پس از سه روز در ساحل مدیترانه باسکنندگان میرسم.

پدرم مرکشی نشسته در مسجد نیز گذشته نهاده رفتن و نه وسیله برگشتن مزاج علیل همسران کم دل دی زبان نه اعتباری و نه آشناه اما قادر متعال که در شدائد بسید کاری در ماندگان میرسد در مدت سه ماه که در آن نواحی توقف می‌شود اسباب معاش مختصری فراهم می‌اورد تا پدرم خبردار شده از همین راه که رفته باز می‌باید و تفرقه ما بجهالت مبدل می‌گردد.

پدرم در مراجعت از حجاز چون باسکنندگان میرسد قائله‌ی تشکیل داده مسنه با تفاوت و آسایش از راهی که آمده‌ایم عراق عرب برمی‌گردیم.

اگرچه دولت عثمانی در قلعه های کوچک که در مزرعه‌گاههای این راه بنا نموده قوه مختصری دارد ولی از تاخته و ناز چاول گران که بر سر قبائل کوچک می‌شود استعداد جلوگیری ندارد چنانکه در این وقت هرچه بعران عرب نزدیکتر می‌شود مردم را بریشان تر مشاهده می‌نماییم و چون از علت آن بر سر می‌شود با آه در دنای می‌گویند ابن الرشید مخلص شیخی چه دارای آنها یعنی امیر نجد محمد رشد رفته است با این وصف صفت مهمان نوازی ذاتی خود را از دست نداده بقدر استطاعت از داردین پذیرالی می‌نمایند.

در ماه جمادی الاولی ۱۳۰۴ که بکربلا میرسم تصویر می‌کنیم اول آسایش ما خواهد بود غافل از اینکه دست نامردمی از بیش تدارک ناگواری برای ما گرفته باین ترتیب که دشمنان پدرم در اصفهان شخص شروری دا بالرغم این قابل بعثات فرستاده‌اند تا بdest طمعکاران آنجا پدرهم را در نظر رؤسای روحا نی بسلام عجیبه منوب ساخته اورا اهانت نمایند و از مقام او بکاهند فرستاده مزبور هم در ارادی وظیفه کوتاهی نموده نهایت مقام روحا نیان حقیقی از این مقدیتر بوده است که برای گونه غرمن ها اثری هترتب نمایند اینست که در ارادی تکلیف احترامات پدرم کوتاهی نکرده بلکه چون بحقیقت مطلب بی میرند تاحمل معنای معاندین را جواب فعلی داده باشند بر احترامات وی می‌افزایند بدیهی است مدعیان طباع هم از کنیدن دنباله مطلب و آسوده نگذاردن هاست بر نمی‌دارند. چند ماه در کربلا و نجف وقت می‌گذرانیم و چون ماه رمضان میرسد پدرم در نجف با امامت جماعت و موقعه عمومی برداخته مردم بر او می‌گردند.

این اخبار که باصفهان میرسد آتش حمد معاندین را شعله ور تر ساخته بر اقدامات معاند کارانه خود می‌افزایند.

معاندین چون از نجف و کربلا مأیوس می‌شوند در سامرہ تهیه اسباب می‌بینند که حاج میرزا حسن شیرازی را با پدرم مخالف نمایند.

چنانکه در هنگام ورود بامرہ آثار آن نمایان گشته آنطور که انتظار پذیرالی از حوزه میرزا شیرازی بوده ظاهر نمی‌گردد

اما شخص محترم میرزا در مردم داری بگانه عصر خوش است عوالم الفت

قدیم را رعایت کرده مقام بزرگی خود را محفوظ داشته باکمال مهر بانی از پیدم مینواده
تارساله‌گی در اصول عقاید نوشته دست شبیه یا عند مخالفین را کوتاه نماید پندم امر
استاد محترم خود را اطاعت کرده پس از چندی رساله در الفوائد فی اصول العقاید را
نوشته متشر می‌لازد.

بالجمله پندم از سامره بجانب ایران روانه می‌شود و برای تحصیل و تکمیل
شرعیت مرا آنها گذارده تکلیف را بهمراه اوامر میرزا شیرازی مقرر میدارد.

فصل دوازدهم

نهائی در عراق عرب

مغلوقت از بدر، دوری وطن، معلوم نبودن تکلف، نداشتند رفیق مأوس نبودن
رابطه با هیچکس از عرب و عجم دمتعاقب بودن این اقامت بمناکراتی که بر ضد پندم
در آنجام تشر بوده روزگار را بدیده من تار کرده هم وغم شدیدی که کثر ماتد آن
را دیده ام بر وجود من متولی می‌گردد.

بعوزه درس میرزا شیرازی حاضر می‌شوم و گلهی حوزه‌های دسخای دیگران
راهم می‌یشم و انتظار فرصت می‌کشم تا تکلیف آنیه خود را بدانم.

برای اقامت سامره هیچکونه روی رضایتی در خاطر خود نمی‌بینم یکمله بدین
منوال می‌گذرد ایام عرفه که زیارت مخصوص کر بلاست تزدیک شده بابن بهانه
بیرونی شیرازی عرضه نگارگشته درخواست تعیین تکلیف می‌کنم.

میرزا برای صحبت حضوری وقت داده بعد از ظهری است بمترز او میروم
جمعی از رئاسای علمای سامره در هشت خانه انتظار دیدن آیة الله را دارند و من از
هر جهت از تمام آنها کوچکتر هست شیخ عبدالکریم توکر میرزا دو مرتبه میرود
بخانه ویرون می‌آید و من می‌کویم عرض کنید فلانی حاضر است و میرسم عرض کردید
می‌کویید خیر مرا غرور جوانی دین طمعی بران میدارد که بگویم من در دنیا و آخرت
حاجتی بکسی ندارم و از خانه ویرون می‌آم میرزا تزدیک هست و پشت دیوار نازه از

خواب برخاسته و نشته است صدای مراثنیده شیخ عبدالکریم را فرستاده مرا بر
میگرداند رسول مزبور مرآ آگاه میکند که میرزا صدای مراثنیده است من باشرماری
بغدمت آن مرد بزرگ میرسم خصوصاً که اظهار لطف بسیار او را مناهده مینمایم
میرزا از من میرسد حوزه‌های درس سامره را دیدی کدام یک را پسندکرده میگویم
درس آقا میرزا محمد تقی شیرازی را میرزا از این حسن اتغلب بر اظهار ملاحظت خود
بعن میافزاید وبالاخره میگوید بالینکه من درست میدارم امثال شما در سامره بحانده
نیخواهم حکم کرده باشم پس بیل شما و اینکنارم هر کجا را از نجف و سامره
برای اقامت اصلح میدانید اختیار نماید در جواب از مرا حم وی تشكر نموده بدلیلی
که پسندیده ام میگردد نجف را برای اقامت رجعنان داده و خست میگیرم و در هنگام
مرخصی تا کاملاً از من دلجهوی کرده باشد میگوید من پید شما هم ارادات دارم آنطور
که من اورا شناختم دیگران شناختند خلاصه بعدها یک روز از سامره بنیجف روانه
میشوم در مدت یک ماه اقامت سامره از احوال ایرانیان مقیم کسب اطلاع مینمایم در
سامره دو قسم ایرانی جمع شده بک قم طلب که متبعاً از بکصد فرمیباشند و رؤسای
آنها یش از چهار یا پنج تن نمیباشند و هر یک از آنها حوزه درسی دارند که طلب
در آن حوزه‌ها استفاده مینمایند و در محضر تدبیس میرزا که در سال چند ماه دادر
است مدرسین و متدرسین همه حاضر میگردند قسم دوم بعضی از کتبه میباشند که
برای فائمه بردن از طلاق و از زوار آنها اقامت گزینه کسب معاش مینمایند تمام این
جماعت در تحت نظر خصوصی میرزا زندگانی میکنند و میرزا بر احوال هر یک بخوبی
آگاه است در صورتیکه طلاق برای رقابتی که با یکدیگر دارند هیچیک از مذاہبات
دیگری با میرزا در امر وظیفه آگاه نیستند مگر از روی حدس و تخمين چه هر یک
مکلفند مبلغ و مقدار وظیفه خود را مکثوم داشته باشد.

موقع ادای وظائف فرستاده مخصوص میرزا بر هر یک وارد شده وظیفه را لدا
کرده رسید میگیرد و میرود اگر کسی نیکو نظر کند مییند میرزا بعن تدبیر
زمان اختیار این قوم را در دست گرفته و همه رامیان خوف و رجاسکلعداشته است.
طلاب جون بایکدیگر مینشینند از هر گونه دلتگی و بدگویی از اوضاع سامره

کرچه با ساخت رئیس کل هم بُرخورد مضايقه نمی‌کند.

و چون با اجنبی مخصوصاً بازدار و متعددین می‌شیتند متوجه سامره را ملکوتی صفت دریس کلد اعالم بر خیات و صاحب کشف و کرامات می‌خواهند و بالجمله اوضاع داحوال سامره حیرت‌انگیز و تعجب آمیز است.

کم کم نادر سامره بجهاتی مرسد که روی توجه عموم شیعیان دنیا بدانجا گشته و جوه سهم امام از هندستان دایران و فقلاز و هر کجا جفری مذهب هست بل مردم میرود. ارباب نوچ از میرزا شیرازی از حد و حاب پرون حتی رؤسای روحانی ساکن کربلا و نجف از عرب و عجم مکرد سامره بعنوان زیارت رفته ضمأ از میرزا متوجه احشائند و مأیوس هم برآمیگردد که نصیل رضای آنها که حد معین ندارد کار دشواری است و بزرگتر تدبیری که میرزا برای قانون نمودن ایشان مینماید اینست که اولاً آنها را بکلی مأیوس می‌کند باین عنوان که وجوهات نرسیده صندوق خالی است پس از نا امیدی هر یک را بختصر همراهی راضی نموده روانم مینماید خلاصه از سامره گذشت بکاظمین و کربلا عبور نموده در نجف اقامت می‌گزین.

شهر کربلا روز بروز رو با بادی است چنانکه در این وقت یکی از شهرهای بزرگ عراق عرب شمرده می‌شود بدیهی است که این آبادی از پول ایران و بست ایرانیان می‌شود چه اگر یکال زوار عجم باین شهر وارد نگردد آنلر تنزل همه چیز در آن هوبدا می‌گردد.

شیعه مذهب کرچه تمام اماکن مقدسه خود را محترم مینمایند و بر حسب ترتیب مکه و مدینه و نجف را بایستی بر کربلا مقدم بدانند ولی نظر بخلافه مخصوص که بشهدای کربلا دارند میتوان گفت علاقه آنها بدیگر اماکن علاقه ارادتی است و بکربلا علاقه عشقی.

مجاورت کربلا بزرگترین ساعت‌ها شمرده می‌شود این است که کربلا یک شهر فلسفی زبان شیعه‌تر است تا شهری از عربستان.

از طرف دیگر بیادی از مردم فاسد‌الاخلاق که توانسته‌اند در ایران زندگانی کنند مجاور کربلا شده‌اند و از هیچ‌گونه شرارت دریغ نمیدارند باین واسطه در

شهر های ایران و عربستان فاد اخلاقی که در این شهر هست کمتر دیده می شود وضع روحانیت این بلد را هم از روی سایر احوالش باید قبلاً کرد خصوصاً که روحانیت در اینجا در همه مجاناییک درجه صورت و رانت یافته در این صورت طمع کاریها و هوسرانیهای مفرط یشنتر در روحانی زادگان جاری است.

همترین حوزه های روحانی کربلا حوزه حاج شیخ زین العابدین مازندرانی است شیخ مازندرانی قریب هشتاد سال از عمرش گفتته در فقاهت و تقوی ضرب المثل است حن خلق سرشواری دارد.

مرجیت نام یافته خصوصاً نسبت بشیعیان هند که نظر بمجاوردت او در کربلا او را از دیگر روحانیان بهتر و یشنتر می شناسند.

دیگر از اوضاع روحانی کربلا مرکزیت فرقه شیعیه است که در مقابل متشرعه دکانی کشوه حوزه کرمی دادرند و جون از روی احترام از بالا سر ضرب سبد الشهداء عبور نمی کند غیر شیعی ها بالا سری نامیده می شوند و شیعی و بالا سری در کربلا اصطلاح شده است میان شیعی و غیر شیعی.

داما نجف چنانکه از پیش اشارت رفته اول مرکز روحانیان جعفری مذهب شناخته شده اوضاع طبیعی این شهر و اطرافش نسبت باقی تفاصیل کلی نموده است.

پیش از این بواسطه اختلاف ذکر و شمرت و ناامنی اطراف نجف سکونت مردم منحصر بوده بداخل قلعه اکنون از آن اختلافات کمتر از هویداست بخلافه حکومت عثمانی قوت گرفته قبل از اطراف نجف را در تحت اطاعت دد آورده اینکه سکنه این شهر بال و پری بلذکرده در خارج قلعه عمارت ها ساخته با آسایش زندگانی مینمایند.

در بیان ایکه نزدیک نجف بوده بواسطه سد نمودن مجباری اهلی که در آن وارد می شده خشک گشته و برای زراعت نمودن میدان وسیع باصلاحیت بست سکنه نصف آمدند روز بروز بروزت دایره زراعت آنها افزوده می شود خشک شدن در بیان نه تنها میدان زراعت بسیار داده است بلکه خوشبختی دیگری را هم بجانب ایشان جلب کرده و آن اینست که از سطح در بیان راهی پیدا کرده اند تا نهری از شفاته کنند آب شیرین فرات را از آن نهر بنزدیکی نجف جاری نمایند در سابق آب شیرین را

برای شرب مردم نجف از کوفه که یعنی از یک فرسخ از شهر دور است می‌آورده بقیمت
گراف می‌فرموده اند چند سال پیش نیست که از پول ایرانیان بدست حاج سید اسدالله
رشتی اصفهانی از مسافت دور بواسطه نهری از زیر زمین آب شیرین نزدیک نجف
ظاهر گشته ولی در موقع خرامی نهر مذکور باز مردم دچار می‌آمی می‌شده‌اند.

اکنون نهر تویرج برای شرب و زراعت اهل نجف را معاdet بزرگ بخوبیه
در این ایام که نگارنده بنجف می‌رسد کندن نهر مزبور شروع می‌گردد مردم نجف
مخصوصاً عرب‌ها می‌نهایت خوشحالند زیرا که این نهر پول و بدست خودشان جاری
می‌شود شیرینی آب فرات در کام آنها بواسطه عصیت تلخ نمی‌گردد می‌شوم یکی از این
مردان عرب که تعصب شدید دارد در مدت چندین سال که ماین‌گنده شدن نهر ایرانی
و نهر تویرج فاصله است هر وقت دستش با آب کوفه نمیرسیده آب شور چاههای نجف را
راما شامیده و از آشامیدن آب نهر ایرانی احتراز مینموده است دیگر از ترقیات نجف
آبد شدن کوفه و نواحی آنت در نخلستان‌های خوش هوای آن اطراف عمارتهای
نیکو بنائده بازار‌ها و تجارتخانها دایر می‌گردد شاید طولی نکند که شهر قدیم
کوفه پس از قرنها خرامی باز خود را آباد بیند بلی تاریخ است که کم می‌کند و می‌جود
و در برابر عمر آن قرنها زمان مانند جسم بر همزنی می‌گزند اوضاع روحانی نجف
هم نسبت باقی تغلوت کلی نموده است معنویتها و استحکامات اساسی مبدل به لاحظات
ظاهری شده امور روحانی‌یشتر در مباری خجالات ریاست طلبی و هوس رانی می‌گزند
در حوزه روحانیان یک طایفه ترکانند که مامفانی و شرایانی رمی اول و دوم آنها
می‌باشد چنانکه از یعنی گفته شد دیگر حوزه اعراب است که سید حسین بحر العلوم در
ریاست دیلاخت و شیخ محمد حسین کاظمی در قلعه بر دیگران قدم دارند و دیگر
حوزه فارسی زبانان است که سه صورت بافت است یکی آنانکه در ریاست خود استقلال
دارند از همه مقدم حاج میرزا حیب‌الله رشتی است که در میدان علم اصولقه جوانگاه
و سیعی دارد و اول حوزه درس نجف بنابر او دایر است.

دوم اشخاصی که بنگی بپرزا شیرازی دارند در حقیقت نمایندگان سامره
می‌باشند و خود را برای مرجبت تامه یافتن بعد از میرزا حاضر مینمایند.

از همه متقدم آخوند ملا کاظم خراسانی است و بعد از او آقامید محمد کاظم بزرگی.
بیم حوزه شیخ هادی طهرانی است.

شیخ هادی مردمی فقیه و دارای افق‌کار تازه‌است جمعی از طلاب با ذوق نجف بر او
گرد آمده حوزه علمی با حرارتی تشکیل داده‌اند.

شیخ هادی خود را عالم و افضل از دیگران میداند بلکه از معاصرین خود تجاوز
نموده بقیه‌ای گذشته هم وقتی نسبت‌گذارد و بنیر از مددگری از قیه‌ای بزرگ مانتد شد
محقق علامه حلی و نیره باقی را با احترام نام نمیرد و بر افکار ایشان خرد میگیرد طلاب
حوزه درس او نیز از تبعیت نمودن نسبت بدیگران بالک ندارند و خود را از طلاب دیگر
پیدا نمی‌نمایند.

نتیجه این ترتیب محسود واقع گشتن این حوزه است نسبت بحوزه‌های دیگر
و بالاخره بسلاطه هنری دشیخ هادی از طرف حوزه فارسی زبانان مردود می‌گردد.
با این ترتیب که رؤسای فارسی زبان خالص آنها که با سامره مربوطند ازوی در
محضر میرزا شیرازی ساعت میکنند ولی میرزا نظر بعادتی که دارد خود را طرف
نکرده انتظار فرصت میکند تا درسته ۱۳۰۲ حاجی میرزا حیب‌الله رشتی بخراسان
رفته در مراجعت به سامره میرداد میان دو رئیس روحانی صحبتی از شیخ هادی طهرانی
بیان می‌آید.

میرزا رشتی که از ساده‌لوحی خالی بست بعد از مشورتی که میکند پس از
احراز میل قلمی میرزا شیرازی مصم میگردد او را تخطه نماید و چون نجف بر
میگردد در مجلس عام که اغلب رؤسای روحانی و طلاب محترم حاضرند در موقعی
که خدمت‌گذار مجلس فوجان قمه را از دست شیخ هادی میگیرد حاج میرزا حیب‌الله
امر میکند فنجان را تطهیر نمایند با این یاد شیخ هادی نجس و واجب الاجتناب
شرده می‌شود.

همه در میان طلاب افتاده کشمکش شدید حاصل و بالاخره شکت فاخت
بحوزه شیخ هادی وارد میگردد بطوریکه غیر از مددگری از خواص اصحاب کسی دور
او باقی نمیماند چنانکه اگر رؤسای روحانی عرب منصوصاً شیخ محمد حین کاظمی‌بنی

از او حمایت نمی‌کردند اقامت وی در نجف نیز مشکل می‌گشت.
اما او خودداری کرده مقام خویش را نگاهداری مینماید تارفه رفته آتش فته
سرد مینمود و میتواند با آسایش امر ارجات نماید.

نگلارنده مدت یک‌الی و نیم در نجف اقامت نموده در حوزه دلس میرزا رشته
و آخوند ملاکاظم خراسانی بتحصیل فقه و اصول میرزا زاده با پریشان خاطر بیاگه دارد
یکی بواسطه گرفتاری پدم بدت دشمنان خود در اصفهان که اخبار آن بنحف رسیده
مرا از حست مینمدد و دیگر بواسطه تنهایی و بی همزبانی - انس و علاته من در آن شهر فقط
بی‌پیر مرد محترمی است دارای اخلاق نیکو و افکار نژاد سالها در نجف در میان
طلاب باحترام زندگانی کرده دل جمعی را بجانب خود جلب نموده همه اورا دوست
میندارند در مدرسه صدر نجف حجره تیزی دارد با ربات مختصری بر طلب آن
مدرسه زندگانی سهل ساده منظمی دارد.

سید وقت خود را تقيیم کرده هر کار را در موقع خود مبکند و هیچ موقع را
از دست نمینمدد اغلب آنوقه یک‌ماه را مینمدد و بسی قسم متلاوی تقيیم کرده
هر قسمی را بکردن مصرف نماید.

عادت و اخلاق ورقه او در نجف در میان طلاب ضرب المثل و قابل تسجد است
نامش حاج میرزا علی محمد.

بالجمله در اواخر سنه ۱۳۰۴ بکیز از وی مدد چهار مصم می‌گردم بتدارک حج
فوت شده مجدداً روانه حج‌گزاری دارم و زان پس یاسفهان مراجعت نمایم.

فصل سیزدهم

مصر و ججاز و ایران

در ماه رمضان سنه ۱۳۰۴ از نجف بکاظمین آمدی با جمعی از آشنایان ایرانی
سفر شده از راه حلب بجانب حجاز مسافرت مینماید چون راهی است که دو مرتبه
پیموده‌ام باین‌ای می‌روم و قافله سالار شناخته می‌شوم همه جارا مخصوصاً شهر حلب را
از همه بهتر مینمی‌دانم و معوس است که برآبادی راه یش از اقتضای مدت کم افزوده گشته.

در ساحل مدیترانه بر کشتی نشته با سکندریه میردم فرست دلخیست شمرده
با پس از رفیقان بصر میردم و این اول مرتبه است که در راه آهن سفر مینمایم نزدیک
غروب آفتاب بقاهره رسیده چون سالهای آرزوی دیدار این شهر را دارم مرت
فوق العاده در خاطر خود احساس مینمایم جمعی از ایرانیان برای تجلیت و غیره مقیم
قلعه میباشند و در میان آنها حاج میرزا رفیع اصفهانی معروف بشکی در مهمن تو azi
رجوانردی گروی سبت از دیگران ربوده است و حاج محمد حسن کازرونی من واقع
تجار ایرانی است.

نگارنده بر حاج میرزا رفع وارد میشود و روزی چند بموافقت وی دیدهای
آن شهر شهیر را دیده آثار قدیمه آن جالب نظر میگردد.

مخوساً مومنایهای اجداد فرعون و بزرگان قدیم مصر که از اهرام در آمده
و برمد عوامی که از روی توهات مردم قدیم دنیا را با قام و قیافه های دیگر تصور
مینموده میفهماند که مردم دنیا با شخصی آب و هوای مختلف همه وقت یک شکل دیگر
قد و قامت بوده اند و دد برابر عمر روزگار هزارها سال چیزی شمرده نمیشود تمدن
عالی بشری دائم تازه د کن کنند تبدیل مکان مینماید و هر وقت از گوشتهای سردر
آورده چندی در آنجا خودنمایی کرده پس متقرض شده بجانب دیگر رو می آورد بلکه
وقت ملک مصر بوده که عزیزش بسلطنت آن ادعای خدای می کرده و اکنون همان
ملکت ماتندگویی در جوگان سیاست بازی انگلستان از هر طرف میفلطهد ناعاقبت
بکجا فرار کرد و خود را چکونه نجات بدهد.

خدیبو حالیه محمد توفیق پاشا بنام حکمرانی مصر دلخوش است و از تبعیت
حقیقی دولت یکانه ناگزبر. دولتمردانی مصر گرچه بظاهر در دست مصر وان است ولی
بالای دست هر رئیس در هر اداره امر کننده ای از انگلستان نشته هر چه میخواهد
میکند محمد توفیق پاشا خدیبو حالیه در جنگ طولانی با دولت عثمانی بتحربیکت
اجنبی مصر را مجزی و خود را پادشاه میخواند ولی نمیداند ممکن نیست بگذارند
این مملکت بر قیمت بدست او باقی بماند.

این است وضع حالیه تامصریان کی ییدار کننده وجکونه بتوانند کم کرده پر بهای

خود را جستجو نمایند. بیو مناسب نیست بختسری از اوضاع سیلی و ملکی مصر اشاره نمایم از سنه ۱۸۶۹ میعی که کانال سوئز باز شده و قسول فرانسه که بدست او این کار صورت گرفت انگلستان را شرکت داد دولت مصر خود دیک میلیون لیره مقدار من کار کانال شد و دو طلبکار بزرگ مصر انگلیس و فرانسه مایل به مصر را در تحت نظر گرفتند این نظارت تا سال ۱۸۸۲ میعی طول کشید و فته اعرابی پشاور ببار دمان اسکندریه اتفاق افتاده و نفوذ خارجه در مصر بر زیادت شد و در سال ۱۹۰۴ میعی بسم انگلیس معاهده ماین دول اروپائی که ذیلاقه در مصر و بسائل افریقا بودند بسته شد و سلطان انگلیس بر مصر و سودان فوق العاده کشت در سنه ۱۸۸۱ میعی متهمدی در سودان قیام کرد و با مصریان جنگید و دو سردار بزرگ انگلیس که در خدمت نظامی مصر بودند در این جنگ کشته شدند در تبعیه اردو های انگلیس بر رود نیل سلطنت نام یافت و سودان را هم بنام مصر در تحت تصرف خود در آورد و این در حدود ۱۸۸۹ میعی بود.

بالجمله دیدن اوضاع مصر و نهاتی آن‌لار فراعنه از اهرام وغیره و دیدار موزه‌ها و آن‌لار که آنها و جلمع از هر وابیه محمد علی پاشا مخصوصاً جامع کیم او در خاطر نگارنده تأثیر شدید نموده بعد از چند روز از مصر با حمل دریای احمر رفته از آنجا بعده ویزیارت یت‌الله‌العزام مشرف بگردم.

گرچه اوضاع ملکی وطیعی حجاز چندان قابل توجه نیست ولی توجه مسلمانان عالم باین کوهستان خشک بی آب و علف و اجتماع هزاران خلق از اطراف عالم در هر سال باین مقام مقدس و بدل جان و مالی که در این راه میشود شوکت اسلام و عظمت صاحب آن را نیکو هویتا میلزد و اگر بعضی از مناسک آن با افکار تازه زمان ما مناسب ندارد شاید از اول بصورت مبالغه آمیز کتونی نبوده است و رفته رفته افزوده شده باشد بلای اگرچه توجه بت پرستان بمعابد خوش خصوصاً در هندستان و منتهایی که در راه رسیدن بآنها تحمل مینمایند از آنچه در این مقام مقدس دیده میشود افزونت و طرف مقابله نیست اما کجاست شرف آن اماکن با این شرافت حقیقی که بیرکت اسلام بنهای این خانه در هم شکته شده و نام خدای بیگانه در آن برده

میشود گرچه یک نظره هه جا خانه عشق است جه مسجد چه کنست
تو جد از قید علایق رستن است خدا برستی ضد خود برستی است خدا رادر
کلیا میتوان جت و در کعبه میتوان کم کرد .

خلاصه حرم الی را وداع گفته باقافله فرعی از راه سلطانی مافتین العرمین را
پیموده روزی چند در مدینه طبیه که آثار تمدن جدید در آن یشتر از دیگر شهرهای
حجاز نمایان است اقامته بوده بزیارت قبرنی اکرم (س) زبور الله دین مین مترف
شده زان پس بعده مراجعت میشود باین امید که کنی حاضر است و بزودی بجانب
خلیج فارس روانه میگردد بهم .

اما یعن آمد احوال بکاه ما را بانتظار کشته میشاند چیزی که در این مدت
مرا مشغول و مرور مبدارد ملاقات پیر مردی است حاجی علی نام تبریزی که سالها در
مصر دو افرادشی میبینوده در این وقت درجه بکسب مختصری امراء جیل مینماید .
ابن مرد دلزنده از دنیا باخبر دارای اخلاقان بیکو و صفات پسندیده میگوید از
ایران باتفاق سید جمال الدین اسدآبادی مأفت کرده ام هردو را مقصد تحمل کیمیا
بوده بالآخر سید جمال الدین بخط سیاس و فلسفه افزاده ومن شیمی فرا اکر فهم .
میگوید رفیق من سید جمال الدین شبه بنت که از مردم ایران است و شاید
بسیاری خود را اسدآبادی کابلی و افغانی خوانده باشد در صورتی که محققان اهل اسد
آباد همدان است چنانکه در فصل چهاردهم خواجه خواند خلاصه پس از یک ماه
معطلي درجه کشته نامرغوبی بصره نام متعلق بکمپانی ایران دانکلپس از لندن بجهه
آمده ذغالشگ بل دارد و در عدن فرود خواهد داشت .

وکیل این کشته شخص مسلمان عربی است بی انصاف و بی عاطفت بنام
جمعیت حاج موجود در جده بلطف کشته فروخته است در صورتی که جای نصف آن
جمعیت یشتر در کشته بنت و باین واسطه در موقع جایگیر شدن کشته نشان رفیق
از رفیق همسفر از همسفر زن از شوهر و شوهر از زن ارباب از توکر توکر از ارباب
اسباب سفر از صاحب و صاحب از اسباب سفر جدا شده بلک جمع کنار در بیا و بیک جمع
در تابعها در میان کشته و در ساحل با فریاد و فنان و گریه وزاری و بیک جمع که زودتر

به کشتی رسیده اند در کشتی نشته شراع کشیده می‌تود لنگر و نزدبان بالا بسته و
کشتی روانه می‌گردد اتفاقاً من و رفیقانم جزو پیشقدمان شده از حوزه بدبختان دور
می‌گردیم ولی آن منظره فجیع از خاطر من هیچگاه معو نمی‌گردد.

بالجمله با پریشان حالی که بوسفنیاً بد بواسطه دیدن احوال سپه روزگار ان
از عمان گذشته یک هفت در لنگر گاه عدن توقف نموده بی داشتن رخصت خروج نز
کشتی و با تعهد زحمت بسیار بواسطه گرد دغله که از بالای کشتی فرد ریخته می‌تود
و بالاخره بهر زحمت هست خود را بعدن رسانیده به کشور اینگلیس احوال بدبختان
جهه را اطلاع می‌دهد و برای رسانیدن آنها با لوطن خود سعی و کوششی مینماید ایام
بر مشقت توقف در بندر عدن می‌گذرد زان پس روانه شده از بندر عباس ولنگه گشت
بیو شهر میرسم.

نگران نده میخواهد از آنجا بجانب اصفهان روانه گردد ولی از تلگراف خبر
می‌گیرد که برادر بزرگ من آقا میرزا احمد از یعن آمد احوال دستکاری معاندین
بدم بجان آمده با عیال و اولاد بجانب عراق عرب روانه گشته است.

در این حال بازگشت عراق عرب را ترجیح داده از راه سلطان‌العرب و دجله یافداد
رفته انتظار ورود برادر را کشیده تأمیرسده با یکدیگر در نجف اقامت می‌نماییم.

کر چه بواسطه بودن با برادر و کان بالب آسوده خاطر شده‌ام ولی بسب
رسیدن اخبار ناگوار اصفهان درستی احوال پندم در زحمت بی‌اندازه که از معاندینش
می‌گند روز خوشی ندیده و طعم آسایشی نمی‌چشم یکشال با نهایت ملال در نجف
مانده و بالاخره مجبور برآجعت با ایران می‌شوند او آخر سنه ۱۳۰۵ بجای ایران و
اسفهان رهیاد شده هرچه بموطن اصلی خود نزدیکتر می‌شوند بر ملالات خاطر ما
افزوده می‌گردد چه خبرهای اصفهان روز بروز ناگوارتر می‌رسد و می‌ماند که کار بر
پندم سخت گشته و ناچار شده است اصفهان را برای همیشه ترک نموده در طهران
با جای دیگر اقامت کریند در دو منزلی اصفهان خبر میرسد که پندم بدولت آباد
نقل مکان کرده انتظار ورود مارا دارد که روزی چند با یکدیگر ملاقات نماییم
و در اینه گردد.

بدیهی است این خبر بعد از مدتی دوری ازوطن ما را تاجه اندازه بریتانیخاطر
میلزد ولکن در مقابل حوادث روزگار چه میتوان کرد.

خلاصه در دوم محرم سنه ۱۳۰۶ بدیدار پدر و مادر و برادران و اقرب و ارحام
و دوستان برخوردار گشته و جون محرم دصفر میکنند پدر و مادر و دو برادر و خواهرم
بجانب قم روانه میگردند و نگارند بادوبرادر در اصفهان اقامت مینماید.

در مدت قریب سه سال غیبت من اوضاع سیاسی و روحانی اصفهان بقهراء برگشت
است حکومت ظل السلطان که دایره وسیعی داشته بحدی که اصفهان بنزله پایتخت
دوم ایران دیده میشه محدود و منحصر با اصفهان شده است.

رؤسای روحانی که شخصیت و اعتباری داشتند از میان رفته شیخ محمد تقی
نجفی که در فصل پنجم نام برده شده خود را داریس اول میخوانند با ظل السلطان دست
اتحاد داده جمعی از فرمابگان را دور خود جمع کرده بنام طلاب علوم دینی ویشتر
آنها از هر گونه تجلوز حقوق و حدود یچارگان درین نمیدارند.

رئیس آنها بگانه نعله توجه و سمت دادن بدانه تمول خوبی است هر کس
در مقابل این هیئت بخواهد دم بزند بکفر و زندقه اش منسوب و از حقوق امنیت جانی
و مالی و عرضی محروم شد میدارند در مقابل این هیئت حوزه های روحانی دیگر هم دیده
میشود که بالتبه منزه میباشد رؤسای آنها آقامیرزا محمد هاشم، آقا میرزا محمد باقر
چهارسوقی، ملام محمد باقر فشارکی، حاج شیخ محمد علی نجفی وغیره و باید دانست که
اعتدل بنفس در اصفهان بسیار کم است و باین سبب اصفهانیان خود را محتاج میداشتند
زیر یرق یک شاخص روحانی یا غیر روحانی زندگانی نمایند و این حال وجود روحانیان
و روحانی نوابان بسیار را در اصفهان ایجاد نموده است و البته ستمکاری حکومتهاي
ظالم هم مدخلی عظیم در ایجاد پناهگاههای مزبور دارد.

در اصفهان از افکار نازه اتری هویدا نیست و از هیچ سر سدا ای بر نمیآید.
بدیهی است این جمودت از بدی سیاست حکومت محل است و بدی سیاست او از
انر بدی سیاست دربار دولت و بدیهی است که محل جنرا فیه هم افتضا کرده است
این شهر دور دست مانده باشد.

ظل السلطان اندیشه دارد از اینکه اورا از حکومت اصفهان هم محروم دارند این است که تشکیل بک قوه روحانی نمارا برای بدست داشتن قوه عوام برخود لازم شمرده و از تردیج نمودن آن قوه دفیعتی فردگذار نبیناید گر جه کاه زهر این قوه کام خودش را هم تلغی میکند اما ناجار است از تحمل و سلذگاری.

در این چند سال بر قدرت اجانب در اصفهان افزوده شده روها که در این شهر مقیم نداشتند اکنون قدرتی تحصل نموده اند انگلستان هم بر انتبدان خود افزوده آنلر رقابت روس و انگلیس در این شهر نیز خود نمایی نبیناید و هر بک قسولخانه مستقلی دارند و در سیاست و تعیلات رقابت میکنند از تأثیر نفوذ اجانب در این شهر حکومت مجبور شده از پاره‌هی اقدامات که بنام روحانیت میشده جلوگیری نماید مثلا از زمان شف سلطنت صفویه تا کنون رؤسای روحانی مستقل او و یواسطه حکومت حد شرعی جلای میکرده اند.

در سلطنت فتحعلی شاه حاجی بید محمد باقر رستمی در این شهر هم حاکم بوده و هم اجرا کننده حکم چنانکه بعضی از کسان را که محکوم بقتل میکرده بدست خود رشته حبل آنها را قطع نموده بی آنکه حکومت محل را دخالت در آن کارداده باشد بعد ازاو هم بعضی از رؤسای روحانی در محضر های خود اجرای حدود میکرده‌اند نهایت درمه‌نهاده اعدام بحکومت ارجاع میشده و حکومت هم احکام آنها را بموقع اجرا میگذارد و حکم اعدام منحصر بوده است بقاتل و بغلاد العقیده که او اخر یشتر بنام بایی صورت خلرجی حاصل نموده است.

حاج شیخ محمد باقر در دوره ریاست شرعی خود مکرر حکم اعدام داده و بدست حکومت اجرا شده بکرات زناکار و شرایخوار را در محضر خود حد شرعی زده و این کار بر عظمت مقام او در نظر خاص و عام افزوده است.

فرزند او شیخ محمد تقی نیز آرزو دارد از این راه به مقام بزرگان از رؤسای روحانی بر سر در صورتی که اوضاع زمان و سیاست داخل و خارج لین اجازت را باور نمی‌دهد او هم از اسرار خود نمیکاهد این است که مکرر با حکومت ظل السلطان با وجود اتحادی که دارند معارضه میکند و گله‌ی بی خبر حکومت حدی جلای نموده

حکومت هم از گذشته صرف نظر مینماید در این ایام ظل‌السلطان به ران احتمال می‌شود و شیخ محمد تقی از نایب‌الحاکمه وی هیچ ملاحظه ندارد.

نایب‌الحاکمه میرزا سلمان خان شیرازی است متخلص بخلاف که برای ریاست انجمن شورا، یعنی است نیست و عرضه حکومت کردن ندارد آنهم حکومت اسپهان در مقابل سلط روحاً نمایان.

مدتی است جمعی را درست ده (سده بزرگترین آبادهای تزدیک اصفهان است) بنت با یسکری دنبال کرده آنها ناچار طهران رفته بدولت شکایت نموده‌اند دولت هم حکمی صادر کرده که آن اشخاص مزبور بوطعن خود بازگشت نمایند و در امان باشند چون باصفهان میرسند از نایب‌الحاکمه نیز طبق حکم دولت امری خطاب بکدخدایان سده صادر می‌کنند که کسی متعرض آنها نبوده باشد.

این جمع با این احکام دولتی رو بخانهای خود می‌روند با اطمینان می‌اساس و تصورات باطل ابلهانه از طرف دیگر بعضی از روحاً نیان سده که بنگی شیخ محمد تقی دارند مصمم می‌گردند نگذارند آن جمع به‌قصد خود رسیده از اینستی که از دولت حاصل کرده‌اند استفاده نمایند و چون نیخواهند علناً بر ضد دولت قیام کردمخالفت کننده شخصی معین بوده باشد مباداً مورد بازخواست واقع گردند این است که جمعی را سراً و ادار مینمایند که چون آن جماعت بخواهند با آبادی وارد گردند جمعیت زیاد با چوب و چماع خارج شده در صحراء آنها را هلاک نمایند ساعتی چند از روز برآمده در خالیکه مطر دین با حا茂د حکومت وارد می‌شوند و شماره آنها بیست نفر نمیرسند می‌آنکه هیچ‌گونه سلاحی در دست داشته باشند چند صد نفر بر آنها حمله آورده بجز چند تن که فرار مینمایند باقی را از ضرب چوب و چماع با خاک یکان می‌ازند.

و از کجا که ظل‌السلطان برای مقاصد سیاسی در طهران در باطن پلده‌گی از معالم خود دستوری در اینکار نماید باشد و بهر صورت عوام متعمق از نظر دیانتی خوشحال‌دلی در انتظار خواص و خارجه‌ها این واقعه بیمار بد نماید.

اگرچه ناصر الدین شاه قدرت دارد هر طور بخواهد تلافی کند ولی ظل‌السلطان

جلوگیری کرده با حضار کردن شیخ مهدی تقی طهران قناعت می‌نمایند.
آقای نجفی طهران می‌رود و از این مجلات هم دلنشکی ندارد چه بر اعتبارات
او افزوده شده برمی‌گردد.

بالجمله بیانی احوال روحی اصفهان در این تاریخ از روی این حادثه می‌توان بی‌برد
احوال ادبی این شهر نسبت باقی نزول کرده و از طراوت و ظرافت‌های طبیعی که بوده کتر
انز دیده می‌شود چه یشنتر توجه فضلاً داده، ولایات دیگر بین بلد موجب هیجان
افکار مینماید که اکنون آن توجهات منقطع گشته و مرجعیتی برای این بلد نمی‌باشد.
نگارنده چهار ماه در اصفهان می‌ماند و در این مدت پندم در قم اقامت نموده
 محل توجه خاص و عام آن بلد شده محترمانه زیست مینماید بالاخره من از پدر رخاست
طلبیده در ماه شعبان ۱۳۰۶ اصفهان را وداع طولانی گفته بجانب قم روانه می‌گردم.
ماه رمضان را پندم در قم در مسجد معروف بمسجد امام حسن امامت جماعت
مفصلی مینماید و موعظة مهمی می‌کند که همه‌اش در اصفهان و طهران می‌بیچد و
ظل السلطان را بخیال انداخته چون می‌خواهد با اصفهان مراجعت نماید در گذشت از
قم کوشش می‌کند بلکه پندم را با اصفهان برگرداند ولی او آزمایش گذشته را بکسر
برده دیگر فرب نخورده درخواست اورا نمی‌پذیرد خصوصاً که میرزا علی اصغر خان
امین‌السلطان (۱) در ایام اقامت پندم در قم بزیارت حضرت مقصومه آمد و با دی
ملاقات کرده او را از همراهی خود امیدوار نموده است گرچه ملم است راجله
پندم با امین‌السلطان حرارت دشمنی ظل‌السلطان را با خانواده ما زیاد مینماید و بر
خلافات جانی و مالی ما مبالغه‌ای در سورتیکه معلوم نیست امین‌السلطان تا چه
اندازه در مقابل فرزند بزرگ بادشاه بتواند با پندم همراهی نماید.

(۱) امین‌السلطان مردی است با هوش ماس سفی طبع دودین ملک و خوش نیاوه
بزدیک چهل سال دارد بسر آنا ابراهیم اصله‌ای و از طرف مادر نوه لاجین خان گرجی سالیا
بدرش در خلوت ناصر الدین شاه بنغل آبداری می‌بردانته و بعد از موت پدر نزولی کامل شوده است
اکنون کار صادرت ابران را مینماید میان او و ظل‌السلطان دشمنی شایانی است چه ظل‌السلطان
بر هم خود رهن داره و سبع مکومت خود را از او می‌داند در صورتیکه او در دست ناصر الدین شاه
مانده صافی است از خود را نبتواند داشته باشد.

اما حسن توجه امین‌السلطان نسبت پیدرم نتیجه عاجلی که میدهد اینست که پدر مدر تقاضای بازگشت باصفهان فریب ظل‌السلطان را نخورده خود را دچار زحمت تازه نمینماید.
بالجمله ظل‌السلطان باصفهان می‌رود و پدرم عزیمت مسافرت بخراسان را مینماید
که پس از مراجعت در طهران اقامت نماید یا باصفهان برگرد.



میرزا علی‌اصغر خان اتابک

بطهران از طرف امین‌السلطان اطمینان حاصل کرده بداند اگر او باوی مساعدت مینماید
بطهران رفته بماند و گرنه بواسطه اقامت یافائده طهران خاطر ظل‌السلطان را از خود
مشوش‌تر نساخته باصفهان رفته باشد برای تحقیق این مسئله چند هفته در حضرت
عبدالعظیم توقف مینماید و بالاخره مصمم اقامت طهران می‌گردد.
در این ایام سید جمال‌الدین اسدآبادی مورد بدگمانی دولتیان شده در حضرت
عبدالعظیم متحصن می‌باشد.

جمعی از محترمین
با پدرم موافقت می‌کنند
قاشه بزرگی تشکیل
شده در ماه شوال ۱۳۰۶
از قم بجانب خراسان
روانه می‌شویم.

قریب سه ماه در
مشهد با آسایش زندگانی
نموده زان پس بطهران
مرا جمعت مینمایم.

در ماه دیعه اول
۱۳۰۷ بحضورت
العظمیم رسیده پدرم

می‌خواهد پیش از ورود

بطهران از طرف امین‌السلطان اطمینان حاصل کرده بداند اگر او باوی مساعدت مینماید
بطهران رفته بماند و گرنه بواسطه اقامت یافائده طهران خاطر ظل‌السلطان را از خود
مشوش‌تر نساخته باصفهان رفته باشد برای تحقیق این مسئله چند هفته در حضرت
عبدالعظیم توقف مینماید و بالاخره مصمم اقامت طهران می‌گردد.
در این ایام سید جمال‌الدین اسدآبادی مورد بدگمانی دولتیان شده در حضرت
عبدالعظیم متحصن می‌باشد.

فصل چهاردهم

سید جمال الدین

سید جمال الدین پسر سید صدر اسد آبادی همدانی یاسعد آبادی کابلی اختلاف موطن و مولد سبد از آن است که افغانی خوانده می شده و او خود این نسبت را انکار نمی نموده است.

بعضی گویند شاید منظور او در این اتصال تحصیل نمودن شغل دولتی در افغانستان بوده است و یا بوجه بودن در انتظار علمائی تئزیز که باهل تشیع و قمی نیکگذارند و یا بواسطه محفوظ ماندن از تعلاوزات مأمورین ایرانی در مصر و ممالک عثمانی که یشتر محل اقامت دی بوده.

بهر صورت پایه ایران درستی او بمقلمی گذارده شده که نه او میتواند ایرانی بودن خود را انکار کند و نه ایرانیان میتوانند شرف ایرانی بودن اورا از خود سلب نمایند و در این باب بیانات حاج علی تبریزی که در فصل ۱۳ نوشته شده قابل توجه است. ولادت او در سنه ۱۲۵۴ یکهزار و دویست و پنجاه و چهار هجری است بگفته خودش در قریه سعد آباد یا سید آباد نزدیک کابل گویند در جوانی مدتی در افغانستان تحصیل عربی نموده در هیجده سالگی بهند مسافت کرده و از آنجا بسیکه معظمه مشرف شده باز بافغانستان برگشته با مأمور دولتی مداخله نموده و بالاخره بواسطه دشمنی امیر شیرعلی با او قهرآ افغانستان را ترک کرده بجانب حجاز روانه شده بشرط آنکه از ایران عبور نماید سنه ۱۲۸۵ یکهزار و دویست و هشتاد و پنج.

اگر کسی روابط آن عهد افغانستان را با ایران بداند و از اختلاف شدید میان خانواده سلطنت افغانستان باخبر باشد که بالاخره امیر ایوب خان بکی از مدعاویان سلطنت افغانستان در سنه ۱۲۹۹ یکهزار و دویست و نود و نه ه. پناهنده بدبادر ایران می شود و مکاتباتی را که مایین در بدار کابل و ایالت خراسان در زمان حکومت فتحعلی خان صاحب دیوان ردوبدل شده دیده باشد میتواند صحت و علت این شرط را که باید باید نموده باشد بداند و تصدیق نماید.

سید از راه هند به مر رفت زمان کمی توقف و جامع از هر آمد درفت می‌نماید
سید از مصر تغییر عزیمت داده بقطنه روایه می‌گردد.

رئیس وزراء عثمانی علی پاشا از او پذیرانی نموده در انجمان داشت عضویت می‌باید
سید در ماه رمضان سنه ۱۲۸۶ یکهزار و دریست و هشتاد و شش در استانبول نطقی
می‌کند که شیخ‌الاسلام عثمانی از او رنجیده خاطر شده زان پس نمی‌تواند در استانبول
ماند و باز به مر راجحت نموده بندیس فلسفه میر دارد انگلستان توقف اورا در مصر
مخالف سیاست خود داشته توفیق پاشا را امیدارند اورا اخراج نماید.

سید در سنه ۱۲۹۷ یکهزار و دویست و نود و هفت ه. بهند مراجحت نموده مدتی
اقامت می‌کند زان پس پیاریس رفته با افاق شیخ محمد عبدی روزنامه عروة الوثقی را بر
خدا انگلستان مینویسد کویند سه سال در پاریس اقامت کرده پس بسکو و بطرسبورغ
مسافرت نموده و پذیرانی دیده چهار سال در روسیه می‌ماند و از امپراتور روس برای
طبع نمودن کلام الله محبی بجهت ملسانان اجازت می‌گیرد.

در مأفترت ناصر الدین شاه برویه شاه را ملاقات نموده و عده ملاقات دیگر را
می‌نویسند این است آنچه دیگران گفته اند.

واما آنچه نکارند می‌تواند بنویسد این است که سید جمال الدین شخصی فاضل
و از اوضاع روزگار باخبر زبان عرب را نیکو میدانست تحریرات او در آن زبان مهیج
و در دلها مؤثر واقع می‌شده در فلسفه و سیاست مهلت داشته است.

کرچه مقام داشتنی دی بحقیقت بر نکارند روشن نیست که بتوان از روی
تحقیق درجه معلومات دیدا یان کرد ولی همین قدر میداند نظر بیرونی ذهن و قوت
حافظه‌ی که داشته از هر خرم من خوش‌انی بر میدانسته و در موقع خود بکار برده نمایش
میداده است.

و هم از مجموعه آنچه ازوی بست آمده اگر بخواهیم تیجه بگیریم باید بگوییم
قوه سید بزرگوار بر قوه غالب بوده وبالاخره برای انبات فضل او کافی است
که عالم بزرگ دیوار مصر شیخ محمد عبدی بشاگردی دی افتخار می‌نماید سید مردی
نمود بلند قامت با تیاقه نیکویشانی فراخ چشم‌های سیاه درشت گیر نده محاسن سیاه

له بروت وافر و گیسوی بلند که گاهی مخصوصاً در ایام اقامت خاک عثمانی از دو طرف
مانند درویشان بشانه می‌آویخته لباس او در ایران و در دیگر ممالک اسلامی بلاده فراخ
عمامه مولوی سیاه و گاهی سبز یا سفید و در اروپا بیاند اروپا بیان.
عقیده سیاسی سید آنکه در مقابل حمله عیوبیان بر ممالک عثمانی اتحاد
اسلامیت می‌تواند سبز بوده باشد و بس.

سید برای رسیدن بین مقصود یور طرف نودن اختلافات منجی که مهترین
آنها شیعه و سنی است مدخلیت زیاد میداده و کوشش مینموده است تا روحانیان
فرق مختلف اسلامی را بایکدیگر مربوط ساخته ایشان را از مخاطره می‌که برای عالم
اسلامیت در مقابل می‌جیان است خبردار نماید.

چنانکه از مذکورات او بارگاهی روحانی در هندوستان، ایران، ممالک عثمانی
مصر و افغانستان این قبیه نیکو هویت داشت و از مکاتبات که با حاج میرزا حسن شیرازی
در سالمنه مینموده نیز صحت آن آشکار می‌گردد وهم تصور می‌کرده که بررسیدن این
مقصد عالی وقتی موفق می‌کردد که خود زمامدار امور یکی از دولت اسلامی بوده باشد
تا باقدرت بتواند مقاصد خویش را جلی نماید و آنچه در ازرباست طلبی در مقام تخطه
باونبت میدهد می‌توان براین مقصد حمل کرد اگر آن نسبت را اساسی بوده باشد.

سید برای رسیدن بزم امدادی امور دولت شاید اولاً افغانستان را سهل‌الحصول تر
تصور کرده باشد و چون از آنجا چنانکه اشاره شد مأیوس شده مصر را برگزیده و
خدیت مأمور سیاسی انگلیس با وی دد مصر شاید از روی بی‌بردن بمقاصد او بوده
است و چون از اقلعت مصر باین سبب و از اسلامبول بواسطه مخالفت شیخ‌الاسلام بلوی
مأیوس شده ایران را تخطه رسیدن با مآل خوبش تصور کرده باشد و گمان نمی‌کرده تا
اتحادیه با روحانیان شیعه خصوصاً هججه اسلام عتبات عالیات از دولت ناصری مشکلاتی
در راه او پیش آید که قابل رفع شدن نباشد.

سید سفری از راه بوشهر با بران آمده در اصفهان از او پذیرایی شایان شده
جهران میرود چندی مانده و باز بخارج سفر مینماید و بسب سعایت درباریان ندان
از وی نزد شاه.

سید همه وقت در خط رسیدن به مقصود خود در تلاش بوده تا آخرین سفر
ناصرالدین شاه با روپاکه با شاه و رجال دولت در درودیه و بعد در آلمان ملاقات میکند
و او را بایران دعوت مینمایند.

سید این دعوت را بصدق و سفا میزبرد غافل از اینکه در میان رجال دولت
ایران اختلاف شدید موجود است سیاست ناصری هم با آن اختلاف دامن میزند.
یک طرفه از رجال مزبور تجدد پرورانند و بالضروره ملک آنها با ملک سید
موافقتر است اما آنها مصد کارهای مهم نمیباشدند.

طایفه دیگر محافظه کارانند رشته امور بست آنهاست و روی دل شاه هم
بجانب ایشان و البته نزدیک شدن سیدنشاء و بامور دولتی بندیده طبع آنها نفواده
بود وهم بواسطه محدودیت رقیبان خویش در ساعت نزدن از سید نزد شاه و مانع شدن از
اجراه مقاصد ارداقیقه فردگذار نخواهد کرد خصوصاً که در افواه میاند سید را برای
تصدی امر صدارت بایران میطلبند این عنوان هم برای ناماعتدتی شخص اول دولت
میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان با او کافی خواهد بود.

بالجمله بوجوب شرحی که سید در آن هنگام که در حضرت عبدالعظیم متحصن
است بناء مینویسد و بعدها آن ورقه عیناً در میان مخلفات امین‌السلطان بست آمده
در شماره نهم روزنامه معارف که درسته ۱۳۱۵ در طهران نشر میشود منتشر میگردد.
امین‌السلطان در مونیخ از جانب شاه باید صحبت میدارد باین مضمون که
شاه شمارا بطور غیر رسمی بن بطرز بوغ میفرستد که آنجا بتوسط بعضی از ایران
دوستان که راهی با وزارت خارجه روس دارند راجع بدلنتگی دولت روس از امتیازاتی
که دولت ایران بانگلستان داده است از قیل بانگ شاهی و کشتیرانی در شط کارون
و غیره مذاکره نموده و عده جبران شدن بدهید بهر صورت نگرانی و کدورت آنها
را رفع نموده زان پس طهران روانه گردید سید با خمنودی از ارجاع این مأموریت
بن بطرز بوغ رفته خدمت را بوجهی که ممکن بوده انجام داده چندی بعد از ورود
شاه طهران با یک عالم امیدواری بجانب ایران آمده وزارت خارجه روس را با تظاهر
جواب میگذارد.

سید تصور می‌نموده دولت درود او را بطریان بیکوئرین وجه پذیرایی خواهد کرد و شاهد مقصود را بزودی در آغاز کرفته بمقصد دیرینه خود خواهد رسید.

غافل از آنکه در این مدت افکاری که بر ضد او بوده ندارکی برخلاف مقصود دی دیده میانه او و رسیدن با آمالش سد آهین بربسته است. سید چون بطریان تزدیک می‌شود از امین‌السلطان تکلیف می‌خواهد و جواب می‌گیرد که بخانه حاج محمد حسن (۱) امین‌الضرب تاجر اصفهانی ورود نماید.

اینجا باید فهمید که بچه مناسب شخص را که دولت دعوت نموده بایران باید خانه حاج محمد حسن مهمانخانه او می‌شود.

بلی این نکته قابل توجه است و میتوان بی‌برد که امین‌السلطان خواسته باشد باختیار نمودن این مهمانخانه و مهمندیار سید را از مقامی که در خود رسیدن او بصدارت است فرود آورده در زمرة روحانیان و اعیان محسوبش دارد و دیگر آنکه او را از دست رقیان خود از رجال دولتی مانند امین‌الدوله و ملکم وغیره که هم ملکان اریند کرفته در تحت قدرت و نظارت خود نگاهدارد.

و چگو، میتوان دانست که قلب ناصر الدین شاه شریک این سیاست امین‌السلطان بوده باشد چیزی که قابل انکار نیست این است که خیالات شاه در باره سید بهر و نشانی که در اروپا بوده باقی نمانده و از دعوی که نموده خوشدل نیست اما در انتظار اجانب نمی‌خواهد علناً برخلاف گفته خود رفتاری کرده باشد و شاید در تغیر رأی شده در باره سید علاءه بر تحریکات مخالفین او از رجال دولت از طرف انگلیستان هم که سابقه خوشی با او ندارند اشارة شاه شده باشد و این احتمال قوت دارد بهر صورت

(۱) حاج محمد حسن مردی است دو سن شصت سال در طهران الات دارد اولاً کسب مختصری داشته کم کم ترقی نموده اول تاجر ایران شده داره تجارت خود دا برویه و دیگر سالانه خارجه بسط داده بای معمتمات خارجه مخصوصاً لباس بدل در ایران یشتري بتوسط تجار خارجی های او باز شده و از اینها نایسه بیار برد و بالاخره با آن‌ا Ibrahim بد این‌السلطان می‌باشد که داشت و بسط مختصر من حاصل کرده دخالت در باره‌هی امور دولتی دا از قبیل نرابه و غیره ضبه انبارات و راه تحصیل رسول زیاد خود فرار داده است.

و باین مناسب امین‌الضرب لقب بانک بد از نوی آن‌ا Ibrahim با امین‌السلطان حاضر بیر همان روابط دا دارد و از بنگان تزدیک و معارم او شرده می‌شود حاج محمد حسن ذاتاً مرقد برست و ملتدا دوست بوده است.

سید مدتنی در خانه امین‌النفر اقامت میکند نه از طرف شاه اظفار میری باشد
نه امین‌السلطان براغ او می‌آید و نه کسی از تبعه مافرت او بن‌چترزبورغ
برش مینماید.

اما طبقات خلن از روحانیان و اعیان و تجار و غیره فوج فوج بدیدن وی رفته
مهاندار او با کمال خلوص ورود همه را بذیرانی میکند.

خصوصاًکه طولی نکنید حاج مزبور شیخه ییانل وطن واسلام پرستانه سید
شده دست ارادت باو مبدهد و ترویج نمودن افکار سبد را برخود لازم میشمارد.
سید زبانش باز است خرابی مالک اسلامی و لزوم اتحاد و اتفاق مسلماناندا
از روی قرآن و اخبار و آثار بیهترین وجه یان میکند و شنوندگان را شیخه ییانل
خوبش میازد مخصوصاً که از خطبه های نهج البلاغه که اغلب در خاطر دارد شاهد
برای گفتار خود میآورد و ییانل او در دلها فوق العاده انر مینماید.

سید گرچه از تغیر فکری که از دولت در پاره او شده دلتکی بیار دارد
ولی در ظاهر اعانت نمیکند و در آن خانه که هست مجبور است امین‌السلطان را
بی تصریر و شاه را مقصراً شناخته صبر و تحمل نماید تابیند عاقبت امر چه خواهد شد.
چیزی که نمیکنارد او ذیل تحمل را طولانی کند مذاکراتی است که در رویه
کرده و آنها را منتظر جواب گذارده و بیچویله نمیتواند از عهده این تکلیف برآید.
در اینحال وزارت خارجه روس بس از سفارت طهران خود راجع بجواب طالبی
که بتوسط سید قرارداد شده بی جواب مانده استفاده مینماید.

سفارت روس از دولت ایران میرسد و جوابی که میشود حاصلش انکار این
مسئله است که بسید کسی مأموریتی داده باشید یعنی هر چه گفته خود سرانه بوده است.
این خبر که بسید میرسد بی نهایت آشته حال کشته شده تحمل وی بنگ
آمده خود را برابر وزرای روسیه و دوستان آنجا شرمنده میبیند.

این است که از آن خانه در آمده بحضرت عبدالعظیم رفته در بت آن آستانه
اقلمت و زبان بطن امین‌السلطان میکشاید چنانکه روزی در ضمن صحبت بالسردار
اسکندر خلن احمد افغانی که مدتنی است در ایران میباشد و شخص ییدار با خبری

است میگوید من تیر زهر آلو دی به آسف برخجا (بعنی امین‌السلطان) زده‌ام که قطعاً او را خواهد کشت اما نباید کی کته خواهد شد سید از بسته حضرت عبد‌المظیم عربی‌جهانی بنای نوشت شرح احوال را در آن درج کرده بتوسط یکی از حرم‌سرایان باندومن شاهی میفرستد.

گوبند مکتوب سید از روی میز شاه سرفت شده و از کجا که امین‌السلطان آنرا از دست شاه نگرفته و هرچه بعد از آن واقع شده بستور شاه نشده بلشد. نکارنده مکتوب مزبور را در پاکتی که یک جانش عرضه بحضور همایونی است و جانب دیگران مهر سید بزرگوار عیناً مشاهده نموده این مکتوب در نوشتجان امین‌السلطان پس از مرگ بست آمده است و چنانکه گفته شد مضمون آن در دوزنله معارف طبع و نشر میابد.

امین‌الضرب هم با اینکه بر حب تکلیف بایستی روابط خود را با او قطع کند ولی نظر بلادت باطنی که دارد از مدد مالی و حالی بوی رساندن درین نیناید و مراده خود را هم با او قطع نمیکند توقف سید در زاویه مقدس دائره معاشرت او را وسعت میدد و از محصوریتی که داشته رهایی میابد دشمنان امین‌السلطان هم قهراً با او نزدیک میگردند ترتیب کل سید در حضرت عبد‌المظیم بر شاه و امین‌السلطان ناکوار و موجب نکرانی شدید میگردد و بالاخره روزی که سید در بتر ناتوانی است پنجاه نفر غلام از طرف دولت مأمور اخراج او میشوند و او را در بسته زاویه مقدس بالباس خواب از بتر درآورده کشان‌کشان میروون برده بر مرکوبی نامناسب نشانده بی تدارک سفر بجانب بصره اش میبرند.

این رفتار نایند دولت با میهمان خود شیشه دلهای هوا خواهان او خصوصاً تجدد خواهان را عموماً درهم شکته بذر ملالات شدید از دولت و دولتیان در مزرعه دل ابران خواهان پاشیده مینود.

و این واقعه در ماه دیسمبر ۱۳۰۷ بیکمیار و سیصد و هفت است. در میان هوای خواهان سید کیکه یعنی از همه کس این واقعه در وجودش این رکرده اورا عصبانی نموده است میرزا رضای کرمانی است که مردی حسنه و متھور میباشد.

این شخص در کرمان مقام و احترامی داشته در طب و جراحی بیک قدیم تحصیلاتی نموده و از قراریکه شنیده میشود پیش از آمدن طهران در کرمان مشغول طبابت بوده است.

احسالت سرشار او نیکنگاره بر زندگانی تک و تاریک کرمان قناعت کرده در آنجا امر ارحیل نماید و شاید دیدن ستمکاری بسیار از حکام استبداد در باره خود و همشیر یا نشست ممیج افکار او شده اور از کرمان پایانخواست مملکت سوی میهد بہر صورت میرزا رضا طهران میآید و بسوداگری و پیله دری امر از معانی نموده اخیراً از خدمتگذاران حاجی محمد حسن امین الشرب میشود و در خانه او دست ارادت ببد جمال الدین میهد.^۲

در آن هنگام که سید در حضرت عبدالعزیزم میباشد کسی بر او اعتراض نمیکند که میدانید این سخنان زود است برای ایران یانه اکر؛ میدانید چگونه و اگر میدانید و میگوید چرا^۱

سید جواب میهد هر وقت شروع شود جای این اعتراض خواهد بود.
بالجمله سید از بصره بلند مسافرت نماید پس از مدتی بخواهش سلطان حبید خان باستانبولیم و سلطان بنیال افتاده است برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود فرق مختلف اسلام را با یکدیگر متعدد نموده باین وسیله مقام خلافت را مقنده تراخته در مقابل تجلوزلت دول میسیحی بقوت اتحاد اسلام ایجاد کی نماید.

سلطان در پیشرفت این مقصد وجود سید را لازم دانسته پس از ورود باستانبول از او مهمانی شایان تقدیر نموده دستور میهد که سید بعلمای روحانی شیعه در عتبات عالیات و در ایران و غیره شرحی نوشته آنها را با تعداد اسلام دعوت نموده بمخاطرانی که در تفرقه مسلمین از حمله مسیحیان بهالم اسلامیت متوجه است متذکر سازد.

سید انجام این خدمت را بعده گرفته از مساعدت مادی و معنوی مقام سلطنت استفاده نماید.

سید انجمنی از دانشمندان شیعه منصب ایرانی و غیره تشکیل داده بست آن انجمن شروع بانجام خدمت نماید.

اعضای انجمن اشخاص ذیل میباشد .

شاهزاده ابوالحسن میرزای قبر شیخ الرئیس خراسانی - فیضی افندی معلم ایرانی - رضا پاشا از پاشا های معروف شیعه منصب - سید برهان الدین بلغی - نواب حسین هندی - حاجی میرزا حسن خان خیرالملک ایرانی - میرزا آقا خان کرمانی - شیخ احمد روحی - افضل الملک کرمانی - عبدالکریم یک - وحید یک جواهری زاده های اصفهانی و بعض دیگر بس از انقاد مجلس سید در مقام ریاست نشسته خطابه افتتاحیه را بیان مینماید خلاصه این آنکه منصب اسلام بمتزله کشته است که ناخداei آن محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم است مسلمانان که کشته نشینانند همه مقدسند یومنا هذا این کشته دچار طوفان و متوف بر غرق است آیا تکلیف کشته نشینان در این حال چیز باید کشته را اول از آفت طوفان و غرق نجات دهند یا با اختلافات جزئی بین خود پردازند .

همه تصدیق میکنند که نجات دادن کشته از آفت غرق و طوفان فربیشه ذمہ هر مسلمان است سید مقرر میدارد هر یک از اعضای انجمن بر قسای روحانی و بزرگان منصب جعفری در ایران - عربستان - ترکستان - بلخ وغیره نوشتگانی بفرستند مثل بر بیان خطرناکی موقع اسلام درافت و مهربانی سلطان نسبت مسلمین با دعوت آنها به عالم اتحاد اسلام و از طرف سلطنت بامدادین حجاز امر میشود با شبیل نهایت خوش فشاری را نموده فرقی ما بین شیعه و سنی نگذارند و هم بر قسای روحانی شیعه و عده داده میشود که در مقابل این مساعدت آنها با اتحاد و اتفاق مسلمین عراق عرب بدولت ایران و اگذار خواهد گشت از طرف این انجمن قریب چهارصد مکتب بتسام ممالک شیعه منصب فرستاده میشود بعد از چندی تزدیک دویست جواب بفارسی و عربی وغیره مساعد با مقصد بانجمن رسیده همه را بترکی ترجمه نموده با پاره می عطایای عنقه که ضمیمه جوابها بوده بتوسط سید از لحاظ سلطان میگذرد سلطان از شدت خوشحالی سید را در آغوش کشیده صورت او را بوسیده میگوید بلاحظه منصین که مبادا مرا به تشیع متهم نازند بهتر است اجرای این مقصد را بباب عالی و صدر اعظم رجوع نمایم .

امر همایونی بباب عالی میرد و انجمن با جد و جهد بانجام وظیفه میردازد
بقیه احوال سبد را در فصل یست و دوم خواهد خواند.

فصل پانزدهم

ادفع ملکی و احوال دولت

ادفع ملکی و احوال دولت را در حدود سه یکهزار و سیصد ۱۳۰۰ نوشت
ابنک هفت سال از آن تاریخ مبکنند و تغیرات ببار حاصل گشته است.

حرص و خود خواهی ناصر الدین شاه هفت سال کن ترشده است.

قدرت شخصی او بر اداره سلطنت بواسطه مردن رجال و شاهزادگان بزرگ
و افتادن رشته امور بدست اشخاصی که ذیر دست تریت او بارآمداند بر زیلان گشته.
رؤسای روحانی بزرگ که محل ملاحظه دولت بوده اند از میان رفته اشخاصی
که بجای آنها نشته اند قابل توجه و اعتنای دولت نمیباشد.

خصوصاً که میرزا علی اصغر خان امین السلطان رئیس دولت بیند و بخششی
که بعالی و دانی این سلسله مبناید همه را سرکرم نگاه داشته و بعلاوه حکومت
طهران با کامران میرزا نایب السلطنه امیر کیر برشاه است و سپهalarی کل قشون
نیز با اوست و روحانیان و دیگر رؤسای طهران از او ملاحظه دارند ولی هزار
افوس که این شاهزاده طماع عیاش از همه جا یخبر قشون ایران را باین معنی
ترجمه نموده که حقوق قشون را از دولت گرفته قسمت بزرگ آن را سرمایه تمول
خود نماید.

از رؤسای قشون رشوه گرفته طوق منولیت نظامی را از گردان آنها برداشته
نا در هر گونه تعاویزی بحقوق دولت و تائینهای خود آزاد بوده باشند.

امیر کیر معنی حن انتظام قشون را اینطور دانست که افواج را در غیر موقع
مرخص نموده مواجب آنها را بکیه خود بربزد.

کامران میرزا اشخاص فرمایه را بر وا بط پست نا پسندیده داخل نظام نموده

برای رسیدن به مقاصد هوس کارانه خویش بدون هیچ خدمت بدلنجات عالی نظری ارتفای رتبه مینمهد در تحت ریاست این شاهزاده نالایق کار قشون بجای رسیده که ریاست افواج موهم یا معلوم بعنوان نان خانه از طرف دولت باین و آن داده شده رئیس مذبور و جهی تقدیم سپهالار نموده باقی حقوق فوج را بمصرف خود میرساند. بالجمله نظری که حتی در زمان میرزا حبینخان میرالدوله موجب قدرت و افتخار دولت بوده است بست این شاهزاده رو بستی سیر مینماید.

صاحبمنصبان اطربیشی که مصدر خدمات نظامی بوده‌اند از میان رفته بجای آنها صاحبمنصبان روسی دارند تشکیل اداره فراز مینمهدند.

اداره پلیس که در تحت ریاست رئیس اجنبی انتظامی گرفته بود بر هم خورد و بصورت اول بر گردیده است متنی اشخاص رذل فرد مایه افیونی عهده دار پلیسی پایتخت میباشد.

خزانه دولت از ذخیره می‌که داشته خالی شده و برای کننان این بدینختی بزرگ ناصر الدین شاه در حرم رای خویش خزانه خاصی تشکیل داده تا به یخبران و انمود کند مالیه خزانه را بدانجا نقل نموده و آن خزانه را بزی از اهل حرم (خازن‌اقنس) سپرده است.

شاه بعد از خالی شدن خزانه دولت کر بودجه را بگرفتن تقدیمی زیاد از حکام ولایات یمنی بر عیت فروشی میخواهد جبران نماید با این ترتیب که سالی یکمرتبه اغلب حکام را تبدیل میکند و از هر یک تقدیمی زیاد که مقابل قسمت بزرگ مالیات محل است گرفته آنها را با قدرت کامل بایلات و ولایات میفرستد آنها نیز برای پرداختن این مبلغ هنگفت کارهای اداری حکومت مرکزی یا حکومت‌های جزء خود را با شخص مตول دارای هر صفت که باشند میفرشند حتی چوب و فلک دارالحکومه را مقاطعه مینمهد خریداران و مقاطعه کنندگان نیز با شعبه‌های کارهای خود و نسبت بزرگ دستان همین معامله را میکنند.

حکام علاوه بر تقدیمی دولت بصدراعظم وزیر ای دیگر هم بایستی حقوق مخصوص بدهند و بعنوان خرج قهوه‌خانه اغلب بطور ماهیانه بداره صادرات وجهه تهدی

پیر دازند چنانکه ناصر الدّوله حاکم کرمان ماهی هزار تومان بقیوه خانه امینالسلطان
میردازد

صدراعثم ایران را چهار قسم کرده هر قسم را یک مدیر تعمیرات سپرد
مدیران مزبورهم در ادارات خود خود را صدراعثم دوم میشناسند.
و حکم ناچارند رضای آنها را مقدم بر رضای صدراعثم بدست آورند.

علاوه بر اینها همه چون کسی صدر حکومت میگردد رجل یکلاد طباع توقيع
املاک منصوص آن محل را از دی میکند توقيعی که انجام دادن آنها مشکل است
روحانی نمایان نیاز دعاگوئی از او می طلبند اهل منبر زبان بند میخواهند مفتخاران
که بحثی نشینی مجالس گذان میکنند و مخره چیان که همه جا راه دارند نیاز
منح و تنا گفتن و یا بدگوئی نکردن از او میجونند نوکرهای منصوص شاه و رجال
حتی روحانیان از حکام توقيع تهدیمی و بخشش دارند شخص حاکم مجبور است این
تکلیفات را بناء و گذا ادا نماید و با یک قافله سنگین که اغلب از چند صد نفر برای
ایالنهای بزرگ تشکیل میشود بمرکز مأموریت بروز دد مرکز مأموریت هم از بعلب
توقيع محلی در لباسهای مختلف موجودند که اگر مقاصد شخصی آنها انجام نگیرد دی
را بتصریح نمودن عامه بر ضد او تهدید مینمایند خصوصاً روحانی نمایان و اطرافیان
آنها - بالجهله ددمدت حکومت نمودن خرج وی باید بگند قرون طهرانش را بسدد
ویرای روزگار یکلادی هم ذخیره می داشته باشد.

آیا این مصارف بیهوده ایان از کجا درمیآید و این همه کبه نو دوخته که نه آنها
غیر معلوم است چگونه بر میگردد اینجا باید نظری بحل رعیت کرد که اولاً مالیات
مسئولی اور اضافه میکنند و باین مبلغ قناعت نکرده هر روز یک یهانه تکلیف تازه
بر او تمیيل مینمایند و بعلاوه ارباب مکنت اذاعیان و تبلوار وغیره بعنوانهای مختلفه
مدخل کرده بتبدیل نمودن رسالتهای جزء محلی و سیله دخل بدست میآورند.
وازه هم متروع تر دنظر آنها خرج تراشیدن برای دولت است باسم تعمیرات
محلی، رفع سرکشان، آفت آسنانی، تحکیم اجنبی و ماتدانها.

داگر کسی فرض آبروی نماید گویند قسمی از آنچه را از عاگرفه اند باینوشه دریافت مینماییم.

اگر یچاره می بجهان آمده خود را بمرکز رسانیده شکایت نماید هنوز نرسیده حاکم او را نزد دولت مفسد قلمداد مینماید و با تهدیمه خصوصی که بمدیران دواز مبحد تحت الحفظ فرستادن او را ب محل خود درخواست کرده نه دید مینماید که اگر اقدام نکند از عده ادائی مالیات بر لغواه آمد.

در اینحال عارض غارت شده خلاص سفر دیده رنج هزیست کشیده تحت الحفظ باز میگردد شمات دشمنان از یک طرف عقوبت حاکم برای عبرت دیگران از طرف دیگر بالجمله نگذاش اوضاع ولایتی ایران از جود و ستم قوای حاکم دد آن شکفت آمیز ورقه انگیز است.

بزرگتر تدبیری که شاه برای آسایش خاطر خود نموده نفاق انداخن است در میان رجال دولت و بزرگان از هر طبقه و دامن زدن باین آتش تا همه بخود پرداخته از خرد کبری در کار دولت باز مانند حکام ولایات هم این سیاست را یروی کرده در رسیدن با آرزوهای خوبی از این راه استفاده مینمایند این است که آتش نفاق سرتاسر مملکت را فراگرفته همه را میسوزاند و آتبه ملت را دچار بدینختی بزرگ مینماید و در حقیقت بزرگتر چیزی که این خلق را در عین بدینختی در زیر فشار مستکاری شدید نکاهد استه اول نفاقی است که در میان آنهاست. دوم وفاقی است که روحانی نمایان بنافع مشترکه با مستکاران دارند.

این است سیاست داخلی دولت و اما سیاست خارجی تمام نقطه توجه دولت رعایت دو همایه جنوب و شمال است که بتحمیل رضای آنها بر سرگینی بلدمملکت از دو طرف افزوده گشته نمود آنها بر زیادت گردد.

انگلیان امتیازات می طلبند روسها نیز عرض مینخواهند آن دو بمرکب آرزوهای خوبی سوار می شوند و در باریان دلخوش می باشند که سیاست خارجی را نیکو رعایت کرده خاطر شاه را آسوده نموده تا بیش و عشرت خود پردازد.

نفاق ماین رجال دولت و مخصوصاً رقیان شغل صدارت در سبک و سنگین نمودن

کفهای ترازوی سیاست اجنبی مدخلت دارد و بدجنبهای خارجی بدت قرای داخلی بسوی مملکت جلب میگردد درمیان این قبرستان تاریک موحن نالمعنی که کاهشگاه شنبه و روشنایی کمی از دور دیده میشود احساسات تلازه ایست که در پلده می از سرهای بر شود بروز نموده تزدیک است کاشه سبر آنها بزیر گردد این احساس روز بروز قوت گرفته بر طفیان خود میفزاید.

اظهار نادرضایی از اوضاع حاضر کردن گرچه در مجالس خصوصی باشد درمیان رجال دولت که یکد مانند اند بر قابت ارباب کار بشدت رواج دارد ولی بتوده ملت سرایت نمیکند تنها چیزی که میتواند کاهی بگوش ملت غافل بر سر شکایتها مظلومین است در داخل و مذاکرات جمعی از یداران در داخل و خارج.

دولت ناصری برای جلوگیری از این احساس تدبیر بزرگی کرده و آن این است که از هر سری صدای شکایتی برآید او را بخلاف عقیده نسبت داده بستیاری روحانی نمایان بوعده ابدی اسکانش مینمایند و میگوند بایی بود.

از این سبب از ترس تهمت فاد عقیده کسی از مظالم درباریان و همتان آنها جرأت شکایت ندارد در جراید خارجه بر ضد اوضاع حاضر ایران مقالات همه جور از همه جا درج میشود اما درباریان و خواص نمیغوانند و اگر بخواهند هم از آنها تجلوز نکرده بگوش ملت نمیرسد.

بگانه آینه می که برای انعکس افکار ییداران ملت بزبان فارسی هست جریده اختر است که سالهای است در قطبنه بتدیری آقا طاهر تبریزی طبع و نشر میشود. این جریده محل توجه گشته از دست ملت وناحشندان از اوضاع حکومت مقاله های میگیرد و از افکار باخبران از ایرانیان مقیم ممالک خارجه استمداد میکند نگارشات جرائد اجنبی را که بر ضد ایران است ترجمه و طبع و نشر مینماید مکرر از طرف دولت ورود اختر بخاک ایران منع شده ولی استقلالت نموده بوسائل ووسایط آزاد میگردد و کشمکش میان دولتیان و روزنامه اختر یشتر سبب کنجکاوی نمودن ملت از مندرجات آن است بالآخره اتقاداتی که اختر از دولت مینماید عمومیت حاصل نموده بر هیجان ییداران میفزاید علی الخصوم کمدیر کاهی است سفحات این جریده جولانگاه

قلم میرزا عبدالحسینخان کرمانی معروف بـمیرزا آقاخان اـسـه کـه دـد فـصـل فـهم و
چهاردهم نامبرده شده.

میرزا آقاخان مقالات آتش پاره‌منگارد و خاطر آزادخواهان را بهیجان می‌آورد.
بالجمله افکار جدید در تاریکی ستمکارها و بی مردمیها از هر طرف نجس
روشنایی نموده یـشـتـرـ اـمـدـوارـ آـنـهـ بـعـانـبـ اـرـوـبـاستـ.

جریمه‌اخته، نگارشات میرزا آقاخان، کتب یـكـ کـلهـ (ـقاـلونـ) مـیرـزاـبـوـسـلـخـانـ
مستشارـالـدولـهـ مـذاـکـرـاتـ وـمـطـورـاتـ سـبـجمـالـالـدـینـ اـسـدـآـبـادـیـ جـرـیـمهـ قـالـونـ مـیرـزاـ
ملـکـمـخـانـ وـدـبـیـکـرـ نـگـارـشـاتـ اوـدـرـیدـارـیـ اـبـرـابـلـانـ وـنـورـانـیـ نـمـودـنـ اـفـکـارـ تـجـدـدـخـواـهـانـ
تأـبـیرـلـتـ مـهـمـ نـمـودـهـ یـشـ آـمـدـ رـوـزـگـارـ هـمـ جـرـاغـ هـدـایـتـ یـشـ باـیـ آـنـانـ گـرفـتـهـ وـمـیـگـیرـدـ
تاـعـاقـبـ کـارـ جـکـونـهـ وـلـیـاقـتـ مـلـتـ برـایـ اـسـفـادـ نـمـودـنـ اـذـ آـنـارـ تـمـدنـ عـصـرـ حـاضـرـ جـهـ
انـداـزـهـ بـودـهـ بـلـشـدـ.

فصل شانزدهم

دخانیه و فسخ آن

در سال ۱۳۰۹ بـکـهـزارـ وـبـیـصـدـونـهـ حـادـهـ بـزـرـگـیـ کـهـ بـرـایـ اـیرـانـ روـیـ مـیـمـدـدـ
حـکـابـتـ دـخـانـیـهـ استـ.

برـایـ ظـاهـرـشـدـنـ حـقـیـقـتـ اـمـرـلـازـمـ استـ بـنـوـیـسـ کـارـدـقـابـتـ رـوـسـ وـانـگـلـیـسـ دـدـایـرـانـ
بـشـدـتـ بـلـاـکـرـفـتـهـ دـائـماـ دـوـ سـیـاسـتـ مـخـتـلـفـ بـایـکـدـیـکـرـ دـدـ حلـ مـنـازـعـهـ وـمـجـادـلـهـ مـعـنـوـیـ
مـیـلـشـدـ وـدـوـرـقـیـبـ بـزـرـگـترـمـیدـانـیـ کـهـ دـارـنـدـ مـیدـانـ گـرفـتـنـ اـمـتـیـازـاتـ استـ کـهـ اـزـ دـوـ طـرفـ
دـائـماـ بـدـولـتـ اـزـاـینـ رـاهـ فـشارـ وـارـدـ مـیـگـرـدـ.

دولـتـ هـمـ بـوـاسـطـهـ بـیـفـکـرـیـ وـنـدـاشـتـنـ مـرـدانـ کـارـآـکـلهـ عـاقـبـتـ اـنـدـیـشـ آـخـرـ جـلـدـهـیـ
کـهـ بـرـلـیـ خـودـ مـیـبـینـدـ اـبـنـتـ کـهـ هـرـ دـوـ طـرفـ رـاـ رـاضـیـ نـگـاهـدارـدـ وـتـیـجـهـ اـیـنـ سـیـاسـتـ
آنـکـهـ رـوـزـبـرـوـزـ بـارـ خـودـ رـاـسـکـینـ مـیـنـایـدـ.

بـخـاطـرـ دـارـمـ دـرـایـامـ کـوـدـکـیـ رـوـزـیـ هـیـزـمـ کـشـیـ رـاـ دـبـیـمـ بـارـیـ بـزـرـگـ بـرـیـشـ خـرـیـ
کـوـچـکـ نـهـادـهـ دـرـصـورـتـیـکـهـ بـلـکـ طـرفـ آـنـ سـنـگـینـ تـراـزـدـیـکـ طـرفـ اـسـتـ قـدـمـیـ چـنـدـکـهـ

بلوکشن ناتوان بر میدارد بار کج شده بر زحمت حیوان افزوده میشود صاحب بل
بناجاری سنگی از زمین برداشته بر روی لنگه سبکتر میگذارد تا دونگه برابر گردند
گرچه بواسطه سنگینی سنگ فشاری نازه برپشت باربر دارد میشود اما از زحمت کمی
بارموقه آسایش میابد دولت ملهم در مقابل هماییگان خود این سیاست را اختیار کرد
روز بروز از استقلال معنوی خود میگاهد و با آسایش موقتی خوش دلخواه میگردد از جمله
امتیازهای مهم که داده شده یکی امتیاز دخانیه است که در آخرین مسافرن ناصر الدین
شاه بار و پا بکمپانی انگلیسی داده گرچه ظاهرش نجلعتی است ولی در باطن امتیازی
سیاسی است.

دادن این امتیاز کفه سیاست انگلیس را بر سیاست روس داد ایران بلکه در
آسیای وسطی میچرباند و روسها را بزمی دست و پا نمودن شدید میاندازد.

خصوصاً که پای پک رقابت داخلی هم در این کار بیان میآید و آن رقابت میرزا
علی اصغر خان امین‌السلطان صداعظم است که این امتیاز بتوسط اراده شده با کامران
میرزا نایب‌السلطنه که وزارت جنگ و حکومت طهران را دارد و گفته‌های او در
وجود ناصر الدین شاه نظر علاقه بند و فرزندی مؤثر واقع میشود و همه وقت میخواهد
اورا خشوند نگلهادارد.

روسها از این رقابت داخلی استفاده کرده کامران میرزا را بیرانگیختن هرسیله
برای بزمی داده اند میخواهند.

شاه راهم بهمین وسیله وسیله‌های دیگر باطن‌آغاز کرده خوش بشیمان می‌لازد
آیا میتوان گفت باقی بودن این امتیاز برای استقلال ایران بهتر است یا برهم خوردن آن
نه چونکه حل این مشکل آسان نیست و شخص باید برموز سیاست آگاه بشد تا
بتواند پیش‌گویی کند ابتدا ظاهر برخیوردنش بهتر است خصوصاً که دولت در این‌جا
آن مجبور میشود برای برابر کردن ترازوی سیاست بر سه هم امتیازی بدهد ولی
بس از برخیوردن امتیاز میزبور یکی از نویسندهای زبردست ایرانی که تا کنون نمیدانم
کیست مقاله‌ای در این میزبور منافع این امتیاز نوشته استقلال ایران را در این‌جا آن‌دانسته است.
مقاله میزبور در استانبول در اداره اختر می‌امضه بطور ضمیمه منتشر میگردد

لوبینه آن مقاله میتوید مقصد سیاسی کی است که در عین روشانی روزناییکی شب را بیند و در عین حرارت تابستان سردی زمان را احساس نماید.

شکنی سیاست روس و مزیت آن بر سیاست انگلیس برای ما خطرناک است و هیچ چیز نمیتوانست سیاست روس را محدود نگاهدارد مگر همین امتیاز که بانگلیسان داده شده بود.

بهر حال این امتیاز مفید یا مضر برهم میخورد و تأثیرات نیک و بد آن پس از این معلوم میگردد اینکه بنگلارش اجمالی از اصل واقعه پیردادیم.

بعد از ارجمند نمودن ناصرالدین شاه از ازو با کمبانی انگلیس بعملیات شروع کرده شخص با سیاستی را برای اداره کردن دخانیات با بران میفرستد موسم به (انتین) شخص مزبور باشتاب بالقدامات میردازد در طبران عملات مرکزی مفصلی بنامیکند تشکیلات اداری میهدد مستخدمین زیادبا مواجههای گراف میذیرد و بزمان کمی نفوذ خود را بولابلت سرایت داده آثار اقتدار خویش را در همه جا هرید امیازد رو سما که از اصل امتیاز دلتگ هستد از آثار عملی آن دلتگ ترکته بمقام اسلوب چینی برآمده کار را بجهانی میرسانند که ناصرالدین شاه را از گردش خود پشیمان میلزند اما در ظاهر شاه نمیتواند اقدام مخالفی بنماید خصوصاً که رزی مصلف زیاد در مدت کم نموده و اگر بخواهند این کار را برهم بزنند باید مبلغ گرافی بفرات بدهند ولی با این تفصیل کار کنان روس دست از کار نمیکشند تا کامران میرزا نایب السلطنه را بضدیت نمودن و اداره مینمایند.

کامران میرزا علاوه بر منافع خصوصی که شاید در این مخالفت نمودن دارد غله بر خصم را هم غبیت شمرده بای بعضی از روحانیان و اشخاص کارکن را از تجار وغیره بیان آورده در زیر يك بردۀ نازک که او خود دیده نشود بعملیات مخالف میردازد.

کامران میرزا آقا میرزا حسن آشتیانی را که بر دیگر روحانیان قدم علمی دارد بالخود همراه میکند و او بهروزیله هست در سامره بگوش حاج میرزا حسن شیرازی که رئیس اول روحانیان منصب جعفری است میرساند.

میرزا شیرازی در این خصوص و در خصوص بعضی حوادث فلارس که مخالف ترتیب و انتظام واقع شده بکنی دو مکتوب تند بناء مبنی بر مطلب بدست نیایورد اما دنبال مطلب را رها نکرده بر اصرار خود می‌فرماید .
کامران میرزا آقامیرزا حسن را بران دامیدار که آشکارا بر ضد رژی اقدام نماید یعنی بر ضد دولت و مسلم است که آقامیرزا حسن تا اطیبانی از میل باطنی شاه نداشته باشد جرأت نمی‌کند چنین کار بزرگ اقدام نماید .

در این ایام نگارنده در حوزه درس آقامیرزا حسن حاضر می‌شوم همه روزه پیش از شروع بدرس میرزا شرحی راجع باین کار برای طلاب بیان نموده مضر تهای این امتیاز را آنطور که دستور بلادداده اند شرح میدهد و ضمناً می‌کوید دوست مبدار میرزا نازکی که میان دولت و ملت باقی مانده است برداشته نشود و بارعايت ادب و احترام موفق بیرهیزدن این امتیاز بگردیم و این برده نازک شاید همان برده‌گی بشد که بروی دور روی شاه و نایاب السلطنه در مقابل انگلیسان و صد اعظم کشیده بوده است به صورت یکی از طلاب محضر میرزا آشتیانی آقاسید اسدالشخر قانی است که در فصل نهم بنام او اشاره‌گی رفته آقاسید اسدالله بواسطه اینکه از اصحاب آقاشیخ هادی نجم آبادی است و در این وقت حوزه او هدف حمله پاره‌گی از روحانی نمایان شده است تا از شر بدخواهان خویش در امان باشد بحوزه درس میرزا آشتیانی حاضر می‌شود اما کامران میرزا را دشمن خود و دشمن تمام تجدد خواهان می‌شناسد در این قضیه چون میداند اقامیرزا میرزا بروفتن مرام کامران میرزا است اغلب موافقت نمینماید و گلمی حرفياتی مخالفت آمیز می‌زند این است که کم کم در این حوزه مورد بدگمانی گشته میرزا از او ملاحظه دارد یک روز که اتفاقاً سید غائب است آقلمیرزا حسن نگرانی خود را از سید بکنایه که همه کس می‌فهمد که مقصود گیت می‌فهماند و سید دیگر بسیار او حاضر نمی‌گردد .

بالجمله افکار عمومی برای یک اقدام عملی حاضر می‌شود .

بالآخر محاج محمد کاظم ملک التجار کمردی عته روجور است و بنا نایاب السلطنه و میرزا آشتیانی محرومیت دارد فتوایی بامضای میرزا شیرازی منتشر می‌کند باین

مضمون :

البوم استعمال تباکو و تن بای نمود کن دد حکم محلبه بالالم زمان است.
کرجه این نسبت دروغ است ولی چنان معلوم میشود که میرزا شیرازی اجزه
داده است دیگران بنام او اقدام نمایند اگر یشرفت نمود انکار تماید که از ناحیه
او بوده است.

بهر صورت این حکم باقیه دو ساعت در طهران منتشر گشته عموم مردم اطاعت
نموده استعمال دخانیات را ترک مینمایند بطوری که اگر کسی بخواهد مخالفت نماید
مطعون و مردود در اسلام شمرده میشود.

با اینهمه روحانیین طهران دادین واقعه دوسته میشوند یکی بر ضد رذی که
میرزا آشتیانی در رأس آنهاست و دیگر موافق بلذی بمواقت امین‌السلطان صدراعظم
که در رأس آنها آقلیس‌عبدالله بهبهانی واقع است اما طولی نمیکشد که بواسطه نشر
حکم منوب به میرزا شیرازی دسته اول قوت کرفته آقلیس‌عبدالله و هراهاش مطعون
میگرددند.

خلاصه هیجان عمومی میرزا آشتیانی را بر آن میدارد که در جلوگیری از
استعمال دخانیات از هر اقدام درین تماید و کار بجایی میرسد که سفارت انگلیس و
اداره روزی تبعید اورا از طهران از دولت درخواست نموده تصور مینمایند بدورشدن او
کار بروفق مرام آنان صورت بیکرید دولت که در ظاهر اظهار بی طرفی میکند حکم
تبعید اورا مینهد.

صندوق این حکم بضمیمه تحریکات معنوی حکومت و روسبان بلوائی در طهران
بریا نموده روحانیین باشتنی یکی دونفر که نمیتوانند شرکت نمایند در خانه میرزا
آشتیانی جمع شده بازارها بعادتی که داریم بسته میشود و مردم در اطراف خانه میرزا
آشتیانی که چندان فاصله با ارگ همایونی ندارد اجتماع کرده بعنوان اینکه حکم
تبعید میرزا آشتیانی بموقع اجراء گذاشده نشود بلوای عمومی بریا میشود.

کرجه اسل بلوا ساختکی و برای اسکات انگلستان است اما شاید منجر
بضیغت با دولت هم بشود زیرا که بلواکور است چاه را از راه تمیز نبینهد بلوایان
توجه بارگ همایونی کرده وزرا را در عمارت سلطنتی محصور مینمایند.

نگارنده خود در میان جمیت بوده جریان لوررا متعاله نموده میشیدم از
کوشو کنار مردمی بلوایلاندا برختن جملات سلطنتی ترغیب میشود مانند در صورتی که
متحفظ کمی در اطراف ارگ است هر کس مینواهد بمواقعه دولت سخنی بیکوید
دچار ضرب دشتم میگردد.

در اینحال نایب السلطنه از عمارت سلطنتی یرون آمده در زیر سرد معرف بمرد
خانه خانه در حالتی که بکسته قراول جلو اورا گرفته مانع از ورود بلوایلان هستند
نزدیک میشود که با مردم سخن بگوید و آنها را بمترقب شدن امر نماید تا تکلیف
ظاهری ادا شده باشد کلمه‌ی چند کتفه نگفته که از طرف خیابان جبلخانه بکسته
قوی از بلوایلان بالغ برآورده فنان سرازیر شده از مقابل ارگ کنسته بخانه میرزا آشتیانی
میروند سپه‌الار ایران را ترس غالب شده پشت بمردم نموده بجانب عمارت سلطنتی
فراد می‌کند فراز او باری دین دسته بلوایلان بدارگ مقدار میگردد و قراولان نیتواتد
از مردم جلو گیری کند بلوایلان داخل ارگ شده بعاثت سلطنتی حمله می‌کنند نایب.
السلطنه خود را بدھلیز عمارت رسانیده با آقابالاخان که ریاست قشون ارگ را دارد
فرمان شلیک می‌دهد چندین تن از بلوایلان کشته و ذخی شده باقی فراز مینمايند گرچه
قشون دولت سعی می‌کند کشکان بست بلوایلان نیفتند ولی آنها دوشه نعش را
بست آورده روی تخته می‌کنارند بخانه میرزا آشتیانی بردگلار بالا می‌گیرد.
در اینحال دولت بهانه بست آورده سفارت انگلیس را راضی ورزی را احتقامد
می‌کند خوارات وارد براورا بدهد و امتیاز را لغو نماید.

خبر تسمیه دولت برای لغو کردن کل رژی متشر میشود شب هم سر دست آمده
مردم متفرق میشوند در تیجه کامران میرزا بر امین السلطنه باسیاست روس بر انگلیس
غالب آمده بار ادای قرض روزی بکردن دولت گذارده میشود.

گرچه دولت همان شب لغو شدن امتیاز روزی را اعلان نماید ولی مردم
نمی‌ذیرفتند تاوقتی که از طرف اداره روزی بامضای (انتین) رئیس اداره این خبر رسمی
اعلان و مردم اطیبان یافته منصرف می‌گردند.

میرزا شیرازی در عالم روحانیت بر سر اینکار از آنکه هست بزرگتر میشود

هر یک از روحا نیان در شهر که طرفدار بر هم زدن کارزاری یعنی بظاهر بر ضد دولت قیام نموده بوده اند مرجیعت تامه میابند و انصال مخصوص بمیرزا شیرازی حاصل مینماید گرچه یش از این نه در انتظار مردم و قمی داشته اند و نه در ریاست روحانی مقامی . میرزا شیرازی هم بعد از حسن خاتمت یافتن اینکار انکار نمیکند که حکم حرمت استعمال دخانیات ازاو بوده است .

فصل هفدهم احوال خانواده

پدر هدومدت توقف طبران با کمال احترام ربانست شرعی مینماید مردم از موعظمهای مؤثر او استفاده میکنند خواص و مخصوصاً صاحبان انکار تازه از مذاکرات اخلاقی که در مجالس مینماید و از آدابهای حقوق شناسی از بهره میرند .

واز همه بالاتر استغای طبع اوست که قانع است بهرچه از خود دارد و این در نظر خواص خصوصاً رجال دولت که اغلب گرفتار توقعات روحا نیان بودند قابل توجه شده بر احترامات او افزوده شده است .

چیزی که در این حال خاطر ما را مکند دارد اخبار ناگواری است که از اصفهان میرسد دد اصفهان معاندین بدم از هر کونه تجلوز حقوق برادران من و از رسانیدن هرقیل زیان بدارانی ما درین نمیدارند .

بدم مکرر بدولتیان شکایت میکند تمی نمیبخشد .

امین‌السلطان با کمال دشمنی که باظل‌السلطان دارد از دشمنان درباری خود مخصوصاً کامران میرزا ملاحظه دارد که علناً باظل‌السلطان برای خاطر پدر هم طرف گردد ناصر الدین شاهم با اینکه میداند مطلب از چه قرار است ملاحظه پرش را از دست نمیخورد .

وبالآخره بوسیله دستخط محروم‌انه که بمیرزا ذین‌العابدین امام جمعه طبران میکند بدم را مکلف می‌زادد در طهران اقامت گزیند و باظل‌السلطان توصیه میکند مزاحم خانواده ما نباشد .

اما این توصیه اگر برعداوت او نیزاید از شرارتش نمیکاهد چونکه بتوقف پدرم در طهران رضایت ندارد فقط تیجه اقدامات پدرم و دوستان او فائده بزرگ همراهی باطنی امین‌السلطان این میشود که سعایتهای بسیار ظل‌السلطان در نزد شاه در باره پدرم بی‌ائز میماند.

و این خود کار همی است که ظل‌السلطان را تصور نمیکند چنانکه در یک موقع بفرام آوردن اسباب بسیار میخواهد پدرم را نزد شاه بایی بخواند چه میداند این کلمه در بخش آوردن او افراد مخصوصی دارد.

در این موقع باز امین‌السلطان پیشستی در حضور جمی از خلوتیان در جزو خبرهای تازه که از همه جا های مملکت بعرض میرساند بطور مزاح میگوید در اصفهان هم املاک حاجی میرزا هادی بایی شده‌اند شاه و خلوتیان میخوردند و اقدامات ظل‌السلطان بی‌ائز میماند.

با اینهمه میتوان گفت زیان همراهی امین‌السلطان با پدرم در کار معارضه با ظل‌السلطان کمتر از سودی که میدهد نمیباشد زیرا که

اگر این ملاحظه نبود شاید ظل‌السلطان تا این درجه دشمنی نمیکرد.
بالجمله در ایام اقامت طهران نگارنده فرصت راغبیت شمرده در محضر میرزا
جلوه (۱) بتحصیل فلسفه میپردازد.

(۱) جلوه آقا میرزا ابوالحسن ذواره‌قی اردستانی است از داشمندان نامی او ایل عرب دد اصفهان اقامت داشته و بعد بطران آمده سالهاست در مدرسه دارالفنون تدریس معمول میباشد در انتظار خواص احترام شایان تقدیر دارد بعضی از وسائل معترض دولت بوقی اظهار ارادت میکنند مردی بلند قامت ضیف اندام خوش سیاست معاشر کی دارد که در این وقت بعنای دنگ میباشد لباس بقیه در پاورقی صلحه مقابله



مرحوم جلوه

پیشروز پدرم مرا طلیبه در حالت که آقا محمد صادق همدانی که از فضایی معرف طهران دا ز مدرسین شهر در اصول فقه است بلوی نشته است چون چندی در حوزه درس این شخص فاضل حاضر شده است بدلا احترام استادی مینمایم.

پدرم میگوید از اشتغال تو به تحصیل فلسفه سخن بیان آمده آقا (اشارة میکند به منشی محترم خود) مصلحت یعنی مینمایند البته اطاعت آنرا برخود لازم میشماری. شنیدن این کلام خاطر مرا پرشان کرده با خود میگوییم مبادا مرا از تحصیل معقول منع نمایند اما طولی نمیکشد که آقا صادق شروع سخن نموده مقصد خود رایان و خاطر مرا آسوده میکند.

میگوید چون سالها در تحصیل فقه و اصول رنج برده پست بدده نیت تنها در محضر درس حکمت حاضر گردی و ارباب نظر این شهر ترا فقط از محصلین فلسفه بشناسند همان بیتر که بمحال درس فقه و اصول هم کرج چندان محتاج نیست مرادت نمایی نامقام خود را رعایت کرده باشی اگرچه این ملاحظه در نظر من اهمیت ندارد و برد و قبول مردمی که از روی تقلیل سخن نمیگویند نظری ندارم ولی خبر خواهی استاد محترم را خصوصاً با سفارش پدرم پذیرفته و در بعضی محضرهای درس فقه و اصول هم مانتد محضر درس حاج میرزا حسن آشیانی چنانکه از پیش اشارت رفت حاضر میگردم از اینجا میزان نظریات خواص آنهم در روشن ترین نقاط مملکت بسته باشد و معلوم میشود که تاماً بخلافه یداران بر سیم گذشتن زمانها و عومن شدن خوبها لازم است.

بالجمله در این ایام احوال روحی و احساسات باطنی من در اضطراب شدید است و در تکلیف خویش نسبت با آنیه که چه باید بکنم بکجا باید برسم حیران و سرگردانم

روح ایمان در بیر میکند همامه سیاه بر سر بیکاره این اهل و جیال زندگانی میکند ولادتش در هنر دوم از ماهه سپردهم مجری است در لئله یهودی الاماله مشابه مبنایه نایبات این سیاست را بروز که شرده پندریس آنها انعام میکند کتب متاخرین مخصوصاً ملا مదراسی شیازی راندیش میکند اما اهمیت آنها بیهد خصوصاً باسفار او که آن را جمع آوری شده از کتب دیگران میداند و نایاب آن کتاب را باینصورت که هست بناگردان مدارالتألهین لبت میهد که پس از رحلت او نموده باشند تنهیس مطام داشتندی استاد معظم از وظیله من خارج است اما بجزی را که مبنوان گفت اینکه احاطه او برگفات قوم پیش از دلتهای للهی و شخصی است. بالجمله شخص مهرجان خوش معاوره و تحریک است دداده بیان مهارت دارد بکسر بکسر میگوید بیان ناصر خسرو ملوي داشت میباشد.

گاهی تصور می‌گشتم شغل پدرزا پیروری کرده یکجایت بادای وظایف روحانیت پردازم اما عمر این اندیشه بسی کوتاه است چه هر وقت این تصور را مینمایم یخبری عوام و رفتار دیاکارانه روحانی نمایان و آنچه از سالوسی و مردم فرسی در این زمان رونق دهنده بازار روحانیت شده در نظرم جلوه کرکته نامساعدتی طبع خود را دد پیروری آن خجال احساس کرده فوراً از این اندیشه خارج می‌کرد.

میینم اگر بخواهم در این رامسیر نمایم واز حدود آن نجلوز نکنم جز آنکه از خلق دوری کرده عزلت گزینم چله‌هی ندارم و آن رفع در اول جوانی با آن حرارت کدد وجود من است روا نمیدانم.

خلاصه روزگاری در این اندیشه‌ها می‌گذرد یکوقت خیال قوت می‌گیرد مختصر کتاب و متعلقات شخصی که دارم میان قبران تقسیم کرد خود را از هر گونه علاقه آزاد نموده بسیاحت پردازم دوستانم از این خجال آگاه گشته مرا از اجرای آن باز میداردند. گاهی می‌خواهم دارالايتامی برای کودکان قبر می‌پند تأسیس نموده از این راه خدمتی بملت نمایم و مصمم انجام آن می‌شومدتی در فکر و خجال اینکارم و برای مصارف آن در اندیشه فرمودم یک وقت می‌گویم از منمولین اعانه می‌گیرم و چون درستکاری و بی‌طمی مرا مٹاحده کنند شاید برایکان کمک نمایند یکوقت می‌گویم از دولت استمداد خواهم کرد.

بالاخره در عالم خیال برای شروع باینکاری شده می‌کشم و از این است که در محاذی ایستگاه راه آهن تهران حضرت عبدالعظیم که اغلب مردم باستقرار در آنجا وقت می‌گذانند زمینی بدست آورده بنایی که متنبل بر تفرجگاه مختصری بلند بنمایم اطلاع براینکه اراضی مزبور متعلق است بسیرذا علی اصغر خان امین‌السلطان که گاهی بلند و بخشنده‌ای دارد این خجال را قوت مینمدد.

بتوسط یکی از بستکانش اندیشه خود را بوی یعنی میدع نه تنها نیز برد بلکه مرا منع نموده می‌گوید شاه با اینکونه افکار مساعد نیست خانه‌اده شمام دجار کشمکش با ظلال السلطنه است می‌ترسم این اندامات در نظر شاه تأثیر بدنموده عاقبت خوشی نداشته باشد. این جواب که بظاهر از روی خبر خواهی است مرا مایوس می‌زاد و از اندیشه طولانی که در این راه روزگاری مایه سرگرمی من بوده دست کشیده اجرای آنها را

بدست تغییر اوضاع دولت و پیش آمد امور و میگذارم .
 در اینحال بگانه تفتنی که در زندگانی دارم این است که بعضی از جوانان با استعداد
 نزد من آمد و رفت نموده بتعلیمات خطی و ادبی آنها اقدام مینمایم و در ضمن با هر
 کدام بتفاوت استعدادی که دارند مذاکرات تریت آمیز نموده آنها را بیدار و بتکلیفات



نواه خط نسخیق مرحوم دولت آبادی

آنده خویش خبردار میکنم بتصور اینکه اگر اسباب توسعه دائره معارف عمومی فراهم
 گشت و مراهم توفیق رفیق آمد از این جوانان اشخاصی بتوانند اسباب دست هن بوده باشند .
 بالجمله در این خیالات امرار حیات میکنم و افکار هن ینهایت پریشان است
 ذی الحجه یکهزار و سیصد و نه ه . میرسد هوا بشدت گرم مردم دارالخلافه بعادتی که
 دارند بشمیرانات میروند من روزی چند از اخر ذی الحجه را بقریه اوین شمیران میروم
 بدیدن بعضی از دوستان خود که از جمله آنهاست میرزا حبیب طیب (۱) متخلف بیدع

(۱) میرزا حبیب از اشخاص تریست شده سالها در دارالفنون طهران تحصیل کرده بتصدیق
 معلمین ادویائی که از مدرسین دارالفنون هستند در طلب مهارت شایان تمجید یافته در ادبیات و فضائل
 داخلی دست رسائی دارد شعر نیکو میگوید در موسیقی ماهر است .

الزمان روزی دوسته بادوست خود بسیارده یکشب دد میان صحبت از زندگانی دنیا
اظهار داشت که عاقبت میگوید تا بینیم و باشی که بسیاری آورده چه خواهد کرد.
تا این وقت نشنبه‌ام و با آمدن بشد شنیدن این سخن خاطر مرا مشوش کرد
در مراجعت شهر داطلاع بر حالت خانواده‌ام تعجیل نمایم اما دش شهر طهران تا آن وقت
از این مرض خبری نیست.

صرم یکهزار و سیصد و ده در میسر می‌باشد دیرین بزرگداری میردازد
اجتماعات و مرادهای بروزیادت میگردد.

اسباب انتشار مرض از هر طرف ممکن می‌شود از روز دوم صرم و با طفیلان کرده
هنوز به دهم رسیده‌روزی صد ها از مردم هلاک میگردند در خانه‌ها علاوه بر اینکه
مجلس روضه خوانی عمومی هست بواسطه مرجبیت تمام پدم این خانه محل توجه
گشته برای تحصیل دعا و آنچه وظیفه روحانیت است نسبت بزندگان و مردگان از
هر قیل مردم غالباً آمد و شد می‌شود و پدم با قوت قلی که کمتر از کسی دیده شده
ادای وظیفه مینماید ماه بینمه می‌رسد و با روز بروز بر طفیلان خود می‌زاید اضطراب
مردم بعد کمال هر کس یستر می‌رسد زودتر می‌میرد.

شماره مردگان دد شهر طهران بروزی هزار و پانصد نفر می‌رسد احوالات داده
تابوت و تابوت را بر پشت الاغ بقبرستان می‌برند و هیچ‌گونه تشریفات برای هیچ
مردی ای از هر خانواده باشد بجا آورده نمی‌شود با این سادگی و آسانی باز بکروز
و دو روز جنازه‌های عزیزان دد برابر پدان و مادران و ارحام واقارب بروزگان است
وسائل کفن و دفن آنها فراهم نمی‌شود.

در اوآخر صرم یکهزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) از خانه‌ها نگارنده و یک جاریه
جوان در یک روز گرفتار و با می‌شوبم بفاصله‌ی چند ساعت جاریه در می‌گندد شدت مرض من
با آخر درجه رسیده‌علامت‌های مرگ نمودار شده پرستاران دست از زندگانی من می‌تویند
اما مرآهش و حواس بجلست مایوسی پدرو مادر و دیگران را احساس می‌کنم
یکوقت بخاطر می‌آورم که اگر از این بلا نجات باقیم خیالات مختلف را در زندگانی
آینده خویش یکی نموده صدق و صفارا شیوه خود ساخته بر حیفث و راستی تکه

داده قسم عمه از زندگانی را سرف خدمت نوع نمایم و با بدن آمیزش نکنم
این خیالات چند دقیقه حواس مرا که مصروف جان سپردن است از محل توجه خویش
بازگردانیده بعال مزندگانی متوجه می‌لازد.

یکوقت احساس قوتی در خود نموده بهوش طیعی بازگشت نموده بصورت
برستران که اشک از چشم آنها میلارد نظر امید بخشی مینمایم.

آلار بنشست از صورت ها نمودار شده بر بترم کرد آمده مرا میخواست در
صورتیکه حرکت لبهای آنها را مبینم اما صدای اشانرا نمیشنم.

پس از چند روز کم کم مزاجم رو بیبود نهاده در آنحال کامی باندیشه بالی
از خود گذشته فرو رفته در عالم قلب از ناتمام ماندن راهی که بالاخره ناچار پیسویدن
آن هنم خود را خوشحال نمیینم.

علی‌الخصوص که پس از چندی پی درپی از درگذشتن دوستان و رفیقان جانی
خبردار می‌شوم که از جمله آنهاست دولت عزیزم حیب طیب که در کورستان اوین
مدفن می‌گردد و در خاتمه تاریخ مرکش می‌گوییم: شادمان رفت بمتر لگه محبوب حیب.
بعد از این حادثه خیالات متفرقه من تعریز یافته هواهای بلندی را که در سر
داشته دور نموده بخود می‌آیم و با عزم جزم مصم می‌شوم بعد و پیمانی که در حال
احتضان نموده ام وفا نموده در این راه بکنم آنچه بتوانم در هیچ حال رعایت چهار اصلی
را که برای زندگانی خود قرار داده ام از دست ندهم که راستی و نکره بآن و خدمت
 النوع و نیامیختن با بد هنجاران بوده باشد.

فصل هجدهم

پاپان دشمنی و تأهیل

چون چند ماه از سال یکهزار و سیصد و ده ۱۳۱۰ می‌گذرد ظل‌السلطان حاکم
اصفهان بطریان احصار می‌شود ظل‌السلطان با تقاضای ذمانت و بواسطه اهمیت موقع پدرم
در طهران صلاح خود را چنان می‌بینند با او مهربانی نموده اظهار خصوصیت کند و
خیال مینماید پدرم را با اصفهان بر گرداند اهل اصفهان مخصوصاً روحانیان که تغیر

وضع حاکم و افهار مهربانی او را با پندم احساس میکنند و اینکه شاید باصفهان
مراجعت نماید کنباً بوسیله تلگراف پذیرفتن خواهش ظل السلطان را دد باز کشت
باصفهان از او درخواست مینمایند.

پندم تلگرافات مزبور را نزد امین السلطان میفرستد که او با خبر بوده باشد
امین السلطان آنها را ضبط کرده پس نیفرستد.

ظل السلطان تصور نمیکند پندم بكلی از خبار مراجعت نمودن باصفهان انصراف
دارد و هم از قبیه دستخط شاه که موجب اقلامت ما در طهران شده بی خبر است چیزی
را که نمیداند این است که سعی و کوشش او در مراجعت دادن پندم بی اثر مانده
یهوده شدن اقدامات او از یک طرف و از طرفی دیگر وضع نفوذ کلمه پندم در طهران
او را مکدد و مضطرب میدارد.

و تیجه این میشود که در اصفهان با برادر بزرگ من آقا میرزا الحمد بنای
بد رفتاری را گذارد که در اغتشاش امور خانوادگی ما هرجه مبنواند کوتاهی نمیکند.
ما هم بیدار کار خود هستیم و از دیمه ها که میشود تا آنجا که بتوانیم
جلوگیری مینماییم راههای شجاعزادگان را میندمیم دستهای یسگانه را که میخواهند بدستور
حاکم ظالم داخل خانواده ما شوند و اسباب اختلال امور معاشی ما را فرامهم آورند
قطع میکنیم تا دست تقدیر الهی چه کند و چگونه انتقام مظلوم از ظالم کشیده شود.
ظل السلطان بخیال میافتد بیر و سبله باشد خاطر شاه را از پندم مکدد نماید
حتی آنکه بشاه دانمود میکند پندم جمعیت در طهران جمیع میکند تا بدلت یانعی
گردد.

نوشتهای ما را در پستخانه اصفهان گرفته باز میکند اگر چیزی ضمایر ارجع
بدلت دارد نزد شاه میفرستد و امین السلطان در هر حال از ما دفاع میکند.
امین السلطان بتوسط محمد ابراهیم خان معاون الدوله کشانی که با او محروم و
با خانواده ما البت دارد مطالب را بما میرساند.

محنور بزرگی که از مهربانی امین السلطان ما را حاصل شده علاوه بر اینکه
با انش ضدیت ظل السلطان دامن میزند گرفتار شدن ملت بدت دشمنی کامران

میرزا نایب‌السلطنه گرچه او در ظاهر با پدرم اظهار مبربانی میکند اما در باطن از روی رقابت با امین‌السلطنه مضائقه ندارد گنھی ظل‌السلطنه را در اقداماتی که بر ضد ما میکند پاری کرده باشد چنانکه در یک مورد ظل‌السلطنه با سباب چنین بسیار و تطمیع نمودن بعضی از روحانی نمایان اصفهان استشهادی بر علیه پندم تمام کرده بتوسط یکی از زنهای حرمای شاهی نزد شاه میفرستد.

مضمون استشهاد را طوری درست کرده که ممکن است خاطر شامد ام غطرب ساخته اسباب ذهنی پندم را فراهم آورده اینکه با تهدید فرستاده برای این بوده است که بدست امین‌السلطنه نیفتند او دفاع نکند.

شاه نایب‌السلطنه را احضار کرده از او میپرسد در مدت اقامت فلان در طهران از او جه فهمیده آیا خیال فته و فادی دارد یا نه.

کامران میرزا طوری جواب میدهد که بتصدیق نمودن از اظهارات ظل‌السلطنه تردیکتر است تا بحق کوئی در این حکم امین‌السلطنه رسیده داخل‌مذاکرات گردیده از اقدامات ظل‌السلطنه و از مشورت نمودن شاه با کامران میرزا و از مخفی داشتن این قصبه را از او بی‌نهایت دلتنگ میشود و از پندم جداً دفاع میکنند شاه استشهادی را که بر ضد پندم جمعی از روحانیان اصفهان با جبار و از روحانی نمایان آنجابا خیار امضاء نموده‌اند با امین‌السلطنه میدهد و میکوید اینها جه غرض دارند.

امین‌السلطنه فوراً کیف دستی خود را طلییده نوشتجات و تلکر افالت همین روحانیان را که ازیش پندم نوشته تقاضای بازگشت او را با اصفهان نموده‌اند و او آنها را مجبط کرده بود در آورده بشاه نشان میدهد غرض و رزی یا الجبار آنها را در مخالفت با پندم مدلل میدارد این تیر تدبیر ظل‌السلطنه هم بنگ آمده امین‌السلطنه همان شب بتوسط معلمون‌الدوله پندم را از واقعه باخبر کرده همه خوشحال میشویم.

از طرف دیگر این خبر که با اصفهان میرسد ظل‌السلطنه را بر آن میدارد که دست یک اقدام علی بزند.

و آن این است که چون یعنی از این از برادر من التزام خواسته است که یا پندم را از طهران با اصفهان برگرداند و یا او خود از اصفهان حرکت نماید

و برادرم دادن این التزام را موقول بگرفتن مستور از پندم نموده در این موقع
ظل‌السلطان او را بقوه قهریه از اصفهان بیرون مینماید.

خبر این اقدام ظالمانه پندم میرسد پندم عرضحال سختی که هیچ‌گاه مصوب
نموده است از جانب هیچ کس شاه نوشه شود با کمال جرأت شاه می‌مخد و کوتاه کردن
دست ظلم و تعدی ظل‌السلطان راجداً از شاه درخواست مینماید.

شاه می‌فهمد که پندم دیگر تحمل خواهد کرد این است که دستخط غنیماً کی
ظل‌السلطان نموده او را از مخالفت با خانواده ما صریحاً می‌نامیم اما برادرم
باصفهان بر نمی‌گردد بعداز این قضیه ظل‌السلطان بظاهر خود را دور می‌گیرد ولی کار
املاک و دارایی ما در اصفهان مختل می‌شود چاره هم غیر از تحمل کردن نداریم.

زیرا که اوضاع ملک اینطور افتضا دارد که یا باید باستکاران همدست شد و یا
بیدبختی ها تن درداد ظل‌السلطان با وجود نهی صریح پندش باز از ضدیت با پندم غیر
منتقم نمی‌شود از جمله بیرونیه هست آقامیرزا حسن آشتیانی را بر آن
رامیدارد که در طهران با پندم مخالفت نموده اسباب اختلاط کار او را فرامه آورد از
آنجا که تدبیر الهی جاری نشده است از این راه هم تیرمراد او بهدف نمی‌آید چه
کلرکان امین‌السلطان یعنی از آنکه میرزا آشتیانی شروع عملیات نماید مجرمانه او
را خبر می‌کنند امین‌السلطان هم که از میرزا مزبور ددقنه دخانیه دلنشک است این
مثله را با آقاسیدعلی اکبر تفرشی که یکی از روحانیان معترم طهران می‌باشد و با میرزا
آشتیانی رقابت دارد خبر می‌مخد و می‌گوید منتظر بلشید میرزا آشتیانی بر ضد حاجی
میرزا هادی اقدام خواهد کرد زیرا که از اصفهان او را برای ایشکار تطبع نموده‌اند.
آقای تفرشی این مطلب را بخواص خود گفته آنها را متظر اقدامات رقیب
خویش می‌گذارد و این خبر تایلک اندازه منتشر می‌گردد.

روزی میرزا آشتیانی در مجلس درس خود نوشتگانی اظهار می‌کند که از
اصفهان بعضی از روحانی نمایان بر ضد پندم باز نوشته‌اند.

همینکه می‌خواهد شروع بسدا کرده نمایند در مجلس همبه شده حاجی میرسد
علی از سادات اخوی که یکی از سادات معترم طهران است و آقا سید علی شوستری

که از روحانیین درجه دوم و شخصی حراف و یملأحظه است و هردو با پدرمودستی دارند با اوی طرف شده او را از داخل شدن در این مذاکره نهی نموده و بزبان خبرخواهی میگویند مصالح شمارا نیدانیم در اینکار دخالت نساید چونکه اسباب نهمت است برای شما و همه کس میدانند ظل السلطان مؤسس اینکار است.

این مذاکرات ازبک طرف داشته از این که در باب رشوه گرفتن اطرافیان میرزا آشیانی از ظل السلطان از طرف این السلطان که آفای تفرشی بگوش بعضی از خواص رسابده نه تنها آقا میرزا حسن را از کرانداخته ساخت میکند بلکه قسمت بزرگی از اعتبارات او را هم که در قبیه دخانیه تحصیل کرده بود از میان میربد و براعتبارات پدم افزوده میشود آخرین تیر ظل السلطان هم بهدف نیامده بعجلی خود میثبند بس از این واقعه خاطر پدم تا بلک اندازه از طرف دشمنی ظل السلطان آسوده شده بکار خانواده میردادزد از جمله در صد میشود که اولاد خود را متأهل سازد همانی که او را در پیش است انکار من از تأهل است بلی چند سال پیش از این که برادر بزرگ من متأهل شده بمن هم تکلیف کرده اند همسری اختیار کنم و من انکار کرده ام زیرا که از ترتیب زناشویی که تزد ما معمول است که دو نفر شخص بی خبر از حال و کار و اخلاق یکدیگر را بمنابع خانوادگی و بمعروفی بعضی از کسان دو طرف ندیده و نشناخته با هم همسر مینمایند پنهان نگران بوده ام.

بعلاوه بزندگانی تنها انس گرفته و از داخل شدن در زندگانی با دیگری و تهدیات و حشت دارم و نیخواهم آزادی خود را از دست بدهم.

از طرف دیگر دارایی ندارم و دوست نمیدارم باردیگری را هم با دست خالی بدعش خود گرفته باشم.

خلاصه این ملاحظات مرا بر آن داشته است که هر وقت صحبت این کلمه شده انکار میکردم در اینوقت پدم میغواهد دو برادر کوچکتر از من را متأهل نماید آنها رضایت خود را موکول میکنند باینکه من نیز همسری اختیار نمایم و دد این باب ایجاد کی مینمایند نگارند هم ناجاگار شده با پادشاهی شرایط که برخانواده خود کرده رضابدمع.

برای همیزی من دختر حاج میرزا محسنخان مظفرالسلطک را (۱) انتخاب مینمایند
من از وصلت نسودن با مظفرالسلطک و گرفتن دختر او انکلار نمیکنم و اسباب اینکلار
فرام میشود در ماه ذی الحجه ۱۳۱۱ هـ. در اینوقت سی و دو سال از عمر من گذشته
چند سال آنرا از روی ادراك زندگانی منفرد نموده ام و مدتی لازم است تا بترتیب
زندگانی با غیر انس بکیرم آنهم غیر ناشناس و طفل سیزده ساله که بایستی بالوروزگاری
باتظاهر گندانید.

و بحقیقت خبط بزرگی است که ما منابع طبیعی را در امور زناشویی منحصوس
در کار تقارب سنی رعایت نمینماییم با آنکه در سعادت خانواره مدخلیت عظیم دارد.
خلاصه یعنی از تأهل اغلب انس و علاقه من چنانکه از پیش نوشته شد با بعضی
جوانان حلس و قابل تربیت بوده که آنها جنوان تحصیل خط و ادبیات با من مراده
میکرده اند و من دد ضمن این تعلیمات آنها را بر اوضاع زمان و احوال روزگار تا
آنجاکه میدانسته ام و در خور ادراك آنها بوده آگاه میکرده ام و همیشه آرزو داشته
و با دوستانم صحبت میداشته ام بکار بزرگی که موجب ترقی وطن و آسایش هموطنان
باشد قیام و اقدام نمایم.

گاه میفتد یک سال و دو سال از مراده کردن با مردم دوری نموده بحال و کار
خود مشغول بوده ام بعد از تأهل هم در همان احوال و افکاری که داشته باقی مانده بهمان
اندیشه ها که در سر بوده مدادومت میدهم و انتظار وقت و فرست را میکشم تاکی این
 توفيق مرا دست دهد.

(۱) مظفرالسلطک بسراج ملاجعاللطیف ملا بالمی توجهی است یعنی این در سلطک روحانیان
بوده (ان بس در خدمت دولت داخل شده و در اداره ظل السلطان سالها حکومت و ریاست کرده
چندیست از ظل السلطان برپدیه و در طهران اقامت گرده با خانواره ما الفت بسیار دارد در اینام
حکومت لرستان با طایله دلنش و طرحان وملت نموده دختری از ویستان دیگر آن طایله
بیکرده از آن دختری یگانه دارد که مرا هم بنمود.

فصل نوزدهم

او ضاع ملکی و احوال بیداران

قضیه دخانیه و بر هم خوردن آن تأثیر مهمی در افکار تجددخواهان نموده بیجان
می‌آیند چونکه این قضیه را بمنزله فتحی از طرف ملت بر ضد سلطنت مطلقه ناصری و
در مقابل خودسری رجال دولت تصور می‌کنند.

این است که از هر گوشه و کنار صدای مختلف بر ضد دولت بلند می‌شود چه
در داخله وجه در خارجه ویشتر از خارجه که معنودش کمتر است.

ملکم خان که نام او از پیش برده شده اکنون بسماوریت دو اروپاست و جداً
بر ضد امین‌السلطان کار می‌کند روزنامه قانون را نوشته در خفا نزد بیداران طهران
و دیگر بلاد ایران می‌فرستد روزنامه‌هی که سرتا با مشتمل بر ملای رفتار دربار و
در باریان خصوصاً شاه دامین‌السلطان است.

هر شماره که از این روزنامه میرسد هیجان نازه‌هی در نفوس حاصل می‌گردد از
طرف دیگر سید جمال الدین که در استانبول طرف توجه سلطان شده از گفتن و نوشت
معابد دربار و درباریان دقیقه‌ی فروگذار نیکند اوراقی نشر می‌دهد و با غدقن اکید
دولت که آن اوراق بخاک ایران وارد نشود بازبست بیداران می‌افتد دریکی از آنها
بعربی مینویسد:

ابها الناس ان الشاه فى تطورات جنونه والوزير فى ادوار زندقه قد جلبا
على ملة الاسلام خزيانا و امعندها

مقصود آنکه شاه در انواع عیاشی خود یخبر از همه جا و وزیر در سازش با
روحانی نمایان با وجود بی اعتقادی نام محمد را خوار و ملت اسلام را نتکین نموده اند
شاه را دیوانه وزیر را زندیق می‌خوانند.

سید جمال الدین کرجه خود مرد کار و ازیکانه مردان روزگار است ولی در این
وقت افکار اربواسطه الجمنی که در فصل چهاردهم میان شد قوت می‌گیرد انجمن مزبور
که برای اتحاد اسلام بریاست او در قلعه‌نیه تشکیل شده بزرگتر تیجه‌اش شکست

سلطنت ناصری و دلدادن بیداران ایران میگردد و در طهران هم حوزه‌یی تشكیل
میشود ازیداران تاها خواهی از حوزه ملی استانبول بنمایند اغلب اعضای این حوزه
از دوستان منصوص سیدجمال الدین میباشند.

دشمنان امین‌السلطان قبر‌آور هر طبقه هستند با این جمع همراهی دارند و با آنها
ماعdet میکنند میرزا علیخان امین‌الدوله که کمال ضدیت را با امین‌السلطان دارد در
باطن سرسنه این قوم شناخته میشود برادر او مجده‌الملک نیز از اشخاص محترم
این حوزه میباشد از روای روحانی حاج شیخ هادی نجم آبدی و حاج میرزا هادی
دولت آبدی پدر بزرگوار من پیشقدمی من نسبت بدیگران دارد و بسیدجمال الدین
محمد علی سباح معلجی که مردم دنیا دیده است دری برشور دارد و بسیدجمال الدین
هم علاقه دارد از روی احساسات عالی بواسطه روایطی که بارجال دولت از مخالف و
موالی دارد توانته است اینحوزه را باری نماید و غالباً رابط است میان اشخاص محترم.
راه مکاتبات حوزه استانبول با حوزه طهران باز است و سی دولت درین آن
غیم مانده بدو سبب یکی بواسطه آنکه ریاست بست ایران با امین‌الدوله است و بتنمای
امانت استانبول سلامت بدست صاحبانش میرسد.

و دیگر بودن یک راه خصوصی است برای اطمینان از دصول و ایصال مکاتبات
سری و آن راه منتهی گری سفارت انگلیس است که میرزا شیخعلی منشی اول سفارت
مزبور برادری دارد در استانبول در گستاخی تجلیت بتوسط این دو برادر از استانبول و
طهران راه رسیدن و رسانیدن مکاتبات سری در ضمن مکاتبات رسمی سفارت که بتوسط
غلام مخصوص می‌آید و میرود باز است بی آنکه انگلیسان دخالت یا ادلالع دانه
باشند علاوه بر مکاتبات عمومی که ماین دو حوزه جلای است میرزا آقا خان کرمانی بطور
خصوصی نیز با نگارنده و دیگر آشنازان طهرانش مکاتبه دارد اخبار مینهاد و کتب
خبر مینماید کم کم از اقدامات هویتا گشته میرزا آقا خان نویسنده رسمی جریده
آخر (۱) میشود میرزا آقا خان مقاصد را زیر پرده نهاد که در آن جریده درج کرد که
بعنای میرسد که جریده آخر از داخل شدن با ایران منوع میگردد.

(۱) روزنامه آخر ده اینوت اول روزنامه لارسی است که در خارج طبع و نشر میگردد.

و بخلافه امین‌السلطان خاطرشاه را از میرزا آقا خان بی‌نهایت آزرد ساخته طوری
که شاه‌گاهی پای بر زمین نزدیک با تغیر می‌گوید آقا خان کرمانی دلبهای خود را می‌گزد گاهی
می‌گوید هر کس با آقا خان مکتبه داشته باشد خانه‌اش را بر سرش خراب می‌کنم این
اظلم لارن قهرآموجب نگرانی است نوشتجات راجع باین مسائل در هر خانه‌ای هست مخفی
می‌شود نگارنده راهم خطر نزدیک می‌گردد و خداوند حفظ می‌کند با وجود این حوزه
یداران در کل خود جد و جهد دارند شناسما نشر می‌خندند شبانه اوراقی برخند دولت
ناصری بند و دیوارهای طهران می‌چسبانند وهم از کارهای مهم که بندست حوزه طهران
جاری و خاطر در باریان را پریشان می‌کند نوشتجات بسیاری است بر ضد دولت که از
طهران با اشخاص امین بولایات فرستاده گشته و از ولایات برکز از ولایتی بولایت
دیگر با پست فرستاده می‌شود و در این کار طوری حسن تدبیر بخرج میرود که هیچ
معلوم نمی‌شود مرکز کجاست از کجا بکجا میرود و گوینده کیست .

بالجمله توارد این حوادث داخلی و خارجی خاطرشاه و در باریان را بی‌اندازه
مضطرب می‌ازد و هر چه می‌گوشند حوزه استانبول را بر همزنند موفق نمی‌گردند
چونکه دولت عثمانی روی موافقت نشان نمی‌خواهد این است که جداً در صدد بندست
آوردن حوزه طهران و بر همزن آن بر می‌آیند شاه از فرزند خود کامران میرزا انجام
این خدمت را مژ کدآ طلب کرده او نیز تعهد مینماید چه در ایام حکومت خود اداره
پلیس مخفی مفصلی تشکیل داده هرسال مبلغی خرج اینکار می‌کند جسمی از عمامه بر
های طماع را شهریه می‌خورد که بعاثیه نشینی از مجالس بزرگان کسب اطلاع نموده
او را از خفایای امور آگاه گرداند :

بخلافه زنهای خبر نگار دارد که از وجود آنها استفاده می‌کند چه از زنهای عمومی
و چه غیر آنها و هم با طایفه پهائی که در خفا حوزه‌ی دارند و از ترس روحانیان
جرئت آشکار شدن ندارند راه پیدا کرده رؤسای آنها را اطمینان داده از وجود آنها
هم فایده می‌برد با وجود این کاهی که سیاست اقتصادی آنرا هم بزحمت می‌اندازد و
می‌گوید پدرم می‌خواست چنین و چنان کند من نگذاردم .

خلاصه کامران میرزا بهرویله هست بر احوال حوزه یداران طهران بی‌برده

آنها را گرفتار مینماید یعنی از نوشن شرح گرفتاری آنها قصه می‌راید که شنیده‌ام مناسب است در اینجا بنویسم.

می‌شونم بید جمال‌الدین شی در استانبول در حوزه خود می‌گویند اوراقی است بدبوارهای شهر طهران باید چیزی شود قرعه باید کشید بنام هر کس در آمد او باید مسافرت کرده خدمت را با تجاه بر ساند.

در میان جمع جوانی است که هنوز سالش بیست فرسنده و سر بر شوری دارد قرعه بنام اردد می‌آید حاضرین اعتراض مینمایند که سن این جوان اقتضای انجام چنین خدمت بزرگ و تحمل مخاطرات آنرا ندارد چه بپرس که تجدید قرعه شود.

بید در جواب می‌گویند قرعه دوم بازی است مگر آنکه دیگری را با اوی همسفر و معادن نماییم ناچار معاون وی را با قرعه انتخاب می‌کنند و هر دو طهران می‌آیند.

مسافرین در طهران در دفعه اول موفق می‌شوند در مرتبه ثانی در محلی که مینخواهند انجام خدمت دهند زنی را بصورت گذایی در کنار دیوار نشته دیده اعتنا باو نموده مینخواهند ورقه را بچسبانند زن از جای برخاسته چادر را بر کنار افکنند مردی در گوت فرانش حکومتی ظاهر می‌شود و آن جوان را دستگیر مینماید اگر این حکایت صدق باشد باید بعد از برخوردین حوزه طهران و بودن وسیله در مرکز برای نشر افکار واقع نشده باشد.

خلاصه بذکر دیم باصل قضیه و گرفتاری آزادگان چنانکه ازیش گفته شد.

عادت دولتیان در این زمان اینست هر وقت مسائل سیاسی یعنی می‌آید و اقدام مخالفی از طرف ملت می‌شود برای بی‌کم کردن لباس فراد عقیده بران پوشانیده آن را بایگری جلوه میدهدند تلمعلوم نشود افکاری بر ضد دولت در ملات تولید گشته و در این وقت هم بینین سیاست متولی شده چندتن از طایفه بایی را که معروفند توقیف مینمایند و افکار مردم را متوجه جلب بایهای مینمایند در ضمن جمی از اعضای حوزه ییدران را دستگیر می‌کنند که حاج سباج محلاتی، میرزا عبدالله طیب خراسانی، میرزا زنای ییلمور کرمائی وغیره از جمله آنانند.

گرفتاری این اشخاص در ماه رمضان ۱۳۱۱ انقلاب شدیدی در افکار عموم تولید

کرده اشخاصی که مورد بدگمانی هستند نگران میشوند.

کرچه نگارنده آنوقت در حوزه داخل نبوده ولی از آنجاکه با بعضی از آن اشخاص رابطه و آشنایی داشته و بخلافه بواسطه احساسات تجدیدخواهی وطنپرستی در میان یداران ملت محل توجه شده از گوش و کنار شنبده میشود قصد گرفتاری مرا نیز دارند.

یکی از شباهی های رمضان کامران میرزا که از روحانیین مهمانی میکند پدرم را بخانه خود با Fletcher میخواند و مخصوصاً مینویسد مرا هم با خود ببرد.

شب با پدرم مهمانی حاکم رفته منتظر عاقبت امر هستم چون از سر شام با طلاق پذیرایی بر میگردیم در اطلاع و سطح جوانی را بکامران میرزا معرفی میکنند میرزا محمود خان نام و میگویند الان از راه رسیده کامران میرزا میپرسد اور ازالز کجا بر گردانیده اند میگویند از شاهرود و دستور میبدهد اور احسن نعابند کامران میرزا در این مجلس از حال و کار و استغلال من از پدرم تحقیق زیاد مینماید و شاید ایشت و بلندی مقام او در نظر حاکم مانع شده باشد اگر خیالی هم درباره من داشته صورت خارجی با آن بدهد.

بالجمله از خانه حکومت در آمده با خوشحالی بخانه خود میر و بهم و از نگرانی در میآیم داما مسافر حبس شده یکی از بستکان میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان است که از رجال معروف دولت میباشد اکنون والی خراسان شده این جوان خود و برادرش میرزا نصرالشخان که معروف بگل و بلبل میباشدند جزو حوزه یداران و بصاحت صاحب دیوان والی روانه خراسان شده اورا از راه بامر دولت باز کشت داده اند و توسط حکومت میرزا فتحعلیخان میباشد گرچه خواص میدانند این حکایت بایی گرفتن نیست ولی مطلب بر عوام پوشیده است.

تا آنکه بواسطه حرکت فوق العاده حاج سباح محلاتی حقیقت امر بر عوام هم آشکار میگردد.

ولی چونکه فشار حکومت استبدادی رمقی برای خلق باقی نگذارد و با هنوز احساسات وطنخواهی قوت نگرفته و بازاری نشده است این مسئله چندان اثر نمینماید.

داماکاری که حاج سیاح میکند این است که در موقع سختگیری برادر که دستاران خود را نشان بدهد و عمدۀ مقصودشان اعتراف نمودن اوست بدخالت میرزا علیخان امین‌الدوله در این کار داد کسی را نام نمیرد بالاخره یطاقت شده خود را از بالاخانه‌ای که در آن محبوس است به‌قصد خود کشی بزبر میاندازد فرباد میکند ایها‌الناس به‌ Maher نسبتی بینه‌واهید بنهید ولی مارا باقی نخواهد تقصیر ما باشگری نیست.

حاج سیاح از این اقدام صدمه بر کمر دست دیابش میرسد اما از درنج دنیا خلام نمیگردد بلکه بر زحمت او افزوده میشود.

در تیجه این اقدام مختصر هیجانی در مردم برداز کرده تایک اندازه میله‌بند چه خبر است و سیاست باطل دولت آشکار میشود.

بعد از چند روز عکس مقصرين را برداشته همراه با قزوین میفرستند و تقریباً بیت ماه‌گاهی در کمال شدت و گاهی با کمی ملایمیت در جس قزوین میسانند.

در موقعیکه عکس مقصرين را نزد شاه میرندشاه زیر عکس میرزارضا بخط خود مینویسد عکس میرزا رضای کرمانی است و یک فتحش پدرهم بر آن میفراید.

از اینجا معلوم میشود خاطرشاه در میان مقصرين یعنی از همه از این شخوص مشوش است چنانکه بعد از صدور حکم خلاصی آنها از جس قزوین که طهران می‌آیند همه را آزاد می‌لازد مگر میرزارضا را که مجدداً در طهران بسجس فرستاده میشود و بس از چندی بتوسط میرزا زین‌العابدین امام جمعه طهران متخلص میگردد بشرط اینکه در ایران نماند.

میرزارضا پس از مرخصی از جس طهران در حالتیکه بواسطه صدمت جبهات طولانی وزجر و شکنجه بیار که دیده حرکت و خصوصیات روی او مشکل می‌شاند ولی انتظاراً باید از طهران بی مغایر یرون رفته خود را بگیلان میرساند.

میرزارضا میخواهد بجانب قسطنطیبه روانه گردد ولی استطاعت این مسافت راندارد بالاخره از یکی از تجار کیلان در انزلی وجهی قرن منیابد که از استانبول در عرض عطر برای او بفرستد در این حال رئیس پست انزلی بدستوری که از میرزا علیخان امین‌الدوله با او میرسد میرزارضا بنشانی صورت و شماکل شناخته مبلغی بلونیاز مینماید.

میرزا رضا از رسیدن این وجهه و از احسان امین‌الدوله در صورتی که تقاضائی از او ننموده بینهایت مسروشده وجه قرمن تاجر را رد نموده باقیه پولیکه دارد خود را بقطنه میرساند.

میرزارضای مریض مغلوب در ورود باستانیوں یکسر منزل سید جمال‌الدین میرود که آنجا اقامت نماید سید با اینکه ارادت اور انتسبت بخود هیداند در این وقت احتیاط نموده اورا پذیرفتند میگوید ایرانی را شب در منزل خود نگاه نمیدارم بالاخره میرزارضا با مرسید و بخرج او چهل روز در مریضخانه فرانسه خواهد شد هزاجش صحت میباشد.



میرزا رضا پس از بیرون آمدن از مریضخانه چند ماه با همشهریهای خود میرزا آقا خان، شیخ احمد و برادرانش هم منزل شده ضمناً بخدمتگذاری سید جمال‌الدین میپردازد. میرزا رضا میخواهد با ایران مراجعت نموده خانواده خود را پرستاری نماید ولی دولت ایران بجمعیع مأمورین خارجه خود در موقع اخراج او امر نموده تذکره عبور برای وارد شدن با ایران باو داده نشود.

میرزارضا کرمانی

میرزارضا روزی در محضر سید جمال‌الدین در شکایت از خدمات روزگار گریه میکند سید میگوید گریه کردن کار کودکان است مردمادام که دروازه مرگ بروی او باز است نه زیر بار ذلت میرود و نه از حوادث روزگار شکایت میکند میرزارضا

بس از شنیدن این سخن روح تازه دریسکر خود دبه حل ملالانگیز را تغیر داده
برای استقام کشیدن از سکاران خود را آمده می‌لازد.

در موقعیکه انقلابات سیاسی ارامنه و ترکان جوان بر ضد سلطان حمید شروع
می‌گردد شیخ ابوالقاسم برادر کوچک شیخ احمد روحی مصمم آمدن با ایران است.
میرزارضا بنون نوکری او باید نذکره و باید نذکره افضل الملک روحی یخبر سفارت
ایران با سرمایه هشت لیره طلا که سید جمال الدین بازمخراج راه می‌مدد روانه می‌گردد
بکی از تبعار ایرانی نیز آنها همسفر شده بتفقاز که میرسند شیخ ابوالقاسم بخراسان
رفته تا از آنجا بکرمان برود و میرزارضا دیگری از بنادر بحر خزر بکشی نشته در
بارفروش یاده می‌شود.

میرزارضا در استانبول اظهار مینموده بخراسان میرود و دخانواده خرد را از طهران
بدانجا برده باشفل دلالی می‌شود خواهد کرد.

در این صورت جدا شدن او از شیخ ابوالقاسم و آمدنش بازندگان دلیل فتح
آن عزیمت است و یا آنکه از ابتدا بقصد آمدن طهران حرکت نموده و آن عنوان
برای بی کم کردن بوده است گرچه تزد دوستانش بوده باشد.

کویند میرزارضا در بارفروش از شخص کسی طبیعه‌ی که یعنی از پنج فنگی
نمداشته ببلوغ سه تومان خریداری نموده با خود طهران می‌آورد.

میرزارضا بهر ملاحظه بوده اقامت خود را در حضرت عبدالعظیم قرار داده قیافه
ونام خوبش را تا آنجا که ممکن بوده تغیر داده در بالاخانه روی دری که از صحن
مقنس بعلسه امین‌السلطان میرود باشفل معالجه امر امن جلدی که کودکان را در سرو
صورت عارمن می‌شود پرداخته برای اجرای یکانه مقصد خوبش انتظار فرموده می‌گشود.

فصل بیستم

روحانیت و روحانیون

چنانکه در فصل ۱۶ نوشه شد حاج میرزا حسن شیرازی بعد از واقعه دخانیه در
مقام ریاست روحانی منصب جعفری رتبه‌ی را تحصیل می‌کند که مثل و مانندی در
یشینیان نمداشته.

درست است که مسلیحت استاد بزرگوارش شیخ انصاری باعلی درجه رسیده اما ریاست شیخ تنها در عالم روحانیت بوده بی آنکه دخالتی در سیاست داشته باشد در صورتیکه ریاست روحانی میرزا شیرازی بعد از واقعه دخانیه رنگ سیاست نیز بخود گرفته بعده که دولت هم ناگزیر است در مسائل مهم نظریات ریس محترم منصب را بست آورده برخلاف رضای او اقدامی ننماید.

میرزا شیرازی سالهای آخرین عمر خود رادر اوج ارتفاع وعظتی بسر میبرد که بیچکس تصور آن مقام را برای بلندیس روحانی نمینموده.

بالجمله سامرہ ظاهراً و باطنآ مرکز سیاست و روحانیت گشته جمیع رؤسای روحانی منصب جعفری در عراق عرب و در ایران و دیگر بلاد شیعه منصب حتی کانی که پیش از این دعوی همری با میرزا شیرازی یا برتری از ادرا را داشته در این وقت نسبت با وقعت الشاعع واقع میگردند اینجا جمله معتبره‌ای که مناسب با مقام دارد بنویس سید جمال الدین که خود در کوت دو حابیان است پس از واقعه دخانیه و تمرکز یافتن قوه معنوی سیاسی در سامرہ روابط صمیمانه‌ی با میرزا شیرازی حاصل مینماید مراسلاتی که میان این دو بزرگوار رو بدل گشته و در پاره‌ای از کتب تواریخ طبع شده گواه صدق مدعای است.

سید در همان ایام که در قسطنطینیه با التهاب شدید اوراقی بزبان عرب بر ضد دولت و سلطنت ایران نظر مینماید در یکی از آنها قریب باین مضمون مینویسد: ایرانیان از یزروی فرمان رؤسای روحانی خود سر نمیپیچند پس جراحتیں قوم و فقیه طایفه (یعنی میرزا شیرازی) امر نمیکند این زندیق را از تخت سلطنت فرود آورند قسم بخدا در اینکار بقدر شاخ جعامت هم خون ریخته خواهد شد.

خلاصه مرجعیت روحانی و سیاسی میرزا شیرازی نه تنها بزرگان از رؤسای روحانی که بلا و نجف را برای افظار ارادت و تجدید عهد زیارت بامرہ میکشاند بلکه رؤسای روحانی ایران را هم بعرفت یاند از عهد زیارت خود را باریس منصب تجدید نمایند خصوصاً کسانیکه در قصیه دخانیه از طرفداران سیاست او محسوب گردیده‌اند. از جمله آقا میرزا حسن آشتیانی است که از طهران عزیست تشریف عراق عرب

و درگ شعیت میرزا شیرازی را مینماید.

در فصل شانزدهم نوشته شمعیرزا آشتیانی در طرف شدن باشد من قسمت هی از اعتبارات خود را که در قصبه دخانیه بست آورده بود از دست میدهد.

اتدار فوق العاده میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان همراهی ظاهری و باطنی او بارز سای روحانی طهران مخالفین میرزا آشتیانی هم سبب میشود که میرزا حسن در انظار موهون میگردد و البته غرور موفوری که بجداز واقعه دخانیه بر او مستولی شده نیز پیشیمه منفعت دوستی که داشته در تزلیز ترمه و مقام او بی دخالت نبوده است به صورت میرزا آشتیانی بسامره مسافرت مینماید و توقعات بسیار اور در حضرت میرزا شیرازی انجام نمیگیرد.

چونکه آن بزرگوار بالاشخاصی از رؤسای روحانی که میتوانند از اعتبارات او استفاده های شخصی بنمایند چندان همراهی نمیماید خصوصاً با کابینکه در طهران ساکن میباشد.

میرزا آشتیانی در این مسافرت بسامره یکی از مقاصدش این است که کلمه کتابی با شفاها از میرزا شیرازی بر ضد بد من بست آورده بنظر آن کلمه کری را که از این راه باور رسیده جبران نماید ولی در این موضوع هیچگونه کامیابی حاصل نمینماید چه از لامیرزا شیرازی هیچگاه خودنا آلوده به اغراض اشخاص نمیکند و نایاً مقلدان رسیدن میرزا آشتیانی بسامره کتابچه مترودحی بلطفای حاج محمد حسن امین‌النفر بدمت میرزا شیرازی میرسد منتقل بر شرح دشمنیهای ظل‌السلطان نسبت بخانواده ما و شرح وقایع کنشته حتی قصبه تعطیع نمودن میرزا آشتیانی دا برای مخالفت نمودن با پدرم در آن درج مینماید چنانکه نگارنده خود از زبان حاج محمد حسن شنیده‌ام.

رسیدن این کتابچه از طرف شخص تاجر یغرضی بدمت میرزا شیرازی بهترین وسیله برای پذیرفتن درخواست میهمان خود در موضوع مدور کلمه اهانت آمیزی از او نسبت بخانواده ما مینماید.

میرزا آشتیانی پس از زیارت هفتاد عالیات و خانه‌خدا بطریان مراجعت مینماید

بی آنکه توانسته باشد اندکی از اعتبارات از دست رفته را دوباره بدست آورد این است آنجه که و شنبه میشود والبته اشخاص قضاؤت کرده میشوند از روی قصد و نیت آنها بلای اضعاع روحانیت و احوال روحانیان باین و تیره میگند عالی و دانی متوجه سامره میباشد تا در ماه شعبان ۱۳۱۲ هجری که خبر رحلت میرزا شیرازی منتشر شده عالم تشیع راسوگوار میزاد.

مجلس سوگواری مقتدای عظیم الشأن، دیگر مسلم منصب و شخص اول عالم تشیع در تمام ممالک شیعه مذهب برپا میشود و در طهران از همه جاییتر در جمیع مساجد و نکایا در تمام خانهای روحانیان معروف در کوچه ها و بازارها مجلس سوگواری متفق میگرد روز سیم پامر دولت تمام مجالس بر چیده شده و ما در مسجد شاه جمع کشته ناصرالدین شاه شخصاً بمسجد آمده روحانیان را سر سلامت کشته سوگواری را خاتمت میبخشد.

و این اول بار است که ناصرالدین شاه چنین کار اقدام کرده در یک مجلس عمومی مرکب از چند هزار خلق مختلف که در محن و بام مسجد از دحام دارند وارد میگردد ناصرالدین شاه بعد از سفر آخر اروبا از داخل شدن در مجتمع و شامل گشتن بحوزه های اجتماعی جندان تعلشی نینماید چنانکه کامی برای رفتن بخانه بعضی از خانواده خود که یرون از عملات سلطنت منزل دارند و یا برای رفتن بخانه بعضی از رؤسای مذهبی که سالی یکمرتبه معمول است با کمال سادگی و یا محدودی مستحفظ آمد و رفت نینماید.

خلاصه رحلت میرزا شیرازی در عراق عرب و ایران تأثیر شدید میگند والبته باید چنین باشد زیرا که رؤسای روحانی مهمن دیگر که نسبت باین دیگر اول در مرتبه دوم واقع شده بوده اند و ماین خودشان هم رقابتی وجود داشته در این موقع برای احرار از مقام اولیت کوشش نینمایند و هر یک طرفدارانی دارند که برای آنها کار رواهی میگذند.

خصوصاً که مثله اعلمیت در این وقت از مهمترین مسائل روحانیت شمرده میشود

بُلْ فَسْلَه اعلمیت است که بعداز رحلت میرزا شیرازی موجب هباوی شدید در عالم روحانیت میگردد.

چون اختلاف است میان فقهه که شخص عامی دد مائل فرعی دینی خود باید تقلید از مجتهد اعلم بنماید یا آنکه اعلمیت شرط نمیشند اکر تقلید اعلم واجب شد ضروره شخص اعلم شاخص و مرکز کل میگردد در صورتیکه اگر شرط نباشد ممکن است در هر زمان مجتهدین بیار مرجع تقلید و هر یک مقتدای جمعی از مردم بوده باشند میرزا شیرازی دد بر تو وجوب تقلید اعلم بر دیگران تقدم جتے مقام اولیت را احرار نموده است.

اکنون که او از میان رفته تقلید کنندگان اور جستجوی اعلم برای ادائی تکلیف شرعی جدوجهد مینمایند.

از مجتهدینی که در حوزه میرزا شیرازی بوده چند تن داعیه این مقام را دارند که مهترین آنها آخوند ملام محمد کاظم خراسانی، آقا سید محمد کاظم یزدی آقا سید اسعیل صد اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی میباشند در صورتیکه در نجف و کربلا اشخاص مهم دیگر نیز وجود دارند ماتن حاج میرزا حسین طهرانی شیخ محمد حسن ملطفانی ملام محمد شرایانی وغیره.

البته در بلاد ایران هم اشخاص مهی هستند که دعوی اعلمیت مینمایند ولکن از آنجاکه عوام شیعه باماکن متبر که عراق عرب توجه مخصوص دارند برو حانیانیکه در آن اماکن ساکن است نظر دارند تا بر روحانیت که دد ایرانند.

در اینصورت نباید انتظار داشت که رؤسای روحانی ساکن ایران هر قدر هم در مقام علمی میرزا بوده باشند بعد از رحلت میرزا شیرازی از مثله اعلمیت و مرجع تقلید عمومی گشتن استفاده بنمایند پس باید در عراق عرب نظر کرد دید از مدعیان اعلمیت کدام یک گوی سبقت را بردۀ شخص اول میگردد.

اما در این موضوع معطل نمیباشد زیرا که عظمت کلمه اعلمیت که با پیرایمهای دیگر در وجود میرزا شیرازی خود نمایی داشته باخود او و با همان پیرایمهای دد خالک میرو ددیگری بعداز آن مقتدای معظم نمیتواند مقام اورا با آن جمعیت احرار نماید.

البته نظر ببنایت‌های سنی و سوانح عمری و اعتبارات خصوصی یکی بعد از دیگری
از روحانیان شیراز تقدیم جسته یشتر محل توجه می‌گردد بی‌آنکه مرجعیت عمومی
یافته اعتبارات میرزا شیرازی را حاصل نماید و حاج میرزا حسین طهرانی در این وقت
من‌تر و مقدمت‌تر از دیگران است.

و در میان اصحاب میرزا شیرازی کیکه برای پیروی نمودن از سیاست او
یش از همه استعداد بروز میدهد آخوند ملام محمد کاظم خراسانی است.

در ایران مدعیان اعلمیت یشتر در طهران وجود دارند تا در بلاد دیگر و در میان
مدعیان طهران از همه مصر تر حاج میرزا حسن آشتیانی و بعد از او حاج شیخ فضل الله
نویی است اگرچه مقام علم و فضل این دو تن تایلک اندازه مسلمت دارد اما نه با آن حد
که دعوی اعلمیت نمایند خصوصاً که در عالم دیانت و برهبز کاری محل توجه عامه نمی‌باشد
بالین تغییل این دو عالم روحانی باجد و جهد شدید هر یک در مقام خود می‌گوشد که
قسم مهمی از اعتبارات میرزا شیرازی را بخود تخصیص داده باشد اولی ببنایت‌های
کاخیراً بعد از واقعه دخانیه با میرزا شیرازی حاصل نموده.

و دومی ببنایت اینکه از خواص اصحاب میرزا مرحوم بوده است.

بالجمله بلندپر واژه‌ای این دو شخص برای درسیدن مقامات عالی بزودی
 بواسطه سنگی که ناگهان از دست غبیب بمالهای گشوده آراسته آنها خورده خانم می‌باشد
و ایشان را جای خود مینشاند.

شرح واقعه آنکه اوراقی بطور شنبانه هفتگی در طهران توسط پست‌شهری که
تازه ایجاد گشته توسط اشغال مجهول بطور خفام‌تشر می‌شود شنبانه‌ای مزبور مشتمل
است بر سوانح عمری حاج میرزا حسن و حاج شیخ فضل الله باتذکر مادن رفتارهای را
که بنظر نویسنده‌گان غیر مناسب بازتابه روحانیت از آنها صادر شده است.

بدیهی است این کار بدست هر کس می‌شود بی موافق همکارهای این دو شخص
که نمی‌خواهند آنها تقدیم بجوبند نمی‌باشد.

چند ماه کاغذ پرالی مزبور بر ضد این دو رئیس روحانی دوام می‌کند و هر دفعه
که صادر می‌شود بر اعتراضات خود افزوده یشتر موجب تشتن افکار می‌گردد.

این اول دفعه است که بک مطلب مهم منطقی جلوه نباشه آن هم مرتب و منظم در این باختصار منتشر می‌شود می‌آنکه معلوم کرده گوینده و نوبته و توزیع کننده چه انتخابی و درجه کوت و حرفتی می‌باشد و این اطلاعات خصوصی را از کجا تحصیل می‌نمایند.

انتشار اوراق مزبور نه تنها آن دوریس روحانی را از بلند بردازی بازمیدارد بلکه دیگر روحانیان و روحانی نمایان را تهدید مینماید.

بعد از این دانعه دو تن از رؤسای روحانی طهران که با دو رئیس سابق الذکر رقابت دارند پیش پای خود را برای توسعه دادن دایره ریاست روحانی و تصدی امور قضائی با اتر می‌بینند و آن دو تن آقا بدعلی اکبر نفری و آقا بدیع الدین عبداله بهبهانی می‌باشند و این دو شخص نیز با یکدیگر رقابت دارند.

در خاتمه این فصل تذکر داده می‌شود که حوادث داعمی‌سالی در دنیا عموماً در ایران خصوصاً بضمیمه اتفاقی وقت و آثار ید'ری که در قوه جوان ایرانی هوبدا کشته و مخدوساً آغازی که از آدامات و ملن برستان و تجدد خواهان در سالهای آخرین بروز نموده سبب می‌شود که مفرها از خرافات اندکی خالی شده و دیگر جندان و قمی بعواطفی‌بین روحانی نمایان نمی‌گذارند.

بلی روحانیت حقیقی خود را بدیستی است که سر در نیا آورد مکر از افق کریان روحانی حقیقی و بک جامعه و فنی دجله مرعن اتحاط اخلاقی شد بوجود عالی و دانی افراد بربح استعداد ذاتی که دارند سرابت مینماید و روحانیت بلزمجه دست اشخاص خود بیند طمعکار می‌گردد.

دیگر آنکه بعد از واقعه دخانیه و اعتیادات فوق العاده که از این راه در مرکز ریاست روحانی هوبدا شد و روحانیان پیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند علوم روحانیان باستانی وجودهای مقدس منزه روحانی می‌گوشتند تا در سیاست مملکت دخالت نموده از این راه بر اعتیادات خود دیغزایند در صورتیکه امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را که اسان سیاستدا هم متزلزل می‌زاد با وجود این دولتیان در برانگیختن روحانی نمایان در برابر روحانیان حقیقی

برای شکن صورت و برهم زدن عظمت آنها کوتاهی نبینایند و درسایه این سیاست باطل برای تاخت و تاز روحانی نمایان طماع و روحانی زادگان بی سواد میدان و سیعی تهیه میشود که بواسطه وجود آنها خرابی کار روحانیت و تزلزل اساس سیاست هر دو بروزیافت میگردد.

بهر صورت دخالت اضطراری میرزا شیرازی درامر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تعلاوزات یکانگان بی سود نبود ولیکن بندی در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی بر دیاند و چه تبعه در آینده برای سیاست در روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط در مرج را بر همراه هر یک از سیاسیون در روحانیون را بادای وظیفه خود وادارد.

فصل بیست و یکم

قتل ناصر الدین شاه

در سال ۱۳۱۳ یکهزار و سیصد و سیزده که چهل و نه سال هجری از سلطنت ناصر الدین شاه میگذرد خاطر دی بر آن تعلق میگیرد که چون سال پنجاه در رسیدنام قرن دوم سلطنت جشن بزرگی گرفته بر عظمت و اعتبار خود یافزاید.

در ایران سی سال یکقرن است و باین قاعده سال ششم قرن دوم و لکن عنق شاه صاحب قران بشنیدن عنوان ذوالقرنین او را بر آن میدارد که سال پنجاه سلطنت را قرن مقرر دارد.

ناصر الدین شاه را دیدن اوضاع روزگار و اطلاع بر افکار جدید و مخصوصاً آنچه اخیراً در ایران بروز نموده با نکوشاهی بسیار که از او در رعایت نمودن حقوق ملت در جراید خارجه میشود بضمیمه خستگی از عیش و نوش و شهوت رانی که با تضایی سن برای اوحاص شده بر آن میدارد هر چه بتواند برای خلق اسباب رفاه و آسایش فراهم نموده قلب ملت را بخود جلب نماید.

چنانکه در اواسط این سال مالیات نان و گوشت را که موجب گرانی این هردو

میباشد و عموم مردم مخصوصاً فرا بذرگانی آنها نظر دارند و این میدارد تابا بن و بل قلب عموم را بشرکت نمودن باشوق و شفعت دارد. تکر جشنی که در نظر دارد همراه و متوجه سازد.

معاف گشتن مالبات مزبور باندازه‌ی در مردم حسن اثر مینماید که بصرافت طبع آنها بچرا غلن کردن طولانی برای اظهار تشکر از دولت و ادانته مبنی‌الله آن کشیده میشود تا ماه ذی القعده‌ی الحرام که دولت شروع مینماید به تبیه دین اسباب جشن قرن پادشاهی.

میرزا علی اصغر خان صد اعظم و دیگر رجالت دولت برای این جشن تدارک فوق العاده میبینند نقشه‌های مفصل میکشند و میخواهند چند شب تمام مملکت را چرا غلان نموده در طهران و در تمام ولایات آتش بازی مفصل کرده خوان نعمت پادشاهی را در همه جا گشته از طبقات مختلف تا آنجا که بتوانند مهمنی نمایند. وهم علماء و امراء و بزرگان را بعلمتهای فاخر از جانب دولت مفتخر ساخته از انعام و اکرام عمومی نمودن بقدر امکان در بیخ ندارند.

اعیان و اشراف مملکت هر یک بقدر استعداد خود برای تقدیم حضور همایونی تحفه قابلی مهیا مینمایند حکام بلاد و مأمورین دولت در همه‌جا از داخل و خارج تقدیم‌بهای لایق مهیا می‌لازند شرعاً و ادبی مملکت قبیله‌ها گفته تباریخها و تهییت نامها سروده شاه را بنام ذوالقرنین باد نموده بخود وعده گرفتن جایزه‌ها میدهند. خصوصاً که شاه مقرر داشته آثار ادبی که در موضوع این جشن از داشتن‌دان مملکت ظاهر گردد بصورت لوحه‌های نفیس در موزه همایونی یادکار ضبط گردد. بالجمله تهیه‌ها از طرف دولت و ملت تابیه این‌ماه دیده میشود را آیتهای کهنه دولت را از بلاد طهران میفرستند که تجدید گردد.

سفرای فوق العاده دول برای عرض تبریک و تهییت اغلب طهران وارد شده و بعضی در راه‌هند بزودی وارد می‌گردند.

تجار و کبه اسباب زینت و چراغانی از خانها بمقازه‌ها و دکاکین می‌برند ساعت بیان برزیت و آرایش شهرها افزوده میشود و در طهران از همه جایی‌تر.

مقرر است که از هیجدهم ماه ذی القعده جشن شاهانه شروع گردد.

شاه بخيال ميافتد روز جمعه هفدهم ماه مهرور را محض توسل با رواح مقدسه
انياء و اوليا، و مبارکي جشن و طلب عفو و بخشش از خطاهای گذشته و درخواست توفيق
و سعادت در آتيه از
خداؤند متعال بمزار
حضرت عبدالعظيم که
بسافت چند ميل در
جنوب طهران واقع است
مشرف گردد.

شاه در اين روز
ناهار را در زاويه مقدسه
مهماں صدراعظم است
و صدراعظم در باغ مادر
شاه تهيه بسيار برای
ناهار دیده است.

شب جمعه نگارنده
بحضرت عبد العظيم
مشرف شده ساعتی از
شب میگذرد در يكى
از ايوانهاي غربي صحن
 المقدس كه متصل بدalan

شمالي صحن است نشسته انتظار رفیقان را ميکشد که شهر مراجعت نماید در تاریکی
زاویه ايوان شخصی در لباس کسبه دیده ميشود که صورتش درست تمیز داده نميشود
این شخص ميرزار ضای کرماني است که گوشة تاریکی سرپا نشسته دستهara بروي زانو
و سر را بروي دستها گذاarde در دریای فکر و خیال فرو رفته بی آنکه تغیر وضعی



ناصر الدین شاه، قاجار

بنواد بتعجب با کلمه می بگوید در این حال دو تن از زوار در طرف دیگر ایوان نشسته
با یکدیگر صحبت داشته در ضمن سخن میگویند فردا شاه بزیارت میآید قرق هم
نمیباشد چون تا کنون رسم بوده است هر وقت شاه باین مزار مشرف میشه سخن
و حرم را بکلی قرق مینموده اند.

در این وقت که شاه از ملت اطمینان یافته تصور نیکند کسی در کمین او بوده
بلشد وهم مینخواهد خود را در مجامع عمومی داخل نموده باشه یکانکی نماید این
عادت را بر هم زده بی قرق بصحن و حرم وارد میگردد و چیزی که هرگز بخاطرش
خطور نمینماید این است که میرزا رضای ستمدیده دلریش آملده انتقام کشیدن از
ستگر خوبیش در میان این جمع بوده باشد.

خلاصه بمحض آنکه از زبان این دو تن از زوار شنیده میشود شاه فردا بزیارت
میآید و قرق هم نمیباشد مجده فکر و خیال در تاریکی زاویه ایوان بجنیش آمده سر
از روی دست وزانوی تحریر برداشته از روی تعجب میگوید شاه، شاه فردا اینجا میآید
قرق هم نیست.

نگارنده از دیدن این حال و شنیدن این سخن تعجب آمیز از کیکه در ظرف
چند دقیقه که بفاسله کمی نزدیک نشته جز سکوت و یعنی چیزی ندیده تعجب
نموده تصور میکند این شخص علامت دلخته است که مینخواهد بوساطه عریضه می
شاه خود داده باشد.

رققا میرسند نگارندهم شهر بازگشت مینماید فرای آنروز یکاعتنی
پیش از ظهر از خیابان ناصریه بطرف لاله‌زار بهمنی یکی از دوستان میروم رو بر وی
دری که از خیابان ناصریه بارگشوده است محدودی از غلامهای کشیکخانه همایونی
دیده میشوند که در در طرف خیابان ایستاده انتظار یرون آمدن موکب شاهانه و
حرکت نمودن بحضور عبدالعظیم را دارند.

کالکه شش ابه محاذی درب اندرون انتظار در آمدن شاه را از حرم سرا
میکشد سوارها با حال پریشانی یعنی میزندید است از نرسیدن جیره و مواجب
پلاکت افتاده اند و از آنها مفلوکتر اسبهای سواری آنها است که لاغری و بزمدگیشان

از ستمکنی رؤسای اصطبل و صاحبمنصبان کشیک خانه در طبع نودن بعلق آنها شهادت مینمود.

بالجمله از وضع سواری شاه و حالت همراهن او آثار ناامیدی هویتاس و بدان میماند که در دلها حادنه تزدیک و خطر بزرگی انر نموده باشد.

نگذرند بعیمانی رفته ساعتی از ظهر میگند بایکی از دوستان که شخص بی اعتمانی بدنی میباشد از بی اعتباری زندگانی این عالم صحبت میدارین که پیشخدمت از در در آمده میگوید سربازهای فراول در خانه افتشنگ (۱) داده میگویند در حضرت عبدالعظیم کی شاه تیرانداخته کارگر نشده.

رفیق بی اعتمانی بدنیای من میگوید این شاهد صدق گفتار است که از در در آمده مارا متبه میازد رسیدن این خبر دوستان را متفرق نموده هریک بجانب منزل خود روانه میگردد در مردم اضطرابی هویتاس سوار قزاق در شهر میگردد رجال دولت بایکی دونفر سوار ملح حرکت میکنند که اینها همه علامت گذشتن کار شاه است اما بی دربی خبر منتشر میشود که شاه آسمی نرسیده بزودی مراجعت خواهد کرد بعضی میگویند مجروح گشته بعضی میگویند در گذشته و حقیقت امر بر عame متور است تا فردا آنروز که مکثوف میگردد.

شرح واقعه آنکه میرزارضا از آن وقت که در شب جمعه شنبه است شاه بزیارت میرود و قرق هم نمیباشد شاهد مقصود را در آغوش دیده خود را با آرزوی دیرینه رسیده میبند شاید هم از بیش در انتظار جنین روزی بوده است.

میرزارضا از دیر زمان مالیخولیای کشتن ناصر الدین شاه را در مفز خود میرود و اینده ستمکاریها و حبس و زجرهایی که از مأمورین دولت میدیده و میکشیده باین مالیخولیا قوت میبخشیده است چند سال در موقع تعزیه خوانی تکیه دولت که او در غرفه حاج محمد حسن امین الشرب خدمت مینموده چون شاه برای داخل نمودن بگردش غرفه اعا میرسد میرزارضا میخواهد با کار دیگه دارد مقصود خود را انجام داده باشد اما احتیاط میکند که مبادا کارگر نکشته کامیاب نگردد و کارها بدتر و سختر بگردد و همچنین در

(۱) رسم است بر بازان تفنگه مینهند بین تفنگه و در وقت ضرورت با آنها تفنگه داده میشود.

موقع دیگر این عزم را داشته و رعایت احتباط را نموده دست نکاه داشت‌است و آبا از کلمه‌ای که شاه بطور خصوصی زیر عکس او مینویسد در فصل ۱۸ نوشته شده وهم از احتباطهای شاه که میبرده است باور تذکره نخندکه وارد ایران نشود نمیتوان بی برداش که شاه نیز از او بدکمانی شدید داشته است؟

میرزارضا در موقعیکه از قسطنطیبه بطرف ایران حرکت مینماید همین مالیخولیا رادرسر دارد و آرزویش در دنبیا کشتن ناصر الدین شاه است معاشرت چندین ماهه اخیر او با سید جمال الدین وحوزه یداران ایرانی آنجا مخصوصاً همشهربهای خودش هم البته این اندیشه را در وجود او قوت داده اورا تشویق نموده است.

میرزارضا همه جا با این اندیشه زندگانی میکند از روی همین فکر در مازندران طباقچه مبخرد و از روی همین خجال در حضرت عبدالعظیم اقامت مینماید.

چیزی که محل نظر است این است که آبا امین‌السلطان صدراعظم و اشخاص مردم او ماتند حاج محمد حسن امین‌الغرب از بازآمدن میرزارضا باین مملکت خبر دار هستند یا نه و اینکه محمد حسنخان اعتماد‌السلطنه چرا مورد بدکمانی شاه میشود اعتماد‌السلطنه با میرزارضا چه آشناهی دارد با صدراعظم چه خصوصیت تازه حاصل نموده و بالاخره بر کس طیعی از دنیا میرود یامسوم میگردد اگر مسوم شد بدست کی و بستور کی میشود شاید در آینده بشود تحقیقی در این موضوع کرد.

حاج سباح محلاتی میگوید باحتیاط اینکه مبادا میرزارضا اقدام بکاری کند که باز موجب گرفتاری من بکردد بامین‌السلطان مینویسم میرزارضا باین شهر آمده مرائب او باشد اما اونخوانده و نشینده گرفته بروی خود نیاورد.

کفتم صدراعظم از آمدن میرزارضا خبر داشته باشد و ندانته بگیرد بلی ممکن است چونکه صدراعظم بین حاصل کرده شاه بعد از گذشتین جشن یغاصله بواسطه دبیه کاریهای کامران‌بیرون و ظل‌السلطنه و دیگر دشمنان اورشته امور دولت را از دست داده از دست برادرانش و بلکه از دست اقارب و ارحامش که در کلان‌خواهد گرفت و خانواده اورا بکلی برخواهد چید و شاید خطر جانی هم متوجه او بگردد. و این حقیقتی است که چندان قابل انکار نیست چه دشمنی دشمنان صدراعظم

بعد کمال رسیده شاه نیز از قهر کردن‌های بی در بی او بجهان آمده بتقدیسه وافری که برادرش میرزا اسماعیل خان امین‌السلطان دستگان او جمع آوری نموده‌اند جشم طمع دوخته بعضی از کسانی که تصدیق دارند شاه باطنًا از امین‌السلطان دلکیر شده و اگر همان‌هه بود دایم جشن میگشتند قطعاً او و خانزاده‌اش را از کار خارج میکرد سبب را چنین میگویند که شاه در نظر داشته است باصلاحاتی در امور مملکت اقدام نماید و با بودن رشته امور بست صد اعظم دست نشاند کان او امکان پذیر نبوده چه آن اصلاحات بسته‌حال تجدد خواه بایستی انجام بگیرد و آنها غالب مخالفین امین‌السلطانند بر نگرانه صحت این قول معلوم نیست چه اگر شاه اصلاحاتی هم در نظر داشته است چیزی نبوده که حاجتمند دست تجدد خواهان بوده باشد.

بالجمله گویند شاه عادت داشته نقشهای خجالی خود را که بعد میخواسته اجرا کند از ییش بادداشت مینموده باد داشتهای مزبور نزد یکی از ذنهای معرم او سبرده میشده است.

اینجا نظری باید برم شاهی کرد همان حرم را که نگارش شرح احوال آنرا یک جلد کتاب بزرگ کلفی نمیباشد.

صد اعظم با حاجت شدید که به با خبر بودن از افکار خفیه شاه دارد چگونه میشود در این حرم را روابط خصوصی نداشته برای اطلاع از اخبار مهم راه مطمئنی تحصیل نکرده باشد بواسطه خواجه سرایان، خدمتکاران و بلکه بعضی از خود خانم‌ها که در محیط ملو از رقابت بایکدیگر زندگانی مینمایند و هر یک از آنها همه کونه حاجت بشخص اول دولت آن هم شخص اول خراج با اقتدار دارند.

یک قضیه خصوصی نیز با درمیانی مینماید که وسیله خوشبختی و خوشوقتی برای صد اعظم گشته راه اورا تا نقطه قلب و دماغ ناصر الدین شاه باز مینماید و آن اینست: ناصر الدین شاه در حرم رای پر جمعیت خود اخیراً بدختر باعیان باشی خویش تعلق خاطر یافته این دختر بزودی سوگولی حرم میگردد.

پس از چندی بواسطه گونه چشمی که از شاه بخواهر کوچکتر خود مشاهده نموده مکدر گشته روی خوش بشاه نشان نمی‌سدد شاه بهر وسیله برای رام نمودن

قلب وی متول میگردد.

حتی باین وسیله که صدر اعظم این خانم را بتوسط خواجه سرايان نصیحت کند فرستاده صدر اعظم باین بهانه باخانم دختر باعیان باشی ملاقات نموده قلب دیده اورا از شاه بجانب صدر اعظم جلب نموده وسیله تعمیل خبرهای خصوصی حر مرا بهتر بدمت میآید و میفهمد که بعد از جشن کار او و خانواده اش ساخته است از روی این نظریات است که تصور کرده میشود صدر اعظم از بودن میرزا رضا در حضرت عبدالعظیم واژ سو، قصد او نسبت به شاه شاید یخبر نبوده دیر طرف شدن دشمن جان و مال خود نارضائی نداشته است چیزی که تصورش مشکل است این است که میرزا رضا مدتها در طهران و در حضرت عبدالعظیم مانند جسمی از دوستان او از ورودش باخبر باشند و با همه خبرنگران که کامران میرزا در طهران و اطراف دارد شاه و پسرش از بودن میرزا رضا در این شهر بالمرأه یخبر مانند باشند و بلذ نظرها مختلف است که اندیشه شاه کشی میرزا رضا اخیراً از کجا مددیابته واینک مسبب حقیقی قتل شاه چه اشخاصی میباشد در صورتیکه میرزا رضا اعمال خود ناصر الدین شاه است که باین صورت در آمده و هر مردمی از هر کجا باور دیده باشد از تیجه همان اعمال میباشد.

خلاصه میرزا رضا یعنی از ظهر روز جمعه هفدهم ذی القعده هزار و سیصد و سیزده هجری چشم رؤسای خدام حرها دور دیده طبائیه کوچک خود را با دل بزرگ و منز برآز حس اتقام برداشته با عریضه ای بحرم دارد شده در سمت جنوب روی بروی دری که بجانب امامزاده حمزه گشوده است خود را بضریح میچباند ماتند کسی که التجاه آورده باشد و تشرع وزاری بندگاه الهی نماید چون اول دفعه است که شاه بی قرق بصحن دحرم وارد میشود زن و مرد در صحنه اجتماع نموده که شاه را ملاقات نمایند معدودی فراش ویاول هم که یعنی روی شاه حر کتیبه کنند متعرض کسی نشده مردم را یعنی دیگر نمینمایند. بدیهی است این چند نفر مستحفظ هم با شاه بایوان و حرم وارد نشده هر اهل شاه در حرم دوست تن از خلوتیان و یکی دوست تن از رؤسای خدام مزار مقدس میباشد.

و اما صدر اعظم بیان مادر شاه که محل میهمانی است رفته تنظیمات آنجارا

میبیند و مراجعت نموده در سر کوچه غربی که اول بازار واقع است انتظار ورود شاهرا
میکند در این وقت امین‌الملک در صحن مقسی با رؤسای خدام ایستاده دستور
تنظیمات را میدهد که از طرف برادر احصار میگردد امین‌الملک باردسای هزبودیرون
آمده میبیند صد اعظم در کالسکه نشنه غلیان میکشد و با وجود وسرو ریسیار بیوی
روکرده میگوید نوشته مهمی را کم کرده بودم حالا بخاطرم آمد کجا کذا رده ام این
است علت خوشحالی من صدر اعظم امین‌الملک و خدام را بی آنکه کاری با آنها داشته
باشد احصار نموده معطل نگاه میدارد تا شاه میرسد و همه باتفاق بصحب آمده شاه
وارد حرم میشود و صد اعظم در میان ایوان با بعضی از رجال دولت قدم زده بیرون
آمدن شاه را انتظار دارد شاه زیارت را تمام کرده بجانب غربی حرم روانه میشود که
از در طرف جنوب خارج شده املعزاده حمزه را زیارت نموده برگردید:

خدمام حرم اند کی مردم رایش دیس مینمایند که راه گذشتن شاه را باز نمایند
و باینوسطه جسمی از زنان زیبات کننده خود را بازیه حرم ما مین جنوب و مشرق
کشاییده رو گشاده و نیزخ با انتظار دیدن شاه می‌باشدند صف اول این جمعیت زنانه
محاذی در و متصل بهمین موضع از ضریح مطهر است که میرزا رضا بدانجا النجه آورده
شاه از زادیه مغرب و جنوب پیچیده بیش از آنکه رو بروی در رسیده از حرم
بیرون برود چشمی بجانب زنان افتاده حواسی متوجه بیش روست و از طرف چب
بکلی غافل در این وقت میان او و قانلش بیش از یک قدم فاصله نیست.

میرزا رضا بدون هیچ‌گونه مانع شاه را در کنار خود دیده پشت بظرف زنها
نموده عریضه را در دست و طباقچه را زیر عریضه پنهان نموده دست خود را دراز
میکند که عریضه خود را بشاه برساند تغیر وضع دادن او و دراز شدن دستش برای
دادن عریضه شاه را از توجه بزنان منصرف و با متوجه می‌لازد اما این توجه بیش
از یک چشم بر هم زدن نیست که قلب او هدف تیر استقام میگردد بس از رسیدن تیر
بقلب شاه انقلاب شدید در حرم روی داده زن و مرد فرار مینمایند شاه بی آنکه سخنی
کفته باشد یک قدم بطرف درجنوی برداشته همانجا آهی کشیده در حالیکه همراهان
میخواهند او را نگله داشته باشند بر زمین خورده جلن میدهد و نعنی او را میکشند

مقبره جیران که در فاصله یین هر مین واتع است و اکنون جزو فضای مدنی است
میرزا رضا پس از کشتن شاه طبائجه را انداده میخواهد فرار کند که بعضی از
زوار او را نگاهداشت خلوتیان و خدام رسیده کنک زنان او را لازم بیرون کناید
بعن مقدس میرند.

بکی از هر اهان شاه کمی از کوش اورا باقلترانی بریده خون جاری میگردد
مردم نیز بقصد کشتن او آزار فراوانش مینمایند.

صدر اعظم در حالتی که بالاضطراب میخواهد بعم داصل شده از حال شاه خبر
بگیرد بهر ملاحظه باشد نمیخواهد میرزا رضا با بصورت بدست مردم کشته شود
فریاد میکند اورا نکشید کسی کوش نمیبدهد. بالاخره فریاد میزند صدر اعظم میگوید
اورا نکشید مردم اسم صدر اعظم را شنیده دست از رفتار خود کشیده قاتل را بدست
مأمورین دولت داده اورا بسجس میرند.

میرزا علی اصغر خان صدر اعظم اگرچه از رجال با سیاست درجه اول شمرده
نمیشود ولی دارای هوش و جربزه سرشادی است همان هوش ذاتی اورا رهبری کرده
نذکرانی میبیند که از مانند او اشخاص اینکونه نذکرها دور بنظر میآید اول نذکر
مانع شدن از کشته کشتن کشته شاه است بی آنکه معلوم گردد همدستان او کیانند
نذکر دوم آنکه قتل شاه را بنهان و او را بصورت زندگان بغير سلطنت بازگرداند
نا از انقلاب و اغتشاش متظر الوقوع در این گونه موقع جلوگیری شده باشد.

صدر اعظم دد اینحال یعنی از همه کس از دشمن دیرینه خود کامران میرزا که
وزیر جنگ و حاکم طهران است اندیشه دارد صدر اعظم میداند که در این موقع کامران
میرزا میتواند دشمنیهای دیرینه خود را درباره او تلافی نماید خصوصاً که او برضد
سلطنت مظفر الدین میرزا میباشد و از هیچ اقدام برای رسیدن به قصد درین غراید
کرد صدر اعظم برای جلوگیری از اقدامات این دشمن اگرچه یکی دو ساعت هم بوده
باشد وقت لازم دارد اینست که از انتشار خبر قتل شاه پیش از درود بشهر جلوگیری
مینماید و برای تحصیل قدرت در سمت میخواهد اول و لیمهند دولتها باخبر نموده کشته
شدن شاه وقتی منتظر گردد که جانشین وی مشخص شده باشد.

بهر صورت صد اعظم در عین پریشان حواسی و با اسباب بیار مختصر که در دست دارد خود را نباخته دست و با خوبی خوبیش را گم ننموده هائند کسی که ازیش فکر عین در اجرای این نقشه نموده باشد بعداز قرق نمودن صحنه و بتزن درها جسدناه را باین عنوان که در حال غشوه و ضعف است در آغوش چندتن از خلوتیان از دد کوچکی که در گوش سحن معروف بصحن جیران است یرون برده در کالسکه سلطنتی نشانیده خود پهلوی مرده نشته فرمان حرکت مبدهد و امر دنی مینماید.

مردم که موکب سلطنت را میبینند بصورتیکه رفته بازمیگردند در گشته شدن شاه تردید نموده بلکه بزندگانی او امیدوار میگردند.

صد اعلم باین ترتیب و تدبیر از هر حادثه خطرناکی جلوگیری نموده بدن شاه را بعمارت سلطنتی رسانیده بین از هر کار باتلکراف و لیعبد را که در تبریز است اطلاع داده حکم تلکرافی برصلاحت خود برای هر کونه اقدامی که لازم بداند صادر کرده با کمال قدرت در جایگاه شاه گشته شده و در مقام پادشاهی که بعد از مدتی خود را بلاییکه سلطنت میرساند نشته کامران میرزا را با تهدید شدید بجای خود مینشاند و زمام امور لشکر و کشور را کاملا در دست اقتدار خود میگیرد و پایتخت را منظم نگاه میدارد.

فصل بیست و دوم

سلطنت مظفر الدین شاه

مظفر الدین میرزا باین مناسبت که مادرش شاهزاده خانم است برابر ادران دیگر در رسیدن به مقام سلطنت تقدم جسته.

این شاهزاده ذاتاً کم حلال دارای ادرال محدود و بی اندازه عیاش و خوشگذان است بحدیکه سلامت بدن خود را هم فدای شهوترانی نموده.

ولیعبد در مدت طولانی اقامت آذربایجان یکار و در حقیقت خانه نشین بوده چه همه وقت در مقابل خود والی مقندری را مانتد فتحعلیخان صاحب دیوان یا حسنعلیخان

امیر نظام وغیره میدیده است که نه تنها زمام کل امور ایالت را در دست داشته بلکه در کارهای شخصی او هم دخالت و بعبارت دیگر باو للگی و تحرک مینماید.



مظفرالدین‌شاه

ولیعهد بواسطه نداشتن اجزای قابل و نارسانی تدبیر خود در اداره کردن امور زندگانی همه وقت بی‌بول معطل سرگردان و گرفتار دست طلبکار است.
ناصرالدین شاه که حب حیات و علاقه بطول عمر بر هر علاقه‌ئی در وجودش غلبه

دارد ذاتاً بآنکس که در انتظار مرگ او نشته توجهی ندارد گرچه فرزند خود بوده باشد.

و بعلاوه بدوفرزند دیگر مسعود میرزا و کامران میرزا آخوند بال و پر داده که در هوای سلطنت هم برداز مینمایند و این خود مزید شکسته بالی و لیمهد است والی آذربایجان هم هر که باشد برای استقلال شخصی خود و لیمهد رادرمانده و پریشان حال می‌سند.

ولیمهد بواسطه این اسباب و اسباب دیگر که سر آمش همان محدود بودن فکر اوست در سالهای آخر عمر پدش با نهایت فلاکت و پریشان روزگاری در تبریز امرار جلت مینماید داینصروت چندان هم نمیتوان او را ملامت کرد اگر خود را در آغوش عیاشی و شهوت رانی انداخته باشد.

شکوهالسلطنه مادر ولیمهد از زنهای محترم ناصر الدین شاه است و تعصّب منهی زیاد دارد و در اختلاف شیخی و متشرعه که در این قرن بروز کرده و طریقہ شیخی قوت گرفه است شکوهالسلطنه یرو آن طریقہ کشته ولیمهد هم بتابعت مادر خود و منسوب او میرزا محمد خان امیر الامراء که رئیس درخانه اوست بطريقه شیخی هنایل شده خود را یعنی از آنجه هست منهی معرفی مینماید و بحاج محمد کریم خان کرمانی و اولاد او اظهار ارادت می‌کند.

بهتر این است در این موضوع علادت کنایی را که میرزا محمد خان مجددالملک نوشته موسم بر ساله غیبی اینجا نقل نماید مینویسد:

عنقریب ولیمهد دولت ایراندا تشوقات اندرونی ویرونی منسوبان امی او که امت معتبری هستند شیخی مقتدی خواهند کرد و او را حسیت این منهی بعلی و ایدارد که از حوصله دولت و ملت خارج باشد و از برای ملت ولیمهدی تعین می‌کند که مردود ملت بوده باشد.

بالجمله ولیمهد با آن عالم عیاشی که در خلوت از هیچکونه ارتكابی خودداری ندارد در ظاهر نمازگزار و دعاخوان، روضه شنو سیدپرست، دعاگیر، نذر و نیازدۀ می‌باشد چونکه شنیده است باین توسلها میتواند تمام گناههای خود را امرزیده شده بداند.

ولیعهد اخلاق خود را از هر جهت بخلوتیان و نوکرهای هقربش نیز سرایت داده و این طبیعی است که زیرستان در اخلاق و آداب پیرو زیرستان خویشند . در سالهای آخرین ریاست درخانه ولیعهد بعدالمجید میرزا عینالدوله رسید این شاهزاده فرزند عضدالدوله نوه فتحعلیشاه قاجار است .



عینالدوله

در پیروی نمودن از اخلاق و عادات ولیعهد از دیگر چاکرانش کوتاهی نموده در این وقت پیشکاری کل آذربایجان را هم دارد . دیگر از مقریان درگاه ولیعهد حسین پاشاخان ملقب با میربا درجنگ میباشد

امیر بهادر جنگ رئیس کتبخانه و لیمید است خود را در مذهب متخصص مینمایند این شخص اگرچه عالی است داداواضع روزگار یخیر دلی کار کن و باعزم واستقامت است. از خانواده نظام‌الملائی تبریز چند تن پیر و جوان از مقربان و لیمیدند و نیز از اولاد حاج صدرالدوله اصفهانی نواوه های حاجی محمد حسینخان صدراعظم چند تن از خلوتیان و مقربان او میباشند.

میرزا محمد خان حکیم‌المالک هم طیب و لیمید است و نفوذ تام دارد وجود او دارد و لیمید در میان اجزای خود یک سبد محترم هم دارد که با اظهار ارادت مینماید و این شخص آقای بحرینی میباشد و لیمید چون از رعد و برق و اقلابلت هوایی ترسناک میشود بسید مزبور پنهان برده در سایه ردای او وحشت خود را بر طرف مینماید. سید و اولاد او هم و لیمید را با خلاقی که یشتر موجب حاجمندی او بایشان و مزید استفاده نمودن آنها بوده باشد تشویق مینماید.

این مردم که سالها در آذربایجان در خدمت و لیمید بفلات کندانیده انتظار میکشیده‌اند و لیمید شاه شود و بنوایی بر سند در این وقت باهوایی بلند با آرزوی های بی‌لار باکیه‌های خالی و مفروضاتی پر از طمع مصمم آمدن طهران و رسیدن به مقامات عالی میباشدند.

عین‌الدوله که اردی و لیمید در تحت ریاست او بمقرب سلطنت میرسد خود را از حالا صدراعظم میداند امیر بهادر جنگ خود را سپه‌لار میشناسد.

و بالجمله همراهان و لیمید مشاغل عالی دولتی و فرمانفرماهی ابیالات و ولایات را در میان خود دارد عالم خیال تقسیم نموده هیچکس از رجال ناصرالدین‌شاه را در مقابل خود قابل اعتنا نمیداند.

بس از رسیدن مزده سلطنت بولیمید بضمیمه مبلغی بول نقد برای تدارک مسافرت فرزند ارشد خود محمد علی میرزارا بجای خود نشانیده بجانب طهران رهبران میگردد تا از طهران یشکار کل به آذربایجان بفرستد.

اینک با وضاع طهران بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه دیش از ورود مظفر الدین شاه نظری باید کرد بدیهی است تبیه فوق العاده که برای گرفتن جشن قرن دوم شاه

مقتول در طهران و در همه جا دیده شده بود از میان رفته زبانی بر دولت وارد گشته سودی هم بکسی نرسیده است سفرای فوق العاده که برای تهییت جشن بطهران دیده بادر راه میباشدند مأموریت آنها تبدیل بهیت کفتن از تجلیگ کذاری مظفر الدین شاه مبکر دد. در ایران دمومع تبدیل سلطنت غالباً انقلاب و اغتشاش روی میاده اشخاص صاحب نفوذ و ستمگرانی که متظر فرمت بوده اند از تجلوی نمودن بزرگ دستان خود در اینگونه موقع درینچند ندارند.

اما در حادثه قتل ناصرالدین شاه بجای هرگونه اغتشاش مترقب الوقوع امنیت و آسایش حکمرانی میکردد بدوسیب:

اول آنکه قتل ناصرالدین شاه پادشاهی که چهل و نه سال با کمال قدرت سلطنت نموده عموم بزرگان و گردن کشان مملکت را در چار وحشت و اضطراب ساخته بطوری که جرأت نیکتند دست از باخته نمایند.

دوم آنکه صدراعظم در مدت چهل و چند روز تمام استعداد و قابلیت خود را برای نکاحداری مملکت بروز داده بحقیقت مملکت داری مینماید.

صدراعظم در مدت یکماه و نیم پیش از باقیت و مواظبت حکومت نموده که میتوان گفت در تمام مدت سلطنت قاجار نه ابران چنین حکومتی بخود دیده و نه تهران چنین مرکزیتی داشته است شاهزادگان و رجال بزرگ دولت مخصوصاً کانیکه میان آنها و صدراعظم صفاتی نیست در این مدت کاملاً خانه نشین شده از مداخله در امور خودداری مینمایند.

واما قاتل شاه چنانکه از سابق اشاره شد ناصرالدین شاه همه وقت در موضوع مقصرين سیاسی این سیاست را بکار میرده که نسبت بایگری و فاد عقیده با آنها بدهد در این وقت هم همان سیاست بکار رفته در طهران و همه جای مملکت شهرت میبخند کشته شاه بایی وارتكاب این عمل از روی فراد عقیده بوده است.

این سیاست نظر باقهه‌یی که دارد در او اول سلطنت ناصرالدین شاه از طایفه بایی سوه قصدی باور شده زود در ذهن مردم دور و نزدیک جای گرفته تنها محدودی از را قفين سیاست میدانند کشته شاه بایی بیت و اقدام باین عمل از روی فراد عقیده نمیباشد.

بالجمله بطلان این سیاست در انر تبلیغات مخالف از طرف یداران ملت و در تیجه استنطاقها یکه از قاتل مزبور بعمل آمده بزودی بعموم مسلم میگردد.

نکارنده هم در خدیت با این سیاست باطل از زبان میرزا رضا شعری ساخته منتشر مینماید تا مسلمانی و تشیع او ظاهر شده از هدف تیر تهمت با یسکری نجات یابد شعر مزبور بفاصله دو روز بهشت حاج محمد علیخان معروف بتغلیبی که یکی از آزادبخواهان است و در مجالس اعیان و اشراف مکر رحاصر میگردد در طبران مشهور شده بولایات هم مبرسد باین عنوان که میرزا رضا و میست نموده این شعر روی سنگ قبر او نوشته گردد و شعر این است:

محب آل محمد غلام هست و چهار
فدای مردم ایران رضای شاه شکار
و از دیگر حواسیکه بر نسبت با یسکری میرزا رضا مترتب میگردد یکی این است که شاعری و رقاه تخلص با پرش بنهت با یسکری در مجلس دولت است یکی از بستگان شاه ملقب بمعینالسلطان که میشود کشته شاه بانی است بر تغیر او از هر بانی افزوده شده برای اطفاء حرارت قلب خود بمحبس رفته با حربه می که در دست دارد اول پسر را یعنی جسم پدر و بعد پدر را بقتل میرساند.

واما شمه می از آنچه در استنطاقها از قاتل مزبور تراویش کرده است.

باید دانست که صدرا عظم برای برانت ذمہ خود از شرکت داشتن در قتل شاه راه آمد و شد خواص را با میرزا رضا در مجلس باز گذارده چندان معاف نمیکند از دیدار او و شنیدن عقابیش اینکار را اگرچه او برای حفظ خود میکند اما ضرورة برای یداری ملت و بر جیده شدن پرده از روی حقیقت امر سودمند است.

خصوصاً که در میان استنطاق کشیدگان اشخاص باهوش و طنخواهی هستند که میدانند چه پرسند که جوابهای وطن پرستانه قاتل مزبور در آنکامی مردم مؤثر بوده باشد رساله می که در موضوع استنطاق میرزا رضا بقلم میرزا ابوتراب خان نظم الدوله نوری که معاون نظمه طهران است و خود شخصه مبلغ استنطاق است نوشته شده مطلب را نیکو ظاهر میازد.

از شاهزادگان و رجال دولت و حتی از خواجه سراجان هم با وی ملاقات نموده

میرزارضا با هریک باتفاقی استعداد او گفت و شنود کرد آنچه مخواهند از زبان او بشنوند که دیگری را در این عمل شریک خود یا مطلع از قصد خوش بخواند کامیاب نمیگردند و کشنه مزبور با قوت قلی که نظربرش کمتر دیده شده همه را با حساسی وطنخواهی، دشمنی با خالالم و دوستی با مظلوم نسبت مبدهد یکی از مستطقین میرسد شاه اخیراً رعوف و مهربان شده بود چرا اورا کشته جواب مبدهد بلی چنین است اما درخت کهنه بود که در سایه آن حیوانات موذی جمع کشته بردم آذار میرسانیدند ودفع شر آنها جز بقطع آن درخت ممکن نبیند.

بدیگری میگوید صدای طبانچه من که بلند شد تمام ستمکاران عالم بخود آمده بجای خویش نشتد حاجی محمد کاظم ملک التجلا ر که مردی حراف است بخلافت او رفته در ضمن صحبت میرسد کدام اتوشیر و ان عادل را بست دروازه طهران سراغ داشتی که ناصر الدین شاه را کشته میرزارضا از شنیدن این سخن سکوت عمیقی کرده زان پس میگوید در این چند روزه در میان همه سخنها که از زبان هر کس شنیدم سخنی باین درستی نشنیده بودم و نکته مطلب پوشیده نیست.

بالجمله تعین آخرین تکلیف میرزارضا موکول است بر سیدن شاه طهران و صدور امر داراده همایونی درباره او.

موکب همایونی از تبریز دور و بهتران تزدیک میشود عموم مردم در همه جا منتظر ند بیست مظفر الدین شاه پس از درود بسر سلطنت و بعد از سانحه قتل پدر باتفاقی افکار نازه که در عالم تولید کشته و ایران هم از آن افکار بالمرأه بی سرو مدا نسبت در نشکل دولت جدید چه اقدامات اسلسی میکند و اسلس سلطنتداری چه بیان خلل ناپذیر میگذارد رسته امور را بدست چه اشخاص میمهد و از خود چه قدرت چه رافت چه عدالت بروز خواهد داد که دیگر خیال شاه کشی در دماغ میرزارضاهای ایران تولید نگردد.

خصوصاً که تنظیمات نازه دربار را با انتظام امور مملکت داری بدست قدرت امین‌السلطان صداعظم میبیند و امنیت موقتی عمومی را که در اثر حادث حاصل شده مشاهده نموده برآمیدواریها افزوده میگردد.

این است که بایقراری جلوس مظفر الدین شاه را بر اریکه سلطنت انتظار دارند.
اما از طرف شاه - مظفر الدین شاه هر قدر بخواهد اخلاق و عادات چندین سال‌گذشته را تغییر داده وضع زندگانی شبانه روزی خویش را عوض نموده برفتار و کرداری که مناسب این وقت و مقتضی این مقام است شروع نماید امکان پذیر نیست جهاد عادت طبیعت دوم بمناسبت و طبیعی تغییر پذیر نمی‌باشد خصوصاً که توأم شود با ضعف مزاج که لازمه اش ضعف فکر و اراده است مظفر الدین شاه نصور می‌کند رسیدن به مقام سلطنت تیجه‌اش اینست که با دست باز و اقتدار کامل یا آنچه که تا کنون میرداخته بهتر و خوبتر پردازد.

مظفر الدین شاه همانکس که از صدای رعد و از جیگدن برق وحشت مینماید البته از شنیدن صدای طباقچه شاه کش و برق کلوله‌هی که بر قلب پدر بالاتندارش رسیده یافته متوجه می‌گردد و اطرا فیان تریت شده با خلاق اور خصوصاً خلوتیان کودک صفت هم برای حصول هرب رسیدن به مقاماتی که در نظر دارند در مدد دادن بقوه واهمه او در تشویق نمودن وی بمنادیت کردن بکلاهاتی که با آنها عادت نموده است کوتاهی نمینمایند.

در اینصورت اگر دورین حاسی در برابر دیده گذارده از تزدیک احوال روحی شاه و همراهان و اوضاع ظاهری و باطنی اردوی همایونی را مشاهده نماییم غیر از ناامیدی و باز هم ناامیدی چیزی دیده نمی‌شود.

در صورتی که شخص خارج از جریان امور این احوال و این اوضاع را در دورین خجال نمیتواند بیند.

صدر اعظم که در مرکز سبات نشته با یک دست مملکت را می‌گرداند و با دست دیگر بادناء را می‌کشاند تا بکرسی سلطنت بنشاند البته یافته و بهتر احوال مینماید که احوال روحی شاه و همراهانش از جه قرار است بلی صدر اعظم هر ساعت در روی صفحه هی تلکار اف که از اردوی همایون میرسد باتأسف آیه‌های یائس و ناامیدی را می‌خواند و با ذره بین دقیق بدبختیهای خود و مملکت را در فاصله میان سطور اوراق مزبور مشاهده مینماید.

صدراعظم با خانواده رضاقلیخان لله باشی که رئیس آنها اکنون علیقلیخان
مخبرالدوله دارای مقام ارجمند و پدر اولاد برومند هائند صنیعالدوله و مخبرالسلطنه
وغیره میباشد صفاتی ندارد ولی اینخانواده بامظفرالدینشاه مناسبت خصوصی دارند.

شاه از راه با

تلگراف صنیعالدوله
را بقزوین طلب مینماید
احضار صنیعالدوله
همان اندازه که در قلب
وطنخواهان حسن اثر
نموده تصور میکنند
شاه میخواهد از شخص
 بصیردانشمندی تعلیمات
نافع بگیرد در قلب صدر
اعظم سوء اثر مینماید
چه اطمینان ندارد که
شاه از زبان صنیعالدوله
آنچه را از او متوقع
است بشنود.

خلاصه صدراعظم

برای ورود موکب همایونی تهیه استقبال شایان دیده تجملات سلطنتی را فراهم آورده
همه را برای تهیه پیشواز بکار میاندازد.

واردوى مفصلی بریاست جهانسوزمیرزا که سالخورده ترین شاهزادگان است
بقزوین میفرستد.

شاهزاده مزبور نخست مورد مرحمت خسروانه میکردد ولی پس از پیشنهاد
خیرخواهانه‌ئی که میکنند در موضوع برگرداندن جمعی از همراهان شاه از قزوین



صنیعالدوله

بنبریز برای خدمتگذاری ولیعهد تا اداره سلطنت بست رجالی دائز بوده باشد که بمظفرالدین میرزا چشم ناصرالدینشاه نظر نمایند و بس از مشورتی که شاه با خلوتیان خود میکند شاهزاده بیرمرد محترم مورد یسریحتی شده در موقع ورود بخلوت شاه باشان دست رد بینه او نهاده شاهزاده بازنجش بسیار بطریان بازگشت مینماید والبته این پیشنهاد هم بی دستور صدراعظم نبوده است که او با شاه صحبت بدارد.

بالجمله لوازم بذیرانی در طهران کاملا فراهم شده خیابانهای دارالخلافه را که محل عبور موکب همایونی است زینت داده آینین بته‌اند و مقرر است روز یست و نهم شهر ذی الحجه‌الحرام موکب مبارک بطریان ورود نماید.

صدراعظم با نهابت جد و جهد برای این روز مشغول تبه بذیرانی است.

بجهت حضور شاهزادگان و رجال دولت و اعیان و اشراف در بااغ شاه یرون شهر و در بااغ گلستان مرکز سلطنت نخست‌ها کشیده تنظیمات مقرر کردیده در صورتیکه نمیدانند این تشریفات یهوده و این تدارک‌ها بیفایده خواهد بود زیرا که روز یست و هشتم بصدراعظم خبر مینهند اعلیحضرت همایونی الساعه ورود میفرمایند.

صدراعظم با کمال حیرت سر از بانشناخته همایی سواری و تشرف حضور همایونی در خارج شهر میگردد اما پس از آنکه اوسوار شود شاه یاده کشته و صدر اعظم پیش روی درب سر در عمارت کربسخانی بزیارت شاه تشرف حاصل مینماید.

بدیهی است این رفتار خانقانه که از وارت تخت و تاج جم بظهور میرسد تاچه اندازه موجب بر طرف کشتن هیبت و ابیت سلطنت از دلایل مردم میگردد.

لوازم تشریفات در ورود همایونی ناجیده برچیده میشود و صدر اعظم بادا و ظایف بعداز ورود شاه میپردازد.

ناچند روز شاه مشغول بذیرختن علمای اعلام سفرای کرام و محترمین والا مقام است.

نکارنده که مظفرالدین شاه را در ایام ولایت‌عهد از دور دیده ده‌این موقع در زمرة تشرف جویندگان از تزدیک میینم.

شاه مانند کبکه در جایگاه علیبت نشته باشد جلوس نموده جمعی از

روحانیان تشرف جسته و در هم زبرهم براد کرد آمده سدر اعظم حسای درستی در دست ماتتد بساول پشت سر این حوزه برادر شاه ابناه است.

محبت مجلس تعریفی است که شاه از اقدامات سدر اعظم میکند و اطمینان چاکری است که از سدر اعظم در مقابل عواطف ملوکانه بروز مینماید.

بعضیمه بیانات تشرک آمیز و اظهار دعاگوی زباد از طرف حاضرین پس از میردن آمدن از محضر همایونی در حیاط باغ گلستان شنیده میشود کی بدیگری میگوید آبا بهتر نمیبود اگر آنکه نشته بود عمارا در دست کرفته سربا میایستاد و آنکه ابناه بود بجای وی میتوشت تأثیر وضع محضر پادشاه را از این مذاکره در دلای تشرف جنگان میتوان احساس نمود.

خلاصه روزی چند اعلیحضرت در شهر توقف نموده بواسطه کرمی هوا بیلان شیران تشریف فرما شده تا از آخر ماه صفر ۱۳۱۴ دریلان توقف مینماید.

مردم انتظار دارند بکی دو روز بعد از ورود موکب همایونی بقصاص نمودن قاتل بند امر مبارک صادر گردد ولی اعلیحضرت باحترام دو ماهه مردم و سفر که ایام روضه خوانی و عزاداری است صدور این امر را موکول بلوائل ریع الاول مینماید. سدر اعظم هم باین تأخیر بی میل نمیباشد تا همراهان شاه نیز از زبان میرزا رضا آنچه را که بدیگران شنیده اند بشنوند و بدانند کسی در کار قتل شاه شرکت نداشته است این است که مکرر اورا در میانی که چند تن از شاهزادگان و رجال مخصوص شاه حاضر باشند آورده است ظلطان ویدا تجدید نموده و نمیشنوند مکرر آنچه از یعنی شنیده شده است میرزا رضام احتمال میبعد که مورد غفو پادشاه بگردد ولی اینطور نیست و روز دوم ریع الاول روز قصاص او مقرر میگردد.

در شب این روز آخر مجلس استلطان قاتل در حضور سدر اعظم دجمعی ازو زرده و رجال مظفر الدین شاه منعقد شده بی آنکه او بداند این شب آخر عمر اوست پس از یعنی شب اورا از عمارت ارگ بر بازخانه میدان مشق میفرستند.

روز بینجنبه دوم ماه ریع الاول هزار دیم و چهارده در میدان مشق داری برپا نموده اول طلوع آفتاب از دم سرباز خانه تابایی دار دو صفت نظامی کشیده شده در

حانبکه خلقی ابیوه برای نسلنا بمیدان آمد و اند میرزا رتنا را از محبس در آورده از
میان دو سف نظامی میآورند.

چون پایی دارمیرسد میخواهند طناب بگردن او بینندند گویند سخنی بزبان آورده
که حکایت از حال خود و حال مملکت مینموده اما عین میلات بدست نیامده و برصحت
آن اطمینان ندارد.

بالجمله در میان صدای موزیک که از اطراف بلند است در در یاهوی تماشاجان
دستگرفتن عکسان بر بکدیگر برای برداشتن عکس بدن قاتل بر فراز دار دیده
مینموده که ربمان قمام بر حلقه اوفشار آورده در دم جلن میپارد.

فصل بیست و سوم

میرزا آقا خانِ کرمانی و رفیقانش

میرزا عبدالحسین خان مدعو با آقا خان کرمانی که در فصل دهم و نوزدهم بشرح
حال او اشارت رفته اینکه نزدیک ده سال است در استانبول اقامت دارد زبان ترکی
استانبولی را نیکو فراگرفته. زبان فرانسه را تکمیل کرده در تاریخ و فلسفه وادیات
تحصیلات زیاد نموده بالشخاص بزرگ دانشمند خلطه و آمیزش داشته افاده ها کرده
استفاده ها نموده است.

میرزا آقا خان با میرزا حیب دستان اصفهانی که یکی از ادبی عصر است و در
استانبول اقامت دارد آشنا شده مدنی در منزل او ممکن داشته ادیب مزبور را در تألیف
و تصحیح مؤلفات و مصنفات او و دیگر خدمات معارفی ماتنده ترجمه کتاب حاجی بابا و
غیره مساعدت مینموده میرزا آقا خان چنانکه در فصل نوزدهم نوشته شده در روزنامه
آخر استخدام قلسی حاصل نموده ماهی دوازده لیره از آن اداره معاش میگرفته و هم
در مدرسه ایرانیان تدبیس فلسفی و عربی مینموده از آن را نیز ماهی هشت لیره کسر
معاش خود را جبران مینموده است.

میرزا آقا خان در مدت اقامت قسطنطیبه کتاب هشت بیشت - قهقهه - نامه

سخن - تاریخ ایران موسوم با آینه سکندی رساله خرید خوزستان نزeme تلمک انشا الله ماشاء الله وغيره را تألیف مینماید.

کتاب نامه سخن در احوال شعرای ایران در عصر هر سلطانی میباشد این کتاب ناتمام مانده و همچنین از ترجمه تلمک قسمی یعنی نگارش نیافته.

واما رساله خرید خوزستان موضوع این کتاب است که مؤلف آن فارسیان متول ایرانی که در هندستان مقامت دارد پیشنهاد مینماید اراضی اهواز را در خوزستان از دولت ایران خریداری نموده آنجا اقامت نمایند از باک طرف بول گزانی بکمرتبه بدولت ایران برای آباد نمودن سایر قطعات مملکت میرسد از طرف دیگر سرمه به بزرگی از اشخاص وطن دوست بالاطلاع بضمیمه دولت هنگفت بسلک خوزستان دارد شده سداهواز را بسته و بفاصله کمی در کنار شط کارون مملکتی مانند کراچی و بمبئی دارای تمول سرشار و روح ایرانیت ایجاد میگردد.

بدبیی است این خیل از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی دد عالم وطن برستی یکی از خجالات عالی شمرده میشود و شاید روزی یا یاد که این فکر عالی صورت خارجی بخود بگیرد.

این رساله بہندستان رسیده فارسیان وطن برست پیشنهاد مزبور را پسندیده برای بذریعه آن حاضر میگرددند خصوصاً که میبینند علاوه بر منافع مادی و معنوی که دارد آب و هوای خوزستان شباهت با آب و هوای هند دارد و بواسطه دریا و شط العرب و رود کارون راه آمد و رفت باز و دایره تجلیلت عمومی دنبایی معندر میتواند آن مملکت را هم در محیط خود گرفته استفاده بزرگ از آنجا بنماید.

فارسیان در تعقیب این پیشنهاد با دولت ایران داخل مذاکره میشنوند ولیکن افکار دولتیان وقت باقی نماند باینگونه مسائل اسلامی موافقت ندارد و تیجه گرفته نمیشود میرزا آقا خان بکتاب آینه سکندی خود یعنی از دیگر تألفاتش اهمیت میدهد چنانکه بدوستان صیبی طهرانی خود سفاش خواندن آن کتاب را مینویسد. میرزا آقا خان کتاب رضوان را که در کرمان شروع نموده و در اصفهان نیز چنانکه در فصل دهم اشاره شد مبنوشه در استانبول تکمیل مینماید.

میرزا آقا خان برس قدمی ایران مصمم بوده بتلیذ شیخ سعدی که دیباچه گلستان را بنام سعد ذنگی نوشته دیباچه رضوان را بنام شاه یا بسکی از شاهزادگان و رجال معظم ایران بنویسد ولکن سنتکاری بسیار که از دولتیان دینه بعدی که او را بترک یار و دیار واداشته از این اندیشه منصرف نموده دیباچه مزبور را در قسطنطیه بنام سلطان حمید خان ثانی مینویسد و چون اقبال دولت را یان میکند میگوید فی دولت سلطانها عبدالحید ثانی و هم در وصف اوضاع طبیعی قسطنطیه مینویسد در ساحت بهشت آسای آسا جنین بوستان نعم و گلستان ارم ندینه بودم.

بالجمله مؤلف نظر بور کتاب رضوان را با دیباچه معمتمی تقدیم سلطان حمید خان نموده علوفت سلطانی را بجانب خود جلب می‌اید. و مرسومی در مقابل این خدمت برای او مقرر می‌گردد میرزا آقا خان چندسال در استانبول زندگانی بازفاینه نموده جمعی کثیر دوست و آشنای صیبی از عثمانی و اروپائی وغیره بدست می‌آورد و هم در آنجامات اهل شده بیکجهت قصد اقامت مینماید.

واما رفیقانش - نزدیکترین رفیقان میرزا آقا خان شیخ احمد روحی است که در کرمان الیف و حلیف او بوده شیخ احمد چنانکه در فصل دهم نگارش یافته در ایام اقامت میرزا آقا خان در اصفهان از کرمان با شهر آمد و با هم بقسطنطیه رفته است.

شیخ احمد بواسطه ذوق عرفانی و عربیت و ادبیت و حسن معاوره‌گی که دارد نزد مشایخ و ارباب فضل عثمانی مقام و مرتبه‌گی یافته در مدت اقامت استانبول زبان ترکی تحصیل نموده زبان فرانسه را فرا آگرفه از معلومات جدید اطلاعاتی تحصیل نموده او نیز تأهل اختیار کرده مقیم قسطنطیه گردیده است.

شیخ محمود افضل الملک روحی و برادر دیگرش شیخ ابوالقاسم بدیدار برادر خود بلستانبول رفته مدتی با هم زندگانی مینمایند افضل الملک معلوماتش از شیخ احمد یشتر و جامیت‌ش از وی افزون است کتاب صد خطابه که تألیف آن بمیرزا آقا خان نسبت داده می‌شود افضل الملک آنرا اثر خامه خویش میداند.

دیگر از دولت مسمی میرزا آفخان حاج میرزا حنخان خیرالملک میباشد
خیرالملک از مأمورین دانشمند وظیفه شناس وطن برست ایران است مدتها درجه
در بصره در استانبول و در جاهای دیگر جنرال قنصل بوده با مأموریتهای دیگر داشته.
خیرالملک هر کجا مأموریت نموده خاطره های شرافتندانه‌ئی از خود باقی
کذارده است در حدود هزار و سیصد و هشت هجری بطهران آمده که در بدانش خدمات
صادقانه که بدلت نموده ارتقا رتبه باقی از خلوص نیت خود نسبت بوطن داشت
و وظیفه شناسی خوبی استفاده نماید محیط طهران را نامساعد بالفکار خود دیده
بازار مناء را که در دست دارد کساد یافته با یک عالم نا امیدی بقططنیه مراجعت
مینماید.

نگارنده در ایام اقامت خیرالملک در طهران مکرر با وی ملاقات کرده اورا
شخص خوش محاوره وطن برست دلایل خط وربط دافی قاعده دان مزدب و متین یافته
خیرالملک در قحطانیه مورد مرحمت سلطان شده از طرف دولت خانه ملکی
بل و عطا را از جاریه های حرم را دختری بازدجاج باوداده شده مختصر مرسومی نیز در
بل و آن مقرر میگردد (۱)

خیرالملک پس از مراجعت بقططنیه بخلاف کبرای ایران اعتنا نموده خود
را از سفارت یان دور میگیرد و مخصوصاً بعلاالملک طباطبائی تبریزی سفیر کیر سخت
بی اعتمانی نموده همه جا نام اورا با تصحیف بزبان آورده اورا از خود بی اندازه آزده
خاطر میلزد.

خیرالملک با میرزا آفخان خصوصیت زیاد حاصل نموده در پاره هی از تأیفات
از ماتند رساله خرید خوزستان وغیره اورا مساعدت مینماید.

ابنک با جمالی از محل عمومی حوزه سید جمال الدین اشاره نمایم.
در فصل نزد هم نوشته شد سید جمال الدین با مر سلطان انجمن اتحاد اسلامی

(۱) سلطان حیدرخان هر سال چند تن از دختران خوش سیا را که در خانه های رجال دولت برای
نهایم شدن بحضور خلبان، ذلاں تریت میند، اند بحر مسای بذرگان و هندهن از آنها را که محل نوچ
بیو:ه نه به رپه از رمان و معزی مین که، مزدو مرحمت دائم بگفت، اند جنوان از دراج بینه بینه این
از عطه های بزرگ ملوكه بوده و این زنان را جاریه های حرم مینماید، اند.

در استانبول تشکیل داده میرزا آفاختان و رفقای او در آن انجمن عضویت یافته باری رابطه مخصوص حاصل نمی‌نماید.

بدیهی است تشکیل انجمنی که ریشن سید جمال الدین بوده باشد بادلشکر شدید که از دولت ایران دارد و میرزا آفاختان و رفقای او عضو آن انجمن باشند روابطش باسفارت کبرای علا، الملك چگونه واقعه اماتی که از آن انجمن در راه اتحاد اسلام واجرای مقاصد سلطان می‌شود انکاست در دربار ایران به صورتی خواهد بود دولت ایران هم که از یک طرف مساعدت فوق العاده سلطان حمیدخان را بالانجمن مزبور دیده و از طرفی از جراحتهای شدید که بر قلب هشتاد و هشت عضوی عامله آن انجمن بدست دولتیان رسیده خبر دارد ناتوانی خود را هم در مقابل توافقی امپراتوری عثمانی با پیرایه خلافت اسلامی که دارد می‌بیند در این صورت البته حق دارد نگران بوده باشد دولت ایران نه تنها بواسطه اطلاعاتی، که ارسفارت کبرای خود در استانبول می‌گیرد نگران می‌ماند بلکه از ب福德اد نیز میرزا محمد خان قمی مشیرالوزاره کارپرداز دولت علیه بعضی از اوراق انجمن اسلامی قسطنطینیه را که بر وحابیان عراق عرب نوشته شده بدست آورده بدربار طهران می‌فرستد و موجب مزید نگرانی می‌گردد.

و دامن میزند باش نگرانی‌های مزبور نگارشات ملکم خان در روزنامه قانون بر من دولت و رابطه زبان او با سید جمال الدین و میرزا آفاختان و رفقای او وهم نگارشات سید جمال الدین بر من شاه و صدر اعظم که اوراق جلب شده‌اش بوساطه مختلفه در طهران و دیگر بلاد ایران منتشر می‌گردد جنانکه از یعنی اشاره شد بالاخره نگرانی دولت تغییر می‌باید بواسطه تغیراتی که در سلطنتی حاصل شده و در تبعیه سید جمال الدین و رفقای او اعتباری را که در دولت عثمانی داشته‌اند از دست می‌دهند

شرح مطلب آنکه سلطان حمیدخان ندبی دارد در لبس روحانی نامن شیخ ابوالهدی ندبی مزبور شخصی بدفترت محافظه کار منفعت برست و نهایت حد می‌باشد. تقریب سید جمال الدین را بسلطان نسبت دیده هر چه میتواند از دسیسیت می‌گذرد که سلطان حمیدخان را از هر امامی با سید منصرف ساخته سلطان نیز بواسطه یعنی آمدی

ناکوار از اقدامات ارامنه و ترکان جوان بر ضد خود نگران است باندازه‌ی که دیگر امیدی باستفاده نمودن از اقدامات انجمان اتحاد اسلامی هم ندارد در این صورت از سیدجمال الدین و رفقاء او خود را بی‌پیاز می‌داند باره‌ی اقدامات نیز از سید بهظور میرسد که سخنان سعایت آمیز مخالفین خود را تزد سلطان سرسیز مینماید.

منلا خدبو مصر بقطنه بی‌آبد هر قدر می‌خواهد بواسطه سابقه‌ی که دارد با جله‌ی باب عالی با سیدجمال الدین ملاقات نماید موفق نمی‌شود بالاخره در کاغذ خانه که بکی از تزهیک‌های قسطنطیه و دور از شهر است بطور خفا ماین سبد و خدبو ملاقات حاصل نمی‌شود خبر سلطان میرسد و موجب مزید نگرانی دلتکی او می‌گردد.

همچنین سید عبدالله خادم مدینه منوره باستانیل آمده بساعت محمد رشاد ولی‌هد دولت تزد سلطان می‌غوض کته خادم مزبور در منزل سید جمال‌الدین متهم شده دولت او را می‌طلبید سید از تلبی نمودن وی ابا نموده بالاخره او را بخدبو مصر می‌بارد تباخود بصر ببرد در این ایام سلطان در اداره وسیع جلسی که برای اطلاع از اقدامات ارامنه و ترکان جوان تأسیس نموده سیدجمال‌الدین و دوستان از را نیز در تحقیق نظر د مرابت جاسوسان می‌گذارد.

بلدیهی است این حوادث بسفارات کبرای ایران در قسطنطیه فرمت و مجل می‌بعد بر ضد سیدجمال‌الدین و رفقاء او اقدامات بنمایند.

علاوه‌ی این در تعقب تلگرافاتی که از طهران بر ضد سیدجمال‌الدین و رفقاء او میرسد با محمود باتا مدیر ضبطه و کلابترا استانبول که مرد بدنه‌ی طباعی است خصوصیت کرده اورا به نشان بزرگ دولت تطمیع نموده از او خواستار می‌شود که اگر بگرفتاری و تبعید بدموفق نگردد لا اقل دو سه‌تمن از بیانات را دستگیر و با ایران بفرستد. ضمناً و عده می‌بعد که اگر دولت عثمانی این درخواست سفارت‌دا پذیرد دولت ایران در مقابل این مساعدت ارامنه‌ی داکه بر ضد سلطنت عثمانی می‌باشد و با ایران فرار نموده اند دستگیر نموده تلبی ملموزین عثمانی مینماید.

محمد و باشنا بادادن را بر تهای مجمع‌الدولت میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسنخان خیرالملک که یعنی از دیگران می‌غوض سفیر ند خاطر سلطان

را از آنها مشوش کرده او را بگرفتاری ارامنه امیدوار نموده اراده سپه سلطانی را بر ضد اشغالس فوق الذکر صادر مینماید باین مضمون که اختیار رعیت ایران با سفیر ایشانست.

دراین احوال سانحه قتل ناصرالدین شاه روی داده دراستطاعه میرزا رضا معلوم مینموده که او با شیخ ابوالقاسم روحی از استانبول حرکت کرده و باتذکره او خود را با بران رسانیده شیخ ابوالقاسم بالتلگراف در کرمان مجبوس میگردد و نازمان صدارت امینالسلطنه در قید و بند است و بعد آزاد میگردد امینالسلطنه که از میرزا آفخان و رقیان او دلی پرخون دارد و در خصوص گرفتاری آنها فرستاده بایران اقدامات مجده آنها ازیش کرده است و تیجه می نماید فرست و بهانه بدست میرزا اورد خصوصاً که نوشتگانی بر ضد شاه و صدراعظم بخط سه شخص سابق الذکر خطاب برؤسای روحانی نجف اشرف درسایه یوضی پستانه دولتی نجف بدست اسدخان نظام العلامه از نواحه صدر اصفهانی و از دوستان امینالسلطنه افتاده بطبران فرستاده میشود و برای مدلل نمودن شرکت فکری داشتن آنها با میرزا رضا در افکار ضد شاه میتواند سندیت داشته بشد.

امینالسلطنه آنها را بفارغت کبراً استانبول میفرستد و آن سه نفر را جداً مطالبه میکند که بایران فرستاده شوند.

بالاخره مأمورین دولت عثمانی در یک روز و یک وقت بمنزله اشخاص مزبور رفته آنها را دستگیر کرده نوشتگانشان را منبط نموده و هر سه راتحت الحفظ بطرا ابو زان میفرستند.

سید جمال الدین با یانکه چندیت میانه او وابن اشخاص آمد و رفتی که ازیش بوده باقی نمانده بلکه اندکی دلنشکی هم حاصل شده تزد سلطنه رفته امر صادر مینماید آنها را از طرابوزان باستانبول عودت بدھند.

اما سفیر کیر و محمد پاشا از هر اقدام برند این امر درین تموده اجرای آن را بتأخیر میاندازند باین سبب توقف آنها در طرابوزان بطول انجامیده باشغالس خود امیدوار میگردد.

میرزا آفاختان پادشاهی از تأثیفات خود را از استانبول میطلبید که آنجا بانام بر ساند و دیگر نشانی از آنها بست نمیآید و هم قسمی از تاریخ منظوم موسوم بالارنامه را در آنجا انشاء مینماید تاموقیکه سفیر کبیر بواسطه بست آمدن نوشتجلت نجف یا باباب دیگر موفق میگردد بابنکه امر مجدد صادر مینماید آنها را تایم مأمورین ایران نمایند از آنجا بتیریز فرستاده مینوند و در تیریز گرفتار جیس شدید میگردند.

میرزا آفاختان از طرابوزان مکتبی بنگارنده نوشت از این جمله شروع مینماید بمذاعتوان؛ بدیهی است هارا بعروسی بایران نمیآورند اگر میتوانند جازه‌نی یندبند. در موقفی که میخواهند آنها را از طرابوزان بتیریز بفرستند شیخ محمود افغان‌المحل و دوستانش بتوسط سفارت کبری وغیره هرچه میتوانند کوشش مینمایند بلکه نگذارند آنها را تسلیم مأمورین ایران کنند ولی همه اقدامات بی‌تجهیز میماند.

میرزا آفاختان در قابض از ارض ردم بتوسط جواهری زاده‌ها نلگز افی بقطعنطنیه نموده برای استخلاص خود استمداد میطلبند افضل‌المحل در حقیق این نلگز اف از سید جمال‌الدین درخواست میکند که او از سلطان استدعا نموده آنها را در ارض روم توپیف نمایند.

سید پس از اندیشه مختصر بآرامی می‌گوید اگر پـ. مرا بمقتل ببرند واژ یک کلمه شفاقت من او نجات یابد بکشتن او تن در میدهم و در بر باز غفرانی نمایم خواهش نمودن نمیروم بگذار آنها را بایران برد ه سر ببرند تا در دو دعائشان بایه شرف و افتخار بلند کردد و هم نایب سفارت پـ. که از شاگردان شیخ احمد روحی است در برابر عالی و بایین هماییون برای استخلاص آنها اقدامات میکند و نمی‌بخشد جونکه سلطان حمید شخصاً از آنها نگرانی حاصل نموده و بعلاوه در مورد اتهام بشرکت داشتن آنها در قتل ناصر الدین شاه نمیتواند توجه عاطفتی بایشان داشته باشد بالجمله آنها را تسلیم مأمورین ایران در سرحد نموده بجهلها می‌آورند و از جمله فتح‌الله خان کشیکچی بشی که از طرف دولت مأموریت دارد ایشان را تحوبیل گرفته بمحبس تیریز می‌ساند.

واما سید جمال‌الدین بعد از واقعه گرفتاری دوستان خود از دولت عثمانی یافتر

مکدر شده دشمنان و حاسدین او هم آنچه میتوانند نزد سلطان از وی سعایت نموده
بنگی میرزا رضا کشنه ناصرالدین شاه را با خاطرنشان سلطان میخواستند والته در
وجرد او بیاربد از میناب بدیهی است سلطان حمید که گفتن کلمه آزادی و حریت دامنی
آن در مملکتش تصریب بسی شرده بیشود نمیتواند با کسی همراهی کند که کشنه
پادشاه با اقتداری مانند ناصرالدین شاه خلق شده افکار او بوده باشد.

این است که ترتیب زندگانی سید بعد از گرفتاری رفیقانش برهم خورده آمد و رفت زیاد که نزد او میشده منقطع میگردد میثنت ساده و مختصر میشود و بالاخره تأسف بسیار از نرسیدن با آرزوهای دیرینه خود او را علیل المزاج ساخته بس از چندی بعزم خنازیر دار فانی را بددود نموده در قبرستان معروف بدرگاه یعنی افندی مدفن میگردد درسته هزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) هجری،

بعضی برآئند سید با مر مخفی سلطان سوم کشته و برگ طیعی از دنبای
گرفته است.

اما از تحقیقات دقیق که نکلارنده در ایام اقامت قسطنطیه از هر کس در این موضوع نموده و مخصوصاً از کسانی که تا آخرین نفس مراقب حال دی بوده‌اند چیزی که بنواند این عقید را تأیید نمایند بست نیاورده‌ام.

اینک نظری بعاقبت کار گرفتاران تبریز نموده و بمنابت مقام گوشه‌چشمی
بدربار طهران افکنه تیجه کشکن امین‌السلطان را با رقبای خود مشاهده نماییم
بدبیهی است در این دولت دو برادر بزرگ شاه مسعود میرزا و کامران میرزا نیتوانند
آشکارا بالامین‌السلطان معارضه نمایند و بین دلنشادند که کسی متوجه آنها نبوده باشد.
ولی بکی از رجال محترم دولت ینهایت طرف ملاحظه صدراعظم است و آن
میرزا علیخان امین‌الدوله است و دیگر دیشاهزاده محترم عن‌الدوله و فرمانفرما این
سه تن هر یک جداگانه از ضدیت نمودن با صد و عظم دریغ نیازند و میکوشند
یرای رسیدن بمقام او.

صدراعظم در ماه محرم و صفر یعنی در دو ماه اول سلطنت مظفرالدین شاه در
 ضمن هزار کرفتاری که دارد و بزرگترین آنها ابتلای پشیس شاه و همراهان کرمه

حریص ادست خیال خود را از جانب سه رقیب بزرگ آسوده مینماید باین ترتیب که عین الدوّله را خواه یانا خواه بحکومت مازندران میفرستد فرمانفرما را که بینهاست بتوقف طهران اصرار دارد بحکومت دارالخلافه منصوب میسازد امین الدوّله را هم نامزد حکومت آذربایجان میکند.



امین الدوّله

امین الدوّله با روابط معنوی که با حوزه یداران طهران و قسطنطینیه داشته و با مناسبتهای مخصوص که با ملکم خان دارد بعد از شاه کشی میرزا رضا دشمنان او باید توانسته باشند اورا هم نمایند و بهرو رسیله باشد خاطر شاه هر عوب را از او برنجانند ولی خیر کسی باین کار موفق نگشته و بعلاوه این دستور معظم طوری خود را نگاه داشته که اگر حوادث اخیر بر استحکام مقامش نیفزوده باشد از آن نکاسته است.

امین الدوّله هیچگاه

حکومت ننموده و در میان

همه درسها که فراگرفته این درس را نخوانده است آنهم حکومت آذربایجان با وجود بودن ولیعهد جوان مغزور در آن ایالت.

امین الدوّله که با زندگانی ساده بی آلایش اردوگانی منش صلح و سلامت طلب

خود و مصحابت‌های اخلاقی و ادبی تاکنون عمر خود را گنبدانیده اکنون والی آذربایجان
می‌شود بر حسب معمول پیشخانه و پیشخانه سوار و توب و نفیک فراش و میر غضب شاطر
دیاول چماق نفره وغیره لازم دارد.

امین‌الدوله مجبور است برای تدازک اردو دیدن و اسباب این سفر را هم فراهم
نمودن کسی را که حکومت کرده اردو زده و دارای کفایت باشد به پیشکاری خود بر
گزیند برای اینکار حاج میرزا معنی‌خان مظفرالملک را که بالوی رابطه خصوصی دارد
اختیار مینماید.

امین‌السلطان در بر گزیندن این والی دانشمند قانونی برای آذربایجان با وجود
دشمنی‌های دیرینه که با او دارد نظر نداشته که او بتواند این بلار را بمنزل رسانیده این
حکومت را بطور آبرومندی برگزار نماید.

در اینصورت از اتخاذ این پیشکار که ممکن است موجب موقعیت امین‌الدوله
بگردد دلخوش نمی‌باشد.

صدر اعظم کوشش مینماید این انتخاب را بر هم زده نگذارد مظفرالملک با
امین‌الدوله روانه گردد.

ولی چون علت معلوم است موفق نمی‌گردد در ماه صفر ۱۳۱۴ امین‌الدوله با
جلال و جبروت بیار روانه آذربایجان می‌گردد.

پیداران طهران و منصوصاً دوستان میرزا آقا خان خوشحالند که محبوسین
سبیلسی تبریز در سایه وطن پرستی و تجدید خواهی والی آذربایجان و بعضی از هر اهان
وی اکر مستخلص نگردند از شدت جس و قید آنها کاسته در رفاه و آسایش خواهند بود.
ولی کامیاب شدن امین‌الدوله بفرام آوردن اسباب ملافت محتشمانه خود و
اینکه شاید در سایه عقل و تدبیر وی طمیع او و کلار آمد بودن همراهانش آذربایجان هم
منظمه گردد صدر اعظم را بخيال انداده که در ساعت نمودن از او نزد شاه کوتاهی
تعوده و شاید از گفتن این سخن هم در بین نداشته باشد که امین‌الدوله با عقبه
آزاد بخواهی و با روایطی که با میرزا آقا خان و رفقای او از یش داشته ممکن است
بس از ورود بتبریز اسباب آزاد نمودن محبوسین را فراهم ساخته و با بکشتن آنها

اقدام تعاونی در این صورت بهتر آنست یعنی از ورود او بتریز کار مقصوبین ساخته گردد از روی این سیاست و در تعقیب این ساعت دستور مخصوصی برای کشتن آن نه تن خطاب بولیعهد صادر شده بتوسط یکی از صاحبنمایان کشیکخانه موسوم بکردند یوزباشی از طهران بتریز میفرستند.

مأمور مزبور جانکه بواسطه از زبان او شنیده خدستور دارد بر عزت تمام حرکت نموده یعنی از ورود امین‌الدوله مستعطف را بولیعهد داده خدمت را با نجاعم برساند.

اردوی امین‌الدوله تزدیک تبریز است سوار حامل حکم قتل محبوسین از آنجا گشته بی آنکه باردوی امین‌الدوله وارد شود تبریز رفته مأموریت خود را انجام می‌دهد. ولیعهد در همان شب که بظاهر شب دوم ریح الاول و مردادی آن روز روز قصاص میرزا رضاست در طهران برجسب امر دولت در پاسی از شب گشته امر می‌کند نه شخص سابق الذکر را از سرداری که دد آن محبوسند در آورده در همان باغ که منزل لگاه شخصی اوست و اعتقادیه نامیده می‌شود در کنار بانچه زیر درخت نترن یکی را بعداز دیگری سر می‌برند و کشته آنها علی فرقین نامیده می‌شود.

بالجمله امین‌الدوله بتریز وارد می‌شود در حالتیکه کار آنها گشته از زحمت زندگانی و منصوصاً از مشقت شدید محبس نجات باشه اند.

کفتم مشقت شدید محبس بلى یکی از رجال دانشمندان آذربایجان حکایت چناید در شب آربر، مر آنها چون دمی از شب می‌کند ولیعهد بن امر مینماید چرا غم بست کرفته بس بروم تا از محبوسین سؤالاتی نموده جواب بکیرم.

ولیعهد خود با من آمده بشت در محبس ایستاده بگفت و شنود ماگوش فرامیده سرداری که موقتاً محبس گشته طاق نماهای آجری کوتاهی دارد کم شخص نمی‌تواند زیر آنها بی آنکه گردن و شانه را خم نماید بشنید هر یک از محبوسین را در حالتیکه کند در با و زنجیر سنگینی در گردن اوست زیر یکی از آن طلقنماها جای داده نمی‌توانند سر بلند نمایند.

محبوسین شخص مستطیق چرا غم بسته امیشنند (جانکه او خود می‌کوید) نظر بقیه وطنخواهی که با و دارند از عقاید آزادی ملی با وی سخن می‌کویند در

صورتیکه نمیدانند ولبعهد درعقب در ازگفت و شنود آنها با خبر میگردد.
حکایت کننده کوبید مراعض اضطراب شدید فرو گرفته ناچار بقطع نمودن دنباله
سخن کوشیده عازم بیدون آمدن میشوم که بکی از آنها مراع خوانده میگوید اگر
میدانستی این چه زنجیر است بکردن ماست آنرا میبوسیدی و میرفی.

وهم از زبان طلیب مخصوص ولبعهد لقمان السمالک شرح داشت و اضطرابی
که آن شب در آن باع پدید بوده و آه و ناله‌هی که از بعضی مقتولین و سخنان خشونت
آمیزی که از بعض دیگر شبهه میشود با این حسن که خشونت کننده میرزا آفغان
بوده باشد حکایت کرده شده است.

بالجمله این سه تن در این شب کشته میشوندی آنکه قبر آنها تا زین وقت آشکار
باشد شنیده شد پوست سر آنها را کاه نموده بطهران میفرستند بتوسط شخصی که رقم
قتل آنها را برده بود.

فصل بیست و چهارم

اوپاوع دربار و عزل امین‌السلطان

مظفر الدین شاه پس از سی سال انتظار اکنون بخت و تاج سلطنت رسیده در راه
اقتدار نامحدود خود هیچکونه مانع نمیتواند بیند و رشته امور را در دست رجال
ناصر الدین شاه که همیشه از آنها ملاحظه داشته نمیتواند مشاهده نماید مخصوصاً تعامل
بی اعتایهای صد اعظم بر او ناگوار است.

صدر اعظم در چند روز اول ورود شاه لازمه خدمتگذاری و فروتنی را بجای
آورده در مقابل انتظار داشته عواطف فوق العاده مشاهده نموده باشد و تموده است.

صدر اعظم انتظار داشته از اختیارات مطلقه‌ی کمکارا بوده است هیچ کاسته نگردد.

توقع داشته شاه هر چه بهر کس میگوید هر وعده بهر کس میگدد هر خصوصیت
با هر کس میکند همه با متورت و بلکه بالاختیار وی بوده باشد.

البته این توقع از مظفر الدین شاه با توقعات بسیار همراهان او و نفوذیکه در وجود
شاه دارند یموقع شرده میشود.

صد اختم کم دلرد شده بشه و هر اهانتی اعنتای مینماید با تذکر چیزی
که مخالف طبع او واقع شود خود را بناخوشی زده از خانه در نیامده کارها از جریان
خود باز میماند.

صدرا عظم در زمان ناصر الدین شاه این عادت را داشته و بواسطه عزمی که ناصر الدین
شاه در نگاهداری او در منند صدارت بخرج میداده بدل جویی و فقد خاتمت میباشد
اکون تصور مینماید از این عادت باز میتواند استفاده نماید در صورتی که این کاریست
فرست بدست دشمنانش میدهد.

هر اهان شاه با یک عالم آرزو و با هزار گونه گرفتاری طهران رسمیه اند سد
بزرگی را که میان خود و آرزو هایشان متعاده مینمایند وجود صدرا عظم است و بس.
فرمان فرما حاکم طهران معمر شاه و هنقطه قدر قدم با خلوتیان او نیز برای بر
هزاردن صدارت امین السلطان روز و شب کوشش مینماید.

بالاین تفصیل صدرا عظم بانهایت نی اعنتای امرار وقت نموده در عاقبت کار خویش
آن دیشه نمیکند و این تعدد حاضر نمیشود که پاره‌ی از کارها را از دست بستگان خود
گرفته بعضی از هر اهان شاه را راضی نماید صدرا عظم در مجلس عام که صحبت از و با
وقرتین بیان میآید میگوید قرتین را در قله لان کوه باید گذارد و مرادش جلوگیری
از بلای هر اهان شاه است که از آذربایجان رسیده توپهای زیاد دارند بدیهی است
این گفتار و رفتار در میان این همه دشمن خاتمت یافتن دوره ریاست اور از دیک مینماید.
این کشمکش دربار اساس کار دولت را از کشوری و لشکری متزلزل می‌لذد
و انتظامی را که در مدت ریاست بالاقدار امین السلطان در هم‌جا حاصل شده بود مبدل
به ینظمی و اغتشاش میکند. و بزرگتر چیزی که موجب پیش آمدن این اختلافات
است خالی بودن خزانه دولت است ازوجه نقد.

شاه و هر اهان او پول میخواهند پول بیار نو کیگان کیههای خود را بر
میخواهند یعنانها عانیان اسباب تجمل و سایل عین و توشن و همه چیز میطلبند.
بالجمله همه میخواهند در زمان کم دارای همان مقام بشوند که نوکرهای
ناصر الدین شاه در مدت چهل پنجاه سال دارا شدند.

شاه و همراهانش تصور میکند از خزانه اندرون ناصرالدینشاه حاجتی‌ای آنها برآورده نیستند در صورتیکه در آن خزانه هم بزودی خواهیم دید که جز اندکی باقی نمانده است.

صدراعظم مانع است که برای انجام مقاصد همراهان شاه پرده‌گشی که بدست قدرت ناصرالدینشاه کشیده شده و حقیقت خزانه خالص از خواص هم پوشیده مانده تصور میکند پر است برچیمه گشته تهی بودن خزانه مزبور برهمه آشکار گردد.

اما طولی نمیکشد که در تعقیب نهادمن آخرين او در ماه جمادی الثاني ۱۳۱۴ اراده همایونی بتغیر اوضاع و تبدیل اشخاص، تعلق گرفته روز شانزدهم ماه مزبور مستخط همایونی بمضمون ذیل صادر میگردد.

چون امین‌السلطان از صدارت استغفا داده و مزاج او برای کار کردن سازگار بست ما استغفای او را پذیرفتیم.

امین‌السلطان بی‌فاسله با کمال نگرانی که از جان خود دارد از طهران بقم رفته درخانه‌گشی که ازیش برای خود تیه دیده اقامت مینماید برآیدان و بستگان او همه یکدرو خانه نشین میگردند فرمانفرما سپهالار و وزیر جنگ میشود علیقلیخان منیرالدوله وزیر داخله منبعالدوله فرزند دانشمند او وزیر خزانه و بست و گمرک حاج میرزا محنخان منیرالدوله که سالها سفیر کیر ایران در قسطنطیه بوده وزیر خارجه میرزا کاظم خان نظام‌الملک نوری وزیر مالیه و عباس میرزا ملک آراء عمومی شاه وزیر عدلیه میگردد.

اگرچه فرمانفرما رسمًا صدراعظم و یادیس‌الوزراء نیست ولکن خود را یعنی انداخته تمام کارها دخالت نموده بزمان بسیار کم اوضاع زندگانی خود را شیه زندگانی کامران میرزا نایب‌السلطنه مینماید.

فرمانفرما برای رامانداختن چرخ دولت دراضی نمودن شاه و همراهانش بخزانه خالص ناصرالدینشاه دست دراز کرده محدودی سکه طلا و شره در آنجا دیده بیرون آورده و چون کافی نبوده از فرودختن پاره‌گشی از جواهرها از مردارید وغیره هم درین تسوده حتی آنکه سندلیهای طلای موزه همایون را شکته برای سکه بضرابخانه

میفرستد فوجان و نعلبکی فیروزه را که از جواهرهای پر قیمت است بقیمت نازل بیفروشد
قدحهای طلای میناشنده دارای صورت جنگهای امیر نیمود کودکان را که مسکن است
هر یک از آنها ببهای سنگین در بازارهای اروپا و آمریکا فروخته شود درهم شکته
طلارش را سکه مینماید و یا آنکه محرومانه خود ضبط نموده بوزن آنها طلای ساده
مینموده ضرب نمایند چنانکه گفته شده است و حقیقت این قسم بر من معلوم نیست.

بالجمله در میان یافگری شاه و طعمکاری همراهان شاه و سو، تدبیر فرمانفرما
پرده از روی کل دولت بر چیده شده ابیت دربار از نظرها میروند بی آنکه برای درد
ست تکی دولت از پول هم چاره می شده باشد.

چنانکه مبلغ هشت میلیون رومان وجه تقدیم از حاج محمد حسن امین الضرب
عنوان جرم ذری بدل وارد کردن ویش از قدر حاجت پول سیاه سکه زدن گرفته
میشود بمصارفی یهوده میرسد و بماله دولت کمکی نمینماید.

یکروز در مجمعی از وزرا، در جال دولت فرمانفرما میگوید ما بر سر خزانه می
وارد که مانند اندی بود که آب آفراسیاب مکبده و هوابجای آن نموده باشند یکی از
حاضرین جواب مینمدد چه مینمدد که شاهم باد آنرا خالی نموده صورتش را نگاهداری
مینمودید.

خلاصه در میان وزیران کبکه از وضع دربار و از رفتار فرمانفرما یعنی از همه
نلایاضی است مخبر الدله وزیر داخله است مخبر الدله شخص متین آبرومند بست
جگونه راضی میشود شریک دولتی بوده باشد که زمام اختیارش بدست فرمانفرما
است و تیجه اقدامات اورسوایی دولت دملت و بدنای تمام وزرا بگردد.

مخبر الدله در خلیع کناره جویی کرده در باطن معایب کار فرمانفرما را گوشزد
شاه مینماید شاه بخیل خود با بر اهتمامی دیگری در نظر میگیرد امین الدله را از تبریز
احضار نموده مقام صدارتها بوی، ارزانی دارد.

چهارماه رجب دشبان در میان دشبان کار دولت و دربار بانتباشت بی بندوبدری
میگذرد شاه از فرمانفرما ملاحظه ندارد فرمانفرما هم بناء و قمی نیگذارد همراهان
شاه و مخصوصاً خلوتیان با فرمانفرما بزرگ شده سرو سرشان با یکدیگر یکی است

رجال محترمی که حضورت دولت را اختیار نموده‌اند سخنی با این دربار و این دولت
ندارند نیچار خود را کنار کشیده و می‌کنند.

بالاخره دربار طهران رنگ خاصیت دربار دلیم، نی مظفر اندبشاه را در تبریز
بحود کرفته تزدیک است همه کس در همه جا از این دولت «از این سلطنت نامیدگرد».
در ماه ذی‌المقده‌الحرام که از کشته شدن ناصر الدین‌شاه بکمال می‌گذرد می‌خواهد
نشش شاه را که در عصرت تکیه دولت امانت سپرده شده بحضورت عبدالعظیم برده در
مقبره‌گی که ساخته و پرداخته گشته دفن نمایند در ایام آخر ریاست فرمانفرما با تجلیل
واحترام شایسته اینکار نیز انجام بذیر می‌گردد در این ماه داشتند بزرگوار آقا میرزا
ابوالحسن جلوه فیلسوف معروف استاد معقول نگارنده در سن هشتاد و چند سالگی
دارفانی را بدروع مینماید.

قدمان استاد بزرگوار بالنس و علاقه بسیار که نگارنده بلوی داشته و با لطف و
مهر بانی زیاد که او باین بنده مینموده موجب بریشانی و افسردگی از حد پیر و نست.
قدمان این حکم بزرگ نه تنها نگارنده و دیگر دوستان و تریت یافگان او را
منافر کرده بلکه علوم دانشمندان مملکت را ماتم زده مینماید و هم در این ماه
مخبر‌الدوله وزیر داخله مستعفی بدروع زندگانی می‌گوید.

اینجا لازم است بشمی از احوال خانوادگی هم بعد از سانحه قتل شاه اشاره نمایم.
برادر بزرگ من که با مر ظل‌السلطان از اصفهان نبعید گشته تا این وقت در
طهران اقامت دارد روابط بدم با ظل‌السلطان بالمرأه منقطع امور خانوادگی در
اسفهان در نهایت اختلال خارت بسیار متوجه دارائی و علاقه ملکی ما گشته است.
بدیهی است مباشرین کارها که چشم صاحب ملک را دور واورا از دارائی خود
می‌جور می‌ستند و بعلاوه حاکم مقتول بلد را نسبت به‌الله ملک خشمناک مشاهده
نمایند از هر گونه حیف و میل دینی مراقبتی درینغ نبینمایند.

پس از واقعه قتل ناصر الدین‌شاه البته ظل‌السلطان از بودن بدم در طهران با
قلی میلو از ملالت از او و با وجود حکومت امین‌السلطان و علاقه دوستی که او
با بدم دارد یعنی از یش نگران است و تصور می‌کند بدم در این‌موقع از دشنبه‌ای

دیرین او تلافی خواهد کرد.

ولی بر عکس پدرم از روی اخلاق کریمانه‌ی که دارد بعد از دو سال متارکه سبقت نموده تعزیت نامه بوسی مبنی‌بود خل‌السلطان بظاهر شرمنده گشته از گذشتہ ها اهل‌باربینیانی نموده باصرار تمام برادرم را باصفهان طلبید و عدم تلافی متدارک گذشتہ را مبدهد.

پدرم چنان صلاح میداند درخواست او را اجابت نموده بلکه اندکی از خرایها که از دست این شاهزاده مستکدرا باسان زنده‌گانی مادر بده بدت خودش اصلاح گردد این است که بدون هیچ شرط و قید و بی هیچ‌گونه درخواست مساعدتی از دولت جدید برادرم را باصفهان فرستاده متدارک رفتار زمان گذشتہ را از شخص خل‌السلطان میطلبید.

بدیهی است در این وقت شاهزاده بظاهر از هر گونه عمر اهمی باخانواده مادریخ ندارد و لکن آیا میتوان اطمینان یافت که در آینده هر کجا بتواند از بروز دادن کنه‌های دیرین دریغ نکند جای تردید است.

دیگر حادثه مهمی که در این ایام بخانواده ما میرسد و بدان سبب تغیر کلی در وضع خانواده حاصل میگردد عازضه سکته و فلنج ناگهانی است که بر مزاج پدرم روی داده صحت او را مختل و تازنده است او را علیل و گوشه نشین میلazد.

برهم خوردن اوضاع ریاست شرعی پلد دوری جتن او از معاشرت با مردم رفتن برادرم باصفهان ضرورة نکلیف آمد و رفت و وظیفه نگاهداری حقوق و حدود خانواده را بهمه نگذانده متوجه ساخته نلچار باید بوقایع خود رفتار نماید.

پدرم مرجعیت مهم نسبت چنین و عام دارد در تکلیفات روحانیت درس میگوید املات جماعت میکند و منبر خطابه و موعظه سوعدنده دارد نگذانده با اینکه از شغل روحانیت دوری جسته و میجویید در این موقع ناچار است نگذارد بواسطه افزایی پلد این خانه بکلی از محل توجه عمومی بودن اتفاقه باشد این است که در کلان‌ترین وعظ و خطابه تا آنجاکه طیعت اقبال نماید اقدام نموده بتدیج روبه پدر را باقتضای زمان تغیر داده میخواهد بوسی کرهای اسلامی که موجب ترقی ملک و ملت و آبادی

و آزادی مملکت است قدم بردارد و هر کز نمیتواند خود را قانع - بازد باینکه با تضادی طبع عوام رفتار نموده مخدعتکذار اوهام کوتاه نظران و صاحبان افکار محدود بوده باشد. و اما افکار جدید واقعه قتل ناصر الدین شاه و آنچه بعد از آن در دولت جدید پیش آمده در افکار تعدد خواهان هیجان شدیدی تولید نموده اوضاع سیاسی دنیا نیز با آتش این هیجان دامن میزند افکار نازه در این مملکت در حالتی که محدود است مانند مرغی که در قفس مانده باشد خود را به طرف میزند که در فضای آزادی برواز نماید. فدا کاریهای محیر العقول جسمی از آزادیخواهان و بر طرف شدن سد بزرگی که در برابر افکار نازه بوده یعنی وجود ناصر الدین شاه بضمیمه سلامت نفس جانشین او که نمیخواهد و نه میتواند سیاست صعب ناهموار پدر را تعقیب نماید بال و بر یداران و آزادیخواهان را گشوده با نهابت یهودی و در عین می اسبابی که از همه بالاتر می سوادی و می علمی ملت است میخواهند بزرگی یهودی جا رسیده دارای همه چیز بوده بلشند آزادیخواهان تصور میکردند بهوش آمدن چند تن در میان یک ملت خواب میتواند بزرگی تأثیر یداری خود را در تمام ملت هویند سازد.

غافل از آنکه در زمان هوای یک حجره را میتوان گرم کرد می آنکه در تغیر هوای دشت و هامون اثری داشته باشد.

ملتی که از سد نفر یک تن با سواد ندارد ملتی که از معلومات عصر حاضر نتوی دست است ملتی که خانه خود را نمیشناسد چه رسید بتناسبی دنیا ملتی که در سرتاسر مملکتش هنوز یک مکتبخانه باصول جدید دایر نکشته ملتی که روشنی افکار دانشمندانش تنها از پرتو نور افکار فلاسفه و عرفای عالی مقام است می آنکه هیچگونه وسیله‌ای برای استفاده نمودن از روشنایی عصر جدید در دست داشته باشد چگونه میتواند از تغیرات زمان و عزل و نصب این د آن استفاده فوری نموده خود را در جریان حیات بغضن تمدن جدید عالم یندازد با اینکه اخلاق سران و سرو درانش هم در داره مهندی سیر ننماید.

نکارنده نیز از همین مردم و بر درش یافته در همین آب و هواست با احسانی در آزادی طلبی و علاقمندی بوطن و از روی همان احیان راهی را که تصور

کنم مرا به تقدیم برسانند میبینایم هر دری دا که گمان نهایم بجانب مقصود گشوده میشود
میگوییم بی آنکه در راه کب جاه و مال قدمی بردارم.

نگارنده هم مانند بسیاری از رفقاء در تاریخی نهضان تجربه تصور مینمایم یداری
ملت آزادی مملکت و بالجهله سعادت دهن و هموطنان در پس پرده نازکی است که
جون آن پرده بر طرف گشت مملکت دارای همه کس و هر کس دارای همه چیز
خواهد بود و در عین حال متبر و سرگردانم که قوای فکری و جسمی خود را در
جه راه بکار اندازم که در سعادت ملک و ملت مفید تر بوده باشد و یعنی از همه چیز
متوجه هستم بخدمت نمودن بدایره معارف عمومی و تربیت کردن بسران و دختران
امروز و مردان و زنان فردا و پرداز و مادران آیند.

فصل بیست و پنجم

امین‌الدوله و معارف عمومی

میرزا علیخان امین‌الدوله بس از سالها انتظار در ماه ذی القعده العرام ۱۳۱۴
مستبدیار ایران را بعنوان وزیر اعظم اشغال نموده زمامدار امور مملکت میکردد.
امین‌الدوله سالها نقشه اصلاحات ایران را روی صفحه خیال کشیده از افکار
دانشمندان ایرانی اروپا دیده مانند ملکم خان و غیره استفاده نموده با دیده روشن با
خيال آزاد با اطلاع کافی از اوضاع دنیا و از احتیاجات دهن میخواهد گفتی این
ملکت را از چهار موجه حوادث از میان طوفانهای شدید بساحل نجلت برساند در
صورتیکه کار آسانی نیست.

امین‌الدوله سالها معاشرین و مصاحیینش منحصر بوده‌اند بعده‌ودی از دانشمندان
یداران که از دور روشنایی قرن حاضر را در خارج دیده آرزو مینموده‌اند در چهارمی
هم از آن روشنایی باین مملکت گنوده شود.

امین‌الدوله در گوش پدرک مصافت خود بازندگانی بازداشت که داشته بالارو بایان
دارو بایی منشان معاشرت نموده باشقاد از رجال دولت ناصری مخصوصاً امین‌السلطان

و خانواده او و بیروز دادن احسان وطن درستی و اصلاح طلبی مجالس و معافل خود را گذانید.

امین‌الدوله در دوره سلطنت ناصری از روی افکار روشن خود و دوستانش مقتضیهای اصلاحاترا درنظر گرفته بی آنکه بموانع آنها توجه کامل نموده باشد. قدرت شخصی ناصرالدین شاه هم‌همه وقت‌موانعی را که در راه شروع باصلاحات بوده پشت سرنگاه میداشته نمی‌گذارد است چندان برابر نظر باید.

امین‌الدوله اگر وزیر اعظم پادشاه باعزم مقندهای مانند ناصرالدین شاه می‌بود و پادشاه حس اصلاح طلبی میداشت متوالی بست این وزیر مقاصد خود را نیکو الجام داده باشد.

ولی اکنون وزیر پادشاهی است که نهداری آن عزم است و نه صاحب آن اقدام و بر فرض که دارای عقیده اصلاح طلبی بوده باشد و این‌الدوله را قابل‌ترین رجال‌خود بداند چگونه می‌توان اطمینان یافت که جون این دستور داشتمد بخواهد باصلاحات اساسی شروع نماید و موافع بیار در راه ادعمن اندام کند پادشاه از دستور بالیق خود سرفتنظر ننماید.

بالجمله این‌الدوله با وجود موافع بیار که بزرگترین آنهاستی عزم شاه است و با کمی اسباب که سرآمد آنهاستی بودن خزانه دولت است زمامدار امور می‌گردد این‌الدوله یعنی از هر کار عندر فرمانفرما را از دخالت در امور و بلکه از اقامات در تبران خواسته اورا بحکومت فارس می‌فرستد شاهزاده وجیه‌الله میرزا ملقب بیف‌الملک را وزارت جنگ می‌هدد میرزا ابوالقاسم خان همدانی ناصرالملک را وزارت مالیه می‌خشد و برادر خود محمد تقی خان مجدالملک را در کارهای داخله دخیل ننماید. این‌الدوله گرگ ایران را که همه وقت با جاره داده می‌شدو دخلش بکه مبارزین میرفه بتوسط چند تن مستخدم بلزبکی اداره ننماید و عایدات گمرک اند و جوه دولت می‌گردد.

امین‌الدوله بایکدست کارهای جاری دولت و ملت را جا بجا نموده و با تعابی که در سیاست خارجی با انگلستان نشان می‌هد از آنها نیز استفاده معنوی ننماید و با

دست دیگر طرح اساس سعادتی برای ملت میریزد که در حقیقت قابل ستایش میباشد امین‌الدوله میداند ددد ملت ندانی است و دوای آن دانانی از این رویش از هر کار بمعلaf اهمیت مینماید و از همین نقطه نظر است که متوجه میشود امین‌الدوله میفهمد مملکت مرد میخواهد مرد علم و علم مکتب و مدرسه و این چیز است که همه کس باید بفهمد.

امین‌الدوله در چند ماه اقامت آذربایجان بهتر اقدامی که نموده تأسیس مکتبی بوده است بنام رشیدیه بسبک جدید و چون عازم تهران گشته دانسته است رشیدیه تبریز با نبودن او در ادام نمینماید باین سبب مدیر مکتب را به تهران آورده که در مرکز باینکلا شروع نماید – باید دانست که تا این تاریخ تدبیس الفبای مقطع و تعلیم اشکال حروف در حال فصل و وصل معمول نبوده بلکه بتعلیم و تعلم مبتدیان و تسهیل امر تعلیمات ابتدائی اهمیت داده نمیشده است مکتبخانهای ابتدائی عبارت بوده از دکه هایی که در بازارها و سرگزنهای گاهی در مسجد های کوچک برای تعلیم و تربیت کودکان دایر بوده در مکتبخانهای مزبور حروف تهیی را جلفل باد داده بی آنکه در ترکیب نهودن کلمات با صدای آموزگاران مکاتب خود قاعده‌گی در دست داشته باشند چه رسید که آموزندگان را یالموزانند این است که نورسان پس از چند سال که عمر خود را در مکاتب مزبور سرف مینموده بلاف نمیتوانسته اند عبارتی را صحیح بخوانند و بنویند.

بالجمله برای تحسیلات ابتدائی مشکلات بسیار در کار بوده و نهان خط هم بواسطه جزو نبودن لغرب و بودن نقطه های بسیار برشکلات، افزوده است. در سالهای آخرین در تهران بتقلید اروپاییان بعضی از کتابهای ابتدائی برای نوآموزان ترتیب داده شده اشکال حروف را با صدای آنها در تحت قواعد مختصری در آورده صورت حیوانات را برای شناسایی اطفال فشن کرده جلیع رسانیده اند اما این کتب خوب دایر نکته و معلمین ابتدائی سبک و سلیقه خود را برای تدبیس الفبا کافی دانسته اند اینکونه اقدامات را فرنگی مایی نامیده غیر لازم تصور مینموده اند بهترین آن کتابها تعلیم الاطفال تألیف میرزا محمود خان مفتح‌الملک است ولی معلمین

که در خارج ایران در قسطنطیبه در مصر در هند در بلاد قفقاز وغیره در تحت تنظیمات مکاتب خارجه بتدریس زبان فارسی میرداخته اند مشکلات کار را احساس نموده خود را مجبور میدیدند آن د خط و زبان ما را از روی قاعده تدریس نمایند.

از جمله کسانی که در این راه ذحمت کشیده تألیف جامعی از خود بسیار گذارد میرزا فتحعلی خان آخوندیاف فتفاوت که در فصل نهم بنام او اشارت رفت.

آخوندیاف کتاب مفیدی در تعلیمات ابتدائی جامع تکلیف آموزنده کان و آموزگاران تألیف نموده طبع و نشر مینماید بنام معلم الاطفال این کتاب در مدارس روسیه بکی از سرمهنهای تعلیم خط و زبان فارسی میگردد.

وهم در استانبول میرزا حبیب دستان اصفهانی کتاب دستور سخن را بوجه بیکو تألیف مینماید.

کتابهای فارسی و عربی و ترکی مفید دیگر هم در مصر و هند و استانبول در این موضوع نوشته میشود.

میرزا حسن نام از مردم آذربایجان که سر برشوری دارد برای آموزگاری کودکان در قفقاز از کتب ابتدائی معلوماتی بدست آورده چون امین الدله والی آذربایجان شده صیت معارف پروری او بلند میگردد میرزا حسن هم کلای خود را بمنزله والی معظم رسانیده مورد توجه واقع و مکتبی بنام رشیده بصدیری معلم مزبور دادر میگردد.

لطف رشیده اصطلاح عثمانیان است که یک صنف از مکاتب خود را با آن نام مینحوانند این اصطلاح از عثمانی بقفل آمده از آنجا تبریز رسیده است.

مکتب ابتدائی تبریز رشیده نامیده میشود و میرزا حسن مدیر مکتب بهمن نام معروف میگردد میرزا حسن مکتب رشیده را تأسیس نموده خسارت زیاد دیده و بواسطه مخالفت روحانی نمایان و اشخاص که برس ت محافظه کار برهم خود رده است. اینک در سایه معارف پروری و قدرت والی آذربایجان با آرزوی دیرینه خود رسیده مکتب را دادر نموده کار خود را از پیش میربد و بالاخره برای انجام همین مقصد تهران میآید.

حاج میرزا محسنخان مظفرالملک که رشیدیه تبریز از طرف امین‌الدوله با
سپرده شده است در اینوقت که مدیر مزبور را به تهران میفرستد بنگارنده از دی
سفر اش مبنی است.

مدیر رشیدیه پس از ملاقات از افکار نگارنده آگاه شده هم‌فکر و هم‌خيالی بدمت
می‌آورد مدیر رشیدیه مردی بلند قامت با صورت کشیده محلسن تنک دیدگان کبود در
کوت روحاً بیان معلومات در حدود تعلیمات ابتدائی است.

امین‌الدوله یداران تهران را در هر لباس که باشد بمساعدت در نشر معارف
میخواهد و همه را به راهی با تأسیس مدارس جدید و تجدید اصول تعلیم و تعلم تشویق
مینماید.

تصورات من درباره امین‌الدوله این است که امین‌الدوله میخواهد سرهای افکار
جدید را که تازه در این مدت بخشن آمده و هنوز نورس و نارسات بیان نگذارد.
امین‌الدوله میخواهد از حرارت احساسات ناقص بی اساس که طلوع نموده
استفاده کرده سر آنها را بکار تردیج و توسعه معارف گرم کرده در سایه اینکار افکاری
که قابل دخالت در سیاست مملکت بوده باشد پیرواند.

امین‌الدوله میخواهد نه از افکار جدید جلوگیری کرده باشد و نه آنها را بی تکلف
درست کردن بگذارد که خود را بانورسی و بی اسبابی باشند دخالت در سیاست سوزانیده
مملکت را هم بمخاطره یندازند.

امین‌الدوله البته میداند تاملت نداند چه میخواهد و چه میباید بخواهد چه
میکند و چه باید بگند روی سعادت نبینند و این همه فرع دانشمندی است.

از جاهل نادان غیر از جهل و نادانی چیزی تراویش نمینماید.

خلاصه جدیت امین‌الدوله در کار افتتاح مدارس تازه و توسعه معارف عمومی
گنشته از اینکه برای یک ملت اول قدم است که رو بحدلت بر میدارد اسلامی ترین
کلرهاست برای یک مملکت و بعد از حوارات اخیر در مقابل مختصر هیجان عقلانی که
بایی تکلیفی در این مملکت خودنمایی میکند بهتر سیاستی است که این دستور داشتند
اختیار مینماید چنانکه مشاهده مینماییم طولی نمیکند تمام افکار تازه و احساسات

وطن خواهانه ملت از تبه خطرناک سیاست بازی دخت یرون کشیده در وادی امن معارف
بروری فرود می‌آید.

امین‌الدوله مظفر الدین شاه را خاطر نشان مینماید که تنها نگاهدارنده او از حمله
افکار تجدد خواهان سرگرم نمودن آنهاست بتوسعه معارف و یگانه تحصیل نام نیک
که شاه از روی سلامت نفسی که دارد با آن یعلاقه نیست راه گشودن در معارف است
بروی ملت.

امین‌الدوله شاه می‌فهماند بدنش هدف تیر بلانگر دید مگر بواسطه خدیت نمودن
بالنکار تازه و جلوگیری کردن از آزادی کلک ویان و نقطه ویان نویسندگان را کشید کان.
بالجمله روزی چند از مصاحب امین‌الدوله با شاه نیکنند که خاطر شاه متوجه
توسعه معارف و آزادی مطبوعات و برداشتن سدمائنت ازیش با افکار تازه می‌گردد
بحدیکه هیچکس بیچ و سبله نمیتواند خاطر اورا از این عقیدت منصرف نماید.

خصوصاً که می‌بندی در بی داری و از هر طرف در این کارستونه می‌شود و از این روی
اخلاق‌مندی ملت خواهان و وطن برستان بوي متوجه می‌گردد توجه پادشاه اهتمام
فوق العاده وزیر اعظم در تأسیس مدارس جدید نه تنها افکار تجدد خواهان را در دابره
معارف تعریک می‌دهد بلکه بعضی از کهنه برستان هم برای آنکه شاه وزیر تربیت جته
باشد رنگ معارف پروردی بخود داده خاطرات این خیال مقدس وزیر اعظم بال و پر
گشوده خودنمایی مینماید.

امین‌الدوله برای یشرفت مقصد عالی خود همرا می‌خواند همرا تشریق مینماید
ومعارف خواهان حقیقی را بیشتر و بهتر دعوت مینماید.

امین‌الدوله در صد است یک مدرس ابتدائی ببک تازه تأسیس نموده آنرا
سرمش برای دیگران قرار داده باشد آن مدرس رشیده خواهد بود که قسمی از
مصلافش بعده محصلین و قسمی را از کبه همت خود پردازد.

امین‌الدوله میداند در کار توسعه معارف عموم ملت باید شرکت نمایند و این
باری نیست که سنگینش تنها بدنش دولت گذارده شود این است که در راه تشریق
نمودن ملت دقیقه‌هی فردگذار نمینماید.

بدیهی است اشخاصی که تا کنون در کار تعلیم و تعلم رسماً دخالت داشته‌اند از اینگونه افراد غالباً بی بره بوده‌اند و دایرۀ معلومات و احاسان آنها محدود بوده‌است. وزارت علوم در این‌وقت علاوه‌تر از ریاست دارالفنون همان مؤسسه علمی که در فصل جداگانه شرح حال آنرا خواهید خواند.

در این‌صورت پیداست وزارت علومی که کارش تنها ریاست دارالفنون است آنهم دارالفنون لفظی چه موضوعی خواهد داشت که بتواند سلله جنبان اسما معارف و سیع عمومی بوده باشد.

این است که در میان این یاهوی فکری راحاسان معارف خواهی جغرافیخان نیرالملک وزیر علوم از همه کمتر نام برده می‌شود و مثل اینست که او هیچ‌گونه دخالت ندارد از طرف دیگر فارغ‌التحصیل‌های مدارس عالی اروپا مانند علیخان ناظم‌العلوم گرچه محدود بوده باشند و نیم تحصیل کرده‌های اروپا و ایران بضمیمه اروپا دیدگان و مخصوصاً اعضاه و مأمورین وزارت خارجه که یمن‌در خارج مانده و با خارجه‌ها معاشرت داشته‌اند خود را برای دخالت در کار معارف جدید اولی و احق دانسته بوزارت علوم یعنی که هست و قی نمی‌گذارند.

در میان مأمورین دولت کسی که یش از دیگران دعوت وزیر اعظم را در مساعدت با تأسیس معارف جدید استقبال نموده برای اجرای این مقصد جد و جهد مینماید میرزا محمودخان احتمال‌السلطنه است.

احتمال‌السلطنه جوانی است بلند قامت باریک اندام با صورت بشاش از تحصیل کردگان دارالفنون تهران رئیس و معاون وزارت خارجه از خانواده بزرگ و شنس کل آمدی بنظر می‌آید.

وهم از رجال دولت کسی که سیمانه در تأسیس معارف جدید کوشش می‌کند میرزا کریم‌خان سوادکوهی سردار مکرم می‌باشد.

سردار مکرم شخصی کوئنه قامت تنومند خوش قیافه معارف دوست وطن برور دارای صفات و اخلاق پسندیده است.

سردار مکرم از رؤسای معروف نظام و اکنون رئیس قورخانه مبارکه و رئیس

مدحیه نظام در پس از سوادگوه است دارای مکت قابل میباشد.
میرزا حسن رشیده که در تبریز معارف پروری، مکتب دوستی و معلومات ابتدائی را منحصر به خود میدیده در ابتدای ورود به تهران تصور میکند در تهران هم با توجه مخصوصی که وزیر اعظم با دارد در دائرة معارف جدید مرجبت خواهد یافت و شخص اول در این امر خواهد بود.

دای بروز احساسات معارف پرورانه در اطراف اقدام وزیر اعظم در کل توسعه معارف از اشخاص مهم که از هرجت مخصوصاً در مقامات علمی و در باخبری از اوضاع روزگار برآ در تقدم دارند باو میفهماند که در تهران او نیتواند از تفرد و انحصار دم زده باشد ولی چون تدبیس الفباء بسبک جدید اختصاص بیو دارد خود را امیدوار مینماید بلکه در سایه حاجتمندی که با او دارند بمقامی که در نظر دارد رسیده باشد.

فصل بیست و ششم

خیریه، رشیدیه و آنجمن

پیش از شروع بطلب باید از اقدامات سردار مکرم در باب دارالايتام کلمه می چند بنگلارم:

میرزا کریم خان سردار مکرم دربر تو روشنی افکار عالی مقتنهای خود حاج شیخ هادی نجم آبادی و در سایه طبیعت پاک خویش مدته است در صداست دارالايتام تأسیس نموده بنای مخصوص برای آن ساخته قمت مهی از املاک و علاقه خود را وقف مؤسسه مذبور بنماید.

سردار مکرم با پندم البت مخصوص دارد و عالم وطن خواهی و معارف پروری نگارنده را دوست میدارد در این وقت که اتهام معارفی شروع میگردد با جدیت قابل تمجید آمده انجام دادن مقصد مقیس خویش است.

بدیهی است شیخ هادی نجم آبادی که از هیفکران وزیر اعظم و نسبت باو سمت پیشوایی دارد پیش از دیگر روحانیان تجدید خواه افکار معارف برداشته از ران و پیج میگذرد سردار مکرم از وزیر اعظم رخصت طلبیده جمعی از دوستان معارف خواه را بخانه

خوبش دعوت نموده در کار تأسیس دارالابتام و بنای آن مشورت مینماید این مجلس که در اواسط ماه رجب ۱۳۱۵ منعقد کرده بده اول مجلس است که برای مشورت در کار معارف بسوردت ملی منعقد میگردد نگارنده نیز از دعوت شدگان مینماید.

شاهزاده عمام الدله نوہ فتحعلیشاه . حبیق قلیخان صدرالسلطنه نوری . میرزا محمود خان احتمام السلطنه . حاجی علی قلیخان سرتیپ بختیاری . میرزا حسن خان شوکت منشی سفارت عثمانی در تهران . مدیرالدوله کیلانی . آقا میرزا حسن رشدیه تبریزی و جمعی دیگر از اعضای وزارت خارجه و سایر دوازه دولتی در این مجلس حضور دارند . سردار مکرم مجلس را افتتاح و مقصد از انعقاد آنرا یان مینماید مورد تحسین حاضرین گته و مقرر میگردد بنای دارالابتام را بزودی تمام نموده مدرسه را داير سازد بنای مزبور در این مجلس ییشنهاد نگارنده خیریه نامیده میشود .

نگارنده نیز در آخر این مجلس بتقاداری که مینمود در موضوع مفاصل مکتب خانهای موجود و مضرنهای جهانی در دهانی آنها و لزوم تأسیس مکاتب جدید مانتد مکتب ملل متمدن شرح مبسوطی یان نموده نطق خود را بتجیید از سردار مکرم و بدعای بر موقبت او در مقصد خیری که دارد بایان میدهد حاضرین اظهار مرت نموده نزدیک غروب آفتاب مجلس منقضی میگردد .

هنگام پردون آمدن از اینخانه شخصی که تا آنوقت اورا نیشناختم از نگارنده برای مذاکره طولانی در کار معارف تقاضای ملاقات خصوصی مینماید با او آشنا و هم خیال میگردد این شخص میرزا محمود خان احتمام السلطنه است .

بالعمله سردار مکرم بتأسیس مدرسه خیریه برداخته طولی نمیکند بنای مدرسه را تمام نموده جمعی اطفال ینیم را در آن بناء خیر بطور شبانه روزی نگاهداری و تربیت مینماید .

از طرف دیگر امین الدله در اراضی پارک مسکونی خود برای مدرسه رشدیه بنای مینماید و موقتاً خانه‌ی اجاره کرده مدرسه را بمدیری میرزا حسن رشدیه با شور معارف بزوهان داير مینماید .

و هم انجمن معارفی از اشخاص معارف دوست در تحت ریاست جعفر قلیخان

نیرالملک وزیر علوم پتریبی که نوشه میشود تأسیس میکند و در اینماه رجب امین-
الدوله از مقام ریاست وزرا، بصدرارت میرسد.

کرجه صدراعظم اکنون در صدد نیست یعنی از ایک مکتب بنام رشدیه تأسیس



احتشام السلطنه

نماید ولی معارف پروران از روی احساسات خود بتوسعه دادن دائره معارف بیشتر
کوشش دارند تا باسی بودن انداماتیکه مینمایند بدیهی است اگر مدرسه رشدیه را

با اساس صحیح تأییس نموده قسمی از آنرا بصورت دارالعلمین ابتدائی درآورده جمعی از تحصیل کردگان جوان خون‌اخلاق داد طلب شغل معلمی را با مخزن ترتیب تعیمات ابتدائی و طبق مکتب داری ببک جدید و داشته و در قمت دیگران یک عده اطفال متبدی را تعلیم و تربیت می‌نمودند بزودی جمعی معلم ابتدائی میداشتیم آنکه بنایی مکاتب شروع می‌نمودیم اما نظریات اعضا انجمن باینجا متمنی می‌شود که توسعه معارف پردازند و مناسباً تحصیل ادب نمایند.

بالجمله میان مدیر رشیدیه با جمعیتی که با او کار می‌کنند اختلاف نظر حاصل می‌شود و برای بایان دادن باین کار روزی صدراعظم خود بمناسبتی معرفتی پیشقدمان از دادطلبان را جمع نموده اشخاصی را برای عضویت انجمن معارف نامزد مینماید نام نگارنده نیز در میان برده می‌شود.

بعد از این مجلس آقایان صورتی نوشته نزد صدراعظم می‌فرستند تا مفصل شده انجمن رسمیت حاصل نماید بی آنکه نامی از نیرالملک وزیر علوم برده شده باشد و اینکار بسی احتشام‌السلطنه می‌شود.

احتشام‌السلطنه می‌خواهد کار معارف جدید بصورت ملی جلای گشته از حوزه اخبارات وزیر علوم خارج باشد احتشام‌السلطنه دوتن از اعضای وزارت خارجه را با خود همست نموده در اجرای مقصد خویش با همراهی آنها کوشش مینماید و آن دو تن میرزا محمود خان مفتح‌الملک و میرزا مهدی‌بنان متحن‌الدوله می‌باشد.

ورقه‌ئی که نام اعضای انجمن در آن نوشته شده بصدراعظم میرسد صدراعظم مقدم بر دیگر نامها نام نیرالملک وزیر علوم را نوشته ورقه را امضا نموده می‌فرستد احتشام‌السلطنه و همراهانش مجبور می‌شوند وزیر علوم را بانجمن دعوت نمایند و سلاوه دعوی‌تلمه رسمی انجمن را برای اعضاء بامضای او بفرستند.

در ماه نوامبر ۱۳۱۵ نخستین انجمن رسمی معارف با حضور وزیر علوم در مدرسه رشیدیه منعقد می‌گردد.

احتشام‌السلطنه با مرصد صدراعظم کتابچه‌ئی برای جمع نمودن وجه اعانه بجهت تأییس مدارس ملی مرتب ساخته اول بحضور اعلیحضرت می‌فرستد.

منظر الدین شاه در آن دفتر دو هزار تومان اعانه می‌نویسد و در ذیر دست خط همایونی خط امین‌الدوله دیده می‌شود باین مضمون : این بندۀ درگاه برای این مقصد خبر دوازده هزار تومان بندگی خواهم کرد.

وزراء و امراء و اعیان و تجار بااهتمام قابل تبعید احتمام‌السلطنه هر یک بنوان استمراری و غیر استمراری مبلغی در آن دفتر بت مینمایند.

وجوه اعانه تزداحتام‌السلطنه جمع می‌شود و این برای یشقدی و موقعیت ادبار جای مقاصد خوبیش وسیله بزرگی می‌گردد مدیر رشیده بودجه سنگینی برای مدرسه ترتیب داده ناهار مفصل بشاگردان و بعلمهین و بعیوم اجزاء مبدهد برای خود و اعضاي مكتب یش از آنجه مقتضی بنظر می‌آيد حقوق معین نموده و بالجمله مكتب را ماتند يك اداره دولتی محتملی در آورده در صورتیکه وضع بریشان مملکت انتصافی این بودجه را برای يك مكتب ابتدائی ندارد.

مدیر رشیده تصور می‌کند امین‌الدوله همیشه صدراعظم خواهد بود و يك مكتب را که باو منوب است با هر بودجه‌ی باشد نگاهداری خواهد کرد و همین زیادروی او موجب اختلاف کلمه‌ی وی با اعضاي انجمن می‌گردد.

درجۀ اول انجمن معارف اعضاي حاضر از قرار ذیلند :

جمفر قلیخان نیرالملک وزیر علوم، میرزا محمود خان مفتاح‌الملک، میرزا محمد خان احتمام‌السلطنه علیخان ناظم‌العلوم، مهدیخان متحن‌الدوله، میرزا عباسخان مهندس بشی و نگارنده.

در آخرهین حجره‌ی که انجمن در آن منعقد است مدیر رشیده بث میز کوچکی بست ریاست مكتب نشته ذنکی روی میز نهاده بناظم و مكتب و دیگر اعضا دستور مبدهد شاگردان تازه پذیرفته شده هم در دو اطاق مشغول تحصیلند.

انجمن معارف در تحت ریاست وزیر علوم شروع بذاکره نموده در موضوع خرج زیاد در رشیده صحبت طولانی می‌شود و بالاخره از درس شاگردان و کتابهای که باید تهیه شود نیز مذاکره بیان آمده مجلس مقتضی می‌گردد.

نگارنده از شروع باینکار داز عضویت در این انجمن که در حقبت رسیدن

با آزادی است که سالها در دل داشت ام خوشحال است و در تردی آن در مجالس و محافل فروکذار نمینماید.

هفته دیگر باز انجمنی منعقد شده میرزا علی محمدخان مجبر الدوله کاشانی نوبنده روزنامه ایران و اطلاع و شیخ مهدی عبدالرب آبادی ملقب پسر العلماء و محمد حسینخان ادب الدوله ناظم دارالفنون بعضی از انجمن بذریفه میگردند در این مجلس اختلاف نظر میان احشام السلطنه و مدیر رشیده شدت نموده عاقبت سخن بخوت میانجامد و مدیر رشیده بواسطه غروری که از بگانه بودن خود در مکتب داری و تعلیمات ابتدائی دارد و بواسطه انکای خود به قام صدارت علمی از تندی نمودن با احشام السلطنه و انجمن خودداری نمیکند.

این مجلس میگندد بی آنکه تبعه‌گی بسته باشد.

در میان جله دوم دسمبر انجمن معارف احشام السلطنه برای در هم شکتن غرور مدیر رشیده تدبیری میاندیدند و آن اینست که برای او رقبی تیه مینماید و آن حاج میرمحمدعلی تبریزی است که در کوت تجلد است و از تعلیمات ابتدائی بیک نازه بی اطلاع بست.

احشام السلطنه در جله سوم رقب مزبور را بانجمن آورد و با حضور مدیر رشیده میگوید این شخص همان کار را که از مدیر ساخته میشود بزمان کم و با معرف کمتر میتواند انجام بدهد سبدهم با ییانات شکته و بته داد طلبی خود را برای تعلیم ابتدائی دادن یانعین میگیرد و ییانات او که از نقصان معلوماتش حکایت مینماید در مقابل وضع مدیر رشیده و ییانات او وقوع نداده ولکن هرچه بشد رقب است خصوصاً که حمایت باطنی انجمن را با خود دارد.

مدیر رشیده میگوید احشام السلطنه تدبیری برای بر هم زدن کار و خلالات او اندیشه و غیر از موافقت چله ندارد این است سرتسلیم پیش آورده ملایمت مینماید بالاخره مقدار میشود مدیر رشیده و رقب او هر یک جزوی در ترتیب تدبیر ابتدائی نوشته بانجمن میاورند.

در جله چهارم سید حاضر شده بی آنکه جزی نوشته باشد مدیر رشیده هم

تحقیقت مطلب بی برده ذہتی بخود نداده است پس از آنکه مذاکره درابین موضوع مقرر میگردد بکمده محصل ابتدائی در جای دیگر بید سپرده شود بعد از چند ماه بنتجه عملیات او و آنچه از مدیر رشیده ظاهر گردد رسیدگی شده سبک هر کدام بستبدنه تر گردید عمومت حاصل نماید.

احتشامالسلطنه یعنی از همه چیز نظر دارد مغارج گزارش رشیده را بر هم زده مخصوصاً ناهار عمومی دادن را با خرج زیاد لغو کرده اعضاء دشمنان در موقع ناهار بغانهای خود رفته با ناهار مفترضی بمناسبتی بیاورند این عقیده زاده انجمن عنوان نموده میگواید مدیر رشیده بقبولاند ولی مدیر مجبور تسلیم ننماید و مجلس مقضی میگردد در میان این هفته متعین الدله بعنوان تفتیش از طرف انجمن در وقت ناهار بسکتب وارد شده کمیت و کیفیت ناهار را تفتیش میکند بلکه بتواند بر مدیر رشیده از بابت مصارف زیاد راه اعتراضی بذلت آورده و در تفتیش مبالغه میکند.

مدیر رشیده رفتار متعین الدله را تحمل ننموده بفراشان امر ننماید مفترض را از مکتب یرون نمایند و میگوید انجمن معارف را هم دیگر بسکتب نمیذیرم سو، رفتار مدیر مجبور با مفترض انجمن موجب کندورت تمام اعضا، شده احتشامالسلطنه و متعین الدله برای آزار رساندن با و جران رفتاری که نموده جداً حاضر میگردد مدیر رشیده هم شکایت آنها را و بلکه شکایت انجمن معارف را نزد صدراعظم میرد صدراعظم حکم ننماید انجمن درخانه وزیر علوم منعقد گردد مدرسه رشیده و مدیر آزا بحل خود بگذراند.

انجمن معارف جلسه پنجم خود را درخانه نیرالملک منعقد میازد درابین جلسه محمد باقرخان اعتمادالسلطنه کوزیر انطباعات است نیز بعضی از انجمن بذیرفت میگردد. مذاکرات این مجلس همه بر ضد مدرسه رشیده و مدیر آن میباشد چون او حاضر نیست نگارنده میگواید در قسمی که او را ذیحق میداند از وی دفاع کند اما بذیرفت نمیگردد احتشامالسلطنه نمیتواند رفتار مدیر مدرسه رشیده را با مفترض انجمن تحمل نماید وهم نمیتواند برخلاف رضای صدراعظم اقدام مخالفی نموده باشد بالاخره مذاکره این مجلس باینجا متوقف میشود که وجوه اعانه می که برای توسعه معارف

عمومی جمع کشته نمیباید تنها بصرف مدرسه رشیده برسد و بهتر آنست مدرسه دیگری نیز تأسیس نموده دارای دو قسم باشد قسم علمی آن علیخان ناظم العلوم سپرده شود قسم ابتداییش حاج میر محمد علی تبریزی و از پیراوهای که مدیر رشیده برمکتب خود بته اجتناب و از هر گونه خرج غیر لازمی احتراز نمایند یعنی انتهاد احتمال اللطفه در انجمن پذیرفته شده احتمال اللطفه و علیخان ناظم العلوم مأمور انجام این خدمت میکردند احتمال اللطفه و هر آهانش از ضدیت با رشیده و محدود نگاهداشت آن کوتاهی نینیمایند مثلا در آن ایام که رشیده و انجمن بکی بوده از طرف حاج زین العابدین تقی اف اول تاجر ایرانی در بادکوبه برگیبی که مدیر رشیده نموده مبلغ دو هزار تومان اعانه بنام رشیده فرستاده شده حواله وقتی تهران میرسد که میان انجمن و رشیده اختلاف و درویت افاده احتمال اللطفه درسایه معاونت و ربات و وزارت خارجه موقن میگردد وجه سند مزبور را از صرافخانه بنام انجمن دریافت نموده نگذارد بلست مدیر رشیده یفتند سعی و کوشش مدیر رشیده نزد صد اعظم برای گرفتن این وجه تبعیجه نیخواهد بلکه صد اعظم او را از مخالفت نمودن با وزارت علوم و انجمن معارف نیز منع نمینماید.

جله ششم انجمن معارف منعقد میگردد احتمال اللطفه بفتحی که در گرفتن سند وجه بادکوبه نموده باشند انجمن و از نامیمی که مدیر رشیده از مساعدت صد اعظم با او در خدمت انجمن حاصل کرده بی نهایت مرور است در این مجلس حاج محمد حسن امین الشرب اصفهانی و پسر او حاج حسین آقا بعضویت انجمن پذیرفته میشوند برای اینکه وجه اعانه‌ئی داده و تحویلداری انجمن را بهمراه بکیر ند ولی آنها تحویلداری انجمن را نمیپذیرند.

دو مهر برای انجمن حاضر کشته سمع بکی (انجمن معارف) و دیگری انجمن تأسیس مکاتب ملیه ایران است.

احتمال اللطفه برای راضی نمودن مفتاح‌الملک که از او در وزارت خارجه ملاحظه دارد و در کار معارف ازیش افاده احتمال اللطفه و بی دخالتی خود ناراضی است دفترداری و مهرداری انجمن را بموی محول ساخته باقی اعضای انجمن را بتصویب

نمودن این پیشنهاد و امیداردن اینکه برای او و برای یک قسم از اعضای انجمن جنانکه باید موجب مخاطره میگردد.

فصل بیست و هفتم

مدرسه علمیه و افتتاحیه و انجمن معارف

در اواسط ماه ذی الحجه الرام ۱۳۱۵ جلسه هفتم انجمن معارف در خانه وزیر علوم منعقد میشود در این جلسه مقرر است نگارنده و علیخان ناظم العلوم هر یک رساله‌یی درخصوص تأسیس مکاتب جدید و توسعه معارف نوشه قرایت نمائیم وهم در این مجلس صدراعظم مقرر داشته یکی از خواص خود مدیر رشیده را که بانجمن حاضر نمیشده با انجمن آورده او را با مخالفت سلح داده انجمن را به راهی با مدرسہ رشیده وادار نماید مدیر رشیده با مأمور صدارت حاضر گشته اند نماینده صدراعظم پیغام مهر آمیز اور ارسانیده از جانب مدیر رشیده از گذشته مبتدا میخواهد.

انجمن پیش از آنکه در این موضوع صحبتی بدارد باجرای دستور خود میرداد ز نگارنده رساله‌یی که در تحت عنوان دستور کارخانه آدم سازی نوشته قرایت مینماید و حاضرین اظهار مررت میگردد.

ناظم العلوم نیز رساله‌یی مشتمل بر قواعد اصول تعلیم و درجات مکاتب با کمال ممتاز نوشته قرایت مینماید و مورد تحسین میگردد.

احتشام السلطنه هنوز اطمینان ندارد که آیا اکثریت انجمن با او همراه است یانه واکر تکلیفی بر مدیر رشیده بنماید و اونتوغواهد پذیرد انجمن چه خواهد کرد این است که مدیر رشیده را موقه از مجلس خارج مینماید در صورتیکه اینکارهم شایستگی ندارد زان بس حوزه را جمع و خصوصی کرده میگوید من اطمینان ندارم شما همه با هم یکدیگر کار تأسیس مکاتب قدم برداشته از هر گونه ملاحظات شخصی اجتناب نمایید بهتر این است در صیغه استقامت خود بر کلام الهی قسم یاد نمائیم و قرآنی در آورده حاضرین را قسم مبدعه حقی و وزیر علوم سالغورده و نماینده صدراعظم نیز

از قسم خود دن معاف نمیگردد و جون قرآن را بدست وزیر علوم میگوید اول
بدی بر زند رطل گران را تا مدیعان خرد نگیرند جوانرا.

خلاصه پس از انجام یافتن امر تحلیف مدیر رشیده را با نجمن خوانده دستوری
در تخفیف بودجه مدرسه و موقوف داشتن ناهار آنجا با لمبده انجمن هم موافقت
میکند او نیز غیر از بذیرفتن چاره ندارد.

بعد از این مجلس مدرسه رشیده بصورت مکتب ابتدائی سلاه در میآید مدیر
اجرای مقررات انجمن را منتقل و انجمن مساعدت با او و رسیدگی به کار مکتب رشیده
را منعه میگردد.

در این مجلس اختتام السلطنه و ناظم العلوم انجام دادن مأموریت خود را در
گرفتن خانه برای مدرسه علمی و ابتدائی اظهار میدارند و بفاصله دو سه روز مدرسه
افتتاح و جلسه هشتم انجمن معارف در آن مکان منعقد میگردد مدرسه تازه کرچه
قسم ابتدائی نیز دارد لکن علمیه نامیده میشود و کلیه امور آن به عهده علی خان ناظم العلوم
مفرد میگردد مدرسه علمیه جمعی از اولاد ایمان و اشراف را که در دارالفنون
و با در خانهای خود مختصر تعلیم نموده اند در قسم علمی خود میپذیرد و اینکار
ینهایت موجب خشنودی اولیای ایشان است بدو سبب یکی آنکه اولیای آنها هر قدر
هم که استطاعت داشته باشد نیتوانند با معلمهای قابل منعه کار تعلیم اطفال خود
را در خانه منظم نمایند دیگر آنکه آنچه بابت این تعلیم منظم بسدرسه میدهنداز
ده بک مغایری که برای تعلیم اطفال خود در خانه میگردد کمتر میباشد.

مدرسه علمیه در قسم دیگر خود جمعی از اولاد محترمین را با شوریه مختصر
برای شروع بتحصیل ابتدائی میپذیرد و اولیای این اطفال نیز بدو سبب خوشحالند
یکی مثله انتقامی که نوشته شد دیگر آنکه معلم های سرخانها از ترتیب تعليمات
ابتدائی بک جدید بی اطلاعند در این صورت چند سال طفل مبتده نزد آنها تحصیل
میکند بی آنکه بتواند چیزی بذستی بخواند و بنویسد اگرچه اولیای اطفال مبتده
هنوز امتحان این هنرمندی مدرسه تازه را ننموده اند لکن بزودی یعنی از آنچه که
متوجه اند میشند و بر امتحان و مررت آنها افزوده میگردد.

در مقابل این خشنودی اولیای اطفال و نظم و ترتیبی که در کار تحصیل اولادتان حاصل میشود یک جمیع ناراضی دبدوه میتوسد که روز بروز برعده آنها افزوده و دشمنی ایشان نسبت باسas معارف جدید و کار کنان آن بر زیادت میگردد بلی در شهر دارالخلافه شاید یعنی از هزار کس در کوت طلاب دینی میباشند که اغلب از شهرهای دیگر و از دهله اطراف برای کب معیشت تهران آمده در مدارس قدیم مسکن شبانه دارند و روزهای ایمان و اشراف بعلمی کودکان میردازند و یا آنکه شب و روز در خانهای مزبور زندگانی میکشد.

این مردم در این خانهای رفته رفته جزو خانواده شده روابط زیاد و علاقمندیهای مخصوص با بزرگ و کوچک یافته هر چه را موجب قطع آن روابط و برهم زدن عمر معاش آنها باشد دشمن میداردند.

در اینصورت مدرسه علمیه و انجمن معارف در مقابل خود یک فوج دشمن یخانمان شده و از علاوهای کوتاه دست گفته میشند که بزرگتر اسلحه دست آنها نیر تهمت و افترا بمعارف جدید و کار کنان آنت.

البت روحاںی نمایان خودخواه که طلاب و معلمین مزبور بحوزه های ریاستداری آنها نیز خدمت مینمایند از شرکت نمودن باتابع خویش در ضدیت با معارف تازه دریغ نمیدارند.

چیزی که این اسل نورس را از شر حمله کنندگان مزبور نگاهداری میکند اولاً قوت علم و دانش و مساعدت اتفاقی زمان است نایاً حسن موافقت شخص شاه است و جدیت فوق العاده شخص اول دولت دریافت این اسas.

بالجمله مدرسه علمیه قوای معارف خواهان را در خود تمرکز داده بهترین اشخاص را از معلمین واعضا، هر دو قمت خویش جلب مینماید چنانکه مدیر محترم آن علیخان ناظم العلوم دارای دپلم از مدرسه پلیتکنیک پارس ولایق ترین اشخاص است در میان همکنون خود محمد کاظم خان دشتی ناظم قمت علمی و محمد سفی خان ناظم قمت ابتدائی مدرسه از اشخاص لایق شمرده میشوند و برای تدریس فارسی و عربی نیز معلم از بهترین اشخاص انتخاب میگردد شیخ محمد رفیع نظری که در تدریس

عربی باسواب جدید مهارت دارد برای تدبیس این مدرسه مخصوصاً جلب مبنود و کار تدبیس عربی او مورد تسبیح میگردد.

مدرسه علمیه از بابت مالیه نگرانی ندارد زیرا که قسمی از مالیه آنرا محصلین میپردازند مندوق اعانه هم که وجه قابلی جمع آوری نموده از ادائی کر بودجه دریغ نمینماید.

انجمن معارف در آخر ماه ذی الحجه ۱۳۱۵ برای افتتاح رسی مدرسه علمیه و جلب توجه عمومی به مرکز معارف جدید از امین‌الدوله صدر اعظم و جمعی از رجال محترم دعوت مینماید.

در این مجلس احشام‌السلطنه از صدر اعظم رخصت میطلبد که پاره‌هی از کتابهای مفید برای یاداری ملت از زبانهای خارجه ترجمه و طبع و نشر گردد.

صدر اعظم در جواب میگوید البته فرامهم آوردن اسباب یک‌نگاره یاداری ملت لازم است ولی تغییل زیرا که شخص غریق اگر از زندگانی خود ناامید شد از تلاش کردن و دست و بازدن هم که مسکن است اورا بخته پاره‌هی برساند بازخواهد ماند. صدر اعظم در این شبیه‌تر از دیگران بنگارنده توجه دارد و در ضمن صحبت بحاضرین میگوید چون فلانی در ضمن کتفکو باشد قرآن استشهاد مینماید چه ضرر دارد من نیز آبیه‌نی از کلام‌الله مجید بخوانم : هل يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ انما یتذکر اولوا الاباب دو ساعت از شب میگند صدر اعظم تکلیف مینمایند اطاقهای مدرسه را بین خدمتکزاران بعادیکه هست چراغها را کشیده صدر اعظم تمام اطاقه‌ها را گردش نموده از مدرسه یرون میرود و در تمام این مدت آن مردم مزدیب نگارنده را بر خود مقدم داشته یش از آنجه دیگران انتظار دارند حرمت میگذارند.

شبده میشود بعد از این مجلس بکی از حاضرین در این موضوع از روی حادث با صدر اعظم صحبت میدارد و جواب میشود اگر در کوت روحا نیان کسی دارای احسان وطن برستانه کشت و در راه معلم پروری قدم گذارد باید از او تعجیل کرد تا دیگران تشویق گردند حسن نیت امین‌الدوله از این جواب نیکو هویدا میگردد.

انجمن معارف و مدرسه علمیه بعد از این مجلس بر اعتبارات خود می‌افزاید و در آخر ماه اول مشاهده می‌کند از وجہی که برای کسر بودجه مدرسه تخصیص داده مبلغی اضافه آمده است.

انجمن چنان صلاح می‌بیند از خوان نعمت معارفی که گزرنده او لا یینا بان راهم بی بهره نگذارد از این سبب اعلام می‌نماید که انجمن عده‌ی از اطفال فقراء را برای تحصیل مجاناً مپذیرد.

اطفال فقراء که انتظار چنین خوشبختی را ندارند هجوم می‌آورند بحدیکه انجمن از بذیرفتن آنها عاجز می‌ماند بالاخره جمعی را پذیرفته و مابقی را بتوسعه یافتن داره قمت مجانی موکول می‌نماید.

از پیش اشاره شد در خصوص ترتیب تعلیمات ابتدائی انجمن متظر است تیجه عملیات میر محمد علی تبریزی رقب مدیر رشدیه را دیده پس از آن تصمیم قطعی انخراط نماید.

سید مزبور در قسمت ابتدائی مدرسه علمیه عطبانی که قابل توجه باشد بروز نمی‌هدد بر عکس در امتحانی که از مدرسه رشدیه می‌شود ترتیب تدبیس ابتدائی آنجا که الفای صوتی با خط نستعلیق بطور خوش بنویسان یاد داده با اینکه خالی از اشکال نیست و ذهنیت هم دارد بالتبه بسندیده شده بتعیین دادن آن تصمیم می‌گیرد. اختنام السلطنه در این امتحان مدرسه رشدیه از گذشته ها بهره‌بانی نمودن با مدیر و بانجام دادن شاگردان بخيال خود تلافی می‌نماید و بالاخره مقرر می‌گردد تعلیمات ابتدائی مدرسه علمیه هم بهمراه مدیر رشدیه بوده باشد و حاج محمد اسماعیل ناصح بروجردی بست معلمی ابتدائی از رشدیه بعلمیه میرود.

در این ایام میرزا محمود خان مفتح‌الملک بخيال می‌افتد در محله سنگلچ مدرسه‌ای دار نموده از مندوقد انجمن برای کر آن استعداد نماید این کار در ظاهر خدمت بمعارف است در باطن رقابت نمودن بالاختنام السلطنه.

فتح‌الملک بستیاری اولاد کر آمد خود و متعین‌الدوله که بلوی نسبت دارد بزودی بتأییس آن اسل موفق گشته نام آن مدرسه را افتحجه می‌گذارد و بمناسبت

دفتر و مهرداری انجمن میخواهد مرکزیت مدرسه علمیه را متزلزل ساخته قسمتی از اعتبارات انجمن و علمیه را بمدرسه افتتاحیه برده ازیش افتدند و خودنمایی، احتمام - السلطنه جلوگیری نماید مفتح الملک از باره‌ی عوام هر بسیا و خصوصیت‌های تملق آمیز با روحانیان هم در راه پیش بردن مقصد خوبیش درین نمیدارد و باصطلاح نان را بترخ روذ میخورد.

دایم موقع میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء، کرمانی میرزا غیاث الدین ادب کاشانی محمد اسماعیل خان آجودان باشی توپخانه حاج شیخ مهدی شریف کاشانی نیز بعضی از انجمن پذیرفته میگردند اعضا، بشانزده نفر بالغ میگردد.

لگرنده آنچه میتواند در خدمت بمعارف میگوند و با احتمام السلطنه صیمانه قدم زده اورا مساعدت مینماید و در عین حال مکرر اورا نسبت میگذکه خود را از آن تصریح و گفتن محافظت نماید اما او نمیشود.

خلاصه انجمن معارف جلس خود را هفته‌ی بکار در مدرسه علمیه مدارمت داده با تظام کار معارف و توسعه آن میرداد علوم وطن برستان و تجدد خواهان انکار خود را در دادره نشر معارف نمود که در این مدت اقدامات انجمن معارف میباشد و در تاریکی جهل و ندانی که سرتاسر این مملکت را فرو گرفته انجمن معارف نورس را روزنه تابش یک روشنایی تصور مینمایند.

اقدامات انجمن معارف بعد از حوارت اخیر ایران در تمام مملکت و بلکه در همه جای دنیا انگلستان نیکو افکنده تصور میشود پسکر این مملکت که در مدت پنجاه سال سلطنت ناصر الدین شاه در زیر دست رؤسای نالایق و وزرای ناقابل که شرح زندگانی آنها را مؤلف رساله غیبی بهبتر وجه یافته نموده در آخر درجه ناتوانی افاده بواسطه میجان روح معارف بروری قوت و قدرت خواهد یافت.

گمان میورد بولادت طفل نوزاد معارف هیجان عقلانی ملت خط سیر خود را در شهرهای هدایتی مقرر خواهد داشت که در برای ازود شب ظلمانی این ملت یا بیان رسیده سبده صبح اقبال دمیده آفتاب سعادت از افق مملکت سر برخواهد آورد.

فصل بیست و هشتم

مطبوعات و مطابع

امین‌الدوله روزنامه تریت را که بقلم میرزا محمد حسین فروغی ملقب بذکا،‌الملک نوشته می‌شود و بطور هفتگی دایر بوده تر و پنج شصده آنرا یومیه می‌گرداند.
دان: اول روزنامه بهمه است که در ایام: یاخته دان می‌شود.

روزنامه تریت روی سنگ و با بهتر خط کتابت نشانیم که نز اینوقت معمول است طبع و نشر می‌شود.

روزنامه تریت در سایه نظر بات صدر اعظم بک تملق - رای خود را که باتفاقی زمان دفعی توینده آن مدتی پیروی شده تغیر داده؛ بن حقایق و نگارش مطالعی که برای مداری ملت مفید بوده باشد میر دارد.

روزنامه ایران که روزنامه رسمی دولت است و تنها بنگاهش حوادث جلدی در بلد با برده بونهای بیلار میبرد از تکلیفی که بوده در آمده صودت بهتری بخود مسکر دارد.

روزنامه یومیه دیگر با ملکه خلاصه الحوادث در تحت نظرات محمد باقر خان اعتمادالسلطنه وزیر مطبوعات منتشر شد. حادث داخله و خارجہ دائر مسک دد.

مطبعه سریی که در دوره ناصرالدینشاه منحصر بفرد آنهم متعلق بدولت بوده متعدد وارد و دادر شده روزبروز دایره انتطباعات و سمت میابد و اما روزنامهای فارسی که در خارج طبع میشود در دوره سلطنت ناصری چنانکه اذیشن اشاره شد روزنامه فارسی که از خارج یابد منحصر بوده است باختر که در اسلامبول طبع میشده روزنامه مزبور در آخرین توقيفی از طرف دولت عثمانی که با انقلابات ایران توأم بوده دیگر

اجازه طبع و نشر نیافر در محاک ابدی فرو میرود.

بعد از آن در کلکته روزنامه‌ی بنام جبل‌المتین بدیری سید جلال‌الدین کاشانی داير میگردد و روز بروز در ایران خوانندگانش زیاد میشوند جبل‌المتین با آنکه در اول تأسیس خط وطبعش چندان پسندیده نیست مندرجاتش اهمیت شایان دارد و دارای مسلک ثابت و معتدلی است.

در مصر در روزنامه نریا بدیری آقای سید فرج‌الله کاشانی و سردیری میرزا - علی‌محمد‌خان پرورش داير میشود و نیکو رواج میگردد در لندن روزنامه خلافت که یکورق آن بفارسی نوشته میشود حقایق را بی‌پرده مینویسد و بطور کلی تغییر سلطنت ایران و بر طرف شدن مانع بزرگ آزادی مطبوعات بضمیمه دیالت امین‌الدوله برادر داره دولت‌جراید را آزادی داده یهلاخه هرچه میخواهد مینویسد خصوصاً که قوه‌جوان پرسوری هم بسیدان مطبوعات قدم میگذارد و آن مدیر روزنامه‌نورس پرورش مصر است. میرزا علی‌محمد‌خان پرورش جوانی است از اهل کاشان مدتی در طهران درداداره روزنامه ایران و اطلاع سرت منشی گری داشته صاحب قریحه روشن دارای افکار نورانی در فارسی نویسی ذبردست و با سلیقه است این جوان از تهران باز و پارفه بالآخره در مصر سردیر روزنامه نریا میگردد.

روزنامه نریا که بزرگتر سرمایه‌دار وجود این سردیر است در بر تو قلم نگارنده جالک خود و در سایه پیش آمد اوضاع زمان و مخصوصاً انقلابات ایران خواننده بیار در داخل و خارج مملکت ییدا نموده بعدی که مدیر کم سواد آن مفروض شده تصور مینماید با کناره‌گیری سردیر مزبور هم میتواند نریا را در همان اوج ارتفاعی که دارد نگاهداری نماید اینست که درختن نگاهداشتمن وی کوتاهی نموده او را ابدودی نمودن ناگزیر می‌لازد میرزا علی‌محمد‌خان که میداند نایش نور نریا در ایران از پر تو قلم آتش بار اوست و هرچه بپر عنوان بنویسد دارای همین اثر خواهد بود مصمم میشود خود روزنامه‌ی بنام پرورش دایر نموده اشنه انوار افکار وطن پرستانه خود را در روی صفحات آن بدینه خوانندگان برساند.

مدیر پرورش در این اندیشه از دوستان و هوای خواهان خود در داخل و خارج استمداد

مانی و معنوی نموده مساعدت‌هایی که اتفاق‌دار نمیرفته می‌بیند نگلارند نیز او را در این اقدام آنچه می‌تواند تشویق مینماید.

بالجمله طولی نیکشد روزنامه بروزش زهره صفت از افق مطبوعات فارسی سر برآورده هیجان شدیدی در افکار معارف خواهان و وطن پرستان تولید نموده نه تنها مقام خود را از نریا می‌گذراند بلکه نریارا بثربی انداخته جمعت آنرا پراکندگی مبدل می‌سازد.

روزنامه بروزش در هر بسته که با بران میرسد و مخصوصاً تهران در احساسات تازه و افکار جدید تأثیر اقلاب مخصوص می‌بخشد بطوریکه هر هفته روزهای ورود بست خارج جمعی از جوانان پر حرارت تریت یافته چند ساعت با تظاهر ورود پست و رسیدن روزنامه بروزش با یقین از ساعت شماری مینمایند.

مدبر بروزش که از احساسات سرشادر خود باخبر است و از اوضاع ایران و مخاطراتی که دد راه راستگونی و حقیقت سرالی می‌باشد یغیر بست دد برداشتن اول قلم برای نگلارش اول مقاله بروزش نگرانی شدید خود را از عاقبت خطرناک اقدامی که نموده اظهار و اشاره می‌کند گاه باشد جان خود را نیز در سر این کار بگذارد.

خلاصه اهمیت مطبوعات و حسن صورت و معنی آنها در این ایام بی‌دری برازدیده است از جمله انواع معارف در صدد تأسیس شرکتی بنام شرکت طبع کتب برمی‌آید ولی موفق نشده بالآخره در خارج انجمن این شرکت تأسیس و دادر می‌گردد.

یشتمان از هنرمندان در این کار میرزا محمود خان احشام‌السلطنه مسعود باقر خان اعتماد‌السلطنه، میرزا کریم خان سرادر مکرم، حاجی حسین آقا امین‌الغرب و نگلارند هستند شرکت طبع کتب با سرمایه ده هزار تومان تأسیس می‌شود در خیابان جلیل آباد تهران بنای خرایی را خریده آباد نموده مرکز آن شرکت می‌گردد.

شرکت طبع کتب میرزا محمد حسین فروغی مدیر تریت و فرزند او میرزا محمد علیخان و آقا میرزا محمد خلف میرزا عبدالوهاب قزوینی را برای ترجمه و تألیف کتابهای نافع استخدام مینماید.

شرکت طبع کتب احسان می‌کند که مکاتب جدید یعنی از همه چیز حاجتمند

یک دوره تاریخ ایران است که از روی اسناد متندات علمی بوده باشد و بزرگی موقن با نجاح این خدمت گشته تاریخ مختصری از روی تألیفات دانشمندان متخصص ترجمه و تألیف و با خط خوش طبع نموده بست محققین مدارس جدید میدهد.

شرکت طبع کتب علاوه بر تألیف کتابهای نافع بکی از مقاصد عمه اوایست که کتب مخصوصاً کتب تدبیی مدارس را با کیزه و ارزان تمام نموده از این راه نیز خدمتی بدانه معارف نموده باشد باینوساطه می‌گوشت اسباب کار را از مطبوعه های سری و سنگی و لوازم گردارسازی وغیره فراهم آورده نوافع را از هرجوت تکمیل نماید شرکت طبع کتب تاریخ مختصر اسکنند کیر، غرائب زمین و عجایب آسمان و سفر هشتاد روزه دور دنیا، پلیر، در مباری علوم طبیعی پژرا بایجهت، در صحبت ساده طیعی نزدیان خرد در اخلاق و پارهه ای از کتب دیگر را ترجمه و تألیف وطبع مبناید وهم کلام الله مجیدی که مبتدیان با آسانی بخوانند بطبع میرساند.

شرکت طبع کتب میخواهد با اقدامات خود مدارمداده رفته رفته از حاجتمندی شدید ملت مخصوصاً کتب تدبیی کانه خدمت خود را پیاپی برساند ولی افسوس که محبوط مملکت هنوز اتفاقی حن موقبت باینگونه اقدامات سودمند را ندارد. و باید دانست اندیشه تأسیس این شرکت موقعی در مفتر مؤسین آن تولید شده که بواسطه تغیر سلطنت و تشویقات شخص اول دولت هیجان فون العاده در افکار تجدیدخواهان عویضاً گشته هوای مملکت دوشن وساحت آن گاشن تصور مینده بچگونه رادع و مانعی دد پیش باشی معارف پروردان نصود نمیرفه است مؤسین شرکت طبع کتب گمان می‌گرددند روز بروز بر خریداران متاع آنها افزوده می‌گردد و تأسیس این شرکت استفاده های مادی و معنوی بسیار نموده از مختصر تفاقت قیمتی که میان نرخ نام شده کتاب و قیمت فروش آن منظور آید چون از هر کتاب چندین هزار طبع می‌شود سرمایه‌گذاری بست خواهد آمد که از آن سرمایه میتوان خدماتهای بزرگ بمعارف کرد ولی طولی نمی‌گذرد که پیش آمد احوال بطلان این تصورات را ثابت مینماید.

روزیکه اساس نامه این شرکت در شرف طبع است و نام مؤسین در آن درج شده بکی از دوستان مجروب رضا نمی‌گذرد نام من در جزو مؤسین منتشر گردد و می‌گوید

بالاخره زحمت اینکار بدلش تو خواهد افتاد می آنکه بمقصود خود رسیده بشی ولی نگارنده نمیتواند از خیرخواهی وی استفاده نماید.

جند ماه مؤسین شرکت مزبور اجتماع نموده بکارهای آن رسیدگی مینمایند تا آنکه سردار مکرم از دبی میرود و احتمالاً سلطنه از تهران دور میشود حاج حسین آقا ملافت طولانی میکند اعتماد سلطنه نیز بواسطه کم حالی ذاتیکه دارد نمیتواند یانی خواهد اقدام درستی نماید.

بالاخره تمام بارز حست بدش نگارنده افتاده می آنکه کتر فایده ملی بر آن مترب کردد از طرف دیگر یعنی آمدهای بی انتظار که سرآمدش تغیر سیاست دولت است با آنچه در فصول بعد می فاسله خواهد بود چرخ معارف را از سرعت سیری که داشته بازمیدارد و خورشید آزادی مطبوعات که نازه از افق سربر آورده در پس ابررسید غرض رانیها بهان میکردد.

حرف علم، کتاب، مدرسه، مطبوعات و آثار فکری از زبانها کمتر شنیده میشود و بگوشها کمتر میرسد در این حال جمعی از اشخاص طعمکار که از راه مطبوعات معاش مینمایند رواج بازار آنار شرکت طبع کتب را بدینه بثقلید نمودن در آنها و با استفاده های خصوصی از فواید آن برداخته از هر راه اسباب خلاصت برای شرکت وزحمت برای کارکنان آن فراهم میآورند و چون شرکت مطبوعات از مؤسسانی است که در بر توپک روشانی که ماند برق در اول دولت جدید جهیز نموده و غایب گشته تأسیس شده دولتیان وقت هم بدینه عطوفت با آن نظر تموده روی مساعدتی بیوی نشان نمیبخند در دراینصورت هرگونه نشینی برای دفاع از حقوق شرکت بخود می تبجه خواهد بود.

نگارنده چون اوضاع را چنین مشاهده مینماید نه تنها از توسعه دادن دائره شرکت منصرف میکردد بلکه با جدب تمام اطراف آزار جمع آوری نموده سهم شرکا، را خربده می آنکه بکسی ضرری رسیده باشد شرکت را منحل میلازد و در مقابل چند سال زحمت مردراست که آناری از آن شرکت در دابره معارف و مطبوعات باقی است و آن چند جلد کتاب سودمند است بدلتیمی هم برای شرکت باقی نمانده است. بلی باید اعتراف نمود که هنوز حس اجتماعی در این ملت قوت ندارد دراینصورت

هر کار که رشت آن بست بک شخص بوده باشد دوام و استحکم آن پیشتر است از کاری که صورت نوعی دارد و اختیارش بست بک جمع سپرده میشود چنانکه شرکتهای تجاری تأسیس شد و بواسطه می اساسی دولت بادسوائی منحل گشت.

باری مطبوعات دوباره دچار تغییر شده ولی باید دانست که چنانکه ساعتها بر ضد معارف نبتوانند بین آن را متلاشی سازد و حرف لزوم تعلیم و تربیت را از میان برد ناما عادتی با توسعه دائره مطبوعات هم نبتوانند دائره آنرا بکلی محدود سازد بلکه باقتصای زمان و از روی حاجت دائره مطبوعات خواه یا ناخواه و سمت میگیرد مطبوعه های سنگی کم کم از میان رفته بجای آنها مطابع سری برقرار میگردد و روز بروز بر و سمت و تراکت آن افزوده میشود لکن وقتی میتوان برتری و تعالی مطبوعات امیدوار بود که بواسطه فورخواتندگان ارباب قلم از آنار قلمی خود و مبادرین طبع و نشر آنها از تجلیالت خوبی سودمند گردند.

وبواسطه نبودن قانون و رعایت نشدن حقوق مصنفین و مؤلفین ارباب قلم دلسرد نگشت در نگلادش و گزارش آنچه مبتوانند کوتاهی شمایند.

اینجا لازم است با جمالی از اوضاع وزارت انبیاء اشاره نمایم.

در سلطنت ناصرالدین شاه محمدحسنخان اعتمادالسلطنه وزیر انبیاء اعیان شد این شخص بالاستعداد ذاتی خود دائره انبیاء را و سمت داده دارالترجمه و دارالتألیف دولتی تأسیس نمود و جمیع از دانشمندان و از آشنايان بزبانهای خارجه را بکار رواند و از ترجمه و تأثیف میکنند و خود نیز تصرفاتی نموده تعلیماتی مینهند در تیجه این اقدامات کسی در فتوح مختلف طبع و نشر میگردد و آناری از او و از عهد وزارت شش باقی میماند. بعد از اعتمادالسلطنه وزارت انبیاء با شخصی رسیده که عنوان احترام و وسیله معانی برای آنها میگردد.

بالاخره کار وزیر انبیاء منحصر میشود بحق انحصار دادن در طبع کتب و طبع روزنامه دولتی و جلوگیری از آزادی قلم در جراید محدودی که نشر میشود.

اوائل سلطنت جدید وزارت انبیاء با محمد باقرخان اعتمادالسلطنه است اقدامات امین الدوّله در کار معارف و مطبوعات و تأسیس انجمن معارف شرکت طبع کتب و هیجان

انکار تازه وزیر انتطباعات راهم برای اندیخته جنبدجوشی مینمایندگی طولی نمیکند که وزارت مطبوعات بعنوان نلانخانه و خرج سفره بملامحمد (۱) معروف بهبو داده میشود این ادلبار است دهابن ایام که یک شخص معنم وزیر گفته میشود.

ملامحمد از عنوان وزارت انتطباعات باید تحصیل معانش کند و ذخیره هم برای ایام یکاری خود بدست آورده باشد این است که هر تأثیف نافعی از هر کس بازارش رواج باشد از یکی از مشترین طبع و نشر کتب مبلغی رشوت گرفته اஜازه طبع و نشر آن کتاب را بازمیدهد کرچه حق مخصوص مؤلف بوده باشد و در مقابل اعتراضی که بر او میشود متهم میگردد بازادی مطبوعات قانونی هم دارد نیست.

وبالجمله وزارت انتطباعات این شخص طباع بر شاندوز گارلطمہ بزرگی بعلوف و مطبوعات وارد میآورد که جبران آن بزودی مشکل میباشد.

فصل بیست و نهم

عزل امین‌الدوله و سیر قهرائی

آبا بدینه نیت برای یک ملت که چون ریاست دولتش بهده وزیر روش ضمیری مانند میرزا علیخان امین‌الدوله افتاد سلامت نفس و نداشتن وصف سبیت بزرگتر تصریح او و معارف پروردی گناه عظیمش شمرده شود؛
البته مشعله افروختن در محله کوران و ممتاز و آرامی در حوزه شروزان شرط عقل و داشت نیست.

امین‌الدوله مبغواحد سرگشتن و ادی خلالت و کم گشتن یا بدان حیرت را با ناصیح مشقانه و یاننت حکیمانه بر منزل سعادت رهبری نماید در صورتیکه آنها را گوش استماع نمیباشد.

قدرت شخصی ناصر الدین شاه بضمیمه آنکه زیرستان او بروزگان دست تیریت

(۱) ملامحمد آخوندیست از اهل هر ک اسلیان زبان فرانسه تحصل کرده سالها دفتر بورسیه اوراق خاصه برای ولیبد مظفر الدین میرزا بوده باین ملاحظه در خلوت ولیبد میتو بخواند میشه است.

خودش بوده‌اند میتوانسته است از همی دھو سهای مختلف اند کی جلوگیری نماید.
اکنون آن قدرت از میان رفته و آنچه بجاو آن نشتم خود را نمیتوانند گاهداری
نماید جه رسید که مملکت را نگاهدارد و حق هر صاحب حق را ادا نماید.

بدیهی است چون دسته امور تنها بست سلامت نفس دروتنانی فکر و خبالات
بلند حکیمانه افزاد بی آنکه در مقابل این امیدواری یسم و هراسی بوده ماند البته
بعد ام آن اساس امیدوار نمیباید بود و خوف درجا هردو لازم است تا در امور حسن
جریان حاصل گردد بلاده موافعی که در راه صدارت امین‌الدوله عزم اندام نموده
قابل توجه میباشد و پس از خواندن سطور ذیل تصدیق مبناید که قوت موافع دد
ریاست امین‌الدوله جهاندازه بر قوت مقتضیها برتری داشته است.

امین‌الدوله اسبابی را که میتواند برای موقعیت خود در نظر داشته باشد چند
جز است اول حسن بیت و حس وطن پرستی خوبی دوم بست آوردن قلب شاه سیم
افتضای وقت و زمان چهارم مساعدت نیداران ملت با افکار او.

سبب اول وقتی میتواند کار گر باشد که قوت موافع بر آن برتری نجوید بر سبب
دوم جه اعتمادی میتوان داشت در صورتی که دل شاه در دست دیگران است سبب سیم
الته کار رواست ولکن بتدبیح و باطول مدت میتوان از اتفاقی زمان استفاده کرد اما
سبب چهارم که تنها نکه گاهیک دولت میتواند باشد بدینخانه در مملکت‌ها باندازه‌ی
ضعیف است که اگر خود حاجتمند نکیه دادن بدولت نباشد نمیتواند تکیه گام دولت
واقع گردد.

اینک نظری بموافع که در کار ریاست امین‌الدوله بوده است اول مانع خارجی
چنانکه از یعنی نوشته‌شده امین‌الدوله در سیاست خارجی بانگلیس یشتر نظر دارد
تا بروس یعنی اخلاق و افکار این وزیر با دعو کرایی انگلستان متلبتر است تا با
حکومت استبدادی تزاری در اینصورت رو سها از فرام آوردن موجبات برهمزدن
صدارت امین‌الدوله دقیقه‌ی فردگذار نمیباشد در صورتی که نفوذ سیاست آنها بر ظاهر
سیاست انگلیس در ایران برتری دارد.

بالآخره کارکشکن میان سفارت روس در تهران با صدر اعظم باینجا میکند

که جون یلاق سدراعظم در شیران بالا دست یلاق سفلات روس است و رامعمول آن از خیابان روبروی سفلات میباشد روسها عبور کردن کالـکه سدراعظم را از آن شارع عام ممانعت مینمایند.

بديهي است با قيدت كامل روس در ايران و با ابن ضربت شدید آنها صدارت امينالدوله چه اندازه استعداد دوام خواهد داشت.

مانع دوم از نادرضايی روحانیان و روحانی نمایان و رجال دولت و خلوتیان شاه از صدارت امينالدوله تولید میشود.

اما روحانیان و روحانی نمایان ـ چنانکم در آخر فصل یست نوشته شده امينالدوله که نبع مملکت را دد دست گرفته میخواهد بمعالجه ابن امرامن پردازد میداند خلط و مزج روحانیت و سیاست یکی از بزرگتر علتهای مزاج ابن مرین است ابن است که از ابتدای ریاست خویش بر روحانی نمایان می‌اعتنای نموده دست دخالت ایشان را تا آنجاکه توانسته از دامان کارها کوتاه کرده کاملاً عکس سلوك امينالسلطان را با ابن طایفه اختیار نموده است آقابان از يك طرف نسبتواند ابن می‌اعتنای سدراعظم را تحمل نموده باشند و از فوائدى که از مند صدارت با آنها میرسیده معروف بمانند و از طرف دیگر در مقابل اقدامات اساسی امينالدوله که موجب یداری و هوشباری ملت و ضرورة موجب کاد گشتن بازار آنهاست ساكت و یطرف بمانند مخصوصاً موضوع توسعه معارف و تأسیس مدارس جدید با آنچه در بردار از ییکار شدن جمعی کثیر از ملبین بلباس طلاب علوم دینی و اظهار ارادت سدراعظم بعضی از روحانیان وارسته از دبیا ماتند حاج شیخ هادی نجم آبانی و غیره موجب جنجال کردن روحانی نمایان گردیده است.

این است که بشulle این آتش دامن میزند و با جتمع نمودن وجوه علمیو آقابان روحانی در مدرسه خانمروی برای درخواست نمودن مساعدت از دولت در کار موقوفه‌ی که میخواهد در دست آنها بوده باشد متوجه میگردد.

رذسای روحانی مزبور در کارهای از این کار مهمتر اگر يك تن آنها از دولت

تغاضا می‌کرده حاجت او برآورده بینده اکنون هم جمع کشته در خواسته بینما بیندو پذیرفته نیستگردد.

بالاخر دولت را بخیال خود تهدید مینمایند که اگر مقتضی الامر ام نگردند همه ایران را ترک نموده در عتبات عالیات مجاور خواهند گشت.

امین‌الدوله از جانب شاه جواب میدهد راه زیارت بته نیست هر کجا می‌خواهد روانه گرددند رؤسای روحانی بعد از شنیدن این جواب برای برهم زدن صدارت امین‌الدوله قوای خود را جمع آوری نموده حتی آنکه شاه را بعنوان فراد عقبه دیر روی از طریق شیخی تهدید مینمایند و میدانند شاه از دادن این نسبت بلو اندیشه دارد تهدید مزبور هم می‌افزاید و بر جرأت مخالفین امین‌الدوله می‌فزاید.

اینجا باید نظری بقیه اردیل انداخته سرچشمه تولید موافع صدارت امین‌الدوله را در این شهر بیز مشاهده نمود.

اما قم امین‌السلطان در گوش خانه در حال معزولی نشته کارکنان وی و جیره خواران تهی دست شده اور در تهران در هر لباس باداشتن‌همه گونه اسباب از افراد ختن هر آتش بر ضد امین‌الدوله و از دامن زدن بهر آتش افروخته بمستدیگری برای ابتکار آنی غفلت ندارند.

و اما اردیل ملک التجار تهران ب بواسطه اختلافی که میان او و امین‌الدوله در موضوع ملکی بوده بحق یا ناحق در صورتیکه با مقام و اخلاق صدراعظم مناسب نبوده است بار دیل تبعید گشته کارکنان وی که یشتر آنها تقریباً همان کارکنان امین‌السلطان می‌باشند هم در اخلال نمودن بکار صدارت امین‌الدوله دقیقه‌ی فردگذار نمینمایند.

این موافع دد کار صدارت امین‌الدوله هست بعلاوه یک مانع داخلی که آنرا هم کوچک نمی‌توان شمرد و آن رفتار سرتایا غرور زن و فرزند صدراعظم است که او خود از همراهی با خجالات ایشان تایلک اندازه ناگزیر می‌باشد و بواسطه سلامت نفسی که دارد مقهور آنهاست می‌آنکه عواقب آنرا ملاحظه کند.

آری صدراعظم باعده رزانه رأی و شهامتی که دارد بسته هوی و هوس زن و فرزند خویش گرفتار می‌باشد این مادر و فرزند هم رسیدن با آرزوی های شخصی خود را

بر رعایت مقام پدر و شهر خود مقدم میرزا محتنخان فرزند بزرگ‌ترین الدوله سال‌هاست با حاج میرزا محتنخان مشیر الدوله که بعد از عزل امین‌السلطان در عدد وزرا، نامبرده شده وصلت نموده دختر مشیر الدوله معروف است بفضل و کمال و در میان زنان این عصر ضرب المثال می‌باشد.

فرزند امین‌الدوله در این وقت که بخشش بصدارت رسیده هوس مینماید دختر مشیر الدوله را از خانه خود بیرون نموده یکی از دختران شاه را بعیالت خود در آورد و مادر را راضی نموده و پدر را بمساعدت با این خیال مجبور ساخته بهوس دامادی شاه و تحصیل اعتباری از این راه صبیغی ترین دوستان بخشش یمنی مشیر الدوله را دشمن ترین اشخاص نسبت بخانواده خود می‌لاد.

مشیر الدوله با اینکه برادر روحانی و همفکر بالامین‌الدوله است بعد از این واقعه همیست دشمنان او گفت بلکه بزرگ‌تر آلت اجرای مقاصد آنها می‌گردد.

بدیهی است عزل امین‌الدوله بست شاه است و رأی شاه بست خلوتیان خود خلوتیان و خواجه سرابان هم که از زیاست امین‌الدوله سودی نبرده‌اند اینک از طرف امین‌السلطان بنویدهای نقد و نسبه و رسیدن با آرزوها نطمیح گشته از هر کونه کارشکنی در تزد شاه بر ضد امین‌الدوله خودداری نمینمایند.

در این صورت باید دید مهره صدارت امین‌الدوله بجهه خانه خطروناک افتد و است روز پانزدهم محرم ۱۳۱۶ امین‌الدوله بدربار وارد شده از جانب شاه با لوگته می‌شود استفاده خود را تقدیم دارد.

امین‌الدوله درخواست تشرف می‌کند و چون شرفیاب می‌گردد در حضور شاه نشته می‌خواهد خاطر همایون را از مقاصدی که براین استعفا مترتب می‌شود آگاه ساخته قلب اورا متوجه فیخ عزیمت نماید یعنی آنکه بداند در بست سرکسی ایستاده از این گفت و شنود منحصر می‌گردد در این حال سیدی از خلوتیان شاه که معرف به پر رومی و ساجت است ملقب بمقتدرالسلطه آمته از در درآمده کنار دیوار ایستاده شاه اشاره مینماید که فریب سخنان صدراعظم را نباید خورد.

سید دامن سرداری سبد خود را کنار زده شال سبز را نمایان کرده دست

بر علامت سعادت خود زده شاه اشاره مینماید یعنی بسیارم سوکن بصدارت این شخص
دیگر تن نخواهیم داد.

نتیجه آنکه شاه از نگاهداری امین‌الدوله ناامید گشته بخنان او کوش نداده استغای اورا می‌ذیرد کارها بقوس نزول سیر نموده بحرکت قهرائی می‌افتد.

کفتم بد مقنند چون دست بنال سبز خود زد شاه یقین کرد دیگر نمیتواند امین‌الدوله را نگاهدارد بلی بثال سبز خود قسم خوردن مقندرالسلطنه بفرق مقدس شاه قسم خوردن حکیم‌الملک و بدو دست بر بدیه ابوالفضل‌الجاس قسم یاد کردن امیر بهادر جنگ هر مله‌ی را نزد شاه قطعی و غیر قابل تردید می‌سازد چنان‌که وقتی همین اشخاص خواستند شاه را از عبد‌العزیز میرزا فرمانفرما بدگمان کشند شی در منزل یکی از آنها عیسی خان خواجه را که فامت بسیار کوتاهی دارد روی صندلی نشانید و بلوگفتند بجای فرمانفرما حرف بزنند و از یحالمی و بی‌لیاقی شاه صحبت داشته بکویید این مرد را باید از تخت فرود آورده و ناصر‌الدین میرزا را (فرزند ناصر‌الدین شاه که بالفرمانفرما نسبت دارد) بحال اد نشانید در این حال حکیم‌الملک و مقنند حاضرند و این سخن را از زبان فرمانفرمای ساختگی می‌شنوند امیر بهادر جنگ هم از در در آمده نامیان اطاق می‌آید و قسمی از گفته‌های خواجه را شنیده برمی‌کردد فردای آن روز مقنند شاه می‌گویید دیشب در مجلستی فرمانفرما جنین گفت و بنال سبز خود بر صحبت گفارش قسم یاد مینماید و علاوه می‌کند که حکیم‌الملک و امیر بهادر هم شاهد مطلب هستند شاه حکیم‌الملک را طلب کرده استفاده می‌کند بفرق او قسم یاد مینماید که از زبان فرمانفرما این کلمات را شنیده امیر بهادر را هم می‌طلبید او هم بند دست بر پرده ابوالفضل‌العلیس قسم می‌خورد که فرمانفرما را روی صندلی در آنخانه دیده است که اظیل‌النارضائی از شاه می‌کرده و اضافه مینماید که او هرگز جرأت نداشته در حضور وی جنین‌چهارمی‌گشتند که اگر جاری می‌کرده با شمشیر دهانش را پاره مینمودم شاه قطع حاصل می‌کند که قضیه صحیح است و فوراً امر صادر می‌کند فرمانفرما را برق عرب تبعید نمایند و بعد از مدت مدبود ساختگی بودن قضیه معلوم می‌شود و اورا مراجعت می‌دهند خلاصه امین‌الدوله میرود و دولت تازه بالاشخاص ذیل تشکیل می‌کردد.

حاجی میرزا محسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه و نخجوانی وزیر، میرزا اسماعیل خان امین‌الملک وزیر داخله و منتظر ورود برادر خود امین‌السلطان از قم. حبیق‌خان مافق نظام‌السلطنه وزیر مالیه. وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار وزیر جنگ - دوماه کار دولت بدین منوال می‌گذرد تا در ماه ربیع‌الاول ۱۳۱۶ امین‌السلطان بنیران آمده بشغل صدارت میردادزد.

روز دوم ماه ربیع‌الاول ۱۳۱۶ نگارنده درالیه از امین‌الدوله صدراعظم معزول دیدن مینماید در صورتی‌که امین‌السلطان نازه وارد شده در قیطریه شیران منتظر رسیدن بمند صدارت است و با آمد ورقت اشخاص تزدای امین‌الدوله مراقبت کامل دارد و بالته نیغواهد کی با او آمد و شد داشته باشد.

امین‌الدوله در گوشه باغ‌الیه با برادر خود مجدد‌الملک مشغول تعریف است. نگارنده در اول ورود پس از تعارفات رسی از صفاتی‌که شیران مینماید امین‌الدوله جواب می‌دهد چونکه منسوب است بعدها.

پس باحال حیرت و از روی تعجب باشاره دست و سر از نگارنده میرسد چهرا جنین شد جواب میدهم از خاییل نوعی بر سیدند با وجود بودن علی‌ابن‌ای طالب چه شد که او خانه نشین گشت و دیگران بر روی تقدم جنتند خلیل جواب گفت: بهر نوره نورهم و خالق جمهورهم جمهورهم و الناس الی اشاهیم امیل - حاصل آنکه می‌باشد انکار علی و مردم فاصله بسیار بود و مردم امیری هم افق بالفکار خوبیش می‌طلبیدند.

از این جواب امین‌الدوله را تعجب آمیخته بر سرتی روی داده از جای بر می‌خیزد دست نگارنده را گرفته بتمثیل اطراف باغ روانه می‌گردد.

امین‌الدوله در مذاکرانی که با من مینماید می‌خواهد شخص سیم در میان نباشد گرچه برادر خود بوده باشد.

امین‌الدوله از هر مقوله صحبت داشته بالاخره نگارنده را باستقامت نمودن در نکاهداری معارف نورس توسبه می‌کند و من با او اطمینان میدهم که بقدر مقدور استقلالت نمایم.

این ملاقات یعنی از آنجه صدراعظم معزول لدا مرور نموده باشد صدراعظم

منصب را از نگارنده مکند می‌لازد جنانکه از آثار در آتیه نمودار می‌گردد .
امین‌الدوله پس از معزولی دجله صده های روحانی بسیار می‌شود دشمنان
معارف، کهنه برستان، استبداد خواهان و دیگر مردمدارای اینگونه عقاید هر چیزی را اند
اور آزار نموده آزرده خاطر می‌لازند و از رها نمودن هر گونه تیر تهمی بجانب وی
دریغ نمیدارند .

امین‌الدوله بعداز معزولی یغاصله از ازاردیل نلگران شمات آمیزی بالعضاى
ملک التجار تبعید شده می‌غواند که در آن این شعر منوجه‌ی درج شده :
شعر ناگفتن بازشیری که باشد نادرست بچه نلزادن به از شماهه بفکنند جنین
(جونکه مدت صدارت وی پیش از شماه نبوده است) .

اگر روحیات میرزا علیخان امین‌الدوله و حاج محمد‌کاظم ملک التجار را بابکدیگر
بنجیم و حالات و صفات ذاتی هر یک را تجزیه نموده یکدیگر قیاس نمایم آنکه
تیرشمات را که با سیم نلگراف از ازاردیل بتهرا نمیرسد نظر نموده بینیم از کدام دست
رها گشته و قلب چه کس نشته آنکه میتوان باند کی از روحیات این ملت و اوضاع
این مملکت بی‌برده باشیم .

امین‌الدوله پیش از زمامداری امور مملکت دوستان و طرفداران بسیار برای
خود تصور مینموده سالها اشخاصی بعلیه نشینی مجالس بازراکت او در هوای خوش
و صفاهای دلکشن پلک اقامه کاهن از روی تملق سرانی بوی اظهار ارادت مینموده‌اند
و در مدت یک‌دیگر ریاست آنها را بعرض امتحان دد آورده در موقعیکه
کناره گیری مینماید نمیتواند بحقیقت بالانگشتان خود یک‌مددوست صیبی نابتقدم
برای خود بشمارد .

راستی چه بدینختی از این بالاتر است برای امین‌الدوله و برای مملکت که روح
وفاکاری در آن اینقدر ناتوان باشد .

امین‌الدوله امتحانات خود را درباره کائیکه دعوی دستی بلوی مینموده‌اند.
در مدت چند ماه که میان خلعاد از صدارت و حرکش از این غاصله می‌گردد تکمیل
مینماید و بکلی گوش نشینی اختیار می‌کند .

با این همه آیا میکذارند با نهایت آزدگی و در کمال پر بشانحالی گوشنی نشته بر حال خود و بر حال اسف اشتمل مملکت تأسف بخورده خیر نمیکذارند و نمیتوانند دیگر در طهران و نواحی آن زندگانی نمایند بالاخره مجبور گشته سفری اخبار مینمایند و عازم مسافرت حجază میشود.

امین‌الدوله پس از مراجعت از حجazole مدنی در حدود قفقاز باخانواده خود زندگی نموده بالاخره بکیلان بازگشت کرده در لشتنا ملکی خود با کمال افسرده‌گی امرار جبات نمایند.

فصل سی ام

امین‌السلطان و معارف و تأسیس مدرسه شرف

در بیوچه سرگرمی وطن برستان و معارف پروردان تهران بتوسعه دائره معارف و فراهم آوردن موجبات تعلیم و تربیت عمومی یکانه بنتیان این اسلام از میان رفته دیگری بعای او مینشند که نه تنها دارای آن عقاید و افکار بست بلکه نظر به دشمنی که بالامین‌الدوله داشته و اخیراً هم بر حرارت آن افزوده شده ممکن است به مؤسلم و تابع افکار او بدینه خشم آسود نظر نموده و از معون نمودن آن آندر دربع ندارد.

بلی رفتن امین‌الدوله و آمدن امین‌السلطان بزرگتر آفت برای طفل یکنه معارف جدید تصور میشود.

امین‌السلطان شاید در ابتدای امر تصور مینماید بی‌زحمت نمیتواند باط معارف نورس را در هم یوچیده آنرا بگوش فراموشی یندازد اما پس از چند دوز که بگفته‌های اشخاص باخبر از داخله و خارجه و مخصوصاً خارج‌دعا گوش فرا میدهد مییند اظهار مخالفت نمودن آشکدا بالاس معارف برای ادموج بدنامی شدید است و جز دشمنی با موسس آن بر محمل دیگر حمل نمیگردد و بعلاوه مییند علاقمندی شاه بالاس معارف بحدی است که نمیتوان اورا از مساعده با این اسلام منصرف داشت.

بالبر، وصف امین‌السلطان از دیدن بک هیئت مرکب از شخصیت‌های مدار علاقمند بوطن خود بنام انجمن معارف آنهم بار سبب ارطرف دولت یعنی نگران است تا از وجود دوسته بلب مکتب ابتدائی تلازه دایر گشته.

امین‌السلطان بظاهر بانجمن معارف ضدیت تسویه بلکه اظهار مساعدت هم مینماید خصوصاً که مینماید اعضای انجمن معارف با او اظهار بستگی کرده از او مساعدت و همراهی مطلبند.

انجمن معارف بعد از عزل امین‌الدوله و نصب امین‌السلطان اندکی دست دپای خود را جمع نموده با ملاحظه و آهسته تحریر کت مینماید تا از نیت دولت جدید درباره خود مستحضر و مطمئن گردد.

امین‌السلطان اگرچه باقتصای سیاست بظاهر بانجمن معارف ضدیت نمینماید ولکن دشمنان معارف و مخالفین معارف خواهان و خصوصاً دشمنان امین‌الدوله در تشویق نمودن او بیرون از این اساس دقیقه‌هی فروکذار نمیکنند مخصوصاً معلمین یکار شده سرخانها و باره‌هی از روحانی نمایان مفترض یخبر از اوضاع دنیا که یشتر تیرها از کمان آنها بجانب اسلام معارف اندادخه میشود و بنوان غصه‌واری از اسلام و پاس شریعت غرّا در اینکار جد مینمایند.

انجمن معارف در این وقت بعضی از اعضا خود و دیگر اهل قلم را بنگلارش کتابهای مفید برای تدبیر مکاتب تشویق میکند مخصوصاً در شرعیات که محل توجه عموم است. نگارنده نیز داد طلب انجام این خدمت گشت بنگلارش رساله‌هی مشتمل بر اصول و فروع و اخلاق بفارسی ساده با ادله مختصر شروع مینماید بنام شجره طیبه قسمی از اصول آن در انجمن خوانده میشود حاضرین تمجید کرده افسوس میخورند که هنوز شاگردان مکاتب استعداد خواندن آن کتاب را ندارند و میگویند آنچه امروز بآن حاجت داریم شرعیاتی است که مبتدیان را بکار آید چه شود انجام این خدمت را بهده گرفته باشی.

نگارنده این تقاضا را پذیرفته در مدت کم کتاب علی را نگاشته بهتر صورت که مسکن بوده طبع نموده در تمام مکاتب ابتدائی تدبیر میشود و مورد توجه عموم مبکردد.

کتاب علی نه تنها درس شرعیات مکاتب رامنظم نموده قابل توجه بینود بلکه بمنزله سپری است برای نگاهداری نمودن معارف نوری از تیرهای تهمت بیدایاتی که از طرف بیدایاتی خیقی بجانب مؤسین آن رها میگردد.

نگارنده پاس حقوق امین‌الدوله که تا این وقت در تهران است اول نخه کتاب علی را که جلدشده یادگار برای او بفرستد امین‌الدوله در جواب شکرآمیزی که از این یادبود و حق نناسی نوشت، بگوید ابدوارم بمناسبت اسمی انتخاب این کتاب یمین بند شده باشد در این عبارت نظر دارد با آیه شریفه قرآن: داما من از تو کتابه یمینه تا آخر آبه چونکه نام او علی است.

کتاب علی انجمن معارف را تقویت میکند مکاتب را روح تلازه میبخشد و زبان بدخواهان را نايك اندازه کوتاه مینماید.

انجمن معارف در عاهه رییع‌الثانی ۱۳۱۶ بواسطه هجوم آوردن اطفال قرابقت مجانی مدرسه علیه بر حسب وعده‌ی که از یعنی داده یک مدرسه مجانی مستقل بنام شرف دایر می‌سازد.

مدرسه شرف در تخت ریاست میرزا علی اکبرخان نظام‌الاطباء کرمانی بزودی دایر شده طولی نبیکند قریب دویست نفر از اطفال فراز در آنجا جمع شده مجاناً بتعصیل می‌پردازند و بواسطه سلامت نفس و ملاحظه بسیار که رئیس این مدرسه در شغل طبابت از همه کس دارد بعضی از اطفال اغتبیاً هم حق هرا را غصب مینمایند و این اول بی‌ترتیبی است که با اساس معارف جدید متوجه میگردد.

انجمن معارف مدرسه شرف را در موقعی میکشاید که از طرف دیگر دولت نگران است و از دشمنان معارف مخصوصاً عوام‌زبان از ایشان اندیشه دارد این است که راجع بنشن شاگردان آن حکم بر زمین و بروی فرش قالی و باروی نیست بر عایت عادت عوومی شن اول را برگزیده اطاقهای مدرسه شرف بقالیهای خوب‌خوش میگردد. قالیهای مزبور بس از بر طرف شدن ملاحظات سرمایه‌ی برای اساس معارف کثنه بالاخره اطاقهای وزارت‌خانه معارف و اطاقهای پذیرائی بعضی از مدارس دولتی را مزبن مینماید.

اینک نظری بهانجمن معارف داعنای آن نگارنده درانجمن معارف از کسانی است که جز بصحت امر درعايت قوانین موضوع داجتناب از خودربا و اغراض شخصی بیچیز نظر ندارم و در اینصورت باقدامات مفتاح الملک ورقابتهاي که بالاحتشام السلطنه میکند وخصوصاً یملأحظاه کبها که در تأسیس مدرسه افتاجه ازانجمن دارد و خود را پای بست مقررات آن نمیداند بدینه محبت نظر نموده کاهی در مقام اعتراض بوی بر میآید.

بدبیی است مفتاح الملک در مقابل اعتراضات نگارنده در برابر رابطه هر آمیز من با احتشام السلطنه دلخوش نیست بلکه اغلب ملاحت هم مینماید اما احتشام السلطنه بعدت درباریان صورت ظاهر را با مفتاح الملک نگاهداری نموده نیکذارد کشمکش باطنی آشکار گردد.

احتشام السلطنه روزی به اصرار نگارنده معاشر افتاجه برده بفتح الملک الفت میدهد اما بین اقدامات تبعه نداده داعنای انجمن معارف دو دسته میشوندیک دسته احتشام السلطنه، اعتماد السلطنه، ناظم الاطباء، محمد اسماعیل خان آجودان باشی حاج شیخ مهدی شریف کنانی و نگارنده و بعضی دیگر

دست دیگر مفتاح الملک، متحن الدوله، شیخ مهدی شمس العلماء، مؤتمن الاطباء، و بعضی دیگر مسلم است این اختلاف کلمه و این دویت و کشمکش اعنای انجمن معارف موافق میل باطنی رئیس دولت میباشد و بهتر دیله است برای بر هم زدن آن و آسوده خاطر کشتن او از این رهکند.

خصوصاً که مفتاح الملک بواسطه بکی از اولادش رابطه خصوصی با صد اعظم حاصل نموده در اجرای مقاصد باطنی او از جان و دل میگوشد.

مفتاح الملک علاوه از بیرونی افکار باطنی رئیس دولت از بست آوردن قلب نیرالملک وزیر علوم نیز خودداری نموده باز وعده میدهد که احتشام السلطنه را جای خود نشانیده نگذارد بحقوق وزیر علوم تعازز نماید.

نیرالملک که در مدت صدارت امین الدوله مانند مرغی که در جنگل شهباذ گرفتار باشد مفهور دست احتشام السلطنه بوده بی اعتمانی بیار از کسی که زیر دست خودش

در دارالفنون تحصیل کرده دیده و صدعت روحانی زیاد تحصل نموده است اکنون در سایه صدارت امین‌السلطان ضدیت باطنی او بالامین‌الدوله و کارهای او میخواهد برو بالی گشوده مقام خود را منهکم سازد در اینحال مسلم است هر امیر مفتح‌الملک و دسته اورا در انجمع معارف با خود بر قیمت شمرده از هر گونه مساعدت ظاهری و باطنی با آنها در بین نبیارد کرجه مرد خوبی است ولی او هم بشری است ماتد دیگران.

احتیام‌السلطنه ازیش آمدن این اوضاع نکران مانده قصد مینماید صدراعظم را با جمعن و بمناسبه علمیه دعوت نموده از آثار جدید معارف و خدماتی که در این مدت شده نمایشی بلو داده باشد اما بقین ندارد که صدراعظم این دعوت را بسیرد.

احتیام‌السلطنه بتوسط حاج عیزاز امتحان مشیر‌الدوله صدراعظم را برای آن بمناسبه حاضر میکند.

کنتم بتوسط مشیر‌الدوله بلی گرچه ازیش بواسطه اختلاف سبک و سلیقه میان امین‌السلطنه و مشیر‌الدوله صفاتی نبوده ولکن کدورت مشیر‌الدوله از امین‌الدوله و خانواده او اورا با امین‌السلطنه نزدیک ساخته و ددموق شیخ‌الوزراء اوجدد و جهد نموده امین‌السلطنه را دوباره بمقام صدارت رسانیده است.

این است که اکنون از طرف صدراعظم مورد ملاحظه بسیار است و در حقیقت احتیام‌السلطنه در مقابل ضدیت باطنی صدراعظم با معارف و دلتشکی نیر‌الملک وزیر علوم و مفتح‌الملک و قستی از انجمع با او تنها تکیه‌اش بدستی مشیر‌الدوله وزیر خارجه است که خود معاون اوست.

مشیر‌الدوله هم در نگاهداری احتیام‌السلطنه و جلوگیری از حمله‌های دشمنانش کوتاهی نمیکند خصوصاً که با اسن معارف هم سبیانه مساعدت دارد.

بالجمله صدراعظم در عشر اول ماه جمادی الاولی ۱۳۱۶ با جمعن معارف می‌آید انجمن در فضای مدرسه علمیه منعقد است با تمام اعضای خود و عموم کارکنان جدید معارف از معلمین و اجزاء، وغیره.

شناگری دارند صدراعظم از دیدن این مجلس و این ازدحام حیرت نموده ابیت معارف جدید

توجه اورا جلب کرده درجای خود می نشیند .
 یکطرف شاهزاده چهانسوز میرزا حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله و میرزا
 نصرالله خان مصباحالملک و طرف دیگر شاهزاده عمامالدوله شاهزاده امیر خان سردار
 میرزا محمود خان حکیم الملک حسینقلیخان هافی نظامالسلطنه مینشینند با اعضای
 انجمن معارف .



علوه بر کساییکه در متن آذاب نامبرده شده‌اند حاضرین از راست بچ بعابرند از حاج شیخ
 مهدی شریف کاشانی - شیخ مهدی عبدالرب آبادی - حاج میرزا یحیی دولت آبادی

میرزا نظامالدین خان مهندسالممالک فرزند خود امیر سهام الدین خان را که از
 محصلین مدرسه علمیه است امتحان مینماید .

البته وزیر علوم باید در این مجلس مشیر و مشار باشد ولی او در گوشه‌هی ساکت
 نشته و احتشام السلطنه در میان مجلس خودنمایی کرده بر حرارت آتش حسد دشمنان
 خود می‌افزاید .

د باید دانست که از وزیر علوم هم در این مجلس غیر از تماشاجی بودن کاری ساخته نیست. روی میز در برابر صدراعظم چند مجلد کتابت که نازه تألیف گشته و کتابچه اسلی انجمن معارف که مشتمل بر مستخط همایون و خط امین‌الدوله داسی اعانه دهنده‌گان است نیز میباشد.

میرزا علی‌اکبر خان نظام‌الاطباء، نسخه کتاب لقتنی که تألیف نموده و زحمت بیار در تألیف آن کشیده است بصدراعظم ارائه داده دیباچه آنرا در حالتی که پیش روی صدراعظم سربا ایستاده است با نهایت سرعت از اول تابا آخر قرائت مینماید و مورد تسبیح و تنهیز میشود.

حکیم‌الملک دست برده کتابچه مزبور را برداشت در صفحه اول چشم بسته خود شاه میافتد که دوهزار تومان اعانه داده وزیر آن بنخط امین‌الدوله که دوازده هزار تومان کرم نموده این صفحه را بصدراعظم ارائه میدهد صدراعظم از روی سر زنش میگوبد کبکه شن قدم از دلنمود خود پیش یافتد عقبتی این مبنود که شد شنیدن این سخن یسوع غرض آمیز نیست بشخص معارف خواهی که مبلغی قابل نیاز معارف نموده باشد نگارنده را قلبآ تنفس ساخته از گوینده آن دلتنگ میشود.

بالجمله درختم مجلس صدراعظم بث اسکناس بانصد تومانی نیاز معارف نموده بست احتمام‌السلطنه میدهد و در اینه میگردد.

در این مجلس نگارنده احسان میکند که بواسطه خود نهانی احتمام‌السلطنه آتش‌حد دسته مخالف در انجمن معارف شعلهور گردیده گاه باشد آسیبی بسا بر سانتد اینست که از احتمام‌السلطنه وقت میخواهد تادر خلوت اورا نصیحت نماید.

احتمام‌السلطنه میگوید اگر راجع بکار معارف صحبتی باشد بهتر این است مفتاح‌الملك نیز حاضر باشد بدیهی است صحبت نگارنده مناسب با حضور مفتاح‌الملك ندارد ولی باصرار احتمام‌السلطنه مجلس ملاقات درخانه مفتاح‌الملك منقد و مذاکره محروم‌انه میان سه نفر شروع میشود نگارنده با احتمام‌السلطنه میگوید وجود شما مدخل کار معارف میباشد.

احتمام‌السلطنه میگوید مطلب دیگر دارد این جمله را بمثل میگوید یا مطلب همین است.

نگارنده - خبر مطلب همین است
احتشامالسلطنه بریشان حال گشته آثار کدورت و غضب از صورت نسایان شده
باکمال دلتنگی میرسد بجهه دلیل .

نگارنده - ماهرجه سی میکنیم بکار معارف صورت نوعی داده نگذاریم هردم
این کار را دادرمدار وجود یک شخص بدانند شما خود را پیش انداخته خودنمایی کرده
زحمات ما را بی تبعه میگذارید عاقبت دشمنیها حادتها شما را هدف تیربلاخواهد
کرد و صدمه آن نه تنها بدوستان شما بلکه بانجمن و کار معارف هم خواهد خورد .

احتشامالسلطنه باکدوروتی که خنده های مصنوعی اوهم نیتواند آنرا پوشیده
نگاهدارد میگوید بعداز این من رأی خود را تابع رأی شما دونفر قرار داده هرجه
میگوید پیر وی میکنم مفناح الملک که انتظار شنیدن چنین سخنی را ازنگارنده ندارد
نصر میکند من کورکورانه افکار احتشامالسلطنه را متابعت میکنم بی اندازه مسرور
کشته اب بتایش من گشوده هرجه را گفته ام تصدیق مبناید .

بدیهی است احتشامالسلطنه از این مجلس و از این گفتگو جقدر ناراضی است و
جه اندازه از من دلتنگ میشود و اگر بدیهی انصاف بنگریم نیتوان احتشامالسلطنه را
هم چندان ملامت کرد زیرا نصوص نسبتگرد اقدام نگارنده باین اعتراض از روی حقیقت
گویی و حقیقت خواهی بوده باند و دشمنان از مراجل تمرد و دستوری در این مذاکره
از آنها نداشته باشند در صورتیکه این طور نبوده است .

احتشامالسلطنه از نگارنده حق گله مندی دارد که جرا این حقیقت را در
حضور رقیب و معاند اظهار نموده صورت ظاهر را حفظ نموده ام .

نگارنده نیز باید اعتراف نمایم که موقع را رعایت نکرده ملاحظه لازم را بجا
نیاورده است و در میانی که همه یکدیگر دروغ گفته ظاهر سازی مینمایند گفتار و
کردارها در تلاشیکی پرده بوشی بسیار میگند دیلاخته خابق را آشکار نمودن شرط
عقل نیست گرچه لازمه عشق بصحت کار بوده باشد .

باید این مجلس که برای نگارنده در ظاهر مضرت دارد منقضی میگردد باشرط
اینکه بكلی معزمانه بوده باشد .

اما فردای آنروز متحن‌الدوله که کدورت سخت از احتشام‌السلطنه دارد و خصوبت شدید با مفتاح‌الملک بر نگارنده وارد شده لبای مرا بوسیله می‌کوید آفرین هیچکس جرأت نمی‌کرد باین‌جوان خود سرمه‌ورحقیقت را اینطور یان نماید. نگارنده از دیدن این رفتار واز آگاه شدن بریقولی اشخاصی که می‌خواهد تریت کتنده قوم باشد مناف می‌شود چه بدیهی است که او از مفتاح‌الملک شرح مذاکرات آن مجلس معممانه را شنیده است.

روز دیگر که انجمن معارف منعقد می‌گردد احتشام‌السلطنه عنوان مینماید فلانی بر من اعتراض دارد که جرا خود نمائی کرده خود را جلو می‌اندازم من جواب میدهم دیگران قدمی بر نمیدارند این است که یک‌قدم برداشتن من مرانشان می‌مدد و بخود نمائی کردن تهمت زده می‌گردم.

احتشام‌السلطنه بگفتن این سخن در انجمن بر جراحتی که از اعتراض نگارنده بر قلب او رسیده بظاهر مرهم کذارده دلی رشته الفت و صمیمت که در میان ما بود کت می‌گردد وازاً پس هرچه باشد ظاهر سازی است تامدتنی بعد که معلوم می‌شود نگارنده در آن اعتراض ذبحت بوده و بنحویک دیگران هم نبوده است و باز رشته الفت پیوسته می‌گردد.

فصل سی و یکم

انجمن معارف و کتابخانه ملی

در ایام صدارت امین‌الدوله از جمله وظایفی که برای انجمن معارف معین شده بود تأسیس کتابخانه و دارالترجمه و دارالتألیف و کلاسهای شبانه برای اکابر بوده و هم در نظر داشته‌اند مکان را وسعت داده باندازه‌ی که یک حوزه ملی تجدد پرور از دانشمندان و دانشجویان اشخاص پاخته در آن حوزه شرکت نموده همه شب دایر و در مسائل سیاسی، اقتصادی، فکری با کمال آزادی مذاکره نمایند.

عزل امین‌الدوله انجمن را محدود و محصور ساخته اعضای آنرا از تعقیب نمودن این خجالات مخصوصاً از تأسیس حوزه بزرگ و اجتماعات سیاسی ناگمی نموده است.

اما بس از آنکه میبیند مخالفت صریحی از طرف میرزا علی اصغرخان صدراعظم
دیده نمیشود بلکه بظاهر اظهار مساعدت میکند بخیال میافتد یاره‌ای از وظائف تا
آنجا که تولید بدگمانی نکند اقدام نمایند.

ادلا برای انجمن نظامنامه داخلی نوشته میشود تا از اختلافات جلوگیری نماید
پس تشکیل کتابخانه ملی برداخته برای اینکلامکان مخصوص گرفته کتابخانه را دایر
دانجمن را نیز در همان مکان منعقد میلازند.

اعضای انجمن هر یک بقدر احساس خود در جمع آوری کتاب برای کتابخانه
مزبور کوتاهی نموده بزمان کم یعنی از هزار جلد کتاب در فنون مختلف جمع آوری
کشته ریاست کتابخانه را بمحمد اسماعیل خان آجودان باشی مینهند.

انجمن معارف پس از آن بنایی مدرسه اکابر در مرکز خود برداخته ریاست
آنرا بهده میرزا غیاث الدین ادب کاشانی میکناردو کلاس‌های اکابر بخوبی دایر میشود.
انجمن بنایی دارالتألیف و دارالترجمه نیز شروع نموده در صدد تشکیل شرکتی
برای طبع و نشر کتب برآمده میرزا محمد حین فروغی ذکا، الملك و برش میرزا محمد
علیخان و شیخ محمد بن عبدالوهاب قزوینی را برای انجام این خدمت اجبر مینماید
چنانکه در فصل یست و هفتم بمناسبت عنوان آن فصل نگارش یافته.

وهم در ماه جمادی الثانی مدرسه‌تی بنام مظفریه بخرج انجمن در محله بازار در
کوچه غربیان بعد بری حاجی شیخ مهدی شریف کاشانی که یکی از اعضای انجمن است
بنایی مینماید.

احشام‌السلطنه با یکدست انجمن معارف و مؤسسات آنرا راه میربد و با دست
دیگر از تحریکات معاندین خود در انجمن و در خارج جلوگیری مینماید و با اینکه
میبیند بر قوت و شدت آنها روز بروز افزوده میشود از فراهم آوردن موجبات درجش
دوستان خود و افزودن دشمنان نیز درینگ ندارد.

روزی آقابیدعلی حکیم کیلانی معروف بخدا که پیر مرد فاضل محترم از دوستان
منیرالدوله وزیر خارجه است بر نگارنده وارد شده میگوید از احشام‌السلطنه
درخواست کردم بانجمن معارف آمده وضع آنجلارا مشاهده نمایم مرا بخانه شما دلالت

کرد تا باتفاق بانجمن رفته باشد.

نگارنده میداند احتمال‌سلطنه با این سید نه تنها صفاتی ندارد بلکه از بدگویی نمودن و نسبت‌های نلایق با دادن نیز دریغ نمینماید و هم شنبه‌ام بس از واقعه مجلس خانه مفتاح‌الملک احتمال‌سلطنه حفظ غیب نگارنده را نموده میگوید فلانی با مردم فاسد‌المقیده خصوصیت نموده آنها را بدائره معارف راه میدهد در این صورت فرستادن سبد بخانه نگارنده و همراه بردن نگارنده او را بانجمن معارف ممکن است دبه‌می باشد و احتراز نمودن از آن لازم است از این جهت درخواست سبد را پذیرفته او را تهادی‌تر از خود روانه مینماید مجلس منقاد میگردد اعضاء بسی نفر بالغ گشته یکی از آنها که مطابق نظامنامه انجمن بمعرفی دو نفر از اعضا مدتهاست پذیرفته شده آقامیرزا ابراهیم ملقب ببعد‌العلماء.

سعید‌العلماء را نگارنده یکی از معرفین بوده لیاقتش برای دخالت در معارف کمتر از دیگران نیست اخلاق بدنی هم از او دیده نشده است.

در این مجلس کیکه بعنای آمده و هنوز عنوبت ندارد همان سبد خدای ینراست.

احتمال‌سلطنه مقام ریاست انجمن را احراز کرده میخواهد مجلس را رسمی نماید با حال پریشان و صورت برآشته روپید نموده میگوید شاعنویت ندارد بد از مجلس خارج گردید سید که جنین انتظاری را ندارد با کمال‌داشتگی از مجلس برخاسته می‌رود و بدشمنی احتمال‌سلطنه کمر مینند و همچنین حاج میرزا حسن رشیده را که اتفاقاً بانجمن آمده عند میخواهد و پرون میکند و بر ملاک دی میافزاید.

احتمال‌سلطنه به پرون کردن سبد و مدیر رشیده تشفی خاطر حاصل نکرده چشم‌های خود را که از حال طیعی خارج است باطراف مجلس افکنده سعید‌العلماء را هدف تیر غصب خود ساخته میگوید عضویت شما نیز در انجمن محقق نیست از مجلس خارج گردید سعید‌العلماء با ملاک فوق العاده از انجمن رفته بدامن زدن آتش مخالفین انجمن و احتمال‌سلطنه میردازد و چیزی که تصویر نمیکند اینست که نگارنده در این قضیه یخبر بوده باشد.

احتیام‌السلطنه پس از پرون کردن سیدالعلماء، بواسطه این رفتار احساس ملالت دد صورت اعضاه نموده بنگارنده میگوید شما دلتنگ نباشد اگر کسی را معرفی نموده‌اید و او از انجمن اخراج میشود.

رفتار احتیام‌السلطنه در این مجلس دشمنان اورا مسرور و دوستانش را دلتنگ مینماید چه آنها را بر سین آرزوی‌های خود تزدیک و اینها را از نگاهداری حوزه خود مأبوس می‌سازد.

بعد از این مجلس نگارنده باید از احتیام‌السلطنه و رفتار او اظهار ملالت نموده باشم ولکن بروی خود نمی‌آورم و بواسطه اهمیت مقصد بخونسردی می‌کنندام. احتیام‌السلطنه در همین مجلس بوزیر علوم میگوید همان بهتر که دارالفنون را بیز بانجمن واگذاری‌د نا آنجارا هم منظم نماید در صورتیکه همه چیز او همین دارالفنون یعنی است وزیر علوم بواسطه این سخن و سخنان اهانت آمیز که مکرر از احتیام‌السلطنه شنیده دیگر بانجمن حاضر نکشته بکجهت بمخالفت نمودن با این اسل میردازد در صورتیکه شخص سلیم‌النفس بی آزاری است.

احتیام‌السلطنه اهتمام دارد کارهای انجمن را در مجالس خصوصی میان خود و همراهانش قطع نماید و بدست اکثرینی که در انجمن دارد اجراء سازد و هم می‌گویند که مفاتح‌الملک و متحن‌الدوله از مجالس خصوصی یخبر بگانند کم کم مخالفین او باین ترتیب بی‌برده جداً در مسدود بر می‌آیند از مذاکرات مجالس خصوصی آگاه‌گردند اوائل هاه رجب ۱۳۱۶ شاگردان مدرسه شرف‌الممالک بی‌جلس روپه خوانی آقا‌میرزا زین‌العابدین امام جمعه تهران برای تشکر از مساعدتی که با آنها نموده ورود مینمایند و این اول دفعه است که قربت دویست نفر شاگرد مکتبی منظم و با یرق در خیابان تهران حرکت مینمایند.

ورود شاگردان مدرسه شرف بی‌جلس روپه خوانی داکرین و مستعين را مهیج کشته یکی از واعظ‌های معروف از معارف جدید و بخصوص از مدرسه شرف‌الممالک تسبیح نموده آنها را طلاب علم می‌خواند و او میرزا محمد رضا واعظ‌همدانی است بعضی از طلاب علوم دینی و تمام معاندین مدارس جدید بهانه بدست آورده

حاج میرزا حسن آنستانی را دامیدارند بر خند امام جمعه و داعظ مزبور قیام و بسیار فوج جدید اهانت نمایند حاج میرزا حسن نیز بواسطه کندرتی که از امام جمعه دارد و بهانه میجویند که بخانه او نزد برای اقدام باینکار حاضر میشود و باز خطر بدارس تزدیک میگردد.

امام جمعه بعنوان حمایت از معارف دهم برای حفظ مقام خود که وسیله‌هی بست معاندین نداده باشد بنویسند نگارنده از انجمن معارف درخواست میکند حاج میرزا حسن را بمدرسه شرف دعوت نموده اورا از خدمت نمودن بالاس معارف جدید باز دارند تا بهانه مرتفع گردد.

برای مشورت اینکار احتمال سلطنه و نگارنده با چند تن دیگر از اعضای انجمن در عمارت مدرسه شرف پاسی از شبکه شفته مجلس معمانه‌ی داریم مستحسن‌الدوله بیودن این مجلس بی‌برده بی‌خبر را رد کرده از هر گونه عذر که برای بی‌اطلاع گذاردن او برانکیخته میشود قانون نگردیده وزیر علوم و هر اهان اورا آگاه ساخته متسکی که قابل انکار نیست برای بدنام نمودن احتمال سلطنه و هر اهانش بست می‌آورند کرجه این مجلس برای کاری که تشکیل شده موقعیت حاصل میکند حاج میرزا حسن را بمدرسه شرف آورده فته را خرابابانیده امام جمعه هم بقصد خود میرسد ولی آتش مخالفت معاندین از اعضا انجمن بعد از این مجلس شعله‌ورتر گشته وسیله‌ی برای موقعیت خود بست می‌آورند.

بالجمله احتمال سلطنه با کمال تهور کار معارف را ازیش برد و مخالفین اعتراض نمینماید اما بدوسیب رشته کارهای او تزدیک است از هم گشته گردد.

یکی اقدامات مخالفین که روز بروز بر شماره آنها افزوده میگردد دیگر نکرانی صد اعظم از انجمن که تصور نمینماید انجمن بالطبع رنگ سیاسی بخود گرفته باشد سنتی کار میرالدوله وزیر خارجه هم که بگانه دفاع کشته از احتمال سلطنه است تزد شاه و صد اعظم مدد میکند و معاندین احتمال سلطنه از این اسباب استفاده نموده بهر و اعضا انجمن معارف که درست مفتاح‌الملک است عربیه‌ی شاه مینویسند حاصل مضمون آن اینکه مال‌اعنای صدیق انجمن معارف نمیتوانیم بینیم احتمال سلطنه

و چند تن از هر اهانش بر ضد استقلال سلطنت اقدامات بنمایند می‌ترسیم سو، بیت آنها
دامن کبر ما هم بکردد صدر اعظم عربیه را بشاه رسانیده می‌گوید این است عاقبت
تأسیسات امین‌الدوله.

بدبیهی است این عربیه از طرف انجمن با تصدیق وزیر علوم و نایب صدر اعظم
می‌تیجه نمی‌ماند و دستخط شاه خطاب بصدر اعظم بضمون ذیل صادر می‌گردد.
ریاست انجمن معارف در عده خود ملت و مازا طرف خود ریاست انجمن معارف
کتابخانه ملی دارالترجمه وغیره را واگذار کردیم به نیرالملک وزیر علوم و معارف که
کمال مرابت را بنماید غفلت نکند و خود را مسئول اینکار بدانند لاغیر.

احتشام‌السلطنه و هر اهانش از این عربیه وازنگوایی بکلی یخبرند تاموقبکه
وزیر علوم متعدد‌المآلی بتمام اعضا انجمن معارف فرستاده آنها را بخانه خود برای
زیارت دستخط شاه دعوت مینماید همه حاضر می‌گردند غیر از احشام‌السلطنه که دعوت
نکنند و نکارند که در شهر نبوده و اعتماد‌السلطنه که در جواب متعدد‌المآل وزیر
علوم از عضویت انجمن استفاده مینماید.

شب این روز نکارند که از واقعه باخبر می‌شوند و می‌فهمیم احشام‌السلطنه می‌خواهد
در مقابل عربیه مخالفین خود بشاه عربیه نکارشده اظهار برات ذمہ نماید از این خیال
خام حیرت نموده شبانه شرحی باونوشته از پیر دی این‌اندیشه اورا میانعت مینمایم.
روز دیگر صبح زود احشام‌السلطنه و اعتماد‌السلطنه بمتزل نکارند وارد می‌شوند هر دو
در نهایت ملالت و ناامیدی احشام‌السلطنه می‌بینند بعد از آن همه فداکاری رشته کار از
دست او رفته در نزد دولت بدنام شده معاندیش برآور ظفر یافته و نمیداند عاقبت کار
خودش بکجا می‌انجامد و کار معارف و مدارس چه می‌شود.

احشام‌السلطنه هنوز در صدد است عربیه برات ذمہ بشاه نوشته نکارند و
اعتماد‌السلطنه و چند تن دیگر از هر اهل آنرا امضا نموده بفرستند.

نکارند که اورا از تقویت این خیال میانعت نموده می‌گوید راه این بیت و عاقبت
این اقدام برای همه خطرناک است و برای شما و برای من از همه یشتر.

اینجا جای خونردمی است باید از در ملاحت و مالحت در آمده از وزیر علوم

تسکین نموده زاین حربه را ازدست مخالفین گرفت.

دچون آنها تسریع نمیکنند ما با ترتیبی که یعنی آمده مساعدت نماییم این اقدام نقشه هایی را که در زمینه مخالفت ما با خود کشیده اند برهنده آنها را با وضعی که اندبیه آنرا نموده اند مواجه میکنند وزیر علوم هم چون دیدعات مسکین کردیم باسلام نفس وصلح جویی که دارد از آلت دست مخالفین شدن که تبعدها نزدیکاندن قمت مهم اعضا انجمن است احتراز خواهد کرد راه سلامت وی خطر این است اگر غیر از این راه را بخواهید پیمانید من بکلی کناره جویی خواهم کرد.

احتشام السلطنه از شنیدن سخنان نگارنده اند کی آرام شده بالآخره برای رفع تردید عیان اختیار نمودن نقشه‌ای که خود در نظر گرفته بوده و پیشنهاد نگارنده باستخاره از قرآن متولی گشته استخاره نیز با پیشنهاد نگارنده موافقت نموده مقرر میگردد روز مجلس بر ترتیب سابق همه بانجمن رفته با خوش روئی و مهربانی از صدور دستخط همایون اظهار خشنودی نموده وزیر علوم را یعنی از آنچه توقع دارد معزز داشته او را وادار نماییم اکثریت انجمن را محترم بشمارد.

این مجلس میگنند رفقا هم از تصمیمی که گرفته شده مستحضر د مرد ر گشته از نگرانی شدیدی که از عاقبت اینکار دارند اند کی آسوده خاطر میگردند.

این جایابايد دانست کشمکش میان احتشام السلطنه و مقتحم السلك و متعصّن الدوله در انجمن معارف سرچشمه دیگر دارد که مربوط بکار معارف نیست و آن در وزارت خارجه است.

احتشام السلطنه در وزارت خارجه و رئیس دو شخص مزبور تاین اویند در وزارت خانه يك قسم از اعضاء که این دو شخص هم از آنها هستند بر ضد ریاست احتشام السلطنه جداً اقدامات مبنی مایند سنتی کار و زیر خارجه نیز بر اقدامات آنها قوت بخشیده است و نیز يك دسته از اعضای وزارت خارجه بر ضد شخص وزیر قیام نموده و چون احتشام السلطنه با هر قومی که در دست دارد برای نگاهداری مشیر الدوله در مند وزارت کار میگند این دسته نیز میگوشنند تا دست احتشام السلطنه را از معاونت او کوتاه نمایند وزیر را تنها گذارده بتغییر دادن او موفق گردند.

بالجمله این وسائل وغیر مندیها روز بروز در وزارت خارجه شدت نموده الرش در انجمان معارف صورت کشمکن اختمام اسلطنه و مفتاح المثلث برسر کار مکتب و مدلسه هویتا میگردد.

اختمام السلطنه این مسائل را کاملاً میداند و برای اینکه در وزارت خارجه از معاندهای خودشکست نخوردند باید وهم صدمه اینکار بوزارت منیرالدوله زارد نیابد ناجار است حمله‌ی را که در انجمان معارف باشده رفع نماید در صورتیکه اسیب این مدافعه را بواسطه اختیارات خود دیش آمدند از داده این است که از روی ناجاری ذیر بار حاضر شدن در انجمان و تمسکین نمودن از وزیر علوم میرود چونکه اقل محض درین است تایبیند عاقبت کار بکجا خواهد گشت.

اختمام السلطنه در همت دخالت خود در کار معارف حساب داد و متدبیکه در وجوده اعانه وغیره نموده بانجمان نداده است در اوائل همین ماه رجب صورت حساب مرتبی بانجمان آورده مورد تسبیح واقع گشته و این خود بر حاشیت مخالفین افزوده است که توانسته‌اند از این رهگذاری سر راهی بر او گرفته باشند بس در حقیقت اختمام السلطنه خدمت خود را به معارف انجام داده جای اعتراضی بلقی نگذارده و اکر با تعصی اخلاق طبیعی خود و اخلاق عمومی در برابر این رفتاری نموده باشد که تبعیه سوی برای خودش یا برای معارف داشته باشد شاید خود را مقصر نداند و نزد وجودان خوش خبجه نموده باشد.

فصل سی و دوم

انجمان معارف و خططر انحلال

انجمان معارف که در داخل و خارج محل توجه عموم یداران است انجمان معارف که در تبعیه انقلابات اخیر و فداکاری‌های جانی و مالی خسروان ترین افراد این ملت و در سایه افکار و ملن پرستانه دانشمندان مملکت تأیین شده ویگانه مؤسسه ملی است که در انحر قتل ناصرالدینشاه و تجدید سلطنت و ریاست امین‌الدوله بر امور دولت با هیله‌ی تجددخواهی وطن پرستی و معارف پروری عرض اندام نموده میخواهد بمنزله

طلوع خورشید سعادت و اقبال در این مملکت بوده باشد در تاریخ چهل شنبه ۲۲ ربیع
سنه ۱۳۶۵ در تیجه اغراضن شخصی و منافع خصوصی کوتاه نظرانی چندگرفتار بحران
شدیدگشته بحل انحلال میافتد.

روز چهل شنبه مزبور طرف عصر بر حسب مصوّل اعضاي انجمن مخالف و مؤالف
در ساعت معین در حالت که باران بشدت میبارد در علاوه انجمن مجتمع میگرددند.
احتشام السلطنه و هر اهل او قبل از وقت در کتابخانه ملی که متصل به محل انجمن
است جمع کشته بی آنکه اثر ملالتی از صورت آنها نمایان باشد میگویند و میشنوند
در این حال باقی اعضا در محل انجمن مجتمع داین جمع برایشان وارد میگردند.
مخالفین از دیدن احتمام السلطنه و چند تن دیگر که نصور نمیشند با انجمن یابند
بعیرت فرورفت از عاقبت این مجلس نگران میمانند.

در این حال وزیر علوم که تا چند جله پیش از این هر وقت با انجمن میآمد مانند
یکی از اعضاي عادی با همایت فروتنی کناری نشته کمتر سخنی از اد شنیده میشده است
ما تند حاکم مقتدری که برایانی درود نماید به مجلس وارد میشود.

وزیر علوم سرداری ترمه لاکی که با وجود مخالف عادت مملکت نبودن برای
پیمرد هشتاد ساله پوشیدن آن خوش نمایست در برداز وده سرداری سفیدی بروی آن
پوشیده با انجمن آمده و بسلاخذه آقایان معمم که بالای مجلس نشته اند با پنلاشت و
خرمی با مجلس میشینند.

احتشام السلطنه نیز در کناری نشته در صورتیکه از بشارتهاي عادی و مصنوعی
چیزی نشان نمیدهد میفاسله بعد از درود وزیر علوم مستحبن الدوله بازیگر ترتیب جدید
با پر رومی که از خاصیت اوست خود را به مجلس انداخته وزیر علوم را پای در نشته
میشند. چرا برای چه اینجا جای شما نیست خواه با ناخواه کشان کشان اورا در صدر
مجلس میشاند این رفتار اثر سوی درانجمن بخوبیه افکار را متوجه انقلابی میلاد
منی احسان میکند که مستحبن الدوله نشیمی را که در نظر داشته در غلب احتمام
السلطنه بموقع اجرا، بگذارد با حضور او هم مجری خواهد کرد.

مستحبن الدوله بفاسله بعد از درود خود و جایجا نودن وزیر علوم لاجهی

از بغل در آورده میگوید آلان که با نجمن میآمد معارف خواهی این درقه را بمنداد
و استدعا نمود در انجمن بخوانم.

بنگ احشام السلطنه تغیر میکند آنار غضب از صورتش نمایان میشود میخواهد
باور حمله نماید ولی نظر بتصمیمی که کرفته شده خودداری مینماید ممتنع الدوله
لایحه‌ی را که خود نوشته میخواند و از گفتن هیچگونه سخنان اهانت آمیز در باره
احشام السلطنه حتی از نسبت بی امامتی دادن با در بیغ نسبدارد سخن باینجا که میرسد
تبهه صبر احشام السلطنه بنگ آمده چشمها اوسرخ شده از حدقه بیرون جهیده
بکوینده حمله نموده از گفتن هر نلسز ای که سزادار رقیب دتا بین بر روی بی ملاحظه
اوست خودداری نمیکند.

احشام السلطنه طوری از حال طبیعی خارج میشود که نه تنها رشته تعصیمانی
را که کرفته میکشد بلکه بکه بک اقدامات مخالفت آمیز کم در این مدت از مفتاح الملک
وممتنع الدوله بر ضد او شده بزبان آورده پرده را از روی توطئه‌های گذشته و خفایایی
امور برداشته مخالفین را در نظر یافرمان از اهل انجمن رسوا میکند.

احشام السلطنه در حمله اول ممتنع الدوله را چنان تأدیب میکند که دیگر
کلمه‌ی صحبت نداشته در بدترین احوال بجای خود میشیند.
در حمله دوم مفتاح الملک و دوستانش را متفصع ساخته در حمله سیم به بیر الملک
وزیر علوم میر دارد.

احشام السلطنه تهمتی را که مخالفین باو و هر اهانش زده‌اند و یعنی از همه در
قلب شاه از نموده یعنی جمهوری طلبی ماوضیت با استقلال سلطنت مکرر بزبان آورده
از این اتهام آنجه میتوانند دفاع مینمایند.

بالاخره وزیر علوم در مقابل هنایکه باو میشود تلب تحمل نیازورده از جای
برخاته مجلس را بزمزده روانه میگردد.

بدیهی است برهم خوردن انجمن هنایکی نمودن بو وزیر علوم در مقابل اختیاراتی
که شاه باو داده با آنجه از نظریات شخص اول دولت در موضوع این مؤسسه از یعنی
نوشه شد نه تنها خطر بزرگ را بمدارس و معارف تزدیک نموده بلکه احشام السلطنه

و هر اهان او را نیز در مخاطره شدید می‌اندازد.
نگارنده کذرت باطنی صد اعظم را با خود بواسطه همراهی با افکار امین‌الدوله
دوستی نمودن با او میداند.

نگارنده ملتلت است که احتمام‌السلطنه بواسطه اعتبارات شخصی و خانوادگی
واز روی ملاحظه‌هایی که رجال دولت از بکدیگر دارند بصرف نظر نمودن از ریاست
وزارت خارجه در تیجه این حادثه بازگلیم خود را از موج یروان کشیده حکومتی
در داخل با مأموریتی در خارج گرفته روانه می‌گردد اعتماد‌السلطنه وزیر مطبوعات
تها به نیامدن بانجمن با عنوان وزارتی که دارد خطری متوجه او نیگردد.

دیگران از هر اهان احتمام‌السلطنه نه جدیتی در کار معارف دارندونه عملیاتی
از آنها برداز نموده که مورد مخاطره واقع گردند.

تنها می‌ساند نگارنده که در این شهر در حقیقت غریب است و دشمنی‌های چندین
ساله ظل‌السلطان افکار مخالفی برای او ایجاد نموده.

دست برداشتن از شغل روحانیت ویرامون افکار جدید‌گردیدن نیز دشمنها
برای او تدارک دیده و خصوصاً در کار معارف یعنی از یک فوج از هم لباس‌های مفرغ
طماع یا یکار گشگان چشم عداوت بی‌نظر نموده بزبان حال و قال می‌گویند:
جستان‌خر جانمن ارضنا بحرک یا موسی

در اینصورت اگر تصور نماید که در این مقدمه خطر با از دیگر اعضا انجمن
و بلکه از خود احتمام‌السلطنه نزدیکتر شده باشد تصور یجاگی نموده با این همه
نگارنده دد این حال خطر نزدیک بخود را ندیده تمام قوای فکری و جسمانی خوبیش
را برای مدافعت از معارف نورس و نگاهداری این اساس جمع آوری نموده با توت قلی
که کتر نظیر آنرا در عمر خود دیده بجلوگیری از مفسدہ بزرگ که از این مجلس
متوجه معارف می‌گردد قیام و اقدام مینماید.

نگارنده یقین دارد اگر امشب از این حادثه بگذرد و شکایت‌نامه از وزیر علوم
باشه بر سر انجمن معارف منحل مدارس هم اگر منحل نگردد بصورتی خواهد افتاد
که مانند انحلال بوده باشد این است که مصمم می‌شود نگذارد وزیر علوم با اینحل از

انجمن رفته باشد اما کوشش بسیار در بر گرداندن وزیر بی تیجه میماند.

نچهار نگارنده اعضای انجمن را جمع نموده در حالتیکه همه سریا استاده اند (مگر اختمام السلطنه که در حال بیت آمیخته بقیظ و غصب از عاقبت رفتاری که از روی بی اختباری از او صادر شده بجای خود نشسته) نطق مفصلی دایر بر اهمیت کار معارف و خطریکه آن و بانجمن و باشغال منوجه کشته نموده در تیجه از آنها میطلبد دو سه ساعت بانگارنده مساعدت کرده هر چه میکویم بجا آورند بلکه بجلو کبری از این خطر موافق گردیدم و چون مفتاح الملک و متحن الدله بلوزیر علوم خارج شده اند عنصر مخالفی کمتر وجود دارد همه تسکین و به راهی نمودن حاضر میگردند.

واز همه پیشتر یکی از روحانیان با ذوق حاج سید محمد نام معرف بصارات که بخصوصیت با نگارنده عضویت انجمن را اختیار نموده بلکه من اورا برای قوت کلر خود بانجمن برداهم. نگارنده بدوفر از اعضاء دستور مدد اختمام السلطنه را در تحت نظر نگاهداشته نگذارند از آن خانه بیرون بروند تا دستور مجدد با آنها بر سر زان پس باقی اعضاء را که از پیست فر متجلوز هستند با خود برداشته بخانه وزیر علوم میرود.

وزیر علوم بخانه میرسد هر چه شکایت آمیز خود را بشاه نوشه هنوز نفرستاده است که اعضای انجمن برآور وارد میگردند.

وزیر علوم در اول ملاقات قسم باد مینماید که طباقچه خود را فتنگ گذارده برای کشن اختمام السلطنه میبا نموده است

دو ساعت پیش روز و چهار ساعت از شب وزیر علوم و مفتاح الملک و متحن الدله از یکطرف و نگارنده و باقی اعضای انجمن از طرف دیگر کشمکش و گفتگو نموده بالاخره بر آنها غالب گشته وزیر علوم را بر آن و امیداریم که بگوید هر چه در دامن داشتم رینتم و از فرستادن عرضه شکایت آمیز سرفنظر نمودم.

در اینحال نگارنده یخبر از دیگران دو نفر از اعضای فیل انجمن را مأمور میلازد بروند اختمام السلطنه را بخانه وزیر علوم میلورند.

اختمام السلطنه هم کم کم بخود آمده از عاقبت و خیم تهوری که از او بظهور

رسیده است نگران میباشد لذا حاضر شده بخانه وزیر علوم بآید.

بالجمله ابن شب به نصف نمیرسد که وزیر علوم و احتمالات سلطنه ملع داده
میشوند و خطر تزدیک اندکی دور میگردد تزدیک نیمه شب اعنه در نهایت خنکی
و با مررت از تبعیجه اقدامات متفرق میگردد.

میان منزل نگارنده و خانه وزیر علوم دو قسم از شهر تهران فاصله است بدان
هناز بشدت میلاد کوچه ها در نهایت خرامی و تاریکی ناچادر خود رفیق دوچانی
محترم باها را برخته نموده ساعتی از نصف شب کنسته افغان و خبران خود را بنزل
میرسانیم.

وزیر علوم در ضمن صحبت مکرر میگوید بعد از این از مدارس و معارف و انجمن
نایاب صحبتی داشته شود و مخصوصاً بنگارنده تا کبیه دید آمیز مینماید که دیگر ریارون
این سخنان نگردم و از مدرسه و انجمن صحبتی ندارم یعنی معارف جدید برهم خورد
فردای آن روز با وجود قرارداد شب وزیر علوم عربستانی بصدراعظم نوشت مختصر
شکایتی نموده جواب دریافت مینماید که هر کس باشما مخالفت نماید از طرف دولت
سیاست خواهد شد.

احتمالات سلطنه نیز بمشیر الدوله ازدو تاین خود شکایت مینماید ولی تبعیجه
نیگرید چونکه کار خودش متزلزل است.

مفتاح الملک مقدسش این بوده احتمالات سلطنه را از انجمن بیرون نموده خود
بعای او نشته معارفی که موافق سلیقه صدراعظم و وزیر علوم بلند دائر نگاهداته
اعتبارانی حاصل نماید.

متحن الدوله هم خجالات دیگر در سر دارد که راضی بنت بكلی انجمن و
مدارس منحل کرده نگارنده تمام روز بینجنبه را در آن دیگر کار معارف است تا بجهه تدبیر
بتواند آنرا از جنگل اغرا من اشغالی بیرون آورده مدارس نودس را نگذارد دجل
نمطیل و انحالل کردد.

حاجی محمد علیخان معروف بتقبی که در فصل ۱۳ نام برده شده مرد آگاه
دبادبه مصاحب افکار جدیدی از درستان نگارنده طرف ملاحظه رجال دولت مربوط

با وزیر علوم بر نگارنده وارد شده از راقعه با خبر گشته داوطلب میگردید روز جمعه وزیر علوم را بطوریکه مفتاح‌الملک و ممتحن‌الدوله خبردار نگردد بمنزل نگارنده آورده اورا برای دائر نگاهداشت مدارس، منحل تمدن انجمن معارف حاضر نمائیم. حاج محمد علیخان شب جمعه خبر میدهد که وزیر علوم دعوت نگارنده را بناهار روز جمعه پذیرفته و بستور بودن این دعوت و ملاقات قول صریح دارد.

روز جمعه یست و چهارم رجب صحبت نگارنده با وزیر علوم و مرغبان بیار که برای او در فخر عزیزت از تعطیل نمودن مدارس گفته میشود بی توجه مانند میگوید اصلاح ایست چندی مدارس تعطیل بوده باشد بدیهی است این یش آمد بر نگارنده بی نهایت ناگوار است درخانه مجلس که وزیر علوم درشرف رفتن است نگارنده آخر سخن خود را باین میان بلا اظهار میدارد.

صد سال زمان را در هم یچیده صفحات تاریخ را دربرابر نظر گرفت بخوانیم. در اوائل سلطنت مظفر الدین شاه در سیه یش آمدنا و باقتصای زمان چند تن از جوانان وطن خواه بامجاهدت بیار چند با مکتب ابتدائی برای نورسان ملت دایر نمودند ویر مرد هشتاد ساله‌ی که سالها مسند وزارت علوم این مملکت را اشغال نموده خود را از خانواده علم و فضل میدانست مکتب مزبور را تعطیل نموده بساط معازف جدید را بر جید و از تابن روشنگی داش و بر ورش در مملکت جلوگیری نمود آفای وزیر علوم اکر آن تاریخ اکنون بدست شما یفت خود را در چه حال دیده جواب و جدان خوبی را چه خواهید داد.

وزیر علوم از شنیدن این سخن برشان خاطر گشته میگوید با اینکه میدانم دچار معذورات میشوم ناچارم رخصت بدشم فردا مکتب دایر بوده باشد.

آخر کار خود را کرده و مراد دچار زحمت نمودید.

وزیر علوم میرود نگارنده با نهایت خوشحالی بسیران مدارس که در تکلیف فردای خود حیران و انتظار خبر نگارنده را دارند اطلاع میدهد بکار خود متغول باشید. مفتاح‌الملک و ممتحن‌الدوله میخواهند بعد از کوتاه کردن دست احتمام‌السلطنه از معارف وزیر علوم را آلت دست خود قرار داده هرجه میخواهند بگشند و راضی نخواهند

بود نگارنده قلب وزیر را بجانب خود جلب نموده معارف تازه را ازابتلای بدست اندازی آنها معافقت نماید.

وزیر علوم شبانه بدو شخص فوق الذکر اطلاع می‌دهد که تغیر وضع دادن در کار معارف صلاح نیست می‌آنکه سب رایان نموده باشد و آنها تصور می‌کنند از مقام مانوق امری باز رسد است.

بالجمله مدارس دایر می‌ماند اما انجمن بلا تکلیف است.

مفتاح‌الملک می‌خواهد مدرسه انتاجیه مرکز معارف و اداره ریاست او بوده باشد و اگر اجتماعی هم بنام انجمن می‌شود در همان مرکز بشود.

نگارنده می‌خواهد انجمن معارف در مکانی که بوده دایر مؤسسات آن منحل نگردد و سه روزابن کشمکش طول می‌کند.

نگارنده نیز در ترغیب و تشویق وزیر علوم بحفظ مقام خود و باستقلال در رأی و بالجمله در تبعیت صرف نشود از افکار دیگران کوتاهی نمینماید کم کم مخالفین بی می‌برند که وزیر علوم برای تسلیم شدن بآنها مانعی در کاردار و افکار اواز فکر دیگری مدد می‌کبرد این است که در صدد کوناه کردن دست نگارنده از دخالت نمودن در کار معارف بر آمده از اعضای انجمن استشهاد مینمایند هر کس میداند دخالت فلانی در کار معارف صلاح ملک و ملت نیست شهادت خود را در این ورقه مرقوم دارد.

نگارنده از این اقدام مخالفین یخبراست روزی متعن‌الدوله بر من وارد گشته می‌کوید تیر ما بنگ آمد زحمات ما بی‌تیجه ماند مواخواهان شما زیادند کی استشهاد ما را مهر نمی‌کند.

نگارنده - چه استشهادی چه مواخواهی؟

متعن‌الدوله - این چند روز کوشش بیلار نمودیم دست شمارا از کار معارف کوناه کنیم و هیچ وسیله ندادیم جز بدت آوردن اکثریت اعضای انجمن معارف اما اکثریت با شعاست و استشهاد نامه باین صورت باقی مانده در این حلق ورقه‌ی بدت نگارنده می‌بندد که امضاء کنندگان آن مفتاح‌الملک و متعن‌الدوله و مژتمن‌الاطباء می‌باشند و بس.

از این پیش آمد مرور گشته و با اینکه از بروزی متعن الدوله تنفر دارم در این موقع از یک روی او دریان حققت امر اغلب امتنان نموده میگویم اکنون از من چه میخواهید.

متعن الدوله - میخواهیم شما از احتمام السلطنه صرف نظر کرده با ما موافقت نماید.

نکارند - من در کار معارف نظر خصوصی چه دوستی وجه دشمنی باکسی نداشت و ندارم باکارهای صحیح احتمام السلطنه سبیانه موافق بوده باکارهای ناصحیح او نامساعد چنانکه بمحض نوشتجاتی که محروم از این خواندن باید و مذاکراتی شنیده اید حقیقت این دعا بر شما بوشیده نیست اکنون هم با کارهای صحیح و اقدامات دوشن معارف پروردانه دیگران موفق و باکارهای ناصحیح آنها نامساعد هستم اعتماد من بصحت عمل و نیت پاک خوینش است بکسی امیدوار نیستم دلایل کسی هم یم ندارم.

متعن الدوله - وزیر علوم با ابقاء مدارس مساعدت دارد.

نکارند - دلیل ندارد مساعد باشد زیرا این وظیفه رسمی وجودانی است

متعن الدوله - در باب انجمن معارف چه نظر دارد؟

نکارند - انجمن معارف باید دایر بوده باشد مؤسسه های آن نگاهداری شود و نوافض بر طرف گردد.

متعن الدوله - گمان نمیکنم وزیر علوم با اینکار و باین ترتیب مساعد باشد.

نکارند - شما عقیده مرا خواستید بیان کردم دولت هرچه میخواهد میگنند متعن الدوله از نکارند است زاج مینماید که آیا انجمن معارف با مؤسسه آن بمدرسه افتتاحیه انتقال یابد صلاح است یانه نکارند رأی نمیدهد و او خود نیز با وجود مناسب و خصوصیتی که با مفتحالملک دارد اغلب مساعدت نمیگند.

بالعمله در این مجلس نکارند متعن الدوله را تا یک اندازه ازدست مفتحالملک گرفته با خود مساعد مینماید و در تبعه مقرر میگردد انجمن معارف بنوان سرکشی مدارس هر جله دریکی از مدارس منعقد شود تا بعد مکان ثابت آن معلوم گردد.

متعن الدوله از نزد نکارند خوشنعالیه دن مجدد وزیر علوم هم از اینکه من

اورا بخود جلب کرده از دردرسی که از مخالفت او با من بوی میرسیده خلاص گشته اظهار امتنان مینماید.

بس زمام امر معارف داد بحال بظاهر در دست وزیر علوم است که بمنورت نگارنده تا بتوانند کاری نیکند ولکن مفتاح‌الملک خیالات خود را تعقیب مینماید بقیه وجوه اعماق را تصرف نموده دفاتر و اسنادی که نزد احتمام‌السلطنه بوده بوی رسیده سروکار محاسبات و همه کاره مدرسه دیگر علمیه و شرف و مظفریه با مدرسه افتتاحه میشود مفتاح‌الملک برای پیشرفت مقاصد خود مصمم شده روزنامه‌هی بنام معارف بعدیری خود دایر نماید این خیان ازیش در انجمان معارف شده بود و احتمام‌السلطنه باجرای آن موفق نگردیده اینک مفتاح‌الملک اجازه آنرا از دولت صادر مینماید. واما احتمام‌السلطنه بعد از این انقلابات توقف خود را در تهران صلاح ندیده از ریاست وزارت خارجه استعفا داده بحکومت کردستان منصوب میگردد.

فصل سی و سوم انجمان و مدارس

در صفحه معارف جدید و مدارس نورس ما در او آخر رجب ۱۳۱۶ سه فکر مختلف دیده میشود که هر یک در وادی مخصوص سیر مینماید.

ادل فکر وزیر علوم است بمواقت نظر شخص اول دولت و آن این است که انجمان معارف موجود نباشد چند مدرسه ابتدائی که تاکنون تأسیس شده سروکار آنها با وزارت معارف بلند و نام ملت از سر آنها برداشته شود گرچه بتدریج منحل گردد یا بصورت مکتب ابتدائی باقی بماند.

فکر دوم - فکر مفتاح‌الملک است که معارف و مدارس جدید را تحت ریاست عالی وزیر علوم و بعدیری شخص خود جلو راستقلال غیر مربوط بدارالفنون نگاهداشته لغایه اراتی را که احتمام‌السلطنه در این کار دارا شده بود بخود اختصاص داده از این راه استفاده های ملای و معنوی بنماید بآنکه انجمان معارفی بالای دست خود بیند و رأی کسی راشیک رأی خوش نموده بشود.

فکر سوم - فکر نگارنده است که مین‌خواهد مؤسسات معارفی سخوان ملی باقی بماند افکار عالی امین‌الدوله در نسبت این اساس تعقب شده روز بروز بر قوت دخن جربان آن افزوده گردید معارف جدید تابع دارالفنون بی‌معنی که چیزی از آن باقی نمانده نبوده باشد و در پجه‌ی از روشنایی که بر دی ملت گشوده شده بسته نگردد. نگارنده مین‌خواهد دایره معارف طوری وسعت یافته عمومیت حاصل کند که نه تنها شاه و وزیر تواند آنرا منحصراً نماید بلکه در مقابل حمله‌های شدید که برستان و دشمنان دانش و پرورش نیز تاب مقادمت آورده بتواند اساس خود را بر بنیان خلل ناپذیر بگذارد.

بدبیری است فکر اول باندازه‌ی ضعیف است که نمی‌تواند از حدود مخبله وزیر علوم تجاوز نماید خصوصاً که مدارس جدید نه بودجه دولتی دارد و نه دولت عجالت در صد مساعدت نمودن با آنهاست وزیر علوم هم استطاعت فکری و شخصی برای جبران کسر مدارس از مردم دیگر ندارد پس از این اندیشه که این‌خیال صورت خارجی پیدا کند باید آسوده خاطر بود.

و اما فکر دوم درست است مفتاح‌الملک مین‌خواهد مدارس را دایر نگاهدارد ولکن هر وقت اندیشه می‌کند بعد از نمام شدن بقیه وجوه اعانته کسر مدارس را از پجه میر پردازد و استفاده‌های که در نظر دارد از پجه محل نماید متوجه مانده چاره ندارد مگر آنکه برای استموقتی و با سرمهایه مختصر بکه باقیمانده بازی کند تا بیند چه پیش می‌آید پس از این اندیشه هم کم‌فتح‌الملک بتواند بمقصودی که دارد برسنگران نماید بود. و اما فکر سوم و سایل امیدواری که در اطراف پیشرفت فکر نگارنده موجود است از قرار ذیل می‌باشد.

بیت پاک دیگری که در اجرای مقصد خود دارد بطوریکه نه تنها در مقام استفاده خصوصی از اقدامات خود نمی‌باشد بلکه هرچه از هر کجا بدست می‌آورد دد این راه بصرف میرساند و بزرگتر چیزی که نگارنده را در مقابل حمله‌های شدید دشمنان نگاهداشته همین بی‌طسمی و بیت پاک است.

دیگر قوت معارف است که هیچ قوه‌ی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید و اندیشه

محدود ساختن معارف دربرابر فکر و خیال تعمیم و توسعه آن در حمله اول مفاوب و نابود است.

دیگر توجه اتفکار تعدد خواهان معارف برود و بلکه عومن ییداران ایرانی است از داخل و خارج پیشرفت این اساس و توسعه و تعمیم آن و از همه مهتر احساس احتجاجی است که در مغز بسیاری از اولیات اطفال بوجود مدارس جدید تولید گشته که بی بمنافع ظاهر و باطن آن برده‌اند و آن احساسات باقتصای زمان روز بروز در تزايد می‌باشد و احتجاج بهتر مولد هرجیز است در این عالم.

پس وجود این وسائل می‌تواند تنهائی نبی دستی و بی اسبابی نگارنده را جبران نموده از مدام است دادن بفکر خود و برداشتن قدمهای سریع و آندیشه نه و دن از تیرهای ملامت که از هر طرف میرسد دلگرم و مطمئن نگاهدارد.

مفتاح‌الملک بعد از خارج شدن اختیام‌السلطنه بنوریت روزنامه معارف را از غرّه شعبان ۱۳۱۶ تأسیس مینماید.

روزنامه معارف در بکوری کوچک راجع بیان امور معارفی در ظاهر و در باطن نماینده مدرسه افتتاحیه و مرچه در آنجا می‌گذارد باطبع سنگی دایر می‌گردد چون مقر رشته است روزنامه را قبل ازطبع نگارنده مطالعه نماید در شماره اول نام دو تن از روحايان را می‌خواند که یکی را بعافت مملکت با القاب زياد و دیگری را برخلاف رسم بی القاب مینویسد نگارنده يادداشت مینماید یا نوشتن القاب را موقوف باید گرد یا همه را با القاب باید نوشت مفتاح‌الملک القاب را حذف کرده روزنامه راطبع نموده یک نمره طبع شده بی القاب و مسوده خطی بالقالب آنرا بنظر روحايان طرف توجه خود رسانیده میانه نگارنده داشتیم مینماید پس از این واقعه نگارنده در روزنامه کناره جوئی کرده بامفتح‌الملک و کان او با احتیاط معاشرت مینماید مفتاح‌الملک هم خود را مصروف توسعه افتتاحیه نموده بمدارس دیگر اهابت نمی‌بعد با وزیر علوم ظاهر سازی و بادوسته تن از اعضای انجمن خصوصیت نموده بدیگران انتقامی نمینماید.

در این ایام کتابخانه ملی برهم می‌خورد مفتاح‌الملک می‌خواهد کتابها را بزیر مدرسه افتتاحیه بیر د ولی وزیر علوم رضا نداده آنوارا بخانه شخصی خود برد و نوقف مینماید.

مدرسه اکابر برم میخورد دارالترجمه بداره شرکت مطبوعات منتقل میگردد
چنانکه در فصل ۲۸ نوشته شد.

واما آنچمن معارف - آنجمن روزی کتبه ۲۶ رجب بااعضای ساین خود باشتنی
دوست تن که استفاده داده اند در مدرسه علمیه دايره میشود .

مدرسه علمیه هنوز در تحت ریاست علیغان نظامالعلوم است مدنی است علیل
المراج شده یعنی بواسطه نامساعدتی اوضاع مملکت با استفاده نمودن از تحصیلات
عالیه خود ناالمیدی شدید حاصل نموده باستعمال مخدرات و افراد در این کار نام
قوای جسانی و روحانی خوبی را از کازانداخته برده متوجه کی یشتر شافت دارد
تابتخصیص دارای تحصیلات عالی و هرچش و ذکالت سرشار در حقیقت دارد بدربیج خود
کشی میکند . دو نظام مدرسه محمد کاظم خان و محمد صفوی خان مدرسه را اداره
میکنند و ازین آمدعا شکایت دارند .

جله دوم آنجمن معارف دریست و نهم رجب در مدرسه افتتاحه منعقد شد
مقناح الملث کازهای خود رایین از آنچه هست در نظر آنجمن جلوه گر میازد .
جله سوم در چهارم شبان در مدرسه شرف و جله چهارم در هفتم ماه مزبور
در مدرسه مظفریه منعقد میگردد .

گردش آنجمن معارف در مدارس تا يك اندازه نگرانی معارف خواهان را که بسیار
از اقلاب آنجمن حاصل شده بر طرف مینماید و بعد از این آنجمن معارف هفتادی میگردد
در خانه وزیر علوم منعقد شده تا آنها که بتوانند ادای وظیفه مینماید نگارنده با
یکدست از خود رسیدها جلوگیری نموده دریافت کار علمی و شرف و مظفریه اهتمام
مینماید و باست دیگر معارف خواهان را بر آن میدارد که بنایی مدارس ملی با
سرمایهای خصوصی قیام و اندام نایند .

میرزا محمد خان جوانی با هوش اذتریت شدگان دارالفنون تهران مدنی در
مدرسه رشدیه معلم بوده اکنون برای ناییس مدرسه‌ئی حاضر کننده نگارنده هم او
را تشویق مینماید مفتح‌الملک ورقای اوسخت مدبیت نموده رضا نبی‌عنه از وزارت
معارف بلو رخصت داده شود بالاخره باهتمام نگارنده میرزا محمد خان بتحصیل

اجازه موفق کنندۀ مدسه‌ی بنام دانش تأسیس مینماید که از روی دستورالعمل انجمن معارف رفتار نماید.

مدسه‌دانش بزودی رونق گرفته در محل خود مورد توجه کنندۀ هفتم مدسه‌بیکردد باین ترتیب : خیریه - رشیدیه - علمیه - شرف - افتتاحیه - مظفریه - دانش .

نگارنده بمدسه‌دانش بر عایت ملی بودن آن و بمدسه شرف بر عایت مجانی بودنش یعنی از سایر مدارس توجه مینماید مدسه رشیدیه را که ترقی کامل نموده از نظر دور نگرفته نمی‌گذارد بدخواهان امین‌الدوله با آن مؤسسه آسیبی برساند .

مدیر رشیدیه بدنستور امین‌الدوله از وزیر علوم و نگارنده حرف شناوی دارد ولکن بمفتح‌الملک و حوزه آن و بلکه بهشت انجمن معارف دقیع نمی‌گذارد .

امین‌الدوله مبلغ دوازده هزار تومان که اعانه بمعارف داده پنجهزار تومان نقد و هفت هزار تومان دیگر را خانه ملکی جنب پلاک مکونی خود را بمدسه رشیدیه میدهد و یعنی از حرکت از تهران سفارش نامه‌ی در حق رشیدیه و مدیر آن بوزیر علوم و انجمن معارف نوشتند تذکر میدهد که حق سبقت آنمده دار عایت نموده باشد داین شعر را بایان نیکویی شاهد می‌آورد :

ولکن بکت قبلی فتح لی الباکا بکا ها قلت الفضل للمتقدم

بالجمله بمفتح‌الملک و رفقای او مندوقد انجمن را خالی دیده خیال می‌کنند بمنوان جشن افتتاح مدارس ملی در بهارستان جشنی بصورت کاردن باریهای اروپا تشکیل داده عایدات آنرا بمعرف معلاف بر سانته نگارنده اساساً مخالف اینکار نیست و برای تهییج نودن روح جوان ملت این قیل مجالس را بی‌انر نمیداند ولکن در مقابل افکار مخالف که قوت داشته و قوی ترهم شده تردید دارد آیا آنچه از این مجلس عاید معارف بگردد و هضرت‌هایی که بر آن مترتب می‌شود برابری دارد یا نه

به صورت بمفتح‌الملک و متعن‌الدوله وغیره حاج میرزا معنخان میر‌الدوله را با قدام باینکار و ادار نموده در دعاشر آخر ذی‌الحجہ ۱۳۱۶ جشن مزبور را با آرایش و آلایش بسیار در بهارستان برپا نموده مبلغی عایدات آن مجلس بمندوقد معارف میرسد در صورتیکه مباشرین از تهمت حیف و میل نمودن هم محفوظ نمی‌باشد از طرف دیگر

روحانی نمایان از این مجلس اظهار نادرستی کرده بر ضدیت خود با معارف جدید و با مدارس نومنو میافزایند.

دیگر از جمله وسائل که مفتاح الملک برای توسعه افتحجه بسته میآورد
تأسیس دبستان دانش است در همان مددسه در صورتیکه آنچه از بابت دبستان باو
میرسد یعنی از آنست که بصرف میرساند.

دبستان دانش جست و مدرس آن کیست^۱

میرزارضاخان ارفع الدوله متخلص بدانش از مردم آذربایجان در جوانی بواسطه
ظرافت طبع و حسن قربعه‌هی که داشته در دوازده‌رسی خارجه ایرانی در روشه وغیره
مختصر استخدام یافته در سایه استعداد و قابلیت خود ترقی نموده زبان روسی و فرانسی
را فراگرفته در خط و دبیت فارسی، معلومات ادبی اطلاعات یافته مدتها در تقلیل جنرال
قشول بوده کم کم تمول حاصل نموده اثابه و موزه‌هی مرتب ساخته بالاخره بسته
وزیر مختاری بددبار امیر امیری دوس منصب میگردد.

ارفع الدوله ذاتاً نام جو شهرت طلب علاقمند بوطن و آثار آن است و از بند د
بنخش در تحصیل نام هم مسابقه نمینماید ارفع الدوله در انجمن صلح لاهه نماینده
ایران شده پیراها بر این مأموریت میندد بحدبکه از دولت ایران رتبه شاهزادگی
تحصیل نموده در آن انجمن پرنی صلح خوانده میشود.

در این ایام که صدای انتہار معارف ایران در روشه بلند میگردد او نیز در صدد
میشود سری در میان سرهای معارف پرورد داخل نموده شرکتی نموده باشد.

ارفع الدوله دفتر اعانه‌هی برای تأسیس یک مکتب ابتدائی مجازی در تهران گشوده
از معارف خواهان ایران ساکنین حوزه مأموریت خود در روشه و قفلز وجوهی جمع
آوری کرده در یکی از بانکهای سن‌پطرز بورخ برای چه میکذارد که سود آن بصرف
مکتب مزبور رسیده بلند و چون مراجعت سرمایه مزبور کفایت معارف آنرا نبکند
حاضر میشود از کسی خود مبلغی بر آن افزوده مکتب را زودتر دایر نماید.

ارفع الدوله نیت خود را بالاقداماتی که در این راه نموده و تیجه‌هی که گرفته بوزارت
خوارج تهران مینویسد این مکتوب وقتی میرسد که مفتاح الملک زمامدار کار معارف گشته.

مفتاح‌الملک انجام این خدمت را بهده گرفته عده‌ی از شاگردان مجازی افتتاحه را نامزد شاگردی دبستان دانش نموده بر سریکی دو از اطاقهای مدرسه مزبور لوحه دبستان دانش را نصب مینماید.

مفتاح‌الملک برای تأسیس دبستان مبلغی از ارفع‌الدوله گرفته و هر ماه چند برابر آنچه خرج بکی دو معلم دبستان میشود ازاو دریافت مینماید.

ارفع‌الدوله که از حقیقت مطلب بی‌خبر و تنها دلخوش است که گاهی در جراید مخصوصاً در روزنامه معاف اسمی از دبستان دانش با تجلیلی که ازاو شده باشد بخواند و یا صفحه عکس از عده‌ی از کودکان بالای سیکم‌ساله نشان دبستان دانش بر کلاه آنها دیده باین و آن بنسباً باشد.

و بالجمله مدرسه افتتاحه تمامتی از دبستان دانش و بول ارفع‌الدوله و معادین استفاده نموده بر توسعه خود می‌باشد.

مفتاح‌الملک هر قدر سعی می‌کند بتواند مانند احشام‌السلطنه از مردم وجه اعانه برای مندوق معارف بگیرد ممکن نمی‌شود چونکه اولاً اعتبارات شخصی و خانوادگی احشام‌السلطنه راندارد که مردم از ادراجه داشته باشند و دیگر آنکه انقلاب انجمن معارف خارج شدن احشام‌السلطنه کناره‌گیری بعضی از اعضاء و بالجمله کشکش‌ها که خده قهرآ از ابیت انجمن کامته با آن نظر که پیش از این با این نظر می‌شده اکنون نمی‌شود خصوصاً که دیده می‌شود برای مرکز معارف بودجه‌ی تربیت می‌خواهد که هیچ ضرورت ندارد از قیل خرج سفره اطاق رئیس حقوق اعیانی دفتر کر بودجه روزنامه معارف وغیره اینست که مندوق معارف وجاهت ملی خود را از دست داده معلوم نیست توجیهی را که در اوایل تأسیس از وطن خواهان بخود میدیده بعد از این بیند و این بزرگتر بدینه است برای معارف جدید.

مندوق معارف اول مندوق ملی است که در سالهای آخر تأسیس شده بی‌آنکه نظر استفاده شخصی در آن بوده باشد و اگر بصورت اولی خود باقیانده بود ممکن بود با مساعدت ملت خواهان و معارف پروران هر قدر دایره معارف وسعت بگیرد بتوان یک قسم از بزرگترین ابداعات ملت کذارد و بعض نمودن مالیاتهای مستقبم وغیر

متقیم بعنوان توسعه معارف موقبتهای مهم تحصیل کرد ولکن متأسفانه باقتصای اوضاع مملکت و اخلاق مردم آتش منفت بر سرها مشتعل شده دیگر طعمکاری‌ها بجوش آمد و این صندوق را هم همزمان دیگر صندوقها نموده اطمینان مردم از آن بر طرف و در آنیه عابدات منحصر خواهد گشت با آنچه دولت با آن پیردازد.

بالاخره اعتراضات بر تصرفات مفاتح الملک در صندوق معارف زیاد میشود بعدی که مفاتح الملک مجبور میگردد کلیه جمع و خرج را طبع و نشر نماید.

مفاتح الملک مانند یکی از حکام ولایات که برای دولت حساب می‌لازد برای ملت حساب ساخته تصدیق دفترخانه دولت را شاهد درستی حساب مزبور قرار داده در نمره ۶۵ روزنامه اطلاع صورت آن را منتشر می‌لازد.

اتشاد صورت حساب مزبور زبان اعتراض کنندگان را درازتر و تبرهای اتفاق مخالفین را تیزتر می‌لازند چه مدلل مباراد بی اختیاطیها و بی مبالغه‌ها که در کاز صندوق معارف شده بطوری است که نمیتوان بر آنها برد و پوشی کرد.

اگر خوب نظر کنیم می‌بینیم مباشرین صندوق معارف عادت مخالف جاری دوست کاری نکرد، اند زیرا که هیچ خدمت از خدمات دولتی مهم با غیرهم بی‌چکس کوچک یا بزرگ نکرده‌اند مگر مأمور آن کار پیش از هرچه بجانب مداخل آن نظر مینمایند.

بهر کس هر خدمت رجوع نمود اول کامه‌ای که می‌برید اینست: چه دارد؟ یعنی در اینکار چقدر مبتولان مداخل کرد هر قدر مواحب و حقوق بی‌مأموری داده شود ممکن بست از مداخل نمودن صرف نظر نماید بس اگر مباشرین صندوق معارف هم دست مداخل بجانب آن دراز نمایند خلاف معمول کاری نکرده‌اند.

بلی جیز بکه شکفت آور است این است که دست طامع بجانب صندوق ملی معارف دراز کرده شود البته تعجب آور است ولکن وقایع گذشته نابت نموده دیش آمده‌ای بعد نابت تر مینماید که عنوان ملی بودن در حقیقت بعد از تغییر این که در این جن معارف شد از سر این صندوق بر طرف گشته دهم حواتن آن به مدلل مباراد که مباشرین صندوق مزبور معارف را برای خود خواسته و میخواهند ناخود را برای معارف در اینصورث از این بین بعد در این صندوق غیر از لعنت چیزی دیده نخواهد شد

بس از آن صرف نظر نموده بمندوقهای کوچک مدارس ملی که از روی احسان و طغیت خواهی و معارف پروری تأسیس کشته و مبکر دید نظر افکنده بینهم توسط آن مندرجه ها معارف جدید چه روح نازه‌ای بخود خواهد گرفت و چه نشوونمانی خواهد کرد.

فصل سی و چهارم

مدرسه متبر که سادات

درس کرسی شدید و اشتغال دائمی نگذانده بکار معارف عمومی و مراقبت نمودن در دفاع از بد خواهان خود و دشمنان معارف یک قسم از خجالم متوجه تأسیس یک اساس خصوصی است که شخصاً دخالت نموده افکار خود را در آن دایره موقع اجرا بگذارم در اینحال مصمم مبکردم مکتبی مخصوص ذریه طبیبه رسالت پناهی تأسیس نموده اطفال فقیر سادات را که در معابر و مجالس بوضع های ناپسند دست تکددی بزرد خردی ویگانه دراز کرده از همچوکونه بی احترامی دیدن و نمودن در بین نبدارند در آنجا جمع نموده نگاهداری و نزیت نمایند.

و باید دانست که دیرگاهی است سبلات و اتاب بخانواره رسالت برای تن پروردان بهتر و سبله نکدی کرده در تهران پیشتر و در شهرهای دیگر کمتر جمیع از سادات دارای صفات فوق تن به یشرفی داده بختی از مردم طلب نموده از زاده سادات کب معاش مبکتند و عنوانشان گرفتن حق متروع خوبی است از کسانی که خمس آل محمد (ص) بر ذمه ایشان بوده باشد.

در مجالس روضه خوانی بانيا از دست ساجت اینکونه از سادات بتوه آمدند از طرف نسب سادات مأمور تعزیه خوانها می‌باشد تا از ورود آنها جلوگیری نمایند و این منزله باجی است که بانيا روضه خوانی باید پردازند چنانکه در فصل هشتم نگاشت باغت کار روز سبلات بجهات رسیده که اعیان و اشراف و تجار و اشخاص مسئول که با مردم داد و ستد دارند برای وصول نمودن مطالبات خود از بدهکاران نوکر سبد نگاهداشت مأمور انجام این خدمت مبنایاند حتی در خزانه دولت هم برای

وصول بقایای مالیاتها از حکام معزول نوته‌هی از آن سادات دیده می‌شود که دیدار او در چشم بدهکاران دولت افراد دیدار ملک‌الدولت را دارد مانند سید جواد خزانه که سبد رسمی خزانه داری است.

ملم است اگر مسلمانان حقوق مشروعی که بدارای آنها تعنی می‌گیرد باهله بدهند و اشخاصی که خود را ذیحق بباشرت وصول و ایصال خمس و زکوة میدانند آنچه را می‌گیرند مستحق بر سانند دولت هم نظری در تنظیمات اینکار داشته باشد فقرای سادات با وضع آبرومندی بحق مشروع خود میرسند و جمعی از آنها باید را سرمایه مداخل و تهدی قرار نداده تن به یشارافتی نمی‌دهند ولکن نه خمس دهنده‌گان درست ادا می‌کند و نه خمس گیرنده‌گان بصفت می‌گیرند و نه وساطت بنکلیف خود رفتار مینمایند دولت هم توجه و نظراتی در امور عاته ندارد اینست که روز بروزبر شماره متکدیان سادات افزوده و از احترام ذریعه طلبی کاسته می‌گردد.

واما نقیب و نقابت - نقیب السادات آقا سید معن شیرازیت سادات شیرازی در تهران جمعیت زیاد دارند یعنی آنها روضه خوان می‌باشند بعضی اشخاص با سواد هم در آنها بوده و هست.

آقا سید معن از طرف دولت نقیب السادات شده برای جلوگیری از تکدی سادات فقراء، اداره‌هی تشکیل داده است ایام محروم و صفر در هر خانه‌هی که روضه خوانی می‌شود مأمور نقیب بالاعتبارنامه‌هی وارد شده تنظیمات دم در تزییه خانه و جلوگیری از سادات قریر بعده اوست از طرف بانیها مبلغ غیر مینی بتغایر اعتبار مجلس بدارالتفاقه داده می‌شود و انعامی بخود سید اگرچه این مبلغ را هم نقیب می‌گیرد که میان سادات قریر تقسیم کند ولی آنها راضی هستند نه بدهند و نه بگیرند.

گویند در اوایل اسلام یکی از پادشاهان می‌سی احکام صادر شده از یوسف اکرم راشنیده تمجید مینماید چون بنده خس میرسد می‌گوید محمد من بواسطه این حکم اولاد خود را برای همه وقت گذاشته هنر بار آورده بدبیه است مصالح این حکم از نظر اغتراف کشته بوشیده است ولی تبعده‌ی که از تجاوز نمودن از حدود حکم الهی ظاهر شده سخن این پادشاه را می‌پروراند بالجمله در تهران عدمی از اطفال که بعضی

هم منوب بخاندان رسالت نمیباشد از سن چهار و پنج ساله تا دوازده ساله وینتر
هر یک پارچه سبز پلیاھی بر سر دکم ریچیده در معابر با سماجتی که نظربرش در دینگر
مردم دیده نمیشود دنبال اشخاص پیاده و سوار بر اسب و در شکه و غیره افتاده مطالبه
بول نموده انواع بی احترامی را میبیند و دست از شغل نایند خود بر نمیدارند پلاوه‌ی
از رجل دولت هم در مقام خودنگاهی چون از خانه بیرون میآیند مشتی بول سفید و سیاه
بزمین پاشیده متظرین از فقرای سادات وغیره را جمع نمودن آنها سرگرم کرد و روانه
میشوند وابن کسب بیزحمت نکوهیده را تردیج مینمایند مخصوصاً در دوره ریاست
میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان یعنی ازیش وسائل تردیج کدامی فراهم کشته است.

نگارنده از دیدن وضع ناهنجار بني اعماق قبیر خود که از طفویلت یکار وی
سرواد، دست شکته، هنک بی آبرو و بتکنی عادت مینمایند بی نهایت آزرده خاطر
میباشد و میداند جلوگیری از بزرگان آنها بی تیجه و انصراف کرد کاشان جز تعلیم
و تربیت از راه دیگر امکان پذیر نمیباشد در این حل سبد مرتضی (۱) کتاب برگانی با
نگارنده همت میشود مدرسه مخصوص اطفال قبیر سادات نایس نایبیم و از این
راه خدمت نلذه‌ی بمعارف بشود بدینه است تأییس چنین مؤسسه خیری میتواند
بسیاری از حمله‌های روحانی نمایان را دفع نموده بست و پناهی برای استحکام اسن
معارف جدید بوده باشد و با وجود علاقه‌ی که مردم نسبت بخاندان رسالت دارند اگر
وقتی بعلم و دانش نمیگذارند آیا نمیتوانند بعالم سیاست بی اعتنای نمایند.

خلاصه سبد مرتضی نگارنده را در تأییس مدرسه سادات مساعدت مینماید و
خود برای پذیرفتن خدمتی در آنجا حاضر میگردد بی آنکه معلوم باشد مقصد اصلی
او چیست.

نگارنده مصمم با نجاح اینکار می‌شود تنها نگرانی که دارد از همراهی تدوین
انجمن معارف است و از اخلاقی که مفتح‌الملک و رفقای او در تعصیل رخصت نامه‌ای از
وزارت معارف بنمایند ایشت که دفتر مخصوصی کشوده بریشانی ذراری طبیه مخصوصاً

(۱) سبد مرتضی شخصی است درویش سلک مدنی در هندستان بوده فرب بچهل سال از عمرش
میگذرد خوشکلدار و لبرک و شفتش کتابت خط نسبتی است برای چاپ و نشر.

نورسان آنها را شرح داده لزوم مساعدت با اینلز را بوصیت حضرت رسالت مرتبت
یان نموده فوائد نسبت مکتب مخصوص اطفال قبیر سادلت را در آن یان کرده
تفاضای مساعدت از معارف خواهان و دوستاران خاندان رسالت مبناید.

شکر الله خان معتمد خاقان صدری پیشخدمت مخصوص شاه که با من دوست
صیمی است و مرا در کارهای ملّه مساعدت می‌کند بگوید دفتر اعانت مدرسه را به جم
بدست شیخ نیبور که بردم از اه بدهد که اسباب خیال کسی نمود جونکه این شخص
مسخر است و در عین حال وطن دوست و خوش فطرت می‌باشد ولی من این رأی را
پسند نکرده می‌گویم باید جرأت کرد و بی ملاحظه اقدام نمود چون کار خبر است
خداآنند مدد مبناید.

ایام نوروز میرسد وزیر علوم بدیدن نگارنده می‌آید از او عبدی مطلب وزیر
تعجب مبناید چونکه مراعل اینکونه ترقیات نمیداند دفتر مدرسه سادات را برابر
وی نهاده تحصیل رخصت در اقدام باینکار را عبدی خود قرار مینمهد.

وزیر علوم با اظهار مرت رخصت نامه‌ی که نوشته شده امضا، مبناید زان
بس بتوسط معتمد خاقان دفتر را نزد شاه فرستاده مظفر الدین شاه نیز دستخط نموده
مبلغ مختصری هم اعانت مینمهد مفتح الملک و انجمن معارف از کارمدرس سادات مطلع
مینموده در حابکه کاری است تمام شده نه مبنی و اند اخلالی در او نمایند و نه حق
دخلانی در آن دارند.

زان بس اعلانی طبع و نشر نموده مردم را بمساعدت کردن بالین خیال دعوت
مینمایم نشر این اعلان در مردم بیغرض منهایت حسن اثر مبناید و بر حد بدخواهان
می‌افزاید از آن اوران بـ کی بدست حاج شیخ هادی نعم آبادی داده مینمود شیخ اظهار
مرت نموده مراعل مطلبید و در استئامت در این خیال تشویق می‌کند و فقط سفارش
مبناید که بسوزت کدامی در آورده نشود اورا بر تبت خود آگاه نموده مرادعا مبناید
بالجمله خانه‌ی در محله سر جنمہ تهران اجاره نموده انانیه مختصر تدارک
دیده لوجه مدرسه متبر که سادات بر در آنخانه متبر که نصب می‌گردد.

بد مرتضی دفتر دولی مدرسه را با حقوق معین پذیرفته با کوشش قابل تمجید

ادای وظیفه نموده بی‌دربی اعلانهای مفید صادر شده طبع و نشر می‌شود.
نشر اعلانات مزبور هیاهوی در شهر اندخته مردم بمساعدت نمودن با این اسان
مواقعه مینمایند یعنی از آنجه با دیگر مدارس جدید همراهی نموده باشند و این از
قطعه نظر روحانیت و علاقمندی بخاندان رسالت است.

نگارنده لازم می‌بیند برای پیش‌رفت کار و جلوگیری از غرضمندیها از سادات
متدين بافضل دارای ذوق معارفی انجمن مخصوصی برای نظارت داشتن در این اسان
انتخاب واعنای مدرسه را از مدیر و ناظم، معلم وغیره که شرط شده همه بیند بوده
باشند از اشخاص خوش نام و بافضل انتخاب نمایند حاج میرمحمد علی لاریجانی که از
روحانیان متدين و آفاسید نصر الله اخوی^(۱) را که در میان سادات اخوی معروف بذوق
و فضل است برای عضوبت در انجمن ظلار انتخاب می‌کند و آفاسید جلیل خلغانی از
روحانیان درجه سیم را که شخص بافضلی است و بمعارف جدید هم اظهار خوش یعنی
می‌کند بعد از مدرسه بر می‌گذرند باقی اعضاء راهم از اشخاص بالتبه آگاه خوشنام
بزحمت بست آورده جسمی از امثال قبیر سادات را که در معابر بتکنی می‌پردازند
بامساعدت کریمخان مختارالسلطنه رئیس نظیبه که مرد آگاه وطنخواهی است در مدرسه
جمع نموده روز هیجدهم ذی الحجه ۱۲۱۶ ببنایت عبد غدیر مدرسه افتتاح می‌گردد.
البته نگاهداری اطفال بین ترتیتی که با وضع ناپسندی تکدی مینموده‌اند و
واداشتن آنها بتحمیل کرد آسانی بست و لکن بتدبیح و با اقدام و استقامت اطفال
بکار کردن عادت نموده یوضیع دنایندگانی یعنی از این خود را احسان کرده
رام و آرام می‌گردند.

دفتر اعانه مدرسه سادات کشود آثار ضای رئیس التجار خراسانی یعنی

(۱) سادات اخوی سلطنه بزرگ هستند در نهران مردم آنها اظهار ارادت می‌کنند فتح بناء
فاجار بعد آنها اخوی می‌گشت ازین سبب آنها را باین اسم میخوانند سادات اخوی همچه روض خواری
مصلی دارند که شب هاینورا فیض و هر راغ بسیار در آن شب رون و ولد و بالا با آنها برده مینشود
جدی که جسمی از فقرای آنها ازین راه ساخته می‌باشد وهم در بیه قیمان باقیه سادات اخوی محل
نوبه صومی است برای هنن میلاد امام دوازدهم میلادی فرجه خمرا و ادباء در آن هنن داد سخن
سرالی مینهند. حاج میرسد علی اخوی شخص بالفضل باذولی است باعه کن آمد و وقت دارد نام
سال زحمت رونق دانن بجهن بیه ماه نسبان ر می‌کند داد اینکار تا بجهن که داد نظر دارد می‌گیرد.

ازدیگر تجار در فراهم آمدن اسباب پیشافت دفتر مزبور مساعدت نمایند حاج حسین آقای امین الضرب و دیگر تجلد و محترمین را بمعاونت و امیدارد دفتر اعانه مدرسه بزودی دارای مبلغی وجه استمراری وغیر استمراری میگردد و مخارج اساسی دکر مخارج را هم نگارنده میردازد.

بس از چند هفته برای نمایشی که داده شده باشد از رجال خبر خواه دولت و ملت دعوی مدرسه سادات مبنی است در این مجلس میرزا اسدالله خان نظام الدوله طباطبائی که حاکم تهران است نگارنده را تشویق بسادارت دادن بخدمت باین اساس نموده پیشنهاد میکند که تاکلار عده‌هی که تا آن‌وقت پذیرفته شده و بثمت نفر بالغ میگردد مرتب نشود بر عدد محصلین بنازابد جون در اعلان مدرسه و عده داده شده بمدار سه ماه بر عده افزوده میشود و این نسبتی است عاقلانه که مدرسه سادات در آیه از آن استفاده ننماید.

وهم مستشار الملک گرگانی که از متوفیان دولت و شخص خبرخواهی است نان و گوشتی بقدر کفايت ناهار شاگردان و اعضای مدرسه بطور ماهانه اعانت نموده بزودی ناهار مدرس مرتب و خاطر محصلین واجزای مدرسه از این بابت آسوده میگردد. نام مدرسه سادات بادفتر مرتبی که دارد در داخل و خارج مملکت بلند شده معارف خواهان دور و نزدیک باین اساس مساعدت نمایند اداره مدرسه سادات مقل است و انکاری با نجم معارف ندارد نگارنده میگویند بار این مؤسسه خبر بدش ملت یافند که همه پیشتر بدوام آن اطمینان داشته باشند وهم برای پناه بودن این اساس نسبت بمعارف جدید مفیدتر بوده باشد.

و بدیهی است بزرگتر چیزی که مبنی است این اساس را نگاهداری نماید صحت حساب و اطمینان عمومی است از اینکه میچکونه حرف و میل در وجوده اعانه نیست و در اینست آن چیزی که در محیط امروز مانازکی ندارد.

مسلم است نگارنده که از بدل وقت و مال خود در تأسیس این اساس در بیغ تموده طبعی بعایدات آن ندارد لکن جنبن نیست که اعضای مدرسه همه دارای این عقبده باشند و بحقوقی که میگیرند قائم گردند در این صورت بهتر چنان میداند که هر سه ماه با

هر شش ماه صورت دخل و خرج مدرسه را طبع و نشر نباید تعلیم از دور و تزدیک بر صادر و دارد این اساس آگاه گشته بر اطمینان خاطر آنها از صحت عمل و پاکی نیت مباشرین افزوده گردد.

نگارنده عقیله خود را در باب طبع و نشر حساب مدرسه بدفتردار اظهار نموده موجب اضطراب خاطر او می‌گردد.

دفتردار بچه صورت حساب را منتشر نمایم^۱

نگارنده - بصورت حقیقی خودش.

دفتردار - بصورت حقیقی^۱ - نگارنده پس جه - دفتردار - مردم نباید بدانند دخل و خرج ما جیت - نگارنده - مردم باید بدانند دخل و خرج ما جیت اینکار ملی است ما در حقیقت امین هستیم از طرف کانپکه پول آنها مدرسه دائر است جرا نداتند که ما در امانت خبات نمی‌نماییم تا یشتر و بهتر مساعدت نمایند و چرانند تأمیں مدرسه سادات برای جلب نفع شخصی نیست بلکه برای خدمت بمعارف و نکاهداری نمودن از ذرازی طیه رسالت پناهی است.

دفتردار از شنیدن این سخنان نگران می‌ماند نگارنده برای بهتر آگاه شدن از مقاصد او می‌گوید حساب باید منتشر شود شما هر طور در نظر دارید صورتی نوشته یاوردید اگر صلاح باشد همان را نشر نماییم دفتردار خشنود گشته بعداز دو روز صورتی مرتب نموده ارائه مجدد در صورتیکه بهی حایی نزدیکتر است تابع حساب نگارنده صورت مزبور را ضبط نموده نوبنده را نصیحت و گشته را عفو و ادرا بنوتن صورت صحیح و طبع و نشر آن و امدادار - انتشار ورقه جمع و خرج مدرسه سادات در نظر معارف خواهان و حقیقت شناسان تأثیر نیکو نموده بر اعبارات مدرسه افزوده می‌شود ولکن بند ملالانی در قلب دفتردار پائیده می‌شود که نگارنده و مدرسه را دچار زحمت ببار مبناید دفتردار بعد از این واقعه می‌فهمد که نمیتواند در اینکار منافع خصوصی خود را انجام داده باشد اینست که با کمال خصوصیت ظاهری در باطن از هر گونه مخالفت و ضدیت در بین نموده تزد اشخاصی که بدانند بگوش نگارنده نمیرسد می‌گوید مدرسه سادات را در خود تأییں نموده مرا بمناسبت عضویت در انجمن

صلف برای پیش‌رفت کار شرکتی داده است.

نگارنده می‌شود و اعانت نمی‌کند اما از عاقبت کار با این شخص نگران می‌باشد
زیرا که میان افکار من و او فاصله بسیار است.

بدیهی است دشنان معارف راضی نمی‌شوند مدرسه سادات بالین عنوان محترم
و با وضع مرتب بسوی اوج ترقی سیر نموده بست و پنهانی برای معارف نورس بود
باشد و معاندین نمی‌توانند بین اینکار بدمت من جاری شده در مقابل تبرهای اغراض
خصوصی بمنزله سیر بوده باشد.

در اینصورت بودن شخصی کار آمدت در داخل مدرسه که باطنآ مخالف من باشد
برای اسباب دست آنها بودن و سبله خوبی خواهد بود.

دفتردار شروع می‌کند بسازش نمودن با هر یک از اعضا مدرسه که سخت
با افکار او داردند از جمله سید مهدی دائمانی ناظم مدنیه می‌باشد.

سید مهدی بنای خودسری را گذانه از حدود خود تعلاز مینماید یک روز
بیانگی بسدرسه نیامده در حق بازگشت اطفال بخانهای خود سرداه ایناده جمعی
از آنها را بمنزل شخصی خود در مدرسه سپهالار قدم به برده می‌گوید چند تن از طلاب
علوم دینی بابن حجره می‌آیند باحضور آنها بگویند مادر بگردد سه ساعت برویم چو که
رمی‌مدرس مرا مجبور می‌کند بخواندن کتابی که برخلاف منحصراً است طلاق و ازد
می‌شوند شاگردان مطابق دستوری که دارند رفاقت نموده همینه میان طلایی که بر ضد
صالح جدید در علیه نگارندم می‌باشند افاده بزار بدگونی و فتنه انگیزی رواج می‌گردد.
سید مهدی باین اقدام قناعت نکرده بشاگردان دستور مجدد صبح روز دیگر
بسدرسه آمده شیوه‌های درها را شکته بدیگر شاگردان اذیت رسانیده آنها را متفرق
نمایند و از هر گونه شرارت درین ندارند شاگردان باشکار اقدام و فتنه در مدرسه برپا
می‌شود مدیر مدرسه بسیاست نمودن اطفال شرور موقهً مدرسه را آرام مینماید تا
موقعی که نگارنده خبردار و برای جلوگیری از مفسد حاضر می‌گردد.

البته اتفاقی بسیاست شخصی من اینست که در اینگونه موارد با مخالفین مدارا
نموده باشند عملیاتی که موجب اشتعال نایره حد آنها بوده باشد دامن نزدیه بیاری بهر

جهت بگذراند ولی صلاح کار در اینست که شرارت کشند گران را تیه نموده دست مبین را کونه نماید هرچه میخواهد بشود صلاح مدرسه را بر بابت شخص مقدم داشته مر تکین را مجلات و مفیدین را اخراج کرده از معلمین مدرسه سید اسحق اردیلی که شخص خوش اخلاق و غیر تمدن بنظر می‌آید بناظمی برگزیده مدرسه را منظم مینماید تها خطی که میشود این است که از مؤسس حقیقی فراد باز رعابت نموده در کونه کردن دست او خودداری مینماید بلی در این وقوع نیز اقدام ناقص نمودن و باقی گذاردند بشه مقدمه اخه در برگهای زهر دارمیر و باندو خارهای سهناک میروراند. دایین ایام یک هیئت چهارنفری از وزیر علوم اجزاء نائیس مدرسه میطلبند وزیر علوم بنگلرنده رجوع مینماید تا یک تن از ایشان را انتخاب نماید و اجزاء بنام او داده شود نگلرنده لازم نظر اخلاقی یکی را انتخاب میکند و اجزاء بنام او صادر میگردد دیگران از من مکد کنند اقدامات مختلف مینمایند دفتر دار مدرسه سادات هم بخصوصی که با آنها دارد باتفاق همستان خود که در مدرسه هستند با اخراج شده‌اند بایشان ملعن شده حوزه مخالفین قوت میگیرد یکی از این جمع که مربوط است با آقای سید محمد طباطبائی (۱) از طرف حوزه مخالفین برای کونه نمودن دست نگلرنده از مدرسه سادات و بلکه از کله کار معارف بلو توسل میجوید.

مخالفین اجتماعات خود را بر ضد من مداومت داده هر کجا موافقی پلخی لات خود بینند بخود جلب مینمایند در مجالس و محافل از دادن هر کونه نسبت ناشایسته و لازم افکنند هر کونه تبرهت بجانب من درینج نمیدارند.

نگلرنده در مقابل این اقدامات چه میکند؟ اعتراف و بازهم بی اعتمای بلی از سخن

آقا سید محمد طباطبائی خلف آقا سید سادق پدرش از روحايان دو ۰۰ اول تهران نوشت سعادت و روحانیت را بهم آبیت طرف نویه دوک و ملت بوده است آقا سیده مد دادا لیل سن باعطا آنرا کی دارای احترامات و بواسطه ذوق طنزی بالغه انسانیت خود را با جوانان حوصلگران آبروش مینموده دوره جوانی را بازدیدی و خوشی گذاشته بس از گلخان آن دوره و سالهای بعد نه تن چند سال بر اتفاق هر ب درسامره افاقت نویه جزو اصحاب سیر زای شیرازی شده بالآخره بنهران آنها از روحايان ضرر شده بمنود آقا سید محمد ذبان فرائنه تحصیل کرده فراموشانه و ن خود را از یاداران و تجد نواهان بمنشد بسیان ادم میخواهند منصف بصلات بدر موده باشند ولکن آنچه بدر دارد فنازی و طیسی است بیان بران آقا سید محمد با من رفایی توبلد کنند که مه لین از آن استفاده بگشته.

حق باید اندیشه کرد جونکه حق است و باید باطل اعتدالی نباید نمود چونکه باطل است حرف حق را تکرار باید کرد تا متنفس گردد و سخن باطل را نباید بزبان آورد تا از میان برود داده وقت اگر خوب ملاحظه کنیم در دایره معارف غیر از شخص نیرالملک وزیر علوم که حسن نیت و صحت عمل نگارنده را احراز نموده با من مساعدت نمایند باقی اعضا انجمن معارف و مباشرین مدارس و مکاتب یشتر بانگلارنده مخالف می‌باشند روحانی نمایان و دشمنان عارف هم که همکی مخالفند کسانی هم که با آنها مهربانی نموده در کارها دخالت داده ام بوجب کلام شریف بررسید از شرکی که با دینی کی کرده باشد از ضدیت با من خودداری نمایند در این صورت هرجه در اطراف خود نظر نمایند از دور و نزدیک مخالف می‌بینند و باز هم مخالف آیا باجه حربه میتوان در مقابل اینهمه دشمن بدخواه ابتداء کی نمود با حربه استقامت، اعتماد بنفس، درستکاری و یطمیم پیروی نمودن از امر الهی : قل الله ثم ذرهم فی خویشم بلعون .

فصل سی و پنجم

مدرسه ادب و قدسیه و کمالیه و سعادت

در ابتدای تأسیس انجمن معارف مکرر صحبت بیان نیامد که نگارنده در محله جاله میدان تهران مدرس‌نمی‌تأسیس نموده راه کودکان آن محل را بمعارف جدید نزدیک نمایند در آن هنگام که اختنام السلطنه دخیل کار معارف است چنین مفرد نمی‌شود که آن مدرسه احیائیه نامیده شود و بودجه اش راجع بمندوق معارف بالشده تغیر وضع انجمن و افاده مندوق معارف بدست مقنح‌الملک این تصمیم را بر هم زده افتتاح مدرسه را بنأخیر می‌اندازد زیرا از مندوق معارف بمندوقی که نگارنده تأسیس نمایند مساعدت نمی‌شود نگارنده نیز جود چندان استطاعت ندارد که مخلاف اساسی دکر بودجه مدرس را هر قدر بشود تحمل نماید در این صورت جنجو می‌کند کسی را که قدرت مالی و حالی داشته باشد بدست آورده بدست او مدرس را دایر نموده هرجه بتواند با اوی مساعدت نمایند ملاحظه دیگر این است که با عنوان‌لت خانوادگی و شئون

ظاهری من باقتصای وقت مناسب ندارد خود مدیر باک مکتب ابتدائی بوده باشد و
بالین وصف میخواهد هرچه زودتر در محل اقامت خود مدرسه خوبی نسبت نباشد.
در ماه ذی الحجه الحرام ۱۳۶۱ بس از فراغت باقتن از کار مدرسه سادات از هم‌سابکان
من مبرزا شکر الله خان تفرشی ملقب به ترجم الدوله تحصیل کرده دارالفنون تهران
تقاضای همراهی نودن با او در تأسیس مدرسه مینماید نگارنده تقاضای او را در کمال
مهرهای استقبال نموده تصور میکند آنکسی که او را جنبه مینماید باقته شده
بزودی رحست نامه‌ای از وزارت معارف صادر نموده نام مدرسه را ادب میگذارد.

مترجم الدوله مدعی است برای خرج نسبت مدرسه و ادائی کسر بودجه
آن بی استطاعت نمی‌باشد وهم میتواند مدیری مدرسه و تدبیس زبان خارج را در موقع
ضرورت بعده بگیرد اما بزودی معلوم میشود مدیر مزبور نه تنها استطاعت مالی ندارد
بلکه آسودگی بسیار او را بخیال این اشتغال انداده این انتخاب بی رویه هم بر گرفتاریهای
من افزوده در درسی تلازه تولید مینماید اما کاریست شده و بزودی نمیتوان بر هم زمان مدرسه
ادب تا دو ماه بظاهر جمیع و خرچش با مترجم الدوله است و هرچه از من میگیرد بعنوان
قرض مینماید بعد از دو ماه که تهی دستی او محقق میشود بناجلای رشته کار ازدست او
گرفته خرقی برای او معین و نگارنده خود مدرسه را اداره مینماید.

از جوانهایی که سالها زحمت تریت آنها را گشته اند و اکنون بعد از دست دیده
بلیغت و امانت آنها اطمینان دارم یکی را برای دفترداری این مدرسه اختیار مینمایم
و آن غلامعلی خان قلچار قزل باغ است.

غلامعلی خان دفتر مدرسه را منظم نموده اختیار مالیه را در دست گرفته بکارهای
مترجم الدوله نظرات مینماید.

در مدرسه ادب بزودی شاگرد جمع شده آن مدرسه توجه عمومی معارف خواهان
را بجانب خود جلب مینماید بدروی بکی آنکه نماینده روح ملی معارف جدید و
مرکز ائمه بآلایش معارف خواهان خبیث است بالقدامات جدی که در حسن تریت
و تنظیم آن نموده دیگر آنکه سرگرم نگارنده بتأسیس مدرسه سادات و ادب ضرورة
مرا از توجه زیاد بانجمن معارف و کارهای مدارس مربوط بانجمن بازداشت و وزیر علوم

هم نبتواند خود توجه سودمندی با آنها بنماید این است که مدارس مزبور خصوصاً مدرسه‌هایی که مندوقدار معارف ملاحظه از آنها ندارد پیشی علیه، شرف و مظفریه بحال وقوف مانده بلکه رو بنزل می‌گذارد و نزل آنها موجب مزبد ترقی مدارس ملی مخصوصاً مدرسه ادب می‌گردد.

وهم در این ایام آقا میرزا ابراهیم سیدالملأا که بعد از خارج شدن از انجمن معارف جمعی از معارف خواهان محله سرچشمه تهران را با خرد همراه نموده در صدد تأسیس مدرسه در آن محل بر مباید و موقن مبکر مدربه‌ی بنام قدمیه تأسیس نموده بزرگی آئندۀ ملی نیز رونق می‌آید.

نگارنده ییش از همه چیز از بابت مالیه مدارس ملی نگرانی دارد و از اینکه وزارت معارف و حوزه افتتاحیه بتوانند چهار مدرسه‌یی که اکنون دولتی نامیده می‌شود راه بیرون اطمینان ندارد چه رسیده از آن ناحیه بمدارس ملی انتظار مساعدتی بوده باشد ابتدا که بخیال جمع آوری اشخاص با فکر معارف پرور می‌افتد که از مساعدت فکری آنها برای مدارس ملی استفاده نموده باشد.

محمد ابراهیم خان معاون‌الدوله غفاری حاج حسین آقای امین‌النوب آذرخانی رئیس‌التجار و عده‌ی دیگر را دعوت نموده لزوم مساعدت با مدارس ملی را برای محافظت معارف جدید خاطر نشان ایشان نموده پیشنهاد می‌کند شرکت خیریه تشکیل داده از مندوقدار آن شرکت کمکی بمدارس ملی نموده شود آقایان مزبور پیشنهاد نگارنده را پذیرفته و عنده تشکیل شرکت را داده مرآ امیدوار می‌لازند.

بعد از این مجلس بامید تأسیس این شرکت در ماه جمادی‌الاولی ۱۳۱۷ مدرسه کمالیه در محله سیدنصرالدین تهران بمساعدت حالی و شرکت مالی نگارنده و بشرکت ومدیریت مرتضی‌خان غلام پیشخدمت تأسیس شده قسمی از وقت مرآ بخود مصروف میدارد.

کمان مینماه رسیدگی بمدرسه سادات ادب و کماله که در نقاط مختلف تهران واقع است بالزود مراقبت از جمیع کارهای تدریسی و تنظیمی آنها در مورد تیکه می‌چکونه اختلاف و کشمکشی در کاربندی برای گرفتن تمام وقت یک شخص کافی بوده باشد چه

رسد که بخواهد بکلیه دایره معارف هم نظر داشته باشد و از حمله های که از هر طرف
باور میشود دفاع نمایند و از خود سربهای اجزا، واعضاه جلوگیری کند.

در اینحال اگر تصور شود گرفتاری نگارنده نزدیک است از حدود تحمل خارج
گردد تصوری بجایت وغیر از عشق بمعارف هیچ قوه‌ی نمیتواند دونش مرادر زیرابن
باز سنگین نگاهدارد خصوصاً که امیدواری بتأسیس شرکت خبریه و مساعدت مالی
آن بنا امیدی مبدل گردد و تبا امیدی که بخود میدهد اینست که مدرسه سادات به مت
معارفین و مدرسه ادب و کالبه بزیاد شدن محصلین بزودی بتواند روی پای خود ایستاده
هر یک از مساعدت مالی نگارنده بی نیاز گردد ولکن حوات آنی که بواسطه مامکاریها
و اغراض خصوصی روی میدهد تیر این نوبت راهنم بنگ رسانیده گرفتاری را بر
نگارنده تسلیک نرمینماید.

چند ماه بدمیمول میگندد زمزمه های مخالفت آمیز از دفتردار مدرسه سادات
واز مترجم الدوله بلند شده بایکدیگر هم مذا میگردند.

مترجم الدوله شغل آبرومندی تحصیل کرده مختصر معانی که مرتب بازمبر سد
بست آورده گرچه اختیارات او در مدرسه محدود است ولکن احترامش محفوظ
میباشد در این صورت دلیل ندارد که خشنود نباشد و از کسی که این اسباب را فراهم
آورده نه ارضی بماند ولی حوزه مخالفین که در کار مدرسه سادات تولید شده مترجم الدوله
را نیز بحال خود باقی نگذارد او را بمخالفت نمودن دامیدارد.

مترجم الدوله دلتکی کمدر مدرسه ادب دارد اینست که زمام مالیه بدت او بست
و دفتردار مدرسه تابع اراده او نمیباشد باین سبب با او مخالفت مینماید نصیحت باز
اگر نمیکند پند و اندرز فایده نمیخشد کاهی شنبه بخود خود را مستقل و مدرسه
را از خود میداند گاهی اقدامات و اتفکار دیگر ازرا بخود نسبت میدهد وبالجمله زمزمه
های مخالفت آمیز او بگوش میرسد و بالومدارا میشود بلکه بخود آید و سبله آسایشی
را که بدت آورده برایکن از دست نداده باشد و بالآخر او را وامدارند که بمخالفت
نمودن باگلرنده اقدام نماید.

مترجم الدوله مهمنی مفصلی درخانه خود نموده مهمنی مزبور برای اجرای

مقاصد مخالفت آمیز او بانگارنده است در صورتی که برای مصلوٰ همان مهمنی نیز
بدخواست مساعدت مدنی از نگارنده نیازمند میباشد.

مترجم‌الدوله آقاسیدعلی اکبر تفرشی را که اکنون یکی از حجج اسلام هم این
شهر است بمناسبتی که با اوردادر دعوت شوده باقی مدعوبین را از مخالفین من بالاز کانیکه
میتوان آنها را بمخالف داده انتخاب میکند.

مترجم‌الدوله در این مجلس بهمنهای خود نظر نموده چنین وانورد میکند
که در کار مندیه کسی باو ستکاری مبناید.

مترجم‌الدوله خود را مؤسس مدرسه میخواند و مداخله دیگری دارد اینکار مخالف
حق و انصاف بشمارد و حاضرین نیز تصدیق کرده امر بر آقای تفرشی هم مشبه میگردد.

مترجم‌الدوله بهمنهای خود را اجماعاً بمندیه برده مساعدت آقای تفرشی را
تفاضاً میناید برای استقلال خود در کار مدرسه و کوتاه کردن دست دخالت نگارنده.
همینکه خبر انقاد مجلس در مدرسه بمن میرسد چنین صلاح میینم که خود
بمجلس رفته نگذارم یعنی از این دامنه فاد و سعی باید مجلس پر است از جمعیت
غیر از آقای تفرشی که با خانواده ما هر بانت و از دنبه‌هی که شده بی اطلاع میباشد
و بوبله پسر تطمیع شده‌اش بهمنی مدیر و بدین مدرسه آمده باقی حاضرین از حوزه
مخالفتند و رود نگارنده مجلس یعنی از آن اندازه که آقای محترم رامروز دیگران
را مکدد می‌لازد خصوصاً که هر بانی بر حرارت آثاراً دیده مذاکرات مرا با او
میشوند.

نگارنده خطاب بید کرده میگوید اگر مدرسه تشریف می‌آورد بید چرا مرا
خبر نگردید برای پذیرایی حاضر کردم.

بید - بنابرود بمندیه بیایم در خانه مترجم‌الدوله مرا بهمنی بر دند آجا
خواهش کردند تمثایی هم از مدرسه کرده بشم و تصور نمیکرم شما بی خبر باشید.
نگارنده - بلى من بکلی بیخبر بوده ام و نمیدانم بچه ملاحظه مرانی خبر گذارده‌اند
بید از شنیدن این جواب احس میکند که فریب خورده نگاه غصب آوردی بترجم‌الدوله
و فرزند خود که پای مجلس نشته‌اند مینماید مؤمنین این دنبه کاری میفهمند تیر

آنها بسیگ خورد و از این اقدام نیز تبعه نگرفتند بلکه بروخته روانه میشوند
سید نیز بمقابله چند دقیقه باعفندتی که ازمن میخواهد روانه میگردد.

نگارنده هم بهیچوجه بروی مترجم الدوله نیاورده با خوشروی از مدرسه روانه
شده بعد از مشورت نمودن با بعضی از اعضای شرکت خیر به مقرر میگردد اگر مترجم
الدوله خجال خود را تعقیب ننمود او را جمل خود گذارده با احترام آفای تفرشی در
سد مؤاخذه از گذشتہ برپاید و اگر دنبال کرد و تجدید مخالفت نمود دست او را کوتاه
و فته را بر طرف سازم.

اما اقدامات روز بعد مترجم الدوله مرا مجبور میکند انانه راجمع و مدرسه
را موقتاً تعطیل نمایم در این حال اجزای مدرسه از نظام و معلم و غیره باطله از تنفس
نمودن از اقدامات حق شکنانه مدیر اجمعیاً بمنزل من آمده میگویند تا مترجم الدوله
در مدرسه ادب است ما قدم بآنجا نمیگذاریم نگارنده حاضر شده مدرسه را تعطیل
نماید ولی نمیخواهد در اخراج مترجم الدوله تعجیل نماید این است که از اجزا، دوست
روز مهلت میخواهد ولی آنها نمیذیرند مدرسه تعطیل شده شاگردان بی معلم هم
بخانهای خود میروند.

مترجم الدوله هرچه میخواهد چند ساعت مدرسه را نگاهداری کند نمیتواند
ناجا سفارش نامه‌ی از آفای تفرشی در نگاهداری از ادار خطاپ نگارنده مادر نموده
میفرستد در جواب این مکتوب خاطر آفای محترم را از نام مطالب آگاه مینمایم و هم
از طرف بعضی از ناجا سید نوشتند مینمود در اینکار مداخله نماید سید مضطرب شده
مینویسد من در کار مدرسه ادب مداخله نکرده و نمیکنم اگر نوشتند ای ازمن اظهار
کرده باشد واقعیت ندارد و باشته مادر کرده‌اند.

پس از وصول این مکتوب خاطر نگارنده از محدود طرف شدن با آفای مزبور
آسوده گشته اعضای مدرسه را امیدوار نموده از طرف دیگر بوزارت صلاف شرح
واقعه را اطلاع داده جواب میرسد مترجم الدوله مستخدم مدرسه ادب میباشد اگر
میخواهد خود مدرسه داشته باشد برود جای دیگر تأسیس نماید.

بس از محکم کردن اطراف کل مترجم الدوله را خارج نموده دیگری را با تصای زمان بجای او نصب می‌ناید.

مترجم الدوله با ظهار پیشمانی و برآن گبختن و سایط نزد من جند روزاقدام نموده بس از مأیوسی بدستیاری حوزه مخالفین و بعضی از رفقاء خود از هر گونه بدگویی نسبت بمن و از جلو گیری نمودن از اداریای اطفال که طفل خود را بسدسه ادب بفرستد درین شموده شنایمه هاست که شبا بد در دیوار شهر می‌چباند کاغذ برانیهای است که با اطراف مینمایند و بالاخره مدرسه‌ئی بنام سعادت در تزدیکی مدرسه ادب کشوده جمی از شاگردان مدرسه‌را میرد ولی بواسطه عدم استطاعت حالی و مالی که دارد نیتواند نکاهداری کند و برهم میخورد.

در آن ایام که شنایمه‌ها بر ضد نگارنده منتشر می‌گردند در بس نظمیه تهران یکی از آن‌ها را نیز دیگر را علی اصغر خان صدراعظم فرستاده روزاقدام نمودن به مجازات نمکین که معلوم است کیانند دستور بطلبد صد اعظام جواب می‌نوید اعتماد نکند جنانکه فلاں خود اعتماد نبکند.

خلاصه آنکه فته و فلادیکه متوجه مدرسه ادب شده بود بازحمت حالی و خیالی بسیار بر طرف می‌شود ولی خلاصت مالی که بر صندوق مدرسه از این فت انگیزی حاصل گشته گرفتاری و آسودگی مرا بر زیادت مینماید بلی در مملکت می‌قانون با حکومت می‌لسان با نبودن امنیت باز فور انگرای خصوصی اقدام نمودن باین‌گونه کارها البته زحمت و خلاصت دارد و چنانچه جز سبر و تحمل نیست.

مدرسه ادب چندمعاه گرفتار گشکش با مدرسه سعادت می‌شود تا رفعته اولیای اطفال می‌فهمند میان ایندو مؤسسه تفاوت چیست سعادت در ادب است و ادب در سعادت نست این است که اولاً خود را باز بمدسه ادب بر می‌گردانند و مدرسه رونق پیش ز خود را بست می‌آورد.

بهترین معلمين تهران مانند میرزا محمد علیخان ذکاءالملک، دکتر سید ولی الله خان نصر، علی خان ربانی قبر و غیره دایین مدرسه تدبیس مینمایند و معلمين فارسي و عربی بنوشن دوره‌های کتب ابتدائي لشفل می‌ورزند ترتیب دروس مدرسه و تقطیمات داخلی

آن از رعایت حفظالصحه و کیفیت درود و خروج شاگردان دور زش بدنی و متن با وغیره بصورت‌های مقرر مبنود که اغلب در سایر مدارس از این مدرسه اقتباس می‌نمایند.

مدرسه ادب در معنی مرکز افکار روشن معارف خواهان حقیقی شده معلم و کتاب و دستور بولایات میدهد و بعد از این که در فقیاز وغیره دایر می‌گردد معلم و کتاب می‌فرستد تا این‌وقت حتی در مکاتب جدید تدریس زبان فارسی از روی قواعد علی معمول نمی‌باشد و حتی مصلای مملکت تصویر نمی‌نماید آموختن زبان فارسی محتاج به تعلیم و تعلم باشد در مدرسه علمی که از بدگر مدارس دولتی سبقت می‌گیرد و در مدرسه ادب تدریس زبان فارسی از درس‌های اجباری می‌گردد.

برای تدریس زبان فارسی نه معلمی موجود است و نه کتاب درسی تألیف گشته اما بزمیان کنم دوره‌های کتاب درسی فارسی با معلمین مخصوص حاضر می‌گردد معلمین و مؤلفین کتب مزبور از مقدمه‌های فرهنگی فارسی و از کتبی که در مدارس خارجه مخصوصاً در هند و مصر و فتنطیبه و فقیاز تألیف شده و پیش‌ترین آنها کتاب دستور سخن تألیف میرزا حبیب دستان می‌باشد که از روی تألفات آلمانی برداشته است استفاده می‌گردد و بالجمله بهترین افکار در توسعه و تعمیم معارف و تنظیمات مدرسه و نشویق معلمین و شاگردان و اجزاء، پس از خور اتفاقی زمان در مدرسه ادب بی‌موقع اجراء گذارده شده روز بروز بر اهمیت این مدرسه افزوده می‌گردد و مرکز معارف ملی واقع شده عموم معارف پژوهان تجدد خواه بجانب مدرسه ابتدائی و متوسطه ادب متوجه می‌گردد.

فصل سی و ششم

مدرسه سادات و طغيان فساد

پس از فته‌ئی که تحریک حوزه مخالفین در مدرسه ادب روی میدهد و تیجه آن کوناه شدن دست مترجم‌الدوله از مدیری مدرسه و بنیانی ساخت او از گفته‌ها و گرده‌های خوبش می‌گردد دفتردار مدرسه سادات بر بنانخاطر شده از عاقبت کار خوبش نگران می‌ماند.

گرچه حوزه مخالفین برم نیخورد و حاسدین و مفرضین آرام نگرفته آسوده نبیانند ولکن دفتردار بظاهر سرتکین فرود آورده بلطفاً مخالفین کمتر آمد و نموده از رفتاری که موجب مزید نگرانی من از او بوده باشد احتجاب می‌کند نگرانیه نیز از اظهار مهر بانی باو و دیگر اعضای مدرسه سادات درین نمی‌دارد.

دفتردار مدرسه سادات هر قدر یشتر مهر بانی از نگرانیه می‌بیند باز صیبیت حاصل نموده راه یگردی و حقیقت را نمی‌باشد چونکه حق مشروع خود قانع نیست و مقاصد نامشروع ادند من بر آورده نمی‌شود.

موقع طبع و نشر ورقه جمع و خرج سیم مدرسه میرسد بعنی نفعاه از تأییش این اساس می‌گذرد ماه رمضان ۱۳۱۷ بدفتردار دستور طبع و نشر ورقه مزبور داده می‌شود چون ورقه را می‌آورد که نگرانیه مهر و امضا نماید می‌بینم چند موقع راسفید گذارده و ورقه ناتمام است معلوم می‌شود تدبیری کرده که ورقه ناتمام را با مصله برساند زان پس حلب را بدلخواه خوبیش مرتب سازد.

نگرانیه اعضاء نمودن ورقه رامو کول با تمام آن مینماید دفتردار بظاهر بذیر فه میرد تکمیل نماید و بر گرداند ولی با کمال جرمت موقع ناتمام را بدلخواه خود تمام کرده مهر معمولی را بر آن زده بی اطلاع نگرانیه ورقه را طبع و نشر می‌دهد.

ورقه بدست من افتداده می‌بینم دفتردار حقوق خود را زیاد کرده حاب را مطابق نظریات خوبیش نوشته بالآخره خوبیشن را مؤسس مدرسه خوانده بخیال خود مژده را تصاحب نموده است.

مدرسه سادات تایپوت نظامنامه داخلی مختصری دارد که برای جلوگیری از اینگونه خودسریها کافی نمی‌باشد بعد از اطلاع یافتن بعضی از معاونین مدرسه برخلاف کلری دفتردار و بر نادرست بودن صور تحاب مقرر می‌گردد نظامنامه مفصلی نوشته حدودهایک از اعضاء معین شده برای قوت اجرای آن اعانت کنندگان بتوانند مساعدت ما با این اساس فرع اجرای این نظامنامه خواهد بود.

نگرانیه از یکطرف نظامنامه را حاضر نموده با اعضای معاونین میرساند و از طرف دیگر وزیر علوم را از قضیه باخبر نموده اورا بر اغراض خصوصی دفتردار در افاده

مخالفی که نموده است متحضر می‌باشد.

وزیر علوم حاضر می‌شود برای حفظ مدرسو تلافی آنچه از حدود صحت تجاوز نموده بهر آقدم لازم نثبت نماید از این سبب اعلانی منتشر نمایند حاصل مطلبی آنکه مدرسه سلطنت قریب ده ماه است در نهایت انتظام دایر می‌باشد اخیراً بکی از اجزا صورت جمع و خرج سه ماه سیم را بهر و امضا معمولی منتشر نموده آن ورقه از درجه اعتبار سلطنت است و مجدداً صورت صحیح با تهدیق وزارت معارف منتشر خواهد گشت بدینه است نهاین اعلان بر دفتردار و حوزه مخالفین بی نهایت ناگوار است و لکن تبعه مقدماتی است که بدست خود فرامم آورده‌اند.

جانانکه در فصل ۳۴ نوشته شد دفتردار و رقای او آقاید محمد طباطبائی و اولاد اورا بمند خود طلیله و عنده داده‌اند دست نگارنده را از مدرسه کوتاه و آنها را قالمه مقام من نمایند دفتردار نزد آقا بید محمد ادعا نموده او مؤسس مدرسه می‌باشد بشهادت ورقه‌گی که خود نوشته و امضانموده در این صورت میتواند هر کس را بخواهد بریاست انتخاب نماید آقا بید محمد نمیخواهد تهاباً متنمک دخالت در کار مدرسه سادات نموده باشد اذاین سبب در صدد بر می‌آید فرمانی از جانب دولت برای اولویت خود بدخالت در این اسل صادر نموده آنکه بپیدان معارضه بانگلارنده یابد.

چون نمیتواند لب خیانت نمودن بمال مدرسه بمن بدهند ناجاگر باید با تبر تهت فراد عقبه مرا هدف ساخته صلاحیت و اولویت خود را احراء نماید آقا بید محمد با وجود خصوصیتی که بالمین‌السلطان صدرا عظم دارد شاید بی برده باشد که امین‌السلطان در این ایام بانگلارنده باطن‌صفائی ندارد ولی باز صادر نمودن این فرمان را لذ او درخواست نمینماید شاید هم درخواست نموده او بخلاف ظاتی که داشته پذیرفته باشد اینست که بنوسط شخص معین شریوری از میرزا محمود خان حکیم‌الملک که رقیب امین‌السلطان است صدور این فرمان را طلب مینماید.

روزی چند نیگذرد که فرمان ریاست آقا بید محمد طباطبائی در مدرسه سادات ولزوم کوتاه شدن دست نگلارنده از دخالت در اینکار صادر شده از صبحه همایون می‌گندد.

همان ساعت که شاه فرمان راسخه نمایند بکی از خلوتیان مرا از واقعه خبردار می‌زاد.

بدیهی است اینجا ذکر جای بی‌اعتنای دسلامحه کاری بست در این موقع نه تنها خلارت حالی و مالی میرسد و ذخیرات من بر باد میرود بلکه شرف و آبروی خود و خانواده ام در خطر افتاده ناجا هست نا آنجا که می‌توانم از خود از خانواده و از مدرسه دفاع نمایم.

ابنست که شرح حالی بواسطه میرزا کریم خان سردار مکرم مؤسس مدرسه خیر به که از پیش نامبرده شده و از دولتان صیغی نگذانده است و با حکیم الملک هم مأنس می‌باشد نوته می‌فرستم که عیناً بوی ارائه دهد حاصل مضمون آنکه برای ادای وظیفه و جدانی در راه خدمت بمعارف علمی بس از زحمت بیار جنبه افتاده مدرسه‌گی مخصوص بنی امام خرد تأسیس نمایم خانه‌ی اجاره کرده انانکه خربداری نموده اطفال یعنی را که بنکدی میرداخته اند در آنها جمع نموده بتحصیل علم و هنر را داده از محل خود و باغانت معارف پروران و دولستان خاندان رسالت آنژو خیر را که مدرسه سادات نامیده می‌شود راه میربد جمعی از سادات محترم را در آن اداره مدیر و دیر و ناظم و معلم و غیره نموده برای هر بک حقوقی معین نموده است بعضی از آقایان مزبور که دخالت مرآ منافی مقامات خصوصی خود داشته ساز مخالفت آغاز نموده برای پیشرفت کار خود با آقا بی‌محمد طباطبائی توسل جت ایشان نیز بتوسط آقای محمود خان حکیم الملک در صند صدور فرمان دولتی بر آمدند تامتنی برای دخالت خود در دست داشته باشند غافل از اینکه مدرسه سادات خالصه دیوان نمی‌باشد که دولت فرمان واگذار نودن آنرا بدیگری صادر نماید.

اگر ابن مثله حقیقت داشته باشد صریح می‌گوییم ابن فرمان در مدرسه سادات بموقع اجراء گذارده نخواهد شد مگر با تلاف نغوس و فتنه عظیم و شرح ابن بی‌اعتدالی در جراید عالم خراهد رفت.

هر کس مرا می‌شناسد میداند غیر از خبر خواهی خلن و خدمت بدولت و ملت غرض ندارم در اینصورت شایته است اگر اعانت نمینمایند اهانت هم نکرده باشند.

سردار مکرم بفوريت اين مكتوب را بعکيم الملك اراله ميهد و از طرف ديگر حاج حسین آقا امين الضرب همان روز خاطر صدراعظم را از واقعه فرمان غلط و بدلتى که برای دولت دارد متذکر مي بازد تبجه اقدامات اين مبنودکه امر همایونی یا باطل نمودن سعه فرمان صادر ميگردد فرداي آن روز نگارانده از باطل شدن فرمان دلي تبجه مانند اقدامات مخالفین خبر دار شده خشنود گشته آسوده خاطر ميگردد از طرف ديگر مفرد شده است عصر همان روز آقا سيد محمد با فرمان شاه بمناسبه آمد مدرسه را تصرف نماید ولی سيد و اعضاي مدرسه تا عصر اين روز از باطل شدن فرمان يخبرند طرف عصر در مدرسه لوازم پذيراني هميا و دعوت كشند گلن در انتظار ورود رئيس تازه مدرسه بعنوان سيد هم همای آمدن و منتظر درياقت نمودن فرمان مبياند.

مدتهاي است نگارانده بمصلحت بمناسبه ترفة بهي اعتماد ميگذراند در اين وقت ناگهان بمناسبه وارد ميگردد و ميبيشد مدبر دفتردار در اطاق پذيراني لشته معلمین در سردارها هستند موقع مرخص شاگردان گذشته و برلي آمدن مهمان محترم آها را نگاهداشته اند بدريهي است ورود من بمناسبه فوق العاده موجب تشويش خاطر و تعجب آقابيان ميگردد.

ميرسم انتظار كيرا داريد جواب ميهدند بلی آقا سيد محمد طباطبائي خواسته اند مدرسه را بيتند انتظار ايشانرا ميکشيم آفتاب غروب ميگند مهمان وارد نميگردد بالاخره ميفه مند قضيه مي رويد اده که سيد خلف و عنده نموده است دفتردار بعد از اطلاع يافتن از باطل شدن فرمان و انصراف آقا سيد محمد از مداخله نمودند داين كلام قرار شنامه مي از سيد خطاب بحاج حسین آقا امين الضرب ميگيرد که از اونگاهداري نمایندگان امين الضرب نوشته از كرده هاي خود اظهار پيشيانی کرده و عنده ميهد خلاف خود را در صورت حساب طبع و نشر شده جبران نماید پوزش وي پذيرفته ميشود.

سؤال و ذي المقدنه ميگند در ما ذي العجده ورقه آخر سال مدرسه باید طبع و نشر گردد و جشن عيد غدير گرفته شود روزي دفتردار تكليف طبع و نشر جمع و خرج را بر سر شن مينماید ميگويم صورت حساب شماوه را خواهيم نوشت و متشر ساخت

دفتردار میخواهد تمکین نمایند بالاخره مجبور بسته و مطابق دستور رفتار کرده بی حسایی گفته را تصفیه نمایند اینورقه بالامضای وزیر علوم وزارت مطبوعات منتشر میگردد.

جشن عید غدیر بیهوده وجه که ممکن است گرفته مبنود لبس شاگردان بکجاور و یکرنگ خطابهای مهیج و مؤثر و بالجمله نمایش جشن مزبور قابل توجه و جالب نظر ارباب نظر گردیده براعتباد و احترام مدرسه افزوده میشود.

وزرا، واعیان و اشراف تهران میبینند همان کودکان سادات را که در معابر با جوب برسر آنها زدن هم نمیتوانستند از سماحت آنها در نکدی جلو گیری نمایند اکنون با وضع آبرومند بتحصیل پرداخته در آنیه هر یک نه تنها خود بمقامی میرسند بلکه میتوانند جمعی از بنی اعلم خود را از دلت فقر و پریشانی نجات داده باشند.

بغاطر دارم روزی بسدرسه وارد شده درختن مدت تغیر شاگردان هر چند نک زده میشود شاگردان با طاقت از نرفه میگویند یکی از ما دیده شده دست طلب نزد کسی دراز کرده تا او اخراج نشود ما نمیتوانیم برسر درس حاضر گردیم دیدن این حال برآمده واریها افزوده مرتكب موقه اخراج دمحمصلین بکار خود میردازند.

در اول سال دوم میباید نظامنامه اساسی و داخلی مدرسه کاملاً بموقع اجراء گذارده شود دفتردار باعهه تعهدات که نموده مدبر وباره‌ئی از اعضاء را با خود همراه کرده بلکه از قبول شرایط نظامنامه که اختیارات آنها را محدود نمایند تعجیف نموده باشند.

نگارنده نمیخواهد شخصاً با آنها طرف شده خود را آلوده کنمکن نمایند از این سبب یعنی از هر کار سه نفر از اشخاص خیرخواه معارف برور علاقه‌مند باعانت سادات را باکثیرت آراء اعانه دهد کان عظام انتخاب نموده انجمن نظاره‌بانم و کلایی مدرسه سادات تشکیل می‌دهد و آن سه تن میرزا علینقی خان مستشار اللطیان میرزا شمس الدین حکیم الی و آقا میرزا عبدالرحیم اصفهانی میباشند.

هیئت نظار روزی باتفاق نگارنده بمندرسه آمده در صدد اجرای نظامنامه بر می‌آیند دفتردار آقای سید جلیل مدیر را زبان خود قرارداده با نگارنده و با هیئت نظار مخالفت

مباید هیئت نظار در جله اول و دوم غرضمندی آنها را الحاس نموده خود را دچار
زحمت میبیند.

دفتردار نیز از اینکه بتواند بظاهر سازی مقاصد خود را انجام داده بلندمأیوس
گشته شی جوزه مخالفین راجمع نموده ورقه‌ی مینویسد نام جمعی از رؤسائی روحانی
تهران را در صدر آنورقه باجلیل بیلار نوشته در ذیل مینویسد این رؤسائی دین و
منصب حکم مینمایند یعنی حق وارد شدن و دخالت نمودن بهيج مدرسه‌ی ندارد
و بر مدیران مدارس ملی واجب است از ورود این شخص بمدرسه خود ممانعت نمایند
از این اوراق قسمی را نسب در شهر متصر و قسمی را پشت در مدرسه‌ها میاندازند
فردای آن شب دفتردار شرحی در اظهار دلوزی بن نوشته یکی از همان اوراق را
لغافرستاده مینویسد هرچه بشمان نصیحت کردم اینقدر در کارها سختی نمایدند پذیرفتید
تاکه را باینچهارساندید که ملاحظه مینماید.

دفترداریک نسخه از همین اوراق را با خود بمدرسه سادات برده بمدیر ساده لوح
میگوید بعد از دیدن این ورقه بر شناسایی است بدریان مدرسه ببارید فلانی را راه
ندهد مدیر نیز باحضور اجزایی که همه مورد مهربانی من میباشد دریان را خواسته
مطلوب را که باو القا شده باکمل تشدید میگوید و مباردا گرفلانی خواست بمدرسه
باید از ورود او باید ممانعت نماید بدیهی است تکلیف ظلمی من خودداری نمودن
از آمد و شد بمدرسه میباشد و تکلیف حقیقی دلگرم نگاهداشتن هیئت نظار و سایر
اعضا و اجزای مدرسه از یک طرف و اقدام نمودن بگونه کردن دست فاد کشیدگان
بتوسط دولت از طرف دیگر نگارنده تمام و قایع را روزانه به نیرالملک وزیر علوم
نوشته خاطر اوره از جزئیات مطالب آگاماخته او نیز یافر ضی و صمیمت مرآ احرار نموده
از هر گونه مساعدت درینغ نمیدارد جمیر قلیخان نیرالملک اگر چه باقتصای زمان و
نزیب کار دولت و دولتیان قدرت و استقلالی در کار خود ندارد و دانایم کم حال بنظر می‌آید
ولکن از آنجا که شخص نیکوفطرتی است در جایی که حقیقت و حقانیت را احرار
نمود از هر گونه اقدام واستقامت درینغ نمیدارد.

برای یان عاقبت کار با حوزه مخالفین لازم است بوضع دولتیان در این هنگام اشاده
نموده زان پس بیان تیجه اقدامات خود در اصلاح مدرسه‌سادات و دفاع از مخالفین پردازد.

فصل سی و هفتم

دولتیان و مدرسه سادات و تأسیس مدرسه سیاسی

درحالتبکه قمت دولتی معارف جدید درسایه مقامات خصوصی مدیر مدرسه افتتاحیه ترقی معکوس مینماید و قمت ملی آن دچار انحراف اشخاص و گرفتار کشمکش میان خودخواهی دارد، از بروری طمعکاری و یطمی است شخص جوان تحصل کرده‌ی بدان‌گاه معارف قدم نهاده مختصر مددی بکارهای معارفی مینماید.

شخص مزبور میرزا حسنخان میرالملک است که از مأموریت روسیه بازگشت برای ترویج معارف فکر روش و سر بر شوری دارد.
میرزا ناصر الله خان میرالدوله پدر این‌جوان وزیر خارجه میباشد.

میرالدوله از اهل ناین جندمال نوبنده میرزا سیدخان وزیر خارجه ناصر الدین شاه بوده درسایه سعی و عمل خود یعنی از آنچه انتظار میرفته ترقی نموده در وزارت خارجه مصدر خدمت شده بمقام معاونت رسیده در ایام وزارت خارجه قوام‌الدوله و صدارت میرزا علی اصغرخان امیرالسلطان از بی‌مهری صدراعظم بوزیر خارجه استفاده نموده تقریباً تمام بمقام صدارت حاصل کرده در عنوان معاونت وزیر خارجه ذیردست صدراعظم کار وزارت مینموده است این شخص اولاً ملقب به صباح‌الملک مینشود زان بس میرالملک میگردد و بعد از رحلت حاج میرزا حسنخان میرالدوله دلایل این لقب گردیده براعتبارات او افزوده میشود و بالاخره بوزارت خارجه رسیده خود را برای اشغال نمودن مند صدارت نیز آماده می‌سازد.

میرالدوله سه پسر قابل دارد و با این‌که خود ممالک خارجه را ندبده و از معلومات جدید بی‌اطلاع است از معاشرت با خارجیها داشت خدمت طولانی که در وزارت خارجه داشته بلزودم حسن تعلیم دنیت اولاد خود بی‌برده دقیقه‌هی در انجام این وظیفه کوتاهی ننموده است پسران میرالدوله همه نیکو نریت یافته‌اند، مخصوصاً میرزا حسنخان میرالملک، میرالملک بس از ورود به مراند آگاه شدن از ترتیب معارف بخیال می‌باشد مدرسه‌ی برای علوم بیاسی تأسیس نماید محنت این کار را پذیرش خاطر نشان نموده

بلاوه اوران غبیم نماید که در کلیه کار معارف مساعدت و اقدام جدی نمایند مثیر الدوله یکی بواسطه آنکه میرزا محنخان وزیر خارجه مثیر الدوله یعنی از او بمعارف فروردی سترده میشده و دبیرکر بواسطه تشویق و ترغیبی که از فرزند خود میتوود و باو علاقه زیاد دارد خود را دخیل کار معارف نموده بمحض امر شفاهی پادشاه بدخالت خود در این کار رسید میشد.

اگرچه میباید نیرالملک وزیر علوم از دخالت مثیر الدوله در کار او داشتک باشد و لکن بر عکس او خوشحال است زیرا که از این دخالت میتواند از هر جهت استفاده نماید میرزا حسنخان مثیرالملک بوزارت خارجه پدرش رونقی تازه داده دفتر آن وزارت خانه را که ترتیب و تنظیمی نداشته مرتب میازد.

اوائل ورود مثیرالملک به ایران گذارند باد آشنا شده با حدود پدرش بازمیگریم شما طفل معصوم هستید تازه از خارج آمده هنوز برنهای اجتماعی که در این مملکت هست مبنلا نکته اید اولاً بگوئید رنگ صورت شما ماتن دیگران زرد نگیرد و ثانیاً در کار معارف بلما مساعدت نماید مثیرالملک دست صمیمیت بگذارند داده و عده میبعد در مساعدت باکار معارف فرد کذار ننماید.

بس از دخالت یافتن مثیر الدوله باکار معارف اگرچه من میباید از مخالفت مفتاح الملک و بستکانش که در وزارت خارجه هستند نسبت بکارهای عمومی معارف نگران بیانم که آنها توجه مثیر الدوله را بجانب خود جلب نموده یعنی ازین خجالات شخصی خود را تغییب نمایند ولی نظر به بی آلامی مثیرالملک که دخیل واقعی کار معارف است از این بابت نگرانی ندارم و تنها لازم میدانم یک مجلس از جریان امور ترتیب انجمن معارف نظریات افتتاحیه وضع مدارس ملی ملاحظات وزیر علوم اقدامات شخصی خود و عملیات حوزه مخالفین خاطر مثیر الدوله را آگاه سازم.

نگذارند با افقاً دوست صمیمی خود محمد ابراهیم خان معاون الدوله مثیر الدوله را ملاقات کرده دیدیک مجلس بنیج ساعت صحبت داشته خاطراً او را از جمیع امور معارف تازه متحضر میلزد معاون الدوله که بلوی صمیمیت دارد همراهان مصیبین دمثیر الدوله از این مجلس مسدود و ممنون میگردد.

مشیرالدوله پس از اطلاع برخالی بودن صندوق معارف و بسی توجیهی مدرسه افتتاحیه به مدرسه علمیه و شرف و مظفریه و تکنگستی مؤسیین مدارس ملی و حاجتمندی ایشان بمساعدت حاصلی و مالی از طرف دولت چنان صلاح میدانند دفتر اعانه‌ی کشوره وجوهی جمع آوری نموده دولت‌هم مساعدتی بنماید و جرخ معارف برآه افتد. نگارنده یین‌نهاد مینماید که در اعضای انجمن معارف جرح و تعدیلی بشود تا اینکه روح تازه گرفته باقدامات خود سراه افتتاحیه خانیه داده شود چهار مدرسه دولنی و چهار مدرسه ملی که تا این وقت تأسیس شده در تحت نظر انجمن معارف‌دارای یک‌ترتیب و تنظیم گشته عنوان دولنی و ملی از میان برداشته شده از وجوه اعانه بهمه مساعدت گردد و از این راه از افراط و تغییری که روی داده جلوگیری شود مشیرالدوله و معافون الدوله این‌یین‌نهاد را مبپذیرند و در مقام انجام آن و گشودن دفتر اعانه بر می‌آیند نگارنده از این مجلس دازاین یعنی آمد مرود و با تیه روشن معارف امیدوار گشته بدرخواست مشیرالدوله کتابچه منفصلی منتقل بر تاریخچه گذشته معارف و تکلفات آنیه آن برای وی می‌فرستم که بتواند بناه و صند اعظم ارایه داده بگرفتن اعانه از طرف دولت موفق گردد.

در ماه ذی‌الحجہ ۱۳۱۷ روز عید غدیر در مجلس جشن مدرسه سادات مشیرالدوله نگارنده معزمانه می‌گوید سالی شهرزاد تو مان وجه اعانه برای مدارس جدید مین شده سه‌هزار تو مان دولت بدحد و سه هزار تو مان رجل محترم ییردازند باید بتشییم فرار تقسیم آن را بگذاریم من از شنیدن این خبر مرود و از اد شکر مینمایم. در این حال که مشیرالدوله با من داد این موضوع صحبت میدارد در طرف دیگر مجلس مفتاح‌الملک دیده می‌شود که سرتا پاگوش شده گفتگوی مارا استماع مینماید در همان حال نگارنده احسان می‌کند که مفتاح‌الملک نخواهد گذارد این کار بوجه صحت جازی گردد.

مفتاح‌الملک بعد از این مجلس بمیرالدوله می‌گوید مدارسی که مردم بصرفت طبع خود تأسیس نموده‌اند حاجتمند مساعدت نمی‌باشد نمی‌خواهند یا نمی‌توانند اداره کنند منع نمایند ماباید چهار مدرسه‌ی که بالش بدوش دولت اقتلاه راه برد آبروی

دولت را حفظ نماییم بس بهتر اینست و جو اعانه دولتی و ملتی را بصدق انجمن معارف
ریخته بمصرف چهار مدرسه، بر سانیم مشیرالدوله هم این مطلب را میبینید خصوصاً
که تصدیقی هم از مخبرالسلطنه که تازه دخیل کار معارف شده میشود.

مخبرالسلطنه مهدیقلیخان فرزند سوم

علیقلیخان مخبرالدوله و داماد وزیر علوم
میباشد تحصیلاتش در آلمان شده بعد از
رحلت علیخان ناظم العلوم ریاست مدرسه
علمیه باو مفومن کشته است.

مخبرالسلطنه مدرسه علمیه را زتحت

شاربی اعتنای مدرسه افتتاحیه در آورده
نظریات معارف پرورانه خود را در آن
مدرسه بکار انداخته بر رونق آن اساس
میافزاید راینوقت که مشیرالدوله میخواهد
سالی شهرهزار تومان وجه اعانه را تقسیم
نموده کسر مدارس را جبران نماید مجلسی
تشکیل داده که اعضای آن وزیر علوم
مخبرالسلطنه مفتحالملک محمد ابراهیم
خان مدیر مدرسه شرف حاج شیخ مهدی شریف
مدیر مدرسه مظفریه میباشد مشیرالدوله
از مخبرالسلطنه میرسد مدرسه علمیه
چه مبلغ کسر دارد مخبرالسلطنه مبلغی را
معین مینماید که مدرسه علمیه بواسطه
کلاسهای متوجه آن کسر را دارد.



مخبرالسلطنه

از مفتحالملک میرسد کسر افتتاحیه چیست میگوید مثل علمیه در صورتی که
هیچ کسر ندارد بلکه مبلغی اضافه دارد خرج شرف را نیز معین نموده هم‌را مینویسد

مبلغ کمی باقی می‌باید آن را هم بمنظور به داده و جوه اعانه ماین چهل مدرسه باعده‌تی از اشخاص معین تقيیم گشتند مدارس ملی و مندوقهای تنگست آنها که بایقراری انتظار مساعدت دولت را دارند بهره‌گیر نمی‌رسد.

نگارنده انتظار دارد مثیرالدوله بعد از آن‌مه موابعد دیس از اطلاع کامل از جزئیات امور در تقيیم وجوه نظریات مرآ مرااعات نموده از افراط و تغییر احتراز نماید من نیز بر ذسای مدارس ملی از این بابت نویدها داده آنها را بمساعدت دولت امیدوار ساخته‌ام یکوقت خبردار مینم مرا خبر نکردند و هر چه خواستند کردند بدیهی است بعد از دو سال زحمت و با ابلالی شدید بکار مدارس ملی از شنیدن این خبر بمن چه می‌گذرد.

روزی چند بعداز این واقعه مثیرالدوله برای نائیس مدرسه بلسی مجلس در خانه خود منعقد ساخته مرا نیز دعوت مینماید در آن مجلس باو می‌گوییم اکنون که شماراهم فریب داده و نگذارند عدل و انصاف را رعایت کرده باشید پس آخر ماه مقتضی بعدهارس غیر مجانی فرستاده بینید اگر بر عابدات آنها افزوده شده کسری را که صورت داده‌اند کتر یردازید مگر آنکه وجوه اعانه محل مواجب برای اشخاص شده باشد مثیرالدوله سریزیر افکنده اظهار شرمایی مینماید و نمیتواند کار گذشته را برگرداند بعداز نا امیدی از استفاده نمودن مندوقهای مدارس ملی از وجوه اعانه نگارنده گرفتار زحمت شدید می‌گردد زیرا که مدرسه ادب بواسطه فادی که در آن رویداده دچار خسارت گردیده.

مدرسه سادلت بواسطه مخالفت کاریها حاجتمند مساعدت مالی گشته و از همه سختر مدرسه کمالیه است که مدیر تهی دست آن مدتنی است بانتظار مساعدت دولت امر ار وقت نموده اکنون به میتواند مدرسه را راه ببرد و نه میتواند منحل نماید طاقت تحمل هم یعنی از این برای اونمانده مرا سخت درد سرمیدهد و جز سبر و شکیب و افزودن برآلو دگیرا و انتظار دستی که از غیب یرون آمده از بی اعندالیها جلوگیری نماید چله‌گی ندارد.

در میان این پریشان احوالی که از هر طرف مرآ احاطه نموده و قابع مدرسه

سادات ازین آمدیابت که حواس مرا سخت مختل می‌لاد رفع فته مدرسه سادات
جز باقdam وزارت معارف ممکن نمی‌شود وزیر علوم به تنهایی نمی‌تواند را بگار اقدام نماید.
منظر الدین شاه بفر اروپا رفت و کار دولت در هیئت وزاری که دیگر آنها میرزا
احمدخان میرالسلطنه است بیگندد مشیر الدوله هم تنها نمی‌خواهد در رفع این فاد
اقدام کند می‌ترسد در غیاب شاه مخالفین من و دشمنان معارف بهانه جویی نموده دست
بست بگذیگر داده فته‌هی بربا نمایند.

نگارنده با وزیر علوم توافق نظر حاصل نموده که مدیر و دفتردار مدرسه را اخراج
نمایم ولی لازم است مشیر الدوله مساعدت کامل داشته باشد مشیر الدوله بدفع الوقت
بیگنداند مکرر و دعه مبیحد که از طرف هیئت وزرای خطاپی بوزیر علوم صادر نماید
و بوعده وفا نمی‌کند بالاخره در جواب یکی از مکتوبات شکایت آمیز نگارنده می‌وید
کل مدرسه سادات سابقه ولاحقه می‌یدا کرده نمی‌شود می‌احتاطی کرد مبادا فته‌هی بربا
کردد پس از رسیدن این مکتوب شیوه سبر و طاقت من بنگ آمده مکتوبی قریب
با بن مضمون برای دی مینویسم: چه سابقه چه لاحقه سابقه ابنت که من بعد از ذرمت
و خارد ببارکه در تأسیس مدارس ملی تحمل نموده برای خدمت خصوصی به بنی
اعمام فقیر خود بتأسیس این اساس برداخته ام ولاحقه آنکه اشخاص کوتاه نظر طماع
جشم از سخط خالق و ملامت مخاون بونیمه اسباب ذرمت برای من فرامهم آورده
شخص عالی هم که از کم و کیف و ظاهر و باطن کار خبردارید و باقdam شما باید کل
معارف از اینکونه حق شکنیها محفوظ بماند بخلافه از اشخاص در مقام احراق حق بر
نمی‌آید بلکه بواسطه دفع الوقتی که می‌شود مدعيان جرم یافته با آبروی من و خانواده ام
تجلوز مینمایند صریح مینویسم با بغوریت امر کنید وزارت معارف نظامنامه مدرسه
سادات را ب موقع اجرا، گذارده دست اخلاق کنندگان را کوتاه نماید و اجزاء ببعید
من بر حسب تکلیف و برای نگهداری شرف و آبروی خود مدرسه را منحل و موضوع
مفده را از میان برده دراینصورت بدنهای که از این اقدام برای اقدام برای دولت و ملت حمل
می‌گرد بشخص شما متوجه می‌شود.

مشیر الدوله بعد از رسیدن این مکتوب بالظہار مهر بانی زیاد در خواست مینماید

ناروز مجلس دربار اقدامی شوده انتظار تبعه آن مجلس را داشته باشم .
در این دوروز وزیر علوم کتاب و شفاهای بخواهش نگارند و مدیر و دفتردار مدرسه
نصیحت مینماید بلکه بتوانند آنها را باطاعت نمودن و ادارد لکن تبعه نکردن مصمم
میشود عند ایشانرا از مدرسه بخواهد .

روز مجلس دربار برای یادآوری شرح ذیل را به شیرالدوله نوشته بدربار میفرستد .
اقدامات و زحمات داعی در تأسیس مدارس ملی عموماً و مدرسه سادات و دو
مدرسه دیگر خصوصاً اگر برخلاف پوشیده است بر خدا پوشیده نیست و چون برای
خدا کرده ام اجر و مزد از او مطلبیم ولی از آنجا که این اقدامات برای دولت هم
بی تبعه نیست آبا اینقدر ذبحن شدم که اولیای دولت حفظ آبروی مرا برخود
واجب بدانند یانه اگر ذبحتم میگویم در مدرسه سادات که بخون جگر آنرا تأسیس
نموده ام فته می روی داده که آبروی مرا تهدید مینماید یا امر کنید وزارت معارف
بغوریت این فته را بر طرف نماید یا بمن رخصت بنهاد مدرسه را منحل و آبروی
خود را محافظت نمایم .

این مکتوب را شیرالدوله درجهت وزرا، خوانده برحقانیت منتصدق مینماید
وزرا، نیز مساعد میگردند ولی باز بر عایت احتیاط جنان صلاح میدانند که قبل اخاطر
ملک عنصر میرزا ای شاعر الطنه را که در غیاب نایامقان نیابت مسلط را داراست هبوق
نموده بعد از آن اقدامی در اینکار بنماید اینست در موقعی که بیست اجتماع نزد
نایاب الطنه رفته شده ای از خدمات من بمعارف و گرفتاریها که یعن آمده شرح داده
اجازه میگیرند که اقدام مجددانه دررفع این غایله بنمایند .

شاید خوانند کان کتاب من تعجب نمایند کوناه کردن دست یک مستخدم از یک
مدرسه چه اهمیت دارد که مورد این همه ملاحظه نزد دولت و دولتیان بوده باشد ولی
دو مطلب را نباید فراموش کرد .

یکی اوضاع دولت و دربار وضعیت درباریان که مانند مادر گزینه از دیمان سبد
وسیاه اندیشه مینمایند .

دوم آنکه این قصبه مدرس سادات و مخالفت نهودن دو نفر متخدم با من نمیباشد

بلکه مخالفین معارف جدید عموماً قوای خود را جمع آوری نموده بخواهند باین عنوان انتقام خود را از نگارنده گرفته درج معارف بروری را خفه نمایند در این صورت احتیال میرود در این اقدام دولت فتنه‌های ختفه‌یدار و عناصر مختلف آشوب‌طلب باین بهانه در غیاب شاه آشوبی برپا نمایند از این سبب دولتیان در اینکار بالخطاب قدم بر میدارند بالجمله حکمی در همان روز از مجلس وزرا، خطاب بوزیر علوم صادر شده بضمون ذیل :

مدارسی که در تهران ایجاد شده‌انم از دولتی وغیره باید در تحت نظارت دولت بوده باشد و امروز کار مدارس بمحض دستخط مبارک همایونی بر عهده جانب وزیر علوم است باید در کلیه امور مدارس از هرجت متنهای دقت را بجا یاورند از مجلس وزرای عظام هم بجانب معزی‌الیه ابلاغ مبنود که در این امور متنهای مواظبت را نموده هر که را مخل و مخرب کار میداند اخراج نمایند سیم ریع الاول ۱۳۱۸
مشیرالدوله جواب مرا از طرف هیئت وزرا، مبنوید که بوزیر علوم نوشته شد
منشیه مدرسه سادات را بر طرف و خاطر شمارا آسوده نمایند.

وزیر علوم نیز شرحی بضمون ذیل نوشته برای نگارنده میفرستد :

مؤسس مدرسه منیر که سادات آقای حاج میرزا یحیی میباشد بکمال و کری است محض عزت و سعادت و لواب واجر اخردی قبول این زحمت را فرموده‌اند مبلغی از کبه خود بالاطلاع اینجانب مغلایج نموده‌اند برای قوام و دوام این مکتب شرکای معتبر و محترم از معارف رجالت انتخاب نمودند نظامنامه بصواب دید جمعی از معتبرین باهزاران ملاحظه نوشته بهر دامضای شرکا، وزارت علوم رسانیده‌اند که هادام این مکتب برقرار است نباید احدی از شروط نظامنامه تخلف ورزد همواره منظم و برقرار باشد و هر یک از خدمات و اجزای این مکتب بنای خودسری و بدسلوکی را بگذاردند جانب مؤسس مختار است اورا برداشته و دیگری را ببعای او بگماردد هم ریع الاول ۱۳۱۸ وزیر علوم در مکتب دیگر بنگارنده مبنوید بسی مرثی باید از مدرسه خارج شود باز بگوید خود برو دلا میفرستم اورا خارج نمایند.

وچون هیئت نظار یا دکلای مدرسه سادات بخواهند نگارنده هر هفتہ با کمال

کراحت در مدرسه مجتمع شده با مخالفین مدارا نموده انتقال تبعه اقدامات مرآبگشند.
وزیر علو خطا بی نیز بو کلای مزبور مینویسد باین مضمون که معلوم و محقق
شد سید مرتضی مشاق دفتردار اسما بچینی و اخالل در امر مدرسه بنماید و مختل اجرای
نظام امامه میباشد لهذا بر شما لازم است اورا از مدرسه خارج و دیگر بر جای او برقرار
دارید تا امور در تحت انتظام بوده باشد.

احکام دولتی و وزارتی بدست نگارنده رسیده مهبا میگردد ریشه فاد را از
مدرسه سادات کنده خاطر خود را از این بابت آسوده نموده با آن به این اساس خبر و حسن
عاقبت آن اطمینان حاصل نمایم.

فصل سی و هشتم

رفع فته و اوضاع معارف

در عنبر اول ریبع الاول نگارنده از یک طرف با کمال جدوجهد میگوشد از قوت
دولت و وزارت معارف در دفع فته مدرسه سادات استمداد و استفاده نماید و از طرف
دیگر بتوسط دکلای مدرسه مراقب است مخالفین که تردیک است نالمید گردند خللی
بکار مدرسه نرسانند یعنی توانند اغتشاشی در داخل مدرسه تولید ننمایند و هم نگران
میباشم که دفتردار اسما و اسناد مدرسه را پرون برده نظم و ترتیب مدرسه را بر
همزده اسما زحمت آن به را فراهم آورد جون مجلس و کلا در هر هفتہ پکر تبه آنهم
بکی دو ساعت یشنتر منقاد نیت برای جلوگیری از مفاسد مزبور تدبیر دیگر لازم
خواهد بود و آن اینست که یکی از جوانان حسنه معارف خواه از بستان خود
حین غلیخان نام را که تازه باین شهر آمده نهاد کیرا مبنای و نه کسی اورا دستور
میگدد بمدرسه سادات رفته بگویید مر اشخص محترم فرستاده چند روز در این مدرسه
مانده از جزئیات امر مالیه و تحصیل و شاگردان وغیره آگاه گشته تبعه تنبیه خود را
باو اطلاع داده بلکه مساعدت کاملی با این اسلی بنماید باین عنوان شخص مزبور
از صبح نشام در مدرسه میماند و از جزئیات امور و مذکرات و خجالات مخالفین آگاه
شده شامگاه که مدرسه خلوت میشود روی تقل اطاق دفتر قفل دیگر زده تبعه کار

روز را آخر شب بمن اطلاع می‌بعد در اول مجلس مخالفین از او می‌برند فلانی را
 می‌شناسی - خبر اسم اورا شنیده - خبر آنگاه مطمن کشته اورا محرم دانسته هرچه در
 دل دارند بزبان می‌آورند مفتش بلک هفته همه روزه پیش از همه بمدرسه مباید و بعد از
 همه قفلی بروی قفل دفتر زده روانه می‌گردد صبح زود قفل را مبکتاید و کسی ملتفت
 نمی‌گردد بلک شب انفاناً زودتر از مدرسه رفته نه در را مبینند و نامرا خبردار می‌ازد
 در همین شب نگارنده احکام دولتی را بمدیر و دفتردار ارائه داده آنها را از رفتن
 بمدرسه میانعت مینماید دفتردار چون باسی از شب می‌گذرد خود را بمدرسه رسانیده
 در باز از خواب یدار کرده قسمی از این دو دفاتر را بمنزل خود برده بدر بان می‌گردید
 مدرسه برهم خورد صبح شاگران واعضا، که آمدند همه راجه این را جواب داده بطاخ بیز بار
 طبع تمايد در بان اذان صبح بمنزل نظام رفته اورا خبر مینماید و بدستور دی مرا
 متوجه نموده می‌فهمد دفتردار معزول است و اقدامی که نموده باحق بوده بفوربت باز
 می‌گردد در حالیکه دفتردار دوباره بدفتر آمده هرچه بوده همه را بابت بدشکرفته
 تا برده باشد دزبان اورا میانعت نموده بالاخره برادر غالب شده در مدرسه را برداشی اور
 می‌بینند صبح فردا مدیر واعضا، وارد شده محبوس را مستخلص و اسباب دفتر را بجای
 خود می‌گذارند دفتردار مهر ماه بمدیر می‌پارد دو سه روز آمد و شد خود را بمدرسه
 ترک تباشد بلکه او بتواند دبله‌ی برانگیخته باز مقام خود را اشغال نماید اما من از
 یعنی کار آن هردو را بدیگری داده اعضا جدید مشغول کار می‌گرددند و آن هر دو
 خارج می‌شوند .

دفتردار جمعی از سادات قمی را که در این شهر بسلامت نفس معروف نمی‌باشد
 نحریک نموده بمدرسه می‌فرستد تا فته‌یی برپان نموده مدرسه را برهم بزندول کن
 کامیاب نمی‌گرددند بس از اخراج مدیر و دفتردار دکلای مدرسه را دعوت نموده برای
 رسیدگی بدفاتر و اسناد داسترداد آنچه بسرقت رفته وبالجهله برای اجرای نظامنامه
 و ترتیبات آتیه حاضر می‌گردد .

اگر بخواهم آنچه را در دفتر مدرسه در جزو مودعای باطل شده اوراق مناهده
 نموده وهم تصرفاتی که در باره‌ی از اسناد شده ییان نایم باید از حدود نزاکت که در

هرحال رعایت آنرا لازم میشمارم تجاوز نمایم پس همان بترکه بیمین اندازه قناعت نموده بنویسم تقدیرالهی جلای شده بود این مؤسسه خبر باقیمانده پایه آن در محور صحیحی که در کارهای جلای مملکت کم نظر بر است گردش نماید.

خلاصه دست مخالفین داخلی از دامان مدرسه سادات کوتاه و بواسطه کوتاهی آنها بر حوزه مخالفین و بدخواهان معارف شکست فاحش وارد میگردد.

مدیر و دفتردار مدرسه بعد از این واقعه تامدتنی از هر کونه دوندگی برضد من، بر ضد هیئت نظاره و بر ضد مدرسه فردگذار نکرده بی آنکه هیچ تیجه بررسی آنها مترتب گردد.

میرزا علی نقی خان متuarالسلطان مساعدت خود را با مدرسه سادات مدادامت داده معارف تحصیل چند نفر از شاگردان را داداماً بهده خود میگیرد و از هر کویه مراقبت درین نیدارد میرسید حسن تیپ السادات از سلسله قائم مقامی که شخص زیرک باخط و ربطی است بدفترداری مدرسه منصوب میگردد و بکی دونن از سادات ظاهر الصلاح را مدیر و ناظم نموده امور مدرسه منظم میشود.

ابته خوانندگان کتاب من از خواندن این وقایع که بطور اجمالی یان گمته باوضاع و احوال مملکت بی برده میفهمند اقدام نمودن بکاری بی آنکه اقدام کننده خود را هم نگه جماعت سازد چه محضورات دربردارد.

بالجمله در اوآخر دیسع الاول ۱۳۱۸ که خاطرنگارنده از طرف مدرسه سادات آسوده میگردد متوجه کار انجمن معارف میشود.

از انجمن معارف در اینوقت جزاسی باقی نیست اعنای انجمن گلهی در منزل وزیر علوم اجتماع مینمایند بی آنکه بر اجتماع آنها ائمی مترتب باشد رفت و رفته معارفخواهان از افتتاحیه و حوزه آن واژروزنامه معارف تقریباً حاصل کرده مقاله ها برند انجمن و اقدامات مفتح الملک نوشته بجراید فارسی خارج میفرستند روزنامه های مزبور هم از حوزه افتتاحیه اعتقد در روزنامه معارف دفاع نموده با کمال بی اعتمانی با اقدامات خود مدادامت میگدد منیرالسلطنه بمدرسه علمیه رسیدگی میکند بی آنکه دخالتی در سایر مدارس دولتی نموده باشد.

مخبرالسلطنه از اقدامات حوزه انتاجیه دلنشک و با نگارنده در رعایت صحت مراجع کار معارف هم عقیده است ولکن خود را آلووده بمعارضه نمودن با آن حوزه نبیناید وزیرعلوم هم نیز از خودسری مفتاحالملک افرده خاطرمیباشد ولکن با تفصیل طبع سلامتجویی که دارد مدارا مینماید.

نگارنده مکرر با وزیرعلوم و مخبرالسلطنه کنکش نموده بلکه بتوابیم طرح اساسی برای معارف دیخته اینکار را از دستبرد مقاصد خصوصی اشخاص دور گرفته از تجلیذات و بی حاییها جلوگیری نماییم موفق نسکردم البته چگونه میشود برای معارف اساسی رجخت دد صورتیکه وزارت معارف بی اساس است و بی اسلوبی وزارت معارف مربوط است به بی اساسی دولت.

خلاصه تا اوآخر ماه رب ۱۳۱۸ یعنی تا اوآخر مدت دوری پادشاه از مرکز سلطنت اوضاع معارف و مطبوعات باهیاهوی زیاد و کثیر بیاز در جریان است.

ورود پادشاه بنهران از سفر اروپا نزدیک دلوازم استقبال و نشر بیانات ورود موکب همایون تدارک دیده میشود چیزیکه در تشریفات مزبور تلاذگی دارد و بر جلوه و شکوه آن میافزاید حضور شاگردان مدارس جدید است بالاسای یکرنگ دیر قهای اللوان که خیابان سردرالبابه رامشuron نموده اجتماع و حرکات آنها جالب انتظار گردیده معارف خواهان انتظار دارند مظفر الدین شاه اروپا دیده در هنگام گذشت از میان صفوی متعلیین مدارس که بهترین آثار عهد سلطنت اوست بآنها توجه مخصوص نموده تقد و تشویقی ننماید ولکن نه از هراهان او کسی او را نذکر مجدد و نه او خود متذکر گشته بهی اعتنای میگذرد و خاطره ملالی در خاطر محصلین و اعضاء و اجزای مدارس میگذرد همه کس انتظار دارد مظفر الدین شاه پس از مراجعت از اروپا دائره معارف را وسعت داده آزادی زبان و قلم را افزوده افکار تجدید خواهان را ترویج ننماید ولی حوادث ارجاعی که بمقابلہ کمی بعد از ورود موکب همایون بروز مینماید بطیلان این نصور را نابت نموده امیدواریها بنایمیدی مبدل میگردد.

شرح داقمه آنکه بعد از استقرار من آمیخته بیاست بر ضرری که دولت از رویها نموده و در حقیقت بواسطه شرایط استقلال شکن که در بردارد اول لطمه است

که باستقلال این مملکت دارد میگردد.

ارباب قلم مخصوصاً نوبنده‌گان ایرانی در خارج از سبسته‌ای تلاze ایران در روس و از پیوسمتی دولت و سهل انگاری دولتیان سخت اتفاق مینمایند و از همه یافتر جمل المتن کلکته و پرورش مصرداد سخن داده هیچ‌گاه شدیدی در افکار تولید نمیگردد بدیهی است دولت روس که بدادن چند کرده تو مان قرض با ایران قدرت و اختیار خود را بر زیادت نموده میخواهد سر ناصر مملکت را تحت غنوه خود در آورد و داشت نمی‌شود زبانها و قلمها این درجه آزاد بوده باشد که حقایق را بپرسد بگویند و بنویسد خفتگان را یدارد یداران را بیچون آورند امین‌السلطان صدراعظم هم که سباست روس را پروری مینماید و واسطه استقرار من و استحکام روابط تازه سیاسی و اقتصادی روسیه با ایران است بکی بیلاحظه سباست روس دیگر از روی احساسات فطری خودش که جندان باشکونه آزادی‌ها که موجب تردیج افکار جدید است مناسب ندارد برای جلوگیری از قلمهای حقیقت نگار و محدود ساختن آزادی افکار دواعی خصوصی دارد در اینصورت نه مانع خواهد داشت که بخواهش دوستها برای کشیدن سدی در مقابل افکار تلاze و آزادی مطبوعات مهبا شده باشد.

امین‌السلطان پس از درود موکب همابونی بفاصله چند روز اتابک اعظم میشود و این بزرگتر لقبی است که شخص اول دولت‌داده مینمود بعد از میرزا تقی‌خان امیر کبیر این اول دفعه می‌باشد که این لقب بصدراعظمی داده شده ارتقا، رتبه صدراعظم میتواند دلیل بوده باشد بر باشی آمدن درجه آزادی افکار تبعده خواهان از اداج ترقی و رفعتی که داشته و شروع می‌گردد مقدمه ارتجاع به جلوگیری از درود جراحت‌فارسی مصر دلکته بخاک روسیه و بعد از آن بلافاصله درود آنها بخاک ایران منزع می‌شود. دولت ایران متحدد المآلی بامورین ساسی خود در هندوستان و مصر وغیره میفرستد که اگر روزنامه‌نگاران فارسی بخواهند بکار خود مدام داده روزنامه‌ای آنها در ایران منتشر کردد باید با این آمده اداره روزنامه را در اینجا دایر نمایند بدیهی است مراد از این اظهار محدود ساختن آزادی قلم می‌باشد با آنچه ممکن است در داخل مملکت نگذارش یا بد جهادلا نوبنده‌گان جراحت مزبور اگر توانند بودند در داخل مملکت

نگارش باید جه او لا نویسندگان جراید مزبور اگر نوانسته بودند در داخل مملکت خود قدمی رو بمقصد برداشته قلمی باز از ای روی کاغذ بگذارند ترک دیار خود نگفته اقامت در غربت اختیار نمینمودند در این صورت چونکه اقدام هینه مایند اداره خود را از محیط وسیع آزادی به تنگی بآشوب داخله آورده احსان و طنز برستانه خوبیش را تابع اراده محدودی اشخاص طماع هومناک بنمایند.

حبل المتن تاریخی روزنامه ملی ایران و توجه، دوم ایرانیان است که در کلکته در فضای امن و آزاد نگارش یافته احوال و اوضاع ایران را از آن منظره بلند دیده سیلاحظه حقایق را مینویسد نامه بر دروش تاریخی آینه حقیقت نمای افحاد آزاد ایرانیان است که لازم است روح افزایی رود بدل در محیط امن و آزاد قاهر استفاده مینماید و گرنه در ایران غیر از ملاحظه و بازهم ملاحظه غیر از نامنی و مقهوریت و باز هم مقهوریت جه خواهد بود چنانکه نامه نزیاکه پس از طلوع بر دروش خوانندگانش در ایران محدود گردیده و نگارنده اش در کار خود حیران مانده ذرا نموقم از حکم دولت مینفواد استفاده نماید باین بناهه اداره خود را از امهه نقل و تحویل مینماید.

مدبر نریانامه خود را با مختصر استفاده ملایی که از دولت میکند در تهران دارد مینماید بی آنکه بتواند کلمه‌ای از حقایق امور بنویسد و بالاخره با بدینتیهای بسیار دچار احتلال و تعطیل دائمی میگردد حبل المتن و بر دروش بجای خود نشته طبع و نشر نامه خود مدادمت داده بی آنکه اوراق نامه‌های آنها با ایران وارد گردد ولی در خنا و برای اشخاص مخصوص فرستاده میشود.

مدبر حبل المتن همه گونه استطاعت دارد که با منتشر نشدن نامه او در ایران اداره را تعطیل نموده بانتظار تغییر سیاست دولت امر ارجات نماید اما مدبر بر دروش آن جوان غیرتمند وطن برست، مبانی همان جوان آزاده تری دست نمیتواند خود را نگاهداری نماید بسیار از جند نماید که بعد از ممانعت از انتشار آن در ایران طبع نموده در خارج نشر مجدد عاجز مانده اداره را تعطیل قلم و کاغذ را بدو رافکنده از غصه و اندوه بعرض دن مبنلا شده طولی نمیکند با یکدین با حرث از زخم زندگانی رهتی میماید و چنانکه در شماره اول نامه خود پیش‌بینی نموده جان شیرین را فدای حب وطن و قلم

آتش بیان خویش می‌لازد بالجمله قدغن درود جراید از خارج با بران و محدود گشتن مطبوعات داخلی در های آکاهی را بروی ملت بسته سرتاسر مملکت را دچار ناریکی و یخبری می‌لازد.

نفس‌ها درینه ها تنک دلها بریشان خاطرها افرده بهار آزادی کلک و بنان در مرحله اول زندگانی بفضل خزان مبدل می‌گردد.

روزنامه‌های معارف از زحمت مدافعت نمودن از اعترافات همقلمان خارج خود خلاص می‌شود نه تنها از این زحمت خلاصی می‌باید بلکه از زحمت زندگانی نیز آسوده گشته طولی نمی‌گذارد که تعطیل شده اداره آن منحل و بلکه حوزه افتتاحیه نیز برهم می‌خورد. مفتح‌الملک که تمام نظرش تحصیل رضای خاطر اتابک اعظم است بدیهی است در سیاست اخیر دولت که تبعجه‌اش حصول ارجاع و خاموش نمودن آتش آزادی افکار است نمی‌تواند با مدرسه داری و حریبی نگاری از سیاست موجود دولت استفاده نماید این است که خود را از روزنامه و بلکه از حوزه معارف دور گرفته بی‌علاقه‌گی خویش را بابنکار عازم‌های می‌لازد و این در شوال ۱۳۱۸ می‌باشد.

مدرسه افتتاحیه در حال انحصار و باز بواسطه قسمی از وجوده اعانه که بدانجا تخصیص داده شده با مردم وزارت معارف تا چندی صورتی از آن باقی و محل مصرف نمودن وجه مزبور می‌گردد.

مسلم است مفتح‌الملک تاندرستانی اتابک اعظم را احراز نکرده باشد از سیاست افتتاحیه و اداره معارف بامنافی که برای او دارد صرف نظر نمینماید پس معارف جدید در این وقت و در این هنگامه ارجاع خود را دچار مخالفت سیاست‌دولت همان سیاست سلطنت تزاری که مانند کابوس مرک بر دی پیکر این مملکت افتاده می‌بیند تا جهان‌دازه بنواند در سایه قوت معنوی معارف و در پناه میل باطنی شخص پادشاه و آزادی معارف‌خواهان حبات خرد را محافظت نمایند.

بعداز برخورد نمودن حوزه افتتاحیه نیرالملک وزیر علوم دست و پایش گشوده تر گشته بر دخالت خود در مدارسی که در تحت نظر حوزه افتتاحیه دایر بوده می‌افزاید بی‌آنکه بخواهد با بنواند نوافس آنها را بر طرف نمایند.

تنه مدرسه علمیه ددبر تومرا قبضت مخبر السلطنه ترقی نموده کم کم تابک اندازه
برفع نواقص خوبش کامبایب میگردد.

مخبر السلطنه بعداز خراج شدن مفتحالملک بکار معارف عمومی نیز ینازیش
نوجه نموده وزیر علوم را مساعدت مینماید صمیمت نگارنده نیز باوی نیز موفق
شدن او بانجام خدمات معاذنی بی افر نمیباشد بی آنکه انجمنی بنام انجمن معارف
منعقد بشود

در این حال قسمت ملی معارف جدید بست اشغال معارف بر در در ارج صعود
و قسمت دولتی آن باشتای مدرسه علمیه در نادیکی سبات دولت در حضیض
وقوف است.

فصل سی و نهم

(دبستان دانش و فتنه مدرسه رشدیه)

یعنی از این نگارنی یافت که در مدرسه افتتاحیه با سرمایه‌هایی که از میرزا رضا
خن ارفع الدیانته مبتدا گرفته مبتدا عده‌ئی از اطفال بی بضاعت مجاناً تحصیل و اطاق درس
آنها دبستان نامیده مبتدا ارفع الدیانته بواسطه هیاعوی که در ابتدای تأسیس دبستان
بگوش دی میرید از هر گونه مساعدت در بین نموده نصویر مینماید اساسی طرح شده
که خلل بذیر نمیگردد نافل از آنکه اسن آن منحصر است بلوحه‌یی که برسر یکی
ذو اثاثن از مدرسه افتتاحیه نهاده شده و اثاثه مختصری که دارد.

نگارنده گاهی بخاطر میآورد بی اساسی این مؤسسه را خاطرنشان مؤسس آن
بنماید و بسلاخظاتی خودداری ننموده.

در این حال خبر برهمخوردن افتتاحیه و متفرق شدن شاگردان دبستان بگوش
ارفع الدیانته دیده بی نهایت آزرده خاطر میگردد.

ارفع الدیانته در رویه تأسیس دبستان دانش پیرایه‌های این مؤسسه را بکی
از خدمات بزرگ ملی خود شمرده نزد خودی ویگاه در این موضوع رو در باشی شدید
دارد در اینحال حاج حین آقای امین الشرب بن بطریز بوزغ رفته بالارفع الدیانته ملاقات

واز روی معارفخواهی و با پنجه ملاحظه‌ئی که از ارفع‌الدوله دارد خانه کوچکی از خانه‌ای خود را نیاز دبتان مزبور نینماید.

یک روز جوانی که اورا نیستاختم بر من وارد شده می‌گوید مراد شیرالملک بدینجا فرستاده خود نیز خواهد آمد میرسم برای چه می‌گوید دبتان داشت را بسما می‌بلاند شیرالملک می‌آید و بس از اظهار خشنودی از خدمات معارفی نگارنده اظهار مبارد ارفع‌الدوله از سن پطرز بورغ ییدم شیرالملک می‌بند و ضع دبتان داشت در مدرسه افتخاره و صورتیکه عافت بخود گرفته موجب سر شکنگی من در انتظار داخل و خارج کشنه حاج امین‌الشرف خانه‌ی بدبستان نیاز برد و از شما میخواهم دبتان را در خانه ملکی تشکیل و اختیار آن را بشخص من طمعی واگذار بد که قصدش خدمت بمعارف بوده باشد و مخصوصاً شادا نام برد و در خواست نموده زحمت اداره نمودن دبتان را قبول نماید و این جوان را که حسین خان نام دبتگی با ارفع‌الدوله دارد بناظمی دبتان پذیرید.

نگارنده از شیرالملک مهلت طلبیده تابا‌ندبته جواب گفته باشم یکی دو روز بعد از این واقعه شرح ذیل را به شیرالملک مبنویم.

در موضوع دبتان داشت اسب خبل مراد برحله‌های در ظاهر دور دور باطن تزدیک برده تا باین مقام رسانیده که بگوییم شوق من بتوسعه مدارس ملی حاجت به بیان ندارد ولکن در این مدت که در کار معارف دخالت نموده تجربه‌ها آموختم و از مکر و کید ارباب غرض و طمع ابتلاها یافته که مراسخت دچار زحمت و مرارت نموده امروز بخواهش شاد ارفع‌الدوله بدون هیچ اجر و مزد دنبایی قبول این زحمت را نموده دبتان را تأسیس و قسمتی از وقت خود را منقول اینکار مبنایم از کجا که جون دبتان دایر و منظم کشت ارباب غرض فته‌انگیزی ننموده و کادر را بجهان نرساند که نه بتوانم آنرا نگاهدارم و نه بتوانم آنرا رها نمایم چنان‌که در کار تأسیس مدارس ملی دچار همین سه کار بی‌آگاهی زحمت بی‌زار دیده و کشیده‌ام خواهید گفت اینکار غیر از دیگر کارها و مؤسس آن غیر از دیگر مردم است بلی و لکن اغراض خصوصی هم جدی است که عقل دوراندیش را حیران می‌ازد دخالت من در کار دبتان موکول

بتحصیل اطمینان است که در آن‌به اسباب زحمتی فراهم نکردد در جواب این مکتب دو خط بکی از مشیرالدوله و دیگر از مشیرالملک مبررسد ومرا بساعدت خود در بر طرف نمودن هرگونه محدودی که بین آبد اطمینان می‌هند پس از حصول اطمینان بنسبس دستان شروع مبناید.

وزیر علوم نیخواهد از این‌جهه دستان داشت از افتتاحیه خارج کردد نگارنده هم نیخواهد با اوی مخالفت نماید بالاخره بساعدت مشیرالدوله از این مرحله گذشته دستان دایر می‌کردد و یفاصله بعد از دایر شدن حسین خان ناظم که نشانخته باین خدمت گماشته شده درد سری برای من تولید مینماید که زحمتش از زحماتیکه از دیگران رسیده‌کنتر نمی‌باشد.

ابن شخص جوانی است فقلازی از آنجا فراراً به ران آمده در قزاقخانه خدمت نموده در مقابل خطاها سbast هادیمه‌اکنون یکار و پریشان‌هانده بالاخره ارفعالدوله از او سفارش نموده که در دستان داشت خدمت‌گذار بوده‌د از اینزاه تحصیل معلش نماید. دستان داشت بالاعنا، و تاگر دان جدید از روی اساس صحیح دایر شده هیچ‌گونه نگرانی در کار آن نیست مگر نگرانی که از این جوان ناشناس دارم و هرچه بیشتر بر حال و نکار او بی بوده مینمود نگرانی افزوده می‌کردد ولکن چنان نیست باید ساخت تا عاقبت چه بوده باشد اما انجمن معارف بمناسبت دخالت من در کار دستان بتوسط مشیرالملک و بواسطه محربت مشیرالدوله بددروی با صدراعظم نگارنده فرمت را غنیمت شمرده از مشیرالملک درخواست مینماید انجمن معارف منحل شده را دو باره دایر نموده در کبه کل معارف ورفع نواقص مدارس از طرف دولت توجیه مبذول گردد. نگارنده مشیرالملک را تنویق می‌کند بخصوصیت نمودن با مخبرالسلطنه و داشتن جلسه مرتباً برای پیشرفت کل معارف خصوصاً که حوزه افتحیه بر هم خورده و موافقی که برای اجرای مقاصد پیغاضه بود بر طرف گشته است.

مشیرالملک با مخبرالسلطنه خصوصیت بافت مشیرالدوله را تیز بر سر کل آورد و در تیجه سعی و کوششی که مینمود شرحی بوزیر علوم از طرف مشیرالدوله نوشته مینمود که انجمن معارف را با اعضاً معینی دایر نماید و در بعده ارجاع موفق شدن

تشکیل انجمن مزبور کاری فوق العاده بنظر می‌آید وزیر علوم نیز بعد از کوتاه شدن دست مقنای الملک از کار معارف برای اینکه بار تمام مسئولیت بدش وی نبوده باشد مایل است انجمنی مرکب از اشخاص یغرض که مخالفتی با او نمایند با اجزاء دولت دایر گردد و این در ماه ذی الحجه ۱۳۱۸ میلادی.

تشکیل انجمن موکول می‌شود بعد از عشورا نگارنده با کمال سرت از موقعیت بتجدد تشکیل انجمن معارف و ظائف ماه ذی الحجه را در مدرسه سادات از طبع و نشر درقه جمع و خرج و گرفتن جشن افتتاح در عید غدیر انجام داده انتظار تشکیل انجمن تجدید نظر نمودن در کلیه کار معارف را دارد

روز دوازدهم محرم هزار و سیصد و نویزده انجمن معارف درخانه نیرالملک منعقد می‌گردد اعانتی مجاس نیرالملک وزیر علوم رضا قلبغان فرزند وی مخبر السلطنه نیرالملک و نگارنده پس از انقاد مجلس که ریاستش بیان با وزیر علوم است من از تشکیل انجمن اظهار تشکر نموده می‌گویم امیدوارم این مجلس در راه معارف ما را بقصد رسانیده گردد از کار فروخته ما بازنماید زان پس شمه‌ی از مقاصد مدارس موجود و تایم آنها را بیان کرده بگرفتاریهای شخصی خود اشاره مینمایم و همه از شنیدن بیانات من اظهار تأسف مینمایند.

در این مجلس در موضوع اصلاحات معارفی مذکورات شده تبجه بجلت دیگر متوجه می‌گردد.

اگرچه تجارب گذشته باید بمن فهمانیده باشد که در مملکت بی اسل در دولت بی قانون دروزارت خارجه بی بنیان وبالجمله در میان مردمیکه هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمیدانند و بلفظ مسئولیت معنی نمیدهند توقع، نظم و ترتیب و رعایت حقوق و حدود داشتن شرط عقل نمی‌باشد ولی از آنجاکه امید در وجود نابود این بنده بر نامیدی غله دارد و در کارهای خیر موانع را کمتر دیده با آنها اهیت نمیدهم و از دیدن اندک مقتضی بسیار امیدوار می‌گردم از تشکیل این انجمن امیدواری زیاد بخود داده تصور مینمایم میتوان بزودی قدمی رو بتوسعه معارف عمومی برداشته مزاج از صحت منحرف شده معارف را باز بدائره صحت و سلامت برگردانم و بواسطه این صفت در حرمت هست.

هر هنگام یکی از تعبربه‌های گذشته میخواهد بermen وارد شده آبه باشی بخواند او را در نموده با خود میگوییم فلان مجلس که بی‌تبجه ماند بواسطه وجود فلان شخص بود که اکنون وجود ندارد یا فلان کار که عکس مقصود تبجه بخشید فلان علت بود که اکنون بر طرف گشته است خلاصه آنکه در هر کار مرغبات برای خود میچشم نوبدها بخوبیشند میبینم که این مرتبه برخلاف گذشته اقدامات تبجه مطلوب خواهد داد اساس این کار که سرمایه سعادت است روی بیان خلل نایذربر گذارده میتوانند ناتوان من از ذیر فشار نشکنند این بذرگران در آمده نفس راحتی خراهم کنید گرفتاریها و خارتها پایان خواهد یافت و اوقات من که اکنون صرف معارضه با دادمنش دوست نماست بنگلش کتابهای زیبا با سلوب تازه که نورسان را بکار آبد و مکاتب را رونق افزاید معروف خواهد گشت.

یک هفته را با این نوبدها گذاریده روز بجنبه نوزدهم محرم ۱۳۹۶
مجلس دوم درخانه نیرالملک منعقد میگردد.

نگارنده میخواهد عنوان دولتی و ملتش را از سر مدارس برداشته همه را یکی نموده و در تحت دستور واحد در آورد و خود حاضر گشته از اختصار چند مدرسه بخوبیش صرف نظر نموده اختیار آنها را هم بانجمن وابکذار چهار مدرسه دولتی نیز بانجمن پرده میشود چند مدرسه ملی دیگر هم بسی اشغال تأسیس گشته از انجمن تبعیت نمایند.

مخبر السلطنه در این رأی بامن موافقت مینماید و زیر علوم هم مخالف نمیباشد ولکن مدیران مدارس ملی تمکین نمینمایند سعی و کوشش ها در این راه بی‌تبجه میمایند و بالاخره مقرر میگردد چهار مدرسه دولتی و چهار مدرسه اختصاصی نگارنده بایکدیگر اتحاد نموده در تحت یک نظم و ترتیب دایر بوده باشد در صورتیکه مدارس دولتی از وجود اعانه دولت و ملت مدد میگردند و مدرسه های من از وجود هم مزبور بهره می ندارند با وجود این نگارنده حاضر میگردد برای پیشرفت کار معارف زحمات مجانی خود را بعنوان انجمن معارف مدارمت داده بی آنکه از وجود اعانه برای متدوفهای مدارس خود استفاده نموده باشد.

بالجمله درسه جله انجمن که در ماه محرم منعقد میشود با امیدواری از حد بردن با مخبرالسلطنه و میرالملک متعدد الفکر دستوری نزای کلیه مدارس از تنظیمات داخلی و تعلیمات عمومی نوشته مصمم میشوند هشت مدرسه را در تحت آن تنظیم در آورده مدیران چند مدرسه خارج از انجمن را باشراك و اتحاد تشویق نموده بعن موافقت دعوت نماییم.

بدیهی است این اقدامات نام انجمن را که مدنی است منزوک مانده تجدید و هممه تازه‌گی در دایر معارف تولید مینماید دشمنان معارف که نصور مینمودند از تجمع حاصل شد ستاره آزادی معمولات غرب نمود خورشید معارف جدید نابدید کشت بعضی چند مدرسه نووس منحل و این باطل بکلی بر چیده شد اکنون که هممه تنظیمات جدید در مدارس و اندامات بنام انجمن معارف تجدید مطلع نموده آنها را بهیجان آورده به اقدامات مخالفت کازانه خود میپردازند.

روز بیت و هشتم محرم جله جهادم انجمن معارف منعقد میگردد. میرالملک در آمدن تأخیر نموده اندکی موجب نگرانی میشود کرجه نصور میشود که میرالملک بواسطه بدنیان میدان صداعظم رفته تاماعدنی از وی در توسعه معارف طلب نماید و نایاب این نصور نیز بی اساس نبوده باشد ولکن تبیجه مثبت خواهد بود یا منفی مینیزت در این حال میرالملک وارد شده مخصوصاً بهلوی نگارنده مینشید با حال بر مازل آهته میگوید با ما همراهی نمیکنند از این اقدامات خرسند نمیباشند من نیز بعد از این باین مجلس حاضر نمیگردم.

بدیهی است شنیدن این سخن برمن جه اندازه ناگوار میباشد مطلب در مجلس آشکار نمیشود مخبرالسلطنه کدورت خاطرمرا بضمیمه مایوسی که از وجنت احوال میرالملک هویداست احلاس نموده مجلس را بزودی خاتمت داده متفرق میگردیم مخبرالسلطنه از مایوسی واستفسای میرالملک مستحضر و با نگارنده در ملالات شرکت مینماید. انجمن معارف در این تجدید حیث بی آنکه باندک اصلاحات موفق گشته باشد منحل میگردد.

نگارنده بر ترتیب کار مدارس خود مشغول و مخبرالسلطنه نیز مدرسه علمیدرا اداره

و در کار معارف وزیر علوم را مساعدت مینماید تسلیت دولت چه اتفاکند و عاقبت
کلر معارف بسکجا منتهی گردد.

در این ایام خودسری و بدآخلاقی ناظم مدرسہ ادب که بصرافت طبع خود با
بتحریک مخالفین ساز مخالفت آغاز کرده اسباب در درسر بزرگی برای من فراهم
میکند که صدمه روحانیش برای من کمتر از صدمت کذبته نمیباشد بعلاوه شخص
مزبور که خالی از قته انگیزی نیست و در ظاهر خدا برستی و تدبین مینماید اسباب زحمت
و گرفتاری برای جمعی از روزنبرستان فراهم میآورد.

شرح مطلب آنکه خانباباخان قبر ناظم مدرسہ ادب در تحقیق اقدامات مخالفت
کلرانه خود مدرسہ ادب را ترک کرده ناظمی مدرسہ رشدیده اخبار مینماید و با آنکه
مدیر رشدیده که بجهت غیر معلومی از نگلزارنده مکدد شده اورا بخود و بمدرسہ رشدیده
جلب کرده نسبت مرا اکه از شر این شخص اجتناب باید کرد نمیبینید.

اتفاقاً بعد از عزل امین‌الدوله جمی از بیداران و تجدد خواهان بر ضد ریاست
امین‌السلطان و موافق با تجدید ریاست امین‌الدوله سر اجتماعاتی دارند و یعنی محل
اجتماع آنها مدرسہ رشدیده است بواسطه اتابکن با امین‌الدوله و بودن بعضی از بیداران
و تجدد بر وران در اطراف این مؤسسه بدیهی است در آن اجتماعات نام اتابک اعظم
بنوی برده نمیشود خانباباخان کم کم از مذاکرات مجلس مزبور آگاه میشود و اشخاص
خد اتابک پامساعد امین‌الدوله را میشناسد.

از طرف دیگر جمی از دجال دولت هریک یک فرضی بعض فقط بضدیت
با اتابک بعضی بهداخواهی از امین‌الدوله بعضی بطریق داری از عبدالحسین میرزا
فرمانفرما که اوائل دولت حاضر چنانکه در فصل ۲۹ نگارش یافت میگویند که و در
بنداد اقامت نموده است و بعضی بخصوصیت با حکیم‌الملک که با اتابک طرف و داعیه
ریاست دارد دست بدست یکدیگر داده در مخالفت با اتابک اتحاد نموده باشی جمی
از روحانی نمایان را بیان آورده اعلانات زلاتینی متغیر میکند و در بدکوئی از اتابک
افراط مینماید بطوریکه اتابک را پریشان حواس نموده با تمام قوت و قدرت خود در صدد
بی بردن بمرکز این نشریات برمیآید.

در اینحال یکی از روحانی نمایان طباع که با این جمع هم قسم شده خود را باتابک رسانیده دد مقابل استفاده، مختصری اسرار دفعای خوبیش را فاش و هر کس را شناخته معرفی مینماید و با مردم دولت جمی از آن مردم از رجال معتبر وغیره گرفتار و تبعید میگردد تا
کرجه حوزه مدرسه رشدیه که قمت عمه آن را اشخاص تجدد خواه واقعی تشکیل می‌دهند و کمتر اغراض شخصیه در آنجا دیده میشود چندان دخالت در کارهای
نبید شد کان نیلارد لکن بهت و بخطر از همه تزدیکتر میباشد بواسطه دشمنی
خصوصی اتابک با مؤسس رشدیه و بیاری از آن اشخاص تجدد خواه آزادی طلب که
در آن حوزه دیده میشوند.

ابنجات که فطرت نظام جدید رشدیه بروز کرده اعضای حوزه رشدیه را بکاییک
به رویله می هست باتابک معرفی مینماید و حکم گرفتاری آن جمع بنظمه صادر میگردد.
رباست نظمیه در اینوقت با آقا بالاخان و کیل الدوله است از تریت یافشکان
کامران میرزا نائب السلطنه و از اشخاص بد سابقه و بی عاطفت.

ربیس نظمیه بعلت عهد ناصرالدین شاه بیدترین صورت این حکم را بموقع
اجرا، میگذارد و شبانه بخانهای مردم میربزد آفاسید حسن کاشانی را که برادر مدیر
جل المتن و شخص وطن خواه تجدد پروری است گرفته محبوس میلاد شیخ بعیی
کاشانی را که نویشه زبردستی است گرفتار نموده تبعید مینماید مدیر رشدیه فرار کرده
در مأمنی تحصن میجوید و در همین شب میرزا محمد علیخان نام از سادات محترم جوان
یستد بیچ ساله که دارای احساسات سرشاد وطنخواهی است در تعقیب و رود مأمورین
نظمیه بخانه او خود را از بام بزیر انداخته ترک جان میگوید.

حدوث این واقعه اهالی دارالخلافه را عموماً و تجدد خواهان را خصوصاً با ضطراب
افکنده همچکن در خانه خود این بیت و جه فجایع درین اینکار روبرویانه که
شرحش موجب اطمین است.

در این واقعه باز خطر بسکارنده تزدیک میگردد و مراهم جزو مخالفین اتابک
و طرفداران امین الدوله معرفی نموده اند ولکن خداوند محافظت فرموده از میان هیاهوها
که از بدخواهان بلند و تحریکهای برای گرفتاری من میشود بسلامت سر بر ون آورد

نمیگذارد این اຫلاب بعد از عموماً صدمه بر ماند و معارف دجال رحمت گردد.
بعد از گذشتن این قصه هولناک مدیر رشیده بر خبط و خطای خود در پنهان دادن
بخانباخان بی برده از او اجتناب میکند افسوس که دیر خبردار شد و شد آنچه نباید
بتود بالجمله حدوث این واقعه و گشتشدن بعضی از یاران و گرفتار گشتن جمعی از
آنها و برهمخوردن حوزه های مخالف انباله بظاهر بر قدر افزوده از قوت مؤسات
جدید که عمدۀ آنها مؤسات معارفی است میگاهد.

انجمن معارف که وجود خارجی ندارد کسی هم بصرافت انتقاد آن نیست
مدارس دولتی در حال زار و بدست بی ترتیبی شدید گرفتار مدارس ملی بواسطه حواضت
واقعه و تنکیستی مؤسین و بب اغراض که هر روز در هر یک از آنها صورتهای
مختلف بر روی کرد بربرشانی آنها میزاید در حال یا ای و نامیدی استبداد حکومت
روز بروز دراز دید و تنها چیزی که در برابر استبداد مزبور وضیت ظاهری و باطنی
دولتیان با معارف مانع است که این اسas را در هم یچد همان نارضایی باطنی شاه
است از برهم خوردن کار معارف چونکه در خارجه و داخله تأثیس معارف موجب ستایش
اوشه است و دیگر ملاحظه بدنیانی شدید در انتظار یکانگان که در برهم زدن اساس
معاف روی خواهد داد به رصورت تاریکی موحن احاطه کرده معلوم نیست از کجا
روشنایی امیدی تابش نماید.

فصل چهلم

فتنه جدید و رأیحه امید

و اقه نازه‌ئی که باز برای من اسباب ذمت فراهم میکند فته‌ایست که بدست
حبنخان نظام دستان داشت روی می‌شد.

حبنخان که نازه متأهل شده عبال خود را آزار بیار مینماید مکرر اورا میزند
جلمه هایش را در آتش میوزاند و از ارنکاب هر کار بد ددیغ نمیدارد و توقع دارد
چون وابسته بمن است در کارهای شرارت آمیز او بلوی همراهی نمایم و چون مساعدت
مرا با خود نمیبینند بنای مخالفت را میگذارد و بالاخره دستان را ترک کرده در هر انجمان

وبلکه در کوجه و برزن از من بدگویی مینماید حبینخان هر کجا مینشند میگوید
شبناهه‌هایی که بر ضد دولت و صدارت نوشته مبنود بستور فلانی است بمثیر الدوله
وزیر خارجه مینویسد نوینده شبناهه هارا پیدا کرده و میتوانم ثابت نمایم کیست و
چون اورا باستطاع می‌آورند اندک دلیل هم بر مدعای خود درست ندارد.

در خلال این احوال ارفع الدوله بتهران می‌آید از ملاقات اومشوف میشوم
ارفع الدوله مردی با ادب است و در سه معاشرت رانیکو میداند و از زحمات
من در کار معارف عموماً و در کار دبتان خصوصاً اظهار مرت و امتنان مینماید.

حبینخان معلوم الحال با متول شده از او نا امید کشته است از اینجت ت در
کمر عداوتی که برای من بیان بسته بود ارفع الدوله راهم شریک می‌لازد بر قلای خود
که دشنان من باشند یوند کرده از آنها کمک حالی و مالی می‌گیرد.

روزی شخصی بر من وارد می‌شود که او را بشناسم تقریباً پنجاه ساله با قام
بلند در لباس توکری لجه‌اش ترکی از من سراغ مرا می‌گیرد می‌رسم با او جکارد اری
می‌گوید طفلی دارم می‌خواهم او را بمنسسه ادب بپارم آمده از اد سفارش نامه‌ی بکیرم
می‌گویم آن من شخص وارد نگاهه‌ای جبرت آمیز من نموده مینشند و سخن نمی‌گوید
تلوقی که حاضرین می‌روند وقتی می‌شود می‌گوید مثله طفل بمنسسه سردن بهانه بود
آدم شمارا بیشم و بثاسم واژشما پرسم حبینخان ایرانی را مینماید می‌گویم بلی
ناظم دبتان بود مدتنی است خلاج شده می‌رسد برای چه خلاج شد شرح حال او را
حکایت می‌کنم و او بی دربی می‌گوید سبحان الله خدایا بناء می‌برم بتو می‌رسد شما با
مفتاح الملک چه کرده اید می‌گویم مهر بانی می‌گوید بس جراحت شما دلتک است می‌گویم
میان او و احتمام السلطنه در کار معارف کدورت شد من با احتمام السلطنه که طمعی
بوجود معارف نداشت همراهی کردم او دلتک شد حالاکه دبتان دانش راهم از او
گرفته و بن داده اندلابد رنجید کی خاطرش بر زیادت شده باز می‌گوید سبحان الله بناء
می‌برم بخدا می‌رسد آیا ممکن است ارفع الدوله بمنزل شما می‌باید و من او را اینجا
ملاقات نمایم داستان خطرناکی است باو بکوبم می‌رسم چه داستانی می‌گوید داستانی که
شاید صدهزار تومن بی ضرر بر سد سفارت کبرای او باستانی بول برهم بخورد وزیر

مختلی میرزا حنخان میرالملک بن جرز بوغ تغیر کند برای شما و امین الغرب هم بی خطر نباشد.

امراز میکنم مطلب را بگوید نیکوید بالاخره از من تقاضا میکند او را کجا برفع الدوله معرفی نمایم نامن رامپرس میگوید امین تبریزی بکی دوروز در اجتم خواهش وی تأخیر میشود بواسطه آنکه اصل قبیه را نمیدانم و تردید دارم و ساط من در اینکارصلاح باشد بانه دوروز بعد از این واقعه میرزا مهدیخان منحن الدوله با حال بربشان لعنت بر پند و مادر مردم کنان برمن وارد شده میشند و میگوید خدا ساعقه‌ئی از آسمان بفرست ما مردم را بسوزاند که نه دین داریم نه مروت نه انصاف میرس مجه شده میگوید خبر بدیو بازگذار بعد میگویند چیزی نیست همینقدر آمدہام بگویم ارفع الدوله در باد مردا دید و گفت فوراً بر و منزل فلانی و بگوید قوه‌ئی بین نوشته از مداخله در کار دستان استغفاه نماید بدیوی است من از شنیدن این خبر باطن‌آلتگ مبنو و میفهم سبب هرچه هست مربوط است با مذاکرات امین تبریزی ولی در ظاهر بروی خود نیاورده و عده میهم بزودی استغفاه نامه را بفرشم از یک طرف این قبیه رخ مبدعه که نمیدانم علش چیت و عاقبتش بکجا میانجامد و از طرف دیگر بعد از مدتی که امور مالی مدارس مختلف بوده چند روز است با صراف معتبری قرارداد و سند تقدی داده ام و میخواهد خبالم از این بابت آسوده گردد در همین حال مکنوبی از صراف مزبور میرسد مضمونش اینکه چون عزم مخالفت دارم میترس صرافخانه در غیاب من توانند درست از عده انعام و جوعلت شما برآید لهذا همین امر روز باید حساب ما تقریق گردد.

ابن خبر غیر مترقب بیش از خبر اول خاطر مردا بر بشان میکند خصوصاً که نمیدانم این قضایا باهم چه ارتباط دارد منته آنها چیت و دشمنان من جه نیرنگ تازه‌ئی زده و جه تیجه خواهند گرفت خلاصه با حال دلتگی استغفانامه خود را از دخالت در کار دستان نوشته برای ارفع الدوله بفرشم و در روز جواب نمیرسد.

روز دوم طرف عصر میرزا امین تبریزی باز مباید و میرسد جه کردی حقیقت امر را باد میگویم که چون اصل مسئله را نمیدانم در اقدام بآن کاردست نگاهداشتم

میگوید حال آمده‌ام اصل قبیه را بیان نمایم.

چند شب پیش در بازارچه عباسی در دکان عطاری نشته بودم دیدم جوانی بلند بالا در لباس نوکری از عطار تفاضل کرد برای او عرضه‌ی بتوید عطار بر سبد بکه مینویسی گفت باتابک اعظم جوان شروع بکفتن کرد و عطار بتوشن و من بگوش فرا دادن چونکه بنظرم عجیب آمد باتابک نوشت اعلانها و شباتمه‌هایی که بر ضد شما متشر کشته نوبنده آنها را می‌شناسم و مسوده‌های آنها را میدانم کجاست اجازه بدیند برای شما یارم من ناظم دستان داشتم بودم و از خبرات ارفع‌الدوله از یعنی آگاه و قتی در سن بطرز بورغ بود مرا بتهران فرستاد که برای او را بر تهای اینجا را بفرستم تمیر پست رویی بمن داد که نوشتجلت خرد را با آن تمیرها به بستخانه بدهم تا بر سیدنش مطیفن باشد شاهد صدق عرض من آنکه بکی از آن تمیرها را بامکنوبی که ارفع‌الدوله با خط خود بمن نوشت جوف عربیه بفرستم ملاحظه فرماید ارفع‌الدوله در سن بطرز بورغ و حاج میرزا یحیی دولت آبدی و حاج حبیب آفامین‌الضرب در تهران با هم هم‌ست شدند و بعضی از عملیات برداخته مشیر‌الملک هم سرش داخل اینکار هاست حالا که ارفع‌الدوله بتهران آمده بایکدیگر مجلس معزمانه دارند از کل آنها غافل شوید چون فهمیدند من بحال و کار آنها بی بدم مرآزدستان بیرون کردند ارفع‌الدوله هم با اینکه من با اوستگی دارم مرآ از خود دور کرد محض خدمت بوجود مبارک این عربیه را عرض کردم دیگر امر امر مبارک است.

امین میگوید جوان سرباکت را بنام اتابک نوباند اجرت عطار را داد و روانه شد دیدم افانه عجیبی بود با خود گفتم این مرد بد نفس که بود اگر آنچه گفت حقیقت بود که دور از عقل و دانش اشخاص است واگر دروغ بود که دور از انصاف و مرد است بالجمله توانست خود داری کنم برخاسته رفتم باور نمیدم و گفتم نام شما چیست گفت حبیخانه این عربیه که نوشتۀ غریب است آبا صحیح است آنچه گفته کفت جرا صحیح نباشد کفتم ارفع‌الدوله و مشیر‌الدوله و افامین‌الضرب را می‌شناسم آنها اهل اینکارها نیستند ولی بکنفر دیگر را که نام بر دی نمی‌شناسم کبت و جکاره و در چه لبس است از شما معرفی کرد و نسبت‌های غریب و عجیب بشما داد منزل شما را

شانی گرفتم و بالاخره گفت چون این شخص مرالزد بستان یرون کرده و آنها که میباید از من حمایت کنند نکردند من هم این عربیه را نوشتم تا کارهای را خراب کنم و بدانند با من نباید اینطور رفقار کرده باشند گفتم بی انصاف از خدا بترس از خیال دادن این عربیه منصرف باش گفت بر و خدا کیست من حالانه ندارم بنورم آدم کرته نه دین دارد نه ایمان این بود که عزم کردم ارفع الدوله یا مشیرالملک یا مامین الشرب را ملاقات کرده شرح واقعه راییکی از آنها بگویم وهم بخیال افقادم شارا پیدا کرده بشناسم و بدانم این حرفها که در حق شلزاده است چه صورت داشته آمدم شما را دیدم تعجب کردم چگونه باین شخص اینکو نه نسبتی را میتوان داد از اینجا یرون مرقم محض رضای خدا تمام واقعه درد کان عطازی و آنچه را که از حینخان شنبه بودم کتابچه نوشته صبح زود برم درب بارگ اتابک اعظم ارفع الدوله آمد سوار شود بلو دادم یقین دارم باتابک خواهد داد که اگر عربیه حینخان را خوانده باشد این شرح حل راهم بخواهد بعد از شنبه این کلمات در حق او دعا کردم و وعده نلافی دادم و رفت.

عربیه حینخان باتابک اعظم میرسد و متغیر میگردد عربیه را بارفع الدوله مبدده و میرسد چه حکایت است ارفع الدوله شرح کلد بستان و دخالت من و تغلبات حینخان رانفل میکند اتابک از روی دلتکی میگوید در این شهر کسی دیگر نبود مددگران را بلو بپاری این مذاکره بسب میشود که ارفع الدوله آن یعنام را بتوسط متعن الدوله بن مبدده اتفاقاً استفاده نمایند و کتابچه میرزا عین تبریزی هردو بست ارفع الدوله آمده آنها را باتابک مبدده اتابک در آخر شب در جزو نوشتگان این دو نوته را میخوانند و همانوقت شب مشیر الدوله و ارفع الدوله را طلبیده با هم صحبت میدارند در تیجه مقر رمیگردد مشیر الدوله بالظاهر هر بانی بن نویبد استفاده شما از کارد بستان پذیرفته نمیشود من از این وقایع بی خبر هست و اگر چه خلاصی از کار بستان موجب راحی من است ولی بلاحظه کار مدارس جدید و دست آوریزی که بست دشمنان میآید بانهایت کندورت خاطر انتظار رسیدن جواب استفاده نماید را دارم در این حال جنان صلاح مینم شبانه بمنزل مشیر الدوله رفته از او تحقیق کنم مطلب چه بوده و بکجا رسیده است مشیر الدوله را ملاقات نموده میگویم و جواب میشوم

که غیر از استغای شما خبری ندارم ظاهراً باید از طرف اتابک اعظم صحبت شده باشد
و گرنه ارفع الدوله بسرافت طبع خود جنین کاری نبکرد.

مشیر الدوله از من میخواهد که من خود اتابک اعظم را ملاقات کرد، اگر رنجشی
ازمن دارد یا بدگمانی حاصل نموده بسر طرف سازم فردای این شب متعحن الدوله
یعنی ارفع الدوله را میآوردم که آن اظهار من از درد مصلحت بود و گفت جواب
خط شما از وزارت خارجه میرسد پذیرید و اگر رد کنید موجب ملالت من خواهد بود
میرسم مطلب جه بوده که این نتیجه کرفته شده است میگوید د شب اتابک اعظم و
مشیر الدوله و ارفع الدوله صحبت طولانی کردند و آن هردو نزد اتابک نسبت بشما
اظهار دلسوی نمودند و ارفع الدوله باتابک گفته بود متعحن الدوله میگوید در این
مصلحت که برفلانی در راه خدمت بوطن وارد نمیشود دل کافر بحال او میوزد و مراد
دل خودش میباشد بحمد الله غالله رفع شدم شما آسوده خاطر باشید تعجب کرد مشیر الدوله
تا پاس از شب گفته د شب در منزل خود بوده چگونه میتوود اتابک را دیده بلند
متعحن الدوله رفت و من بانتظار جواب خط خود از وزارت خارجه ماندم جواب
رسید نوشته بود استغای شما رسید قبول نمیکنند و باید کما کان دستان بست شما
باشد و معلوم شد در آخر شب که اتابک کتابجه میرزا امین تبریزی را خوانده همانوقت
مشیر الدوله و ارفع الدوله را طلبیده و آن مذاکرات که تیجه اش اظهار مهربانی اتابک
نسبت بمن و پذیرفتن استغای از کار دستان بوده است بیان آمده خلاصه فردای آن روز
میروم اتابک اعظم را در خلوت ملاقات میکنم و میگویم جند سل است در کشمکش ما
با خلل السلطان بعد از فضل الی بمرحمة شما ما از شر او محفوظ ماندیم حالا دلیل
ندارد که بدون سبب ازمن میکند باشد اتابک میگوید از کجا فهمیده ابد من از شما
مکنید شدم ام میگویم از احوال بی میرم میگوید خیر من کندورتی ندارم مردم مفدو
بد داشتند همانطور که ازمن بشما بدگفته اند از شما هم بمن صحبتها داشته اند جنانکه
من گوش نداده اعتصنا نکرده ام شاهم اعتنا نکنید میگویم کار مدارس جدید مفروض
است جواب میدهد میدام میگویم اینکار بزرگ که را چرا تحت نظر خود نیگیرد برای
نام نیک ابدی شما چه کار بهتر از اصلاح کار معارف خواهد بود جرا مردم بگویند چون

ابنکار را دیگری بانی بوده شما نیخواهید سربکیرد و نکربند جون کار بردگی است
شما هم نیخواهید بآن کمال برسانید میگوید از این حرفها هم میزند میگوییم بلی
جواب میدهد چه کاری شده است که من نخواسته ام بآن مساعدت کنم بنایی است
بی اساس و بروی خاکستر و مرادش بی قانون بودن دولت است میگوییم از دست اشخاص
ناتوان همین ساخته بوده است که کرده اند شما نتوانا هستید پایه اتن را محکم ننمایند
واگر حقیقت میل ندارید من در کار معارف مداخله کنم باصلاح نمایند صریح بفرمائید
من از اینجا که میردم اسم مدرس را نیازورم زیرا که میدانم برخلاف میل و زمانی شخص
اول مملکت در اینکارها اقدام نمودن بی تیجه خواهد ماند اتابک افظله را هر بانی می‌نماید
وزحمات مرا در کار معارف تصدیق و تقدیر کرده میگوید سفر مختصری در یعنی است
بعد از چند روز شما و مشیرالدوله را میطلبم و قراری در اینکار میدهم که شما هم بتوانید
خدعات معارفی خود را ادامه بدهید.

ملاقات اتابک اعظم خاطر مرا مسروط میکند و بخود نوبت میدهم که رسیدن
آغاز راه نزدیک خواهد بود.

در آن مجلس که با مشیرالدوله اتابک را ملاقات خواهیم کرد هرجه میدانم
میگوییم و هرجه نیخواهم میطلبم و اگر تمام مقاصدم انجام نشود لااقل قستی از آن
انجام داده خواهد شد و این قدمی است که رو باصلاح کار معارف برداشته میشود.

بعد از چند روز انتظار روز دهم رجب ۱۳۱۹ ها از مشیرالدوله خطی میرسد
مبوبید فردا عصر جمعه بازدهم در پارک اعظم برای اصلاح کار مکاتب مجلسی منعقد
خواهد بود شمارا هم بآن مجلس دعوت مینمایم.

چون میفهمم این مجلس خصوصی نبست نگران میمانم و از مشیرالدوله علت
خصوصی نشدن آنرا میرسم جواب میدهد ترتیبی پیش آمد که ناجا را میباید در این
مجلس جمعی ازو زردا و رجال دولت حاضر باشند هر مطلبی را که میدانید باید قبل از
atabak اعظم میبوق باشند بنویبد و بمن برسانید این است که کتابچه‌های ترتیب داده
او ضاع مکاتب را بانتظر بیات خود در اصلاح آنها در آن درج نموده نا آخر شب مشیرالدوله
میرسد و بدست اتابک اعظم میرساند.

مجلس پارک منعقد میگردد اتابک یعنی از وقت بانتظار نشته سی نفر تقریباً ازوزرا، ورجالدارد شده مبنیستند اتابک از طرف اعلیحضرت ابلاغ میکند که من در یشرفت کار معارف یعنی از هر کار کوشش نمودم ولیکن اغتشاش کار معارف بدجه می رساند که نزدیک است من هم منصرف گردم مدرسه باید باشد ولیکن در تحت نظم و ترتیب انعقاد این مجلس برای ابلاغ فرمابش ملوکانه وشور در اصلاح کار معارف است.

اتابک اعظم از نیرالملک وزیر علوم تمجید میکند که آدم خوبی است ولی وزارت علوم اورا من که بند نمیکنم شاید خودش هم نبینند وزیر علوم باید مجلس منظمه داشته باشد که لااقل یست و چهار نفر در آن عضو باشند در هفت دوره تبیه منعقد گردد در کار معارف شورکنند وزیر علوم تبعیه مثودت آنها را اجراء نماید وزیر علوم معلومنی لازم دارد که اورا کمک کند و نگذارد کار مدارس به رج و مرچ بکشد هر وقت محتاج بتویت دولت شدند بن اظهار کنند اگر لازم برسن همایونی است برسن بر سامن اکر لازم بسدا کر و باوزراه است مذاکره کنم و با وزارت معارف همراهی نمایم.

چون بنیت همین دوروزه بر و برادرزاده اتابک اعظم که هر دو طرف تعلق خاطر او هستند برای تحصیل باتفاق ارفع الدله بارویا بروند اتابک در ضمن صحبت میگردید بعض تصور میکند من با توسعه معارف همراه بیتم و حل اینکه کمال میل را دارم و گرنه چرا اطفال خود را بعلاقه میکنم که شاید بآنها دارم برای تحصیل بفرنگ میفرستام اما چکنم اینکار هنوز بصورت بازی است هر که سراز خواب بر میدارد و یکار است بفکر نأیس مدرسه میفت و برای مردم آبرومندی که دد این کار دخالت گردد اند اسباب بی آبرویی فرامی آورد هنلا این آقا و اشاره بنگارنده میکند برای معارف از روی شوق زحمت میکشد یک وقت نا اهلی را از مدرسه بیرون مینماید بنای هنگامی را نسبت باومیگذارد چرا باید اینطور باشد آقابان وزراه کدام یک از شما هستید که بسری یا برادرزاده میکند در فرنگ ندارید یا نیخواهید بفرستید اگر ما مدرسه خوب و منظم میداشیم چرا همینجا تحصیل نمیکردند چون انعقاد این مجلس برای اصلاح کار معارف است لهذا اول باید وزارت علوم تشکیل داد مجلس مثودت برای اودرست کرد تا آن مجلس کتابچه های راجع بمعارف را بنویسد و بهتر این است که بکی از

نظامنامه های فرنگی که برای ترتیب وزارت علوم نوشتند ترجمه شده جرج و تبدیل لازم بسند و از آن قرار رفتار نمایند همه تصدیق میکنند ترجمه و تهیه نظامنامه بهده وزیر علوم مقرر میشود برای جله دیگر روز جمعه بعد تعین و مجلس بایان میابد.

انقاد ابن مجلس بالین مذاکرات و خصوصاً که ادامه خواهد داشت موجب مسرت و امیدواری تمام معارف خواهان میشود و تصور میکنند این دفعه کار معارف اسل خواهد بلفت هرج و مرچی که در تأثیس مکاتب ملی شده است بواسطه دخالت دولت بکلی بر طرف خواهد گشت نگارنده هم از همه امیدوار تر میگردد خلاصه مجلس دویم رسی معارف از جمهه هیجدهم ربیع ۱۳۱۹ به یکتبه یستم افتاده در پارک اتابک منعقد میگردد.

در این مجلس ازو زرآ و رجالی که در مجلس اول بودند جمعی حاضر نمیگردند ولی اتابک اعظم حاضر شده کتابچه‌ای که از طرف وزارت معارف تهیه کننده میخوانند و میگوید من که بسندیدم تا وزرآ یا بایند بین آنها چه میگویند و بالاخره مقرر میشود وزیر علوم کتابچه را بدباد برده بتوسط اتابک اعظم بدستخط همایون موشح سازد مجلس منقضی میگردد در بایان این مجلس اتابک اعظم بحاضرین میگوید روز پنجشنبه یا باید یعنی هر پنجشنبه یا باید تا اینکار تمام بشود.

روز پنجشنبه یست و چهارم ربیع ۱۳۱۹ مجلس سیم رسی معارف در پارک اتابک اعظم منعقد میگردد.

نبرالملک کتابچه موشح بدستخط همایون را میآورد دیش از آمدن اتابک اعظم بدست وزرآ و رجل میتحد میخوانند محمد ابراهیم خان معاون الدوله اعتراض میکند چرا سه مدرسه را ازاداره وزارت معارف خارج کرده اند و از هیچکس جوابی نمیشود سه مدرسه که استثناء شده مدرسه سیاسی است که با وزارت خارجه است مدرسه نظری است که با وزارت جنگ است و مدرسه فلاحت که جزء حکومت تهران میباشد اولی را بلاحظه مشیر الدوله وزیر خارجه دومی را بلاحظه وجیه الله میرزا سپهسالار و سیمی را بلاحظه عین الدوله حاکم تهران استثناء کرده اند.

atabek اعظم حاضر میشود مجلس منعقد میگردد ولی یاد است که اتابک حال انتظار و نگرانی دارد و نگرانی مزبور بواسطه حاضر نشدن عین الدوله و امیر خان

سردار است (وجه الله میرزا) این دو برادر در مجلس پیش حاضر شدند و آنها اکنون قوی ترین دشمنان اتابک اعظم میباشد چنانکه در فصل ۲۳ اشاره شد این دو برادر روز و شب بر ضد او کار میکنند شاه هم از آنها ملاحظه دارد و ممکن است بر انقاد این مجلس معارفی که رنگ ملی باو داده میشود و از سخن کارهای امین الدله است پیرا به بته باین ببهانه هم بتواتر تزدها از اتابک اعظم کارشکنی نمایند این است که هر چه آمدن آنها دبر ترمیم شود بر نگرانی دائم شان حواس اتابک اعظم افزوده میگردد وزیر علوم از اتابک اعظم اجازه مطلبید کتابچه را در مجلس بخواند و با اینکه اتابک میگوید کتابچه بصحه همایون رسیده دیگر خواندن لازم ندارد وزیر علوم بمالحظه اینکه شاید کسی در موضوع سه مدرسه استوار شده اعتراض ننماید اصرار دارد رخصت میگیرد کتابچه خوانده میشود می آنکه کس مختصر اعتراضی نموده باشد.

اتابک اعظم بوزیر علوم دستور میدهد نام سی جهل نفر از اشخاص که صلاحیت عضویت شورای عالی معارف دولتی را داشته باشند و بتواتر بکارهای معارف و مدارس رسید کی کند نوشت: بزودی نزد دی برستند تا اذ از میان آنها دوازده نفر برای عضویت مجلس شورای معارف و چند نفر را برای رسید کی بکارهای مدارس انتخاب نمایند وزیر علوم از اتابک اعظم میرسد نام فلانی راهم بنویس اتابک اعظم رونگار نماید کرده میگوید مکر شما از عضویت این مجلس ابا دارید میگویم اگر مجلس صحیح باشد همه کس با خسار حاضر میگردد میگوید انشا الله صحیح خواهد بود این مجلس منتهی میگردد می آنکه تکلیف جلسه بعد معین شده باشد.

فصل چهل و یکم

شورای معارف و احوال مدارس

چنانکه در فصل پیش نوشته شد وزیر علوم مأمور است اسای اشخاص لابن عضویت شورای عالی معارف را نزد اتابک اعظم برده اعضاء مجلس منتخب شوند ولی تکلیف روز بینجتبه معین نیست که آبا مجلس خواهد بود و باید پارک اتابک رفت باخبر روز بینجتبه نگارنده اختیاطاً پارک میرود میبیند از مجلس خبری نبت جمی از

وزرا، و رجل هم حاضر شده اند متوجه آن در پارک قدم میزند و بالاخره مأیوسانه مراجعت مینمایند و معلوم میشود مخالفین کار خود را کرده از مکرر شدن مجلس جلوگیری نموده اند.

نگارنده میرودبمنزل وزیر علوم و میرسد چرا امروز مجلس منعقد نشد وزیر اظهار بی اطلاعی مینماید میرسد مطلب بکجا کشید وزیر میگوید نام انتخابی نوشته شده شنید طیب فرانسوی بمناسبت اینکه عضو انجمن ترجمه نظامنامه بوده ورقه را برده بنظر اتابک رسانیده انتخاب شده اند که شما جزو آنها هستید در موقع خود اطلاع میدهم حاضر شوید.

نگارنده بعداز حالت ناامیدی که از برهم خوردن مجلس پارک حاصل نموده از شنیدن این خبر که وزیر علوم اسای اشخاص را بتوسط شخص یکانه نزد اتابک اعظم فرستاده نخواسته و باتوانسته است بدون دخالت یکانگان اینکار را تجاهداده باشد افراده خاطر گشته از روی بی اختباری اظهار میکند نظامنامه که بوقوع اجراء گذارده شد شرحی باتابک اعظم نوشته از دخالت بکار معارف استغفار خواهم داد وزیر علوم جواب میدهد چون مدارسی که اتابک شما دارد از مدارس دیگر منظم تر است آنها خیال دارند ربات کل مدارس را بشما بدهند و این فکر با استغفار دادن شما منافق دارد.

پاری روز سهشنبه ۲۵ تیر ۱۳۱۹ بربح دعوت وزیر علوم باول مجلس شورای عالی دولتی معارف میردم بی آنکه از پیش بدانم هنگذاش من در آن مجلس چه اشخاص خواهند بود.

اعنای این مجلس از ایرانیان وزیر علوم است، مخبر السلطنه، میرزا کریم خان سردار مکرم، میرزا مهدی خان زعیم این دولت مدیر روزنامه حکمت مصر که موقه بتهرا آمده و چند نفر از اجزای دارالفتوح و مدرسه سیاسی و نگارنده و از اروپاییان دکتر شنید طیب شاه میتواند متأثر عدیله میتواند دیگر مددس فلاح است.

مجلس عالی معارف بریست آقای وزیر علوم دایر میگردد وزیر علوم نظامنامه تشکیل وزارت معارف را بنگارنده میدهد مبینم نوشته است مجلس روز فلان در

خانه وزیر علوم منعقد شد و با حضور این اشخاص که سه نفر از دبایی سابق الذکر باشند این کتابچه نوشته شد بی آنکه نام از اعضا ایرانی برده شده باشد و دبکر برای تعلیمات ابتدائی و متوسطه و عالی بک رسی قائل شده رؤسای مزبور را هم بالاستحقاق حق عضویت در شورای عالی معارف داده اند قسم اول دلنشک مبنیوم که فرنگیها خواسته اند در اینکار تحصیل عنوانی کرده باشند و تشکیل وزارت معارف ایران را بخود نسبت دهند بی آنکه کسی باین مسئله توجیهی کرده باشد ولی اظهاری نسبکنم دکتر شنید کتابچه را از اول تا آخر میخواند با یک ورقه ضمیمه آن که موشح است بدستخط همایون و در آنورقه ریاست کل مدارس ابتدائی را بنام نگارنده نوشته اند ریاست مدارس متوسطه را باسم احمد خان مجاهدالدوله و ریاست مدارس عالی را باسم حاجی میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله.

نگارنده صلاح حال و کار خود را نسبداند دد این وقت از جانب دولت دارای عنوانی بشود از طرف دبکر از نکته‌هی که راجع بذربایان نوشته شده دلنشک هسته اینکه مخبرالسلطنه را برداخته باطاق دبکر رفته صحبت طولانی میداریم و عاقبت توافق نظر حاصل میشود که دو مجلس داشته باشیم یکی مجلس کیر معارف که خارجیها هم بتواتری عضو انتخابی آن باشند و دبکر مجلس اداری مدارس ملی که اعضا آن از میان اعضا مجلس کیر از ایرانیان انتخاب شوند مجلس انتظار تیجه خلوت نگارنده را با مخبرالسلطنه دارد و میخواهد در هین روز کتابچه مزبور را بفلوسی و فرانسه بطبع برساند ولی ماتوجه شور خود را موقول بیم مجلس دبکر کرده از تمجیل در طبع کتابچه جلوگیری مینماییم و مجلس منقضی میگردد.

در میان این هفتہ یک مجلس خصوصی منعقد میشود در این مجلس که مرکب است از وزیر علوم و برترین رشاقبلیغان و مخبرالسلطنه و زعیم الدوله و نگارنده چند سلف صحبت شده مطلب باینجا مبررسد که کتابچه موشح بدستخط همایون را تغیر داده اس فرنگیها را از آن خارج نماییم و مجددًا بصح همایون برسانیم وزیر علوم مبکرید فرنگیها ایراد خواهند کرد مخبرالسلطنه میکوید جواب فرنگیها با من زیرا که آنها قصدی جز تحصیل عنوانی در مملکت خود از اینرا و بست آوردن امتیازی از

دولت ندارند ملفوظه فرعانی بپریک مبدعیم آنها هم قانع میشوند و هم در این مجلس مقرر میشود که چهار مدرسه از مدارس موجود متوسطه باشند یکی مدرسه علمیه و دیگر مدرسه ادب و دو مدرسه دیگر که بعد انتخاب شود از مدرسه اسلام و افتابیه سبب بیان میآید که آنها را یکی کرده بیم متوسطه باشند و هم از مدرسه خرد کنکو میشود که با یکی از مدارس غربی تهران یکی شده چهارم متوسطه بگردد.
از مدارس ابتدایی و اصلاح نواقص آنها صحبت شده نظریاتی گفته میشودی آنکه تبعیجه کرفته شده باشد.

در این ایام نگارنده بواسطه گرفتاری حالی و مالی که در کار مدرسه حاصل کرده سخت درزحت هست هرچه مدرسه هاترقی میکند خرج آنها افزوده میشود و مختصر وجہی که بعضی از شاگردان میمیختند و فابخرج مدرسه نمیکند و من ناچار هستم کسر آن را پردازم اینکه برآلود کی و گرفتاری من بی دریی افزوده میگردد از طرف دیگر مدرسه کمالیه که بشرکت نگارنده در یکی از محلهای دور دست شهر تأسیس شده دچار کشمکش بلعزمین محل گشته تامین خواهد عابدات آن بخر جشن وفا کند و خبل نگارنده و مدیر آن آسوده گردد یکی از شیادان بنام دیانت، شریعت، ابزار و نظری آنها در نزدیکی آن مدرسه مدرسه‌ی بازگرده بکسر کردن حقوق شاگردان و بهت زدن بکارگیران مدرسه کمالیه شاگردان آن مدرسه را متفرق ساخته اسباب خاردت حالی و مالی برای مدیر یچاره فراهم میکند.

ابن وقایع هم موجب مزید گرفتاری نگارنده است و همه را انتظار میکشم قانون دولتی مجری گردد تکلف هر کس معین شود و از تجاوز اشخاص طمعکار مفرم جلوگیری نماید آنهم بواسطه هرج و مرچ امور دولت و بیحالی وزیر معارف هفته‌های بلکه ماهها بتعویق افتاده از انجامش اتری هویدا نیست مکرر بامخبر السلطنه جلسه‌های خصوصی چند ساعتی داریم در خصوص ترتیب و تنظیم امور مدارس ملی موج و د جلوگیری از خودسریها و اداره نمودن چهار مدرسه متوسطه و هشت مدرسه ابتدایی از عابدات خود آنها بضمیمه سالی شهزاد تومن و چه اعانه دولتی صحبت مبداریم و همه بی تبعیجه میمانند.

در اواسط رمضان ۱۳۱۹ شورای عالی معارف دو خانه نیرالملک منعقد میشود.
میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک کاشانی که بکی از تحمل کردگان نامی
است عضویت باقته کتاب هنرمه عالی خود را که در چند مجلد تألیف نموده میآورد
حاضرین میبیند و حمت فوق العاده اورا در تألیف این کتاب تقدیر کرده آرزو مینمایند
روزی بر سد که محصلین مابتوانند از اینکونه کتابها استفاده نمایند.

اعضای شورای عالی از ایرانی و اروپایی جمع میشوند مجلس منعقد میگردد
کتابچه که در نشکنی وزارت معارف و شورای عالی آن در انجمن خصوصی باملاحظات
لازم فقط بفارسی نوشته شده خواننده میشود خلاصه مطالیت برای اروپاییان ترجمه شده
مقرر میگردد آن کتابچه را هم بصیر همایون بر سانتد پد از آن از طرف وزارت معارف
تکلیف مکاب ملی و حقوق و حدود آنها معین گردد و از تعلاوزات جلوگیری شود.

در این مجلس نگارنده بادکتر شبیدر در موضوع آلبانس فرانه که در تهران
تأسیس شده بی آنکه مصالح تعلیمی ایندانی مملکت در آنجا رعایت شده صحبت
طلولانی نموده بالآخره بر امدلل میدارم که اروپاییان در اظهار انسانیت پروردی که
مینمایند چندان صادق نمیباشند زبرادر میان ملت‌های دیگر غیرازمنافع خصوصی خود
همچ جیز را رعایت نمیکنند در هنگام تفرقه مجلس مهندس الممالک صورت مرا میبود
وازمناکر این که بادکتر مزبور شده اظهار امتنان میکند.

در آخر این مجلس از مدارس متوسطه دعالی صحبت بیان می‌آید و مقرر میشود
در هر دسته از علوم جسمی از علمای آن فن انجمان کرده کتابهای لازم را بنویسد.

اعضای انجمان طب و هنرمه و ریاضیات معین میشوند ترتیب انجمان برای فارسی
و عربی وادیات هم بهده نگارنده مقرر میگردد.

نگارنده بوزیر علوم نأکید میکند کتابچه آخر برای بصیر همایون رسانیده تکلیف
مدارس ملی و مبادرین آنها را معین نماید بلکه ازشاره بار زحمت حالی و مالی مدارس
که بردوش نگارنده است اندکی کاسته شود ولی باز مدنتی تأخیر میشود و کاری
انجام نمیگیرد قدمی رو باصلاح و جلوگیری از مفاسدی که تولید شده برداشته نمیشود
خصوصاً که در این ایام مذاکره استقرار از این نازه می از دولت روس ببلغ هشت میلیون

نومان بیان آمده حواس دولتیان معروف استقرار مزبور است و یافصله بعد از بدست آمدن وجوه استقراری شاه و جمعی از درباریان مصمم مسافت بازوبامیکر دند تا وجوه استقراری را بمصارف غیر لازم بر سانند و بعد از چند روز روانه می شوند.

نگارنده مبیند کسانی که باید مرا مساعدت نمایند رفتند و چند ماه اصلاح کلر معارف بتعویق افناوه از طرف دیگر در افواه دوست و دشمن معارف جدید افتاد که مجلس کردند وزراء و امراء مملکت جمع شدند نستور برای وزارت معارف نوشتهند بصح همایون رسید شورای عالی معارف انتخاب کردند برای مدارس نظامنامه مرتب ساختند برای هر کس حقوق و حدود معین کردند و هیچ تأثیر خلاجی تسوده مختصر تغییر هم در هرج و مرچ اوضاع معارف حاصل نکشت در اینحال تنها کاری که از من ساخته شد این بود که کتابچه موشح بدستخط همایون را که جطبع رسیده نسخ آنرا ازو زیر علوم گرفته انتشار بدهم نظر کتابچه مزبور که توجه شاه و دولت را بمعارف جدید نایت میکند و بوزارت علوم و شورای عالی آن و بمعارف جدید رسیدت میدهد طرفداران معارف را خشنود و بدخواهان را دلتگ می‌سازد بی آنکه تأثیر فعلی بر آن مترتب شده باشد.

مفتوح الملاک باز بکار خود مدارمت میدهد در وجوه معارفی چه عابدان مدارسی که با مربروط است وجه اعانه ماهی یا نصد تومان دولت هر تصرف میخواهد میکند وجوه اعانه اگر از خلاج میرسد بدست آنها افناوه بهر مصرف میخواهند میرسانند و با این وصف در رساندن حقوق معلمین و اجزای مدارس کوتاهی میشود وهمه بصد ا در آمده اند. کاهی بخيال میافتم با آنحوze طرفیت کرده نگذارم میدان کوچک معارف تازه جولان کاه افکار علمکاران بشود کاهی اندیشه میکنم که باید دست نگاهداشت تا شاه و هر اهانش از فرنگ مراجعت نمایند اگر دیدم بتوسعه دادن معارف و انتظام امور آن علاقمند شده اند در این صورت آنها بوجود من محتاج تر خواهند بود تا من با آنها اگر غافل رفته باشند و غافل بر گردند و اوضاع مدارس و معارف بهمین هرج و مرچ که هست باقی بعائد و با بدتر بشود که هر چه گرفتاری من سبکتر باشد بهتر خواهد بود دلی مخلاج زیاد چند مدرسه که اداره نمودن آنها بهمیه من است با تکذیتی

شدید کمدارم مرا دامیدار دکه دست از کوشش بازندانته آرام تبیم این است که دروز
یست دیسمبر دیع النانی ۱۳۲۰ در امتحان آخرالسیم مدنسیلیس باعیرزا نصرالله خان
میرالدوله مذاکره نموده قرار میگذاریم دریک مجلس طولانی صحبت داشت بلکه
برای استخلاص خود چاره‌گی ییندیشم درابن مجلس بمنیرالدوله میگوییم اکرم‌مجدی
بنانگید که مردم در آن نماز بخواهند و بینید که شیخا دزدان در آن بنا جمع شده
مال دزدی را تقیم مینمایند چه خواهید کرد در آن مجدر را مینمایند باخبر میگوید
البه میندم میگویم من هم نسبت ببعضی از مدارس جدید همین گرفتاری را دارم متلا
مدرسه شرف که فقط برای اولاد فقرات انتساب نموده اولاد ملکه‌ها دوله‌ها و سلطنه‌ها
چرا در آن از درشکه‌ها و كالسکه‌ها یاده شده حق فقره را غصب مینمایند جمع و
خرج معارف چرا بصورت ناصحیح باحیف و میلها که دارد بطور رسمی طبع و نشر
میگردد و شما هم مینمایند و بروی خود نمایاوردید آقای میرالدوله من میرالدوله
وزیر خارجه یعنی از شمامتمدد دینه‌ام همه مردند و رفتند نه میرالدوله بودن نه
وزارت خارجه توانسته نام آنها را باقی نگاهدارد و من و شما هم هردو خواهیم رفت
اگر بخواهیم نام نیک ما باقی بماند باید انری از خود بگذاریم و چه انر بهتر از اصلاح
کار معارف این مملکت خواهد بود

میرالدوله از من میرسد کجای حاب معلوف که نشر شده اشتباه دارد صورت
جمع و خرج معارف را که در روزنامه تریست طبع نموده‌اند با او اراده میدهم و تقلباتی
را که در آن شده حالی میکنم نصدیق و تعجب میکند وبالآخره جواب مینماید شما
پنج سال است زحمت کشیده سبیر کردماید پنج سال دو دو ماه باشد شاه مراجعت کند
قرار قاطعی در اصلاح کار معارف خواهیم داد که آسوده خاطر گردید.

در آخر این مجلس از میرالدوله میخواهیم مقتضی برای مدارس تعیین کنند که
لااقل از احتساب احوال و از غرمندی اینها و حیف و میلها که مینمود آگاه کردن این یشنید
بدیرفته مینمود بی آنکه صورت خارجی یینداشتند.

بلی بکمال است از طرف دولت برای معارف قانون و نظامنامه نوشته شده و
هنوز یک فصل آن جاری نگشته روز بروز براغتشان کار مدارس افزوده مینمود و از

اگر این شخصی اشخاص بوالپرس که جز استفاده های مادی مقصودی ندارند جلوگیری نمی شود همه انتظار می کشند شاه و رجال دولت از اروپا با مراجعت نمایند و دیدن اوضاع جبرت انگیز اروپا اینقدر مؤثر شده باشد که بچهار مددکه کوچک ابتدائی نورس خود اهمیت داده نواقی آنها را بر طرف سازند ولی باید دانست که مسافرین فرنگ مادر اروپا جز بآنچه مطبوع طبع حیوانی آنها بوده است چیزی نگاه نکرده اند.

خلاصه روز یست و نهم ربیع المی ۱۲۶۰ موکب همایون از سفر مراجعت بنماید و با اینکه سال گذشته شاگردان مدارس که باستقبال رفته بودند توجیه نشده بود و معارفیان از این بابت دلنشک هست دعوت وزیر علوم را برای فرستادن شاگردان مدارس باستقبال از روی ناجا لای می پذیرند و شاگردان که عدد آنها امسال یعنی از پلاست در خیابان باب همایون صفت کشیده انتظار ورود موکب ملوکانه را می کشند در اینحال بواسطه می انتظامی امور تشریفات سواره ای کوشکخانه و حشیانه با آن محل وارد شده صفوں شاگردان را طوری متفرق می سازند که بعضی از آنها بخط مرک نزدیک می شوند و رؤسای مدارس بزحمت زیاد اطفال مردم را بصدره ها بر می کردارند این طلیعه ناگوار که در ورود شاه بمعارف و معارفیان آشکار می شود همه را یعنی از پیش افرده می ازد.

بعد از چند روز نگارنده برای اینکه افکار شاه و درباریان را راجح بمعارف بعده از مراجعت از سفر بهتر بدانم یک ملاقات خصوصی از مشیرالدوله بنی‌مامیم مشیرالدوله در این مجلس باز و عنده می‌بیند که بزرگی در کار اصلاح معارف و مدارس اقدام مؤثری بنماید ولی پیداست که هنوز از افکار تازه‌وارد هادرست اطلاع ندارد باز بعد از چند روز بیاد آوری مینمایم جواب می‌آوردند این مطالب بوزارت خارجه مربوط نیست با وزیر علوم صحبت بدارید از این جواب فرمیده می شود که دولتیان در صدد اصلاح معارف نمی‌باشد و از این سفر برای معارف پژوهان ارمنیان نیکویی نباورده اند در این ایام حاج حسین آقای امین‌الضریب از فرنگ مراجعت مینماید از نگارنده میرسد از دوندگی در کار معارف خته نشده اید از قرات خانه عمومی باز کردن و ترجمه و تألیف کتاب نمودن پشیمان نگشت اید می‌بیند مملکت اقتصاد ندارد می‌بیند هر چه می‌کوشید تیجه نمی‌کیرید

آبا باز هم شما در بیس التجار (ءوزاده او) بر من ایراد میگیرید که جرا در اینکارها آن اقدام که باید بکنم نمیکنم ملامتهای حاج معزی البه در من اتری نمیکند و با او میگویم اول و آخر اگر این مملکت راه نجاتی داشته باشد از مددسه خواهد بود و بس و هم در این ایام مخبر السلطنه از سفر او با مراجعت میز، باید وارد او در حال تأمینی از پیشرفت کار معارف مبینم با این حال نگارنده در سایه خوشبینی ذاتی که دارم بعملیات خود مدامت داده در نهایت تکدستی مدارس خود را باهر منقش که داشته باشد راه میرم و باز مخبر السلطنه را حاضر مینمایم بالتابک اعظم و با میرالدوله و با نیز الملک وزیر علوم صحبت بدارد بلکه حاضر شوند قدمی رو باصلاح مدارس و معارف بردازند و قانونی که گذانه شده بموقع اجرا گذارده شود در این احوال اوضاع جهله مدرسه نرسیدن وجه اعانه دولتی با آنها از مدارس ملی بدتر و فرباد و فنان بیچارگی و درماندگی اعطا، و معلمین مدارس مزبور بلند شده کار بجاوی میرسد که از ردی بیچارگی مصم میشوند اجماعاً در بکی از سفارتخانه های خارجه باهندگه شوند در اینحال نگارنده میرالدوله را از تصمیم معلمین و اجزای مدارس آگاه ساخته بر مسامحه می که از طرف دولت در ادائی حقوق معارفیان پریشان روزگار شده و میتوود سخت ملامت مینماید اتفاقاً اوضاع سیاست وقت طوری است که نیخواهند از جایی مدانی بلند شود جه رسکه بگذارند جمعی از معلمین و اجزای معارف در سفارتخانه اجنبي تحصیل بیابند و در تبعه میرالدوله معلمین را جمع کرده جند هزار تومن حقوق عقب افتاده آنها را میدعند و هم شهزار تومن اعانه دولتی که سه هزار تومنش از خزانه دولت داده میشود و سه هزار تومن دیگر را باید اعانه جمع کند و جمع نمیشود مقرر میگردد همه از خزانه دولت داده شود مخبر السلطنه هم مأمور میگردد وزیر علوم را در اجزای امور مدارس مساعدت نماید مخبر السلطنه نگارنده را مطلب و در اصلاح کار معارف همت مثبت و تصمیم کرفه میشود و بشرح ذیل کار مدارسی را که تا این تاریخ موجود است اصلاح نمایم اولاً عنوان دولتی و ملني را از سر مدارس برداشته همه در تحت امر وزارت معارف یك نرتب اداره شود.

نابآ مدرسه شرف مجانی که قسـت مهم وجوه معلـفـی دولـتـی صـرف آنجـا مـبـتـوـد
منـعـلـ شـدـه شـاـکـرـدانـ مجـانـی آـنـ بـمـدارـسـ مـتوـسطـهـ وـابـتدـائـیـ دـبـکـرـ فـرـسـتـادـهـ شـوـنـدـ .
نـالـأـ عـاـيـدـاتـ هـرـمـدـرـسـ اـزـمـتوـسطـهـ وـابـتدـائـیـ مـعـینـ شـوـدـ وـمـعـلـومـ گـرـددـ کـرـآـنـهاـ
بـارـعـایـتـ شـاـکـرـدانـ مجـانـیـ کـهـ بـآـنـجـاـ فـرـسـتـادـهـ شـدـ جـقـدـرـ اـسـتـ کـوـرـ مـزـبـورـ اـزـ مـلـخـ
شـهـزادـ تـوـمـنـ وـجـهـ دـوـلـتـیـ بـرـدـاـخـتـهـ گـرـددـ .

بس از این نصـبـمـ مـثـیرـ الدـوـلـهـ بـتـقـافـایـ نـگـلـنـدـهـ وـزـبـرـعـاـوـمـ وـمـخـبـرـالـسـلـطـنـهـ رـاـدـرـ
مـنـزـلـ خـوـدـمـوـتـ مـيـمـاـيدـ کـهـ باـحـنـورـ نـگـلـنـدـهـ قـرـاـجـرـاـیـ نـظـامـنـامـهـ دـوـلـتـیـ دـاـبـکـذـارـنـدـ
رـوـزـ شـبـهـ ۲۸ـ ذـيـالـحـجـةـ الـعـرـامـ ۱۳۶۰ـ اـبـنـ مـجـلـسـ درـخـانـهـ مـثـیرـ الدـوـلـهـ مـنـقـدـ مـبـکـرـددـ
بـالـیـنـکـهـ نـیـرـالـمـلـکـ وـزـبـرـعـلـوـمـ مـیـخـواـهـدـ اـبـنـ مـجـلـسـ رـاـ بـکـلـهـ کـذـارـیـ اـزـ دـوـلـتـ بـکـنـدـانـدـ
کـهـ جـرـاـ بـدـارـالـفـنـونـ بـیـ اـعـتـانـیـ مـبـشـودـ بـوـدـجـهـ دـارـالـفـنـونـ کـهـ دـرـ مـوـقـعـ اـرـزـانـیـ هـمـ چـیـزـ
بـتـهـ شـدـهـ حـالـاـ دـبـکـرـ وـفـانـیـکـنـدـ وـبـایـدـ بـرـبـودـجـهـ آـنـ اـفـزـوـدـ وـلـیـ مـثـیرـ الدـوـلـهـ سـخـتـگـیرـیـ
نـمـوـدـهـ اـصـرـارـ مـبـکـنـدـ کـهـ وـزـبـرـعـلـوـمـ بـاـ مـعـلـوـنـتـ مـخـبـرـالـسـلـطـنـهـ باـصـلـاحـ کـلـ مـدـارـسـ جـدـبـدـ
وـاجـرـاـیـ نـظـامـنـامـهـ آـنـاـ اـقـدـامـ نـمـایـدـ وـبـعـدـ بـکـلـهـ کـذـارـیـ پـیـرـدـاـزـ بـعـدـ اـبـنـ مـجـلـسـ مـقـرـدـ
مـبـشـودـ مـخـبـرـالـسـلـطـنـهـ وـرـضـاقـلـیـ خـانـ بـرـ وـزـبـرـعـلـوـمـ وـنـگـلـنـدـهـ باـصـلـاحـ مـدـارـسـ
شـروعـ نـمـایـمـ .

رـوـزـ بـکـشـبـهـ ۲۹ـ ذـيـالـحـجـةـ ۱۳۶۰ـ اـبـنـ هـبـتـ بـعـدـرـسـ شـرـفـ مجـانـیـ رـفـتـ آـنـجـارـاـ
بـکـیـ اـزـمـدـاـسـ شـہـرـیـ بـکـبـرـ نـمـوـدـهـ شـاـکـرـدانـ بـیـ بـضـاعـشـ رـاـ بـمـدارـسـ دـبـکـرـ سـرـشـکـنـ
مـبـنـیـمـاـیدـ وـمـدـرـسـ شـرـفـمـجـانـیـ بـهـمـ مـیـخـورـدـ وـبـعـدـ آـنـ باـصـلـاحـ مـدـرـسـ اـفـتـاجـمـیـرـدـاـزـدـ
اـفـتـاجـیـ بـعـدـ اـسـتـغـایـ مـفـتـاحـ الـمـلـکـ مـیـبـایـدـ بـرـهـمـ خـورـدـ بـاـشـدـ دـایـ چـونـ اـزـ وـجـوـهـ دـوـلـتـیـ
مـبـلـفـیـ بـآـنـجـاـ مـیـرـسـدـ وـزـبـرـعـلـوـمـ صـورـتـیـ اـزـ آـنـرـاـ مـحـفـوـنـدـ نـکـاهـ مـبـدارـدـ رـبـاستـشـ رـاـ بـمـیرـزاـ
عـلـیـ اـصـفـرـخـانـ مـلـکـ الشـعـرـاءـ، مـبـحـدـ مـیـزـاحـنـخـانـ مـنـطـقـ الـمـلـکـ نـاظـمـ آـنـ مـدـرـسـ مـبـکـرـددـ
چـونـ مـلـکـ الشـعـرـاءـ، وـرـدـ صـادـقـ سـاـکـنـیـ اـسـتـ نـاظـمـ زـبـرـدـسـتـ مـدـرـسـ کـلـهـارـاـ دـرـ تـحـتـ
اـخـبـارـاتـ خـوـدـدـرـ آـوـرـدـهـ عـاـيـدـاتـ وـبـولـیـ کـهـ دـوـاتـ مـبـدـدـ مـحـلـ مـعـانـ اـنـخـاصـ مـبـکـرـددـ
بـاـ حـفـظـ صـورـتـیـ اـزـمـدـرـسـ .

مـدـرـسـ اـفـتـاجـیـ بـاـ مـعـدـدـیـ شـاـکـرـ دـوـدـسـ نـفـرـ مـعـلـمـ بـیـ دـرـسـ دـیـ تـرـتـبـ دـبـدـهـ

میشود و هیئت مصمم میگردد آنجارا بایکی از مدارس آن محل یکی نموده یک مدرسه صبح تشکیل دهد پس از نه روز دیگر با تفاق مغیرالسلطنه بمندسه مظفریه رفته این مدرسه در اینوقت یعنی از شصت نفر شاگرد ندارد درس و نظم قابلی هم در آن دیده نمیشود فقط جون نام شاه بر سر آنست مدیر آن میخواهد از این نام استفاده کرده آنجارا یکی از مدارس متوجه محض بدارند و مذاکره میشود که مدرسه مظفریه محل خود را تغییر داده در نقطه‌ای از شهر که از روی نامه برای یک مدرسه متوجه در نظر گرفته شده است قرار بگیرد و یکی از مدارس دیگر با آن منضم گردد بلکه بشود باحترام نام شاه آنها هم متوجه بوده باشد مدرسه مظفریه جای خود را تغییر مجدد و کاری از یش نمیرد و بالاخره منحل شده نام او با شرف توأم گفته در جای مدرسه افتتاحه که نامش معو میشود یک مدرسه متوجه بنام شرف مظفری تأسیس میگردد و یکی از چهار مدرسه دولتی علمی میشود که آن از وجود دولتی برداخته میگردد.

وهم در این روز با تفاق مغیرالسلطنه بمندسه ادب میر و به مدرسه ادب چنانکه از بین گفته شد در محله جالمیدان در یکی از عمارت‌های صاحب دیوان تأسیس گشته و هنوز در محل خود باقی است واز روی نامه تهران در همین محل باید یک مدرسه متوجه بوده باشد و این مدرسه صلاحیتش برای متوجه شدن محرز گفته است. مدرسه ادب در اینوقت قرب دویست نفر شاگرد دارد و کلاس هفت دابرنموده است که جز در مدرسه علمیه در دیگر مدارس جدید هنوز کلاس هفت وجود ندارد. مخیرالسلطنه درس و نظم مدرسه ادب را بسند کرده میگوید این مدرسه از بـ. ظم و ترتیب از مدارس علمیه (که در تحت نظر خودش اداره میشود) بهتر است و تصمیم گرفته میشود که مدرسه ادب متوجه دولتی گردد یعنی کسر مخارج آن از وجود دولتی برداخته شود.

اما، نـ. زـ. هـ شرف چنانکه گفتم نامش بعضیه نام مظفری بر مدرسه افتتاحه محو شده گذارده میشود و اثباته اش با یک شعده از شاگردان آن تسلیم مدرسه دانش شده بنام نزدیکی از مدارس مـ. بـ. سـ. طـ. دولتی میگردد و بمناسبت وقوع آن مدرسه در

محله بازار تهران بآن مؤسه این نام گذارده میشود که بعد شابد مدرسه تجلات بشود.
 انجمن معارف چون میخواهد باصلاحات مدارس شروع نماید مدیران مدارس
 ملی را طلبیده با آنها میگوید اکنون غیر از مدرسه سادات و خبریه و دبستان دانش که
 هر کدام اختصاصاتی دارد یازده مدرسه جدید در تهران موجود است که چهار مدرسه
 علیه و افتتاحیه و شرف و مظفریه جمع و خرجش بهمه وزارت معارف است و دولتی
 نامیده میشود و هفت مدرسه که رشدیه و ادب و قدسیه و کمالیه و خرد و دانش و اسلام
 باشد مدارس ملی کفت مینوند میخواهیم عنوان دولتی و ملتی را از سر مدارس برداشته
 آنها را در تحت یک نظم و ترتیب در آورده چهار مدرسه از میان آنها برگزیده در
 چهار نقطه شهر تهران بنام علیه یا متوسطه دایر نموده کسر هر یک را از وجوده دولتی
 بدهیم و باقی مدارس هر کدام نظامنامه وزارت معارف را پذیرفتند در حدود ابتدائی
 بیانند و هر کدام از آنها که کاملا در تحت دستور انجمن معارف در آمدند از وجوده
 دولتی مختصر اعانه بآن داده شود و هر کدام نپذیرفتند از انجمن معارف توقیع نمودند
 نداته باشند و در این صورت وزارت معارف اعلام خواهد کرد که مدارس صحیح که
 در تحت نظر انجمن معارف دار است مدارسی است که نام برده میشود و غیر از آنها
 اگر مدرسه‌ای باشد در حکم مکتبخانه‌ای سرگذشها خواهد بود حالا هر کدام حاضر بد
 این ترتیب را پذیرید باشند داخل مذاکره شده قراری که لازم است بگذاریم مدیران
 مدارس ملی استهال میکنند که نظامنامه را بدقت مطالعه کرده بعد جواب بدهند.
 نگارنده در این وقت چهار مدرسه را بطور خصوصی اداره میکنند یکی مدرسه
 سادات است که ترتیب مخصوص دارد و کلتش مربوط باینکارهای بست دوم مدرسه ادب
 است که بحال کنونی آن اشاره شد.

سیم دبستان دانش که باز دفتر مخصوص دارد چهارم مدرسه کمالیه که بشرکت
 نگارنده تأسیس شده امور داخلین با مرتضی خان مدیر است و کارهای اساسی آن با
 نگارنده چون نام ترتیبات جدید انجمن معارف و اصلاحاتی که در نظر است بسیار
 کوشش نگارنده و بجهن اندام مخبراللطنه میشود نگارنده سبقت جسته مدرسه
 ادب را بشرط آنکه امور اداری آن با خودم باشد واگذار بانجمن مینمایم و در تحت

تنظيم وزارت معارف در میآورم وزارت معارف هم قبول میکند که آنجلارا پردازد و هم قبول میکنم مدرسه کماله بکی از مدارس ابتدائی بشد که نظامنامه وزارت معارف را پذیرد و مبلغی وجه اعانه بگیرد و انجمن قبول نموده مختصر اعلانه با آنجلارا داده میشود. بعد از چند روز حاج میرزا حسن مدیر رشیده قبول میکند مدرسه اش در حدود ابتدائی و تابع انتظامات جدید بوده باشد و اعانه از دولت بگیرد.

میرزا محمد خان مدیر دانش میپذیرد مدرسه دانش را با انجمن معارف رسمی را گذار نموده به صورت صلاح مبدانند آنجارا اصلاح نمایند این است که بواسطه لبقت ذاتی مدیر مزبور انجمن معارف چنانکه نوشته شد کار آن مؤسسه را منظم کرده کار اداره کردن آنرا بخود میرزا محمد خان میپاراد مدرسه خزد و قدیمه که مدیر اولی میرزا عبدالرزاق خان مهندس است و مدیر دوی آقا میرزا ابراهیم سعیدالعلوم، بحال خود میماند و جزو انجمن نمیشوند.

داما مدرسه اسلام. بواسطه آنکه مؤشن آقا میرزا سعید محمد طباطبائی است و خود را فرق انجمن تصویب میکند هر قند از طرف انجمن کوشش میشود که قبول کند اصلاحاتی در آنجلار بشود نمیپذیرد و بالاخره اعانه از طرف دولت گرفته بعال خود باقی میماند.

و باید دانست که بعضی مدارس ابتدائی کوچک هم از طرف اشخاص بر ضد مدارس دیگر تأسیس شده از قبیل شریعت و ایمان وغیره که محل توجه نمیباشند مگر برای جلوگیری از استکاری آنها نسبت بدیگران بابن ترتیب کار مدارس سرو صورتی گرفته مدارس متوسطه هر یک عابدان خود را جمع آوری نموده خود خرج مینمایند و کسری که دارند از وزارت معارف دریافت میدارند.

نگارنده سعی میکند که انجمن معارف صندوق مرتبی دادر کرده تمام عابدان مدارس دد آن تمرکز یابد و خرج مدارس چهارگانه متوسطه و اعانه مدارس دیگر از آن صندوق برداخته شود ولی نمیتواند اکثریت انجمن و دایی وزیر علوم را تحصیل نماید و صورت نمیگیرد.

به صورت وقوع این اصلاحات د برداشته شدن بلادهای کر مدرسه ادب دد

هر ماه از دو ش نیکار نموده و رسیدن مختصر اعانته بمدرسه کماله اندکی موجب آسایش خاطر شده بعد از پنج سال زحمت و خاردات تحمل ناپذیر میتوانم نفس کشیده ساعتی استراحت نمایم.

واما انجمن معارف - انجمن معارف که بنام شورای عالی معارف نامیده میشود تا این وقت در منزل نیرالملک وزیر علوم منعقد میگردد از این وقت که انجمن اداری معارف تا يك اندازه موفق میشود از هرج و مرچ مدارس جلوگیری کند و مدارس را از متوسطه و ابتدائی در تحت نظم و ترتیب واحد در آورد و از روی يك دستور دادر سلzed و از تهدیات اشخاص طباع که بضدیت بامدارس دیگران مدرسه دار شده اند تا يك حد جلوگیری کند جنبت شورای عالی معارف زیاد میشود و احتیاج خود را يك مکان نابت احس مینماید که دفاتر راساند را در آن جمع نموده جلسات رسمیش در آن مکان دادر کردد و برای اینکار کتابخانه قدیم دارالفنون که در زاویه مایین دارالفنون و مدرسه نظام واقع است انتخاب شده از اینه مختصری برای آن محل تیه دیده میشود روز سه شنبه هشتم جمادی النابه ۱۳۲۱ شورای عالی معارف در دارالفنون منعقد میگردد شرح حال دارالفنون و اوضاع معارف را در فصل ۴۳ خواهد خواند اینک فصلی از اوضاع مملکت و احوال خانواده باید نگاشت.

فصل چهل و دوم

اوپا ع مملکت و احوال خانواده و نفت جنوب

در این ایام قابت روس دانگلیس در این مملکت شدت میکند و موجب بدینهای کوناگون میگردد.

شرح واقعه آنکه قرضهای بی دربی ایران از دولت روس نفوذ آن دولت را در سر نسل مملکت بر زیادت کرده کلر بجهاتی میرسد که کارکان روس در ایران مانند فنون فاتحی در یک ملت مغلوب رفتار میکنند و روز بروز بر طلبت خود از دولت و بر مداخلات خویش در امور مملکت میفرزند.

میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم هم جانب آنها رانگاه میدارد چونکه بمساعدت آنها میرزا علیخان امین‌الدوله صد اعظم حریف دی از میان رفت و رقیب روها بعنی انگلستان هم نظر خوبی بلوندارند در این صورت ناجا ر است روسها از خود راضی نگاهدارد و این اوضاع موجب نگرانی شدید انگلستان میشود.

انگلستان میبینند از دیادنه‌ذ روس بواسطه قرضه هائی است که با ایران داده‌اند آنها هم حاضرند با ایران فرضی بدیند داز رقیب خود عقب نیافتد دلی روها از بین این راه را بر دی آنها بسته‌اند جه در ضمن شرایط استقرار این قبضه است تا وقته که دولت ایران فرض خود را بر روس ادا نکرده باشد تواند از هیچ دولت دیگر استقرار این نمایند پیچله ایرانیان هم ناجا ر بوده‌اند این شرط استقلال شکن را پذیرند.

با وجود این انگلستان بعنوانهای مختلف قرضهای کوچک دستی دولت میدعند دولت ایران هم برای اسکات آنها قبول میکنند و بخلافه در مقابل امتیازاتی که روها میکنند آنها هم از دولت تقاضای مبنایند و بزرگتر موقعتی که حاصل میکنند گرفتن امتیاز نفت جنوب است که معروف است با امتیاز داری انگلستان بقدیم با درغبت بکرفتن این امتیاز اعدام مبنایند که از دادن سهی هم بواسطه های گندانند آن از ایرانیان مخصوصاً از رجال مهم درین نمیدارند.

پاددارم چند سال پیش با بکی از صاحبمنصبان انگلیس در تهران صحبت میداشتم و میرسمد انگلستان چرا در این مملکت میدان را بیوسته برای روها خالی میکنند جواب داد در لندن دو سیاست مختلف راجع بازان هست بکی آنکه باید به قیمت باشد سیاست انگلیس در داخله ایران قوت داشته باشد و از تجاوزات روس در تمام مملکت جلوگیری نمود دسته دیگر میگویند سیاست انگلیس در ایران در خود مملکت موضوعیت ندارد بلکه برای جلوگیری کردن از تجاوزات روس است بحدودات هندوستان هر وقت دیدم این موضوع خواست صورت خارجی حاصل کند در محل خود جلوگیری خواهیم کرد و لازم نخواهد بود همه وقت بدون ضرورت مبلغی بول صرف حفظ پلیتیک دولت در داخله ایران بشود مدنی بود مطرفداران سیاست دوم روی کار بودند از این جهت سیاست ما در داخله ایران ضعیف شد اکنون اوضاع

اندن نتیجه کرده دسته مخالف آنها روی کار آمده‌اند سیاست ماه در ایران تغییر کرده است و بزودی آغاز مشاهده خواهد شد.

بدبیهی است دولت انگلیس در موقع تغییر سیاست خود برای پیشرفت مقصود خوبین بنام وسائل توسل خواهد جست و مترین آن وسائل جلب قلب میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم است بوی خود و باکوتاه نمودن دست او از کار مملکت داری چون اولی بواسطه بت و بند محکمی که اتابک با رسماً دارد صورت بدیر نیست ناجار بیرون از کار مدارت او میردازند و برای حصول این مقصود تمام عوامل کار آمد خود را در سرتاسر ایران و در عراق عرب بواسطه نفوذ و قدرت روحانیان شیعه منصب بکار مبنی‌دازند و از صرف نمودن بول هم درین نسبت چنان‌که ذیلاً بعضی اقدامات آنها اشاره می‌شود.

عوامل انگلیس در عراق عرب دامیدارند از طرف حجج اسلام اعتراضاتی بدولت نوشته شود مشتمل بر سه مطلب اول آنکه وجوه استعراضی از روس به عنوان معرف رسیده است و جرا صورت خرج آنرا بعلت ارانه نمی‌خوردند تا معلوم باشد حیف و مبلی نشده و در راه مصالح مملکت سرف شده است دوم از شیوع منیت شرعیه و ظاهر بازنگاب فردش واستعمال مکرات چرا دولت جاوگیری نمینماید سیم طایفه بایی در ایران چرا ظاهر نموده از اظهار عقاید خود بالک ندارند و دولت چرا از آنها جلوگیری نمینماید.

واینجا باید دانست که در زیاد شدن نفوذ روس در ایران بواسطه استعراضی که شده بر ظاهرات فرقه بایی افزوده شده است چونکه این طایفه متظاهرند برگزی که در عشق آباد دارند و رسماً از آن مرکز حاصل می‌کنند و مقامات سیاسی خود را تا آنجاکه بتوانند بدلت بهایان که آنها را به روی سیله بوده است در درایر دولتی جا داده‌اند اجرا مینمایند آنها هم نکبه‌گاه قوی برای خود دارند و از هرگونه ظاهر خودداری ندارند بدیهی است انگلستان حالاکه می‌خواهد سیاست از دست رفته خود را در داخله مملکت دوباره بدلت یاورند یکی از وسائل آن‌گرفتن حربه‌های سیاسی است که در دست رقب زورمند خویش مشاهده مینمایند و این حربه بعضی بکارانداختن

طایفه بهائی که در اغلب دورانی مسدکار هستند از حربه های مؤمنی است که انگلیستان ناچارند آن را در دست دشمن نگذارند و بلکه اگر بتوانند بدست خود کرفته از آن استفاده نمایند.

از این نقطه نظر سیاست انگلیس اتفاقاً میکند که این طایفه را هم گوشمالی داده از تظاهرات آنها جلوگیری شود شاید باین وسیله بجانب انگلیستان متمایل گرددند. این سیاست توأم میشود با این سیاست ظاهرسازی که دولت اختیار میکند و آن این است که دولتان نهایت اجتناب دارند که مثله صورت خروج خواستن رؤسای روحانی از قرضه های ازدواج شده تعقیب کردد زیرا که نبتوانند بگویند مشتر این وجهه بمصرف لبود لعب در داخله و در اروپا رسیده است و از طرفی هم نبتوانند جواب قانون کنندگی بر رؤسای روحانی بدهند خصوصاً که میدانند دست اجنبی در صدور این اعتراضات دخالت داشته است این است که جواب میدهند از منیات شرعیه و از تظاهرات طایفه بهائی جداً جلوگیری خواهد شد و مثله صورت خروج وجوه استقرارشده را مسکون عنده میگذارند و بی درنگ بتن مشرد بلت فرد شهلا دار تمام مملکت بحکام و در مرکز بنظمیه دستور میدهند و تقابل دولت را بتعریض نمودن بیاییها مخصوصاً در نقاط جنوب بطور خصوصی بحکام و روحانی تمایلان آشوب طلب میفهمانند و تعرض با آنها شروع میشود.

اینجا برای توضیح مطلب بایدیک رشته دیگر از تسلات انگلیستان در جلوگیری از نفوذ سیاست روس اشاره کنیم و باز بخطه فوق الذ کر بازگشت نماییم تعلموم شود چراگفتہ شد مخصوصاً در نقاط جنوب.

انگلیستان بعد از آنکه بزرگتر شخص ایرانی را که طرفدار سیاست آنها بود و با دوها میانه نداشت از دست دادند و توانستند از طرفداران خود کسی را جانشین او قرار بدهند یک دسته از درباریان را که عین الدله و وجیه الله میرزا برادرش دورانس آنها واقع بودند در مقابل میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم نگاهداشته آنها را در مخالفت با اتابک تزویج و تشویق میکردند اینک که سیاست آنها تغیر کرده است برای کوتاه کردن دست اتابک از کار مملکت مخالفین اورا سخت بکار و ادانته و عین الدله

و عده صدارت می‌گند او هم از هر گونه اقدام بر ضد صدارت امین‌السلطان در بیخ نمی‌کند
و تصور می‌شود که در صدور اعتراف‌نامه رؤسای روحانی هم دست عین‌الدوله و نازکان
او داخل بوده باشد (کویند عین‌الدوله بعضی از ازابل جراحت‌داهن متن مدبر حبل‌المیزان
با خود همراه ساخته است) و هم از گلستان کاملاً در تمام نقاط جزوی هموار خود را بکار
انداخته که از جمله آنهاست ظل‌السلطان حاکم اصفهان و بر او جلال‌الدوله حاکم
بزد وجیعی از خوانین بخوبیاری که در اصفهان و اطراف اصفهان می‌باشد.

ظل‌السلطان بالانگلستان کاملاً مربوط است و مانند یک نوکر فرمانبردار بآنها
خدمت می‌کند پرسش حاکم بزد هم بطریق اولی.

ظل‌السلطان باعیرزا علی اصفرخان اتابک اعظم کدورت دارد بحدت که از بدگونی
نمودن علی هم از دی مضايقه نمی‌کند در این وقت که دانسته انگلستان می‌خواهد اتابک
را بردارند و هم می‌خواهد بپایان را بجای خود بنشاند که کثرباست روزی خدمت
کنند و هم دانسته که دولتیان مضايقه ندارند بلکه مایلند برای اسکلت رؤسای روحانی
و مسکوت عنی همانند مثله صورت خروج وجوه استفاضی تعریضی باین طایفه بشود
واسباب کاری هم مانند شیخ محمد تقی نجفی که شهرت خود را در طرف شدن و آزار
رسانیدن بایها میداند و روحانی نمایان شهرت طلبی را هم که این سبلت را تعقیب
مینمایند در اصفهان و بزد در دست دارد در این صورت اصفهان و بزد بطور خصوصی
 محل اجرای این سیاست می‌شود و دولتیان مایلند سیاست تعریض بایی فقط در جنوب
ملکت بلند بدوجهت یکی آنکه نفوذ روس در حمایت نمودن از آنها در جنوب کمتر
است تادر شمال و نقاط دیگر و از این جهت کمتر دچار دردر می‌شوند و دیگر آنکه
جانکه نوشته شد اسباب تعریض بآنها در جنوب مخصوصاً در اصفهان با سابقه هائی که
دارد یشتر فراهم است تادر نقاط دیگر بهر صورت یکمرتبه آتش فتنه بایی کشی در
اسفهان و بزد بطور شدت شعله در می‌گردد.

در صورتی که در سفر دوم مظفر الدین شاه بارو با بعضی از بایان که تبعه انگلیس
و فرانسه‌اند از شاه تقاضا مینمایند که همکیان آنها در ایران آزاد بوده باشند شاه هم
این وعده را بآنها داده است و شاید یکی از اسباب تحری این طایفه اخیراً علاوه بر ارتباط

با اینها همین وعده شاه باشد که در فرنگ با آنها داده است و صورت جواب و سوال
با شاه در کل آنها میان آنها منتشر شده است.

خلاصه در اصفهان و بزد یک عدد از طلاب علوم دینی اشله میشود هر کس را
که تهمت یا نسبت با یسکری باز داده شده است گرفته آزار نمایند آنردم آشوب
طلب هم حدی برای ۴ میلیون خود قرار نداده از تعریض با شخص تجلیل نموده متعری
خانواده آنها میشوند اموال آنها را ضبط مینمایند مردم حکومت شکایت میکنند اعضا
نیکند بلکه در اموال آنها شریک عمدی محظوظ میگردند.

مقارن این احوال در اصفهان یکی از بایها کتابی مبحدّد صحافی که آنرا جلد
نمایند صحافی کتاب را میرد تزد آفای نجفی که در رأس قضیه تعریض بیایه واقع است
صاحب کتاب پنهان میگردد کان آقای نجفی بجهتی از بر میآیند شخص صرافی از
حسایکان صاحب کتاب پرون آمده دست تعریض کند کان را از گربان خانواده
صاحب کتاب کوتاه مینماید آقای نجفی جمهیت زیاد فرستاده اورامیرند و بنوان اینکه
وقتی او را مت دیده اند حد شرعی میزند صراف حد خورده بقشولگری روس
میرود و جمعی از بایها که خود را در معرض خطر میبینند زن و مرد قریب سیصد نفر
در قتلخانه مزبور پناهنده میشوند قبول روس پناهنده شد کان را حمایت میکند
واز غلبه روس در تهران کب تکلیف مینماید ملاها هم بتحریک حکومت تلگراف
بدولت نموده دفع ورفع بایها د بره مزدن تمحص قتلخانه را تفاصی میکند نه
بقتلخانه جواب صریح مساعدی میرسد و نه بروحانیان ملاهاستی کار پناهندگان
را حس کرده برای اینکه شخص معین مقصر واقع نگردد میفرستند از دعالت اطراف
شهر رعیت بباری شهر آمده اطراف قتلخانه را میگیرند یی آنکه کسی بقتلخانه
داخل گردد و بی دری بر عده معاصر کند کان افزوده میشود اجزای قتلگری و
پناهنده شد کان و حشتاک شده چون پاسی از شب میگند قبول روس بمحضین
میگوید خارج شوید کسی معرض شما نفواد بود متحصلین اطیبان حاصل گردد
خارج میشوند اشخاصی که در کین نشته اند رؤسای آهارا گرفته بعضی را در راه
ما مین قتلخانه و خانه آقای نجفی بقدی میزند که میمیرند و بعضی را نیمه جان

بخانه آقای مزبور میرسانتد هر یک از آنها در حال مرگ در دهلیز خانه و در صحن حیاط میافتد آقای نجفی از مسجد مراجعت کرده این اشغال را در این حال میبیند از روی آنها گذشته باندرون میرود و اعتصاب نمینماید بعضی از ملاهای دیگر هم در صند مینوند یک یا چند بانی را پیدا کرده بقتل رسانیده نا و سله شهرت آنها در دنیا در سین باجر و نواب در آخرت بوده باشد از جمله دو نفر تاجر که با هم برادرند و یکی از آنها از انتساب باین طایفه ابانی ندارد و شخص لامال است و دیگری ناجر معبر ظاهر الصلاح میاند در همایشکی بدین از رو حانیان منزل دارند رو حانی مزبور شبانه این دو برادر را بمنزل خود میخواند و در اطاقی حبس نموده فردا صبح رجاله را خبر نموده میگوید بانی بودن این دو برادر بر من ثابت شده و آنها را بست مردم میخند تا اعدام نمایند مردم دو تاجر مزبور را بیزار کشانیده با جrob و چماق دیل و نفته دکان و میل قبان هر دو را هلاک کرده بر جنازه آنها نفت رینته آتش میزنند.

پس از وقوع این واقعه دست نامه برادر کوچکتر که تاجر معتبر است آشکار شده و معلوم میشود او متدين بدين اسلام بوده گويند و عهده صحت اين خبر بر گويند کانست که تاجر مزبور مبلغ هفتصد تومن از رو حانی حاکم قصبه طلبکار بوده بدھکار در آن شب که طلبکار را در خانه خود نگاه میدارد میگويد سند مراد دکن والاترا بگشتن میدهم او با گردد و گشته میشود این وقایع در اوابل ماه دیسمبر الاول ۱۳۲۰ واقع میگردد.

در این وقت در اندر دشمنی ظل السلطان حاکم اصفهان و آقای نجفی خطر بزرگی بخانواده نکارند، متوجه میگردد شرح واقعه آنکه تاجر مقتول که حاجی محمد حسین نام دارد شهیر بخاطر با برادر بزرگ نکارند که مقیم اصفهان است داد و سند داشته دشمنان خاندان ما باین بهانه در صدد اهانت نمودن بپارادرم که پاکدامن تربن رو حانیان اصفهان و محسود افران خود میباشد بر میآند جمعی از مردم بی سر و بارا تطمیع نموده دسته جمع در محلات اصفهان راه افتاده نسبت بخانواده ماهنگ کی مینمایند بخيال آنکه جمعیت آنها زیلا شده بتوانند ب محله احمد آباد که خانه ما در آن محل است رینته برادرم را کشته خانه را بقعا و خراب نمایند ولکن چند جهت بانجام این مقصد موفق نمیگردد اول آنکه مردم اصفهان که عموماً بخانواده ما بی توجه نیستند از شرکت

نمودن در این شرایط خودداری مینمایند و چون جمعیت اش را که اغلب دعیت‌های شرور
دهات آقا نجفی داد لاد او می‌باشد و شهری در میان آنها بسیار کم دیده می‌شود با احمد آباد
نزدیک مینمود اگر از عده آنها کاسته نشده باشد افزوده نگرددیده دویم بستگان ما مسلح
شده آماده مدافعت می‌شوند که آن محل هم دکار کین را بته اطراف خانه ما جمع شده
برای مدافعت حاضر می‌گردند سوم قنول روس اتفاقاً در این وقت در این محل بدیدند
بکی از دوستانش آمده و چند قفر مسلح هر امداد را جمعیت اش را بیفایم داده آنها را تهدید
مینماید حاکم شهر و پاسا بر معزکین فاد می‌بیند فته دارد بزرگ می‌شود می‌فرستند
اشرار را متفرق می‌ازند.

از نلگر افغانه اصفهان خبر این واقعه بهتران میرسد نگارنده خبر دارد شده
بغوریت مبلغی بول نلگر افأ باصفهان می‌فرستد و دستور می‌دهد که چون شهر آشوب
است و حکومت از اش را جلو گیری نمینماید وسائل دفاع فراهم نموده اگر خواستند
تعریف نمایند نا آنچه ممکن باشد دفاع کرده شود برادر و بستگان نگارنده هم خود
را آماده مینمایند در این حال بدرم شکایت نامه مشروطی بمنظر الدین شاه نویته
جلو گیری از شرایط ظل السلطان و همستان اورا نسبت بخانواده‌ها جداً تقاضا مینماید
منظر الدین شاه بعلت بی‌حالی ذاتی و جین فطری که دارد جواب پدرم را بخط میرزا محمد
خان و کیل الدله منشی حضور و بصحبته خود خطاب بصدر اعظم می‌دهد و هر کس این
جواب خوف آمیز پادشاه را می‌بیند بر عقل و دانش او می‌خندد مضمون دستخط شاه که
عن آن نیز بنظر خوانندگان میرسد ازقرار ذیل است.

جناب اشرف اتابک اعظم بهتر این است شفاها و محرمانه حالی نماید که
خودش و برائش و آن بسری که در اصفهان است همه شان چندی بغاراج بر و ند تا این
کفتکوهای طرف شود و مصلاح آنها در اینست و بجهت حفظ علاقه آنها بکنفریدا باصفهان
فرستاده تا ضبط و ربط نموده حفظ نماید جمادی الاولی ۱۳۲۱.

بدیبی است پس از دیدن این دستخط ملوکانه محقق می‌شود که از دولت و دولتیان
در مدافعت از دشمنان برای مالکاری ساخته نیست ناچار بوسائل خصوصی دد تهران و
اصفهان از تصرف اش را جلو گیری مینماییم در این اثنا نگارنده ملا قانی از امین‌السلطان

اتابک اعظم نموده با ویگویم ظل‌السلطان معمم و آقا نجفی مکلا در اصفهان تاکی از دشمنی نمودن با خانواده مادرت بر نمیدارند تبسم کرده می‌گویند شما هم که از دفع شر آنها عاجز نمی‌باشد.

حضرت خوبی که حضرت بزرگ نیز در بحث علم

دین از دین که خود را کی ره سازی می‌کند
لهم لک نعمت از این دنیا که از این دنیا
دین از دین که خود را کی ره سازی می‌کند

دستخط مظفر الدین شاه

اقدامات نگارنده در تهران در حمایت از خانواده خود در اصفهان ظل‌السلطان و ملا نمایان اصفهان را بر آن میدارد که بوسیله همکیان خود در تهران نگارنده را تعقیب نموده آزار بر سانت خصوصاً که می‌داند بواسطه اقدام نگارنده بکار مدارس جدید جمعی از معممین تهران را با خود نشان نموده ام شبانه هاست که بر ضد نگارنده شبا بدیوارهای تهران چسبانده می‌شود بد کویه است که در مجالس و محافل گفته و شنیده می‌گردد بی آنکه اندک اتر بر گفته و نوشته‌های مزبور مترتب گردد خلاصه در این قبیه هم خداوند خانواده ما را از شر دشمنان محفوظ میدارد اما به احوال بایی

کشی در اصفهان دیزد روزی که دونفر تاجر مزبور در اصفهان کشته میشوند بموجب
دستور محروم‌انه مرکز حکومت اصفهان قضیه را خانمی داده روحا نبان را میپارد
که بیمان اندازه که واقع شده قناعت نموده دیگر دست از با خطا تعاونی چه میترسند
فته بالا بکیرد و از عده جلوگیری بر نیابند والبته از رو سلام ملاحظه دارند و نیخواهند
ین از این آنها را برنجانند.

و اما دد بزد فجایع زیاد میشود تعریف بزنهای اطفال یگناه منهیین نیز مدینغ
نبدارند چنانکه شنیده میشود تعریف کنندگان اطفال شیرخوار منهیین را ذکهواره دد
آورده دعوان آنها را نزدیک شیرسماور که در حال غلیزان است برده طفل پنسورد بستان
مادر دهن را بازکرده بجای شیر آب جوش میخورد تاجان میدهد و هم یکی از مردم
بزد که پس از واقعه بتهران میآید در مقام افاضل دیانت و شجاعت برای نگارنده حکایت
کرد که تاجرزاده‌ی درهم‌سایکی ماکفته میشند بایی است تازه عرضی کرده بود اتفاقاً
بحاجتی از شهر یرون رفت من خود را باورسانده سرش را برینه درستمالی یچیزی
بشر بازگشته پتازه عروش تسلیم نمودم و هم شنیده میشود که در ریح الadol ۱۲۲۱
در بجهوه فته بایی کشی بزد ددمکتی که تازه دابر شده بعلم متصرف ندان مکتب
خبر میدهد که پدریکی از شاگردان را بهت بایگری کشند معلم بآن طفل رو
کرده میگوید العبد الله رب العالمین که بتدبر اهم بجهنم فرستادند طفل یگناه برخود
لرزیده فرباد و فناش بلند شده میخواهد از مکتب یرون رفته از حال پند برسرش
نماید معلم میگوید معلوم است تو هم بایی هست طفل را بغلک بسته مدت طولانی
چوب میزنند خبر بخانواده او میرسد خواهر جوانش با کمال شتاب خود را بمکتب
رسانده برادر کوچک را بز جوب در حالت یهوشی میبیند خود را برودی برادر میاندازد
و مردم در اثر این هیاهو بمکتب هیوم آورده خواهد و برادر هر دد زیر دست د بایی
خلق کشته میشوند و از این قبیل فجایع بسیار واقع میشود آری بلوی کوراست میان
کوچک و بزرگ دیگر کنایه فرق نمیگذارد خصوصاً که در این قبیل موقع دشنبه‌یار
غمز رانهای هم کار روابطی میکشد خاصه که در جسم مردم متصرف پیرایه حفظ دیانت هم
بر آن بسته شود.

بالجمله انکابیان در این مقدمه یك تیر چندان نشان میزند و همه گاردر
میگردد بنابراین مانند که حیات روس نبینواد آنها را نگاهداری نمایند بروها
میفهمانند که آنها در ایران هرجه بخواهند نمیتوانند اجرای کنند با این السلطان حالی
میکنند که نباید سیاست میانه روی رازدست بعد بالآخر مدت از تعقیب امین السلطان
بر نمیدارند تا قبکه بتوانند دست اورا از کار مملکت داری کوتاه نمایند چنانکه عمل
آنها میگوشند از رؤسای روحانی نجف حکم کفر و ارتداد انبیاک اعظام را صادر نمایند
مسلم است رؤسای روحانی مزبور هرگز بچنین امر اقدام ننمایند ولیکن عمل مزبور
حکمی از جانب آن بزرگواران جعل کرده با کراور متعدد ساخته از شفاط مختلف
درج جوف باکت بمعارف ایران میرسانند صورت آن بنظر خواهد گذاشت.

نگرانده تصور مینماید که اینورقه که ظاهر امیر و امبابش از رؤسای روحانی
مزبور میباشد در موضوع دیگر صدور باقه و سازندگان ورقه آن موضوع را محو
کرده در جای آن این موضوع را نوشتند وقت میدهد این تصور نگارندگان دیدن
غصه‌های لفظی و معنوی و حتی غلط نوشتند آیه شریفه که ممکن بست از نظر حجج اسلام
گذشته باشد وهم نخور میکنم که گراز و طبع این ورقه در مصر یاد رکن باشد بمنی
باشد چه در عراق عرب هنوز وسائل اینکار درست مهیا بست و باز قوت میدهد این
تصور را آنکه اصل این ورقه که بنظر خوانندگان میرسد در جوف باکتی نگارند
رسیده که در مصر پستانگاه داده شده است و اما مضمون ورقه .

به نیازک و تعالی بر قاطب اهل اسلام سیما ساکن ایران مخفی نمایند که
سلط کفر و استیلای اجانب بر نقوص محترمہ اسلامیه و بخشیدن حریت بفرقه صالح
باشه خذلتم الله و اشاعه منکرات داباعه مسکرات در ایران بعدی رسیده که جای
توقف و مجل نامل باقی نماند و بوماً فی ما در تزايد و آنجه در مقام تدبیر و رفع این
عوامل هائله شدیم از ندیدیم و این نیز بر مانابت و محقق گردید که تمام این مفاسد
مند بشخص اول دولت علیه ایران میرزا علی اصغر خان سدا اعظم است و بادشاه اسلام
اعلیحضرت مظفر الدین شاهنشاه ایران خلد الله ملکه در نهایت دین داری و رعیت پر دری
و غابت اهتمام را در حفظ حدود مسلمین داشته و دارند و تمام این مفاسد را این شخص

خائن ملت و دولت اسلام بر آن ذات اقدس اغفل نموده چاره جز اظهار ملکی الصیر
ندیدیم لهذا بحسب تکلیف شرعی و حفظ توامیں اسلامی که بر افراد مسلمین فرمن
عین است بخیانت ذاتی و کفر باطنی و ارتتداد ملی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و
عامه مؤمنین بدانند که از این بعد من بار طوبت میرزا علی اصغرخان جایز نیست و
اطلاع ادامر و نواهی او مثل ادامر و نواهی جبت و طاغوت است و در زمرة انصاریزید بن
معاویه محسوب خواهد بود قوله تعالی لَنْ يَجُلَ الظَّالِمُونَ عَلَىٰ مُلْمِنِ سَيِّدِ الْهُمَّاءِ اَنَّكُو
الیک قدر نیبا و غبیت ولینا بتذریع یست و بکم جمادی النانی الاخر محمد الشرایانی
الاخر الجانی محمد کاظم الخراسانی الاخر محمد حسن الم Lafanی محل مهر فاضل
شرایانی. محل مهر ملام محمد کاظم خراسانی محل مهر فاضل مامقانی العانی نجل المرحوم
المیرزا خلیل.

محل مهر حاج میرزا حسین طهرانی .

عجب تر آنکه این حربه مخالفین خارجی و داخلی امین‌السلطان نا از عران
عرب بمصر و هند رفته با ایران بر سر امین‌السلطان با حربه های دیگر دشمنان خود از
میان رفت و این حربه نه تنها بی اثر نمی‌ماند بلکه غرض رانی داشت این بجهنی مخالفین او را
دلیلی معظم میگردد .

بعد از انقلاب اصفهان و یزد و فجایع باشی کشی بدیهی است روها که میدانند
همه مستند است به نیرنگ بازی رقیب خارجی آنها آرام نگرفته بر دولت فشار می‌آورند
دولت هم برای اسکات آنها شیخ محمد تقی نجفی را از اصفهان به تهران تبعید مینماید
شخص تبعید شده هم از اینکه دلنشک نمی‌باشد و از اینکه تبعیدها ترفع مقام وزبادتی
شهرت حاصل مینماید چنانکه در دفعه دیگر بهین عنوان از اصفهان تبعید شده بر اختر املات
او افزوده شده است بعلاوه چون شخص عیاشی است و در تهران اسباب این کار برای او
فرام ترمیم شده هر چند گاه بکمرتبه دولت میدارد چندی در تهران اقامت داشته باشد.

در این وقت که آقا نجفی در تهران است حاجی میرزا هاشم امام جمعه اصفهان که
دشمن دیرین خاندان ما و دست قوی یدادگری ظل‌السلطان است در رمضان ۱۳۲۱
از دنبیا می‌رود و بدین میانند که دست راست ظل‌السلطان قطع شده باشد اما نگارند

از شنیدن این خبر خوشحال نمیشود زیرا که مبداند خوشنال شدن از مرگ دشمن دلیل ضعف نفس است خلاصه روز چهارشنبه ۲۲ جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۱ در منزل خود مشغول نوشتند و قابع هست که خبر میرسد میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم از صدارت معزول گشت و عبدالجبار میرزا عین‌الدوله جانشین او خواهد بود و هم‌خبر میرسد که صدر معزول مصمم شده از راه رویه شرق اقصی سفر نماید و از شاه تقاضا کرده مهدی‌قابیخان منیر‌السلطنه مصاحب‌بود بوده باشد.

تأثیر مسافرت منیر‌السلطنه را در کار معارف جدید در فصل بعد خواهید خواند و همچنین تأثیر عزل اتابک اعظم را.

در این‌وقت که اوضاع مملکت از هر جهت در هم و بر هم است و دو سیاست مختلف جنوب و شمال در زیر پرده نازکی بایکدیگر در زد و خور دمی‌بیلدند انگلیسان عیکو شند که نفوذ از دست داده خود را دوباره بدست آورند و سه‌ها کوشش مینمایند نفوذ بدست آورده خود را از دست نمخدند در فصل‌های بعد خواهید خواند چیزی که اینجا لازم است متذکر باشید این است که امین‌السلطنه بالبنکه پس از معزولی اول و دوباره بسر کار آمدند با خلوتیان مظفر الدین‌شاه تابک درجه اظهار هم‌دروی و هم‌رنگی مینموده با وجود این مورد رو در بابتی بوده و دصله ناهر نگه‌بنت نظر می‌آمده است از این‌زمینه مختصر ملاحظه از او می‌شده اکنون که او میرود عین‌الدوله عبدالجبار میرزا که از خلوتیان قدیم و محرم همه چیز شاه است و شاه اورا عینی می‌خواند بجای امین‌السلطنه مینمی‌شند اوضاع دربار را می‌توان تصور کرد که بدرخانه ایام دلیجه‌ی مظفر الدین‌شاه در تبریز می‌شاعت نشده باشد خدا عاقبت‌ش را بخیر گرداند.

فصل چهل و سوم

دارالفنون تهران و گزارشات

از پیش و عده دادیم شرح حال دارالفنون تهران را در فصلی جدا کانه بنویسیم ایناک بوعده خود وفا مینماییم یعنی از نگارش شرح حال دارالفنون بوجلت تأسیس آن اشاره کنیم در اواسط قرن سیزدهم اسلامی که مراده ایرانیان با اروپایان زیاد شد

باقتفای زمان افکاری در ایران بیهیجان آمده جیل میفتند از رو شنای عمر حاضر استفاده نموده یا از ملل متفرقه تقلید و تبعیت کرده باشد اینست که در صد برمآیند از اروپا معلم بایران یاورند و از ایران محصل باروپا بفرستند.

در سنه ۱۲۶۰ ه بمحض دستخطی که از محمد شاه قاجار در هشتم میزان سال مزبور صادر میگردد يك عده شاگرد از تهران پلادیس فرستاده میشود رفتن محصلین مزبور بخارج ضرورة روابط فکری ایران را با اروپا مخصوصاً با فرانسه زیاد میکند تا سلطنت بناصر الدین شاه میرسد از بکطرف هیاعوی تمدن و ترقی غرب زیاد شده در خاطر شرقیان تأثیر شدید مینماید و در قلب ایرانیان نژاده فکر تقلید کردن از افکار اروپاییان افتداده نیز تأثیر خود را ظاهر میلاد و از طرف دیگر انقلاباتی دارد در داخله مملکت روی مبدهد و خونریز بهائی بنام تغیر منصب وغیره میشود که موجب تهییج افکار داخلی و توجه خارجیان باین مملکت میگردد و این احوال مصادف میشود با ربات شخص وطن دوست با هوش قوی الاراده‌هی بر امور دولت یعنی میرزا تقیخان امیر نظام که اقدامات عاقلانه آن بزرگ مرد احساسات وطن دوستی ایرانیان را نشو و نما داده روح درستکاری و معارف پروری را تردیج میکند بعدی که از تغیر اسل سلطنت استبدادی و نسبی مجلس قانون‌گذاری هم در محافل خصوصی صحبت بیان می‌آید و از جمله کارهای بزرگ آن صد عالی‌سیاقم تأسیس دارالفنون تهران است و این نام بتأثیر اونیورسیته‌های خارج باین مؤسسه داده میشود مدرسه دارالفنون سال سیم سلطنت ناصری در سال ۱۲۶۶ ه بنا میشود در سال ۱۲۶۸ دائر میگردد.

برای تدبیس دروس نظام ازیاده و سواره و توجیهانه و برای علوم طب جراحی فیزیک شیمی معدن شناسی ریاضیات تاریخ جغرافی نقاشی و زبانهای خارج معلمین اروپایی از فرانسوی اطریشی انگلیسی ایتالیانی جلب میشوند و جمعی از ایرانیان آشنا بزبانهای خارج در دارالفنون استخدام یافته میان معلمین اروپایی و محصلین مترجم واقع میگردند.

دارالفنون تهران با صورت آبرومندی دائر میشود شاگردان و اجزاء، لباس و ناهار میدهند دروس تمام مجانی دولت از هرجت نهایت مساعدت را در پیشرفت کار

دارالفنون مبدول می‌باشد زلی بات نفس بزرگ در دارالفنون هست که بواسطه نعمان تجربه در بدو تأسیس این مؤسسه عالی آن نفس درست دیده نمیشود و آن اینست که دارالفنون تأسیس میشود و عالم عالی در آن تدبیر میگردد در صورتیکه محصلین مراحل تحصیلات ابتدائی و متوسطه را هنوز نیمه موده اند و دروس عالی دارالفنون اساس و بنیانی ندارد و فقط چیزی که نوانته است بکعده شاگرد نیم آشنا تحمیل دراین مؤسسه جمع آدری نماید وجود مکتبخانهای خصوصی در خانه اعیان و اشراف و متمولین مملکت است که اولا آنها در مکتبخانهای مزبور خواندن ونوشتن فراکرفته خط و دبط و سیاقی تحمیل کرده اند و اینک اغلب آنها با مر دولت در دارالفنون جمع میشوند.

اعیانزادگان نازبر و ده خود رو باز آمده بكلی از زندگانی تحصیلی اجتماعی یخبر مانند یک گله آهوری سحر امی در یک محوطه محدود جمع شده میخواهند آنها را در تحت نظم و ترتیب در آورند و آنها اطاعت نموده تصور میکنند دارالفنون هم مکتبخانه خصوصی آنهاست و رؤسا و مملیین آن لله ها و معلم سرخانهای ایشان.

شاهزاده علیقلی میرزا ای اعتمادالسلطنه که از شاهزادگان بزرگ بافضل ایران است بریاست دارالفنون منصب میگردد امور داخلی آن بعده رضاقلیخان هدابت الله باشی مفروض میشود و محمد حبینخان اصفهانی که شخص باعرضه و دارای صفات نیکو میباشد آجودان دارالفنون میشود و برای جلوگیری از نافرمانی بزرگزادگان بلر دولت ده نفر فرانز قرمز پوش با جوب و فلک معمولی آنهد بدارالفنون فرستاده میشوند که اعیانزادگان خلاف کار را فراشان دولتی با جوب و فلک سلطنتی تأدیب نمایند.

دارالفنون تهران در اوائل زندگانی خود یک مانع بزرگ بر میخورد که او را از سرعت سیر بازمیدارد و آن اینست که در باریان بی علم و بی خبر از اوضاع روزگار رفته رفته خاطر شاه جوان را از دارالفنون مضطرب ساخته باو میگویند تحصیلات دارالفنون در مفز محصلین تولید انکار خذ سلطنت مینماید و باینوسطه توجه باطنی شاه را از این مؤسسه کم مینماید خصوصاً که سنجبت اصلاحات اسلامی و محدود ساختن اخبارات سلطنت هم بیان آمده نظریات در باریان را نزد شاه تأیید مینماید در این

حال بزرگتر صفاتی محو کننده از دست اغراق جاهلانه و تحریکات خصمانه رجال نااصل خبائیکار مملکت بر فرق ملک و ملت مبرس و رشته حیات امیر کیر مؤسس و بگانه حای دارالفنون منقطع میگردد شرح واقعه طور اجمل آنکه افکار بلند امیر کیر و عملیات مشتمع او بموجب دشمن طلاوس آمد بر او رجال متصرف کننده پرست نادان و در باریان نااصل بی خرد را بر آن میدارد که خاطر شاه جوان بی تجربه را از دستور عالیمقام خوبیش ظنین ساخته در مقام عزل او برآیند لکن شاه بملاظه شاهزاده خانم عزت الدله خواهر خوبیش که متعلقه امیر کیر است در اینکار تعجیل نکرده اتهام فرست میکند تادرست ۱۲۶۸ که او را معزول ساخته بکاشان میفرستد در موقعی که امیر بحیام رفته مأمور شاه با حکم اعدام امیر کیر بحیام وارد شده او را از اراده ملوکانه آگاه میلزد و اختیار طریق اعدام را بخود او و امیگذارد امیر دستور میهد که فتاد رگهای بازویان او را باز کرده بگذارد تلجانش با خون از بدن یرون برود و اینکار بزمیان کمی انجام گرفته پنجه خون آلو دیگانه مرد وطن پرست ایران بر دیوار حیام کاشان ماتند مهر بدینختی بریشانی ایران هشت میپند.

کویند در آنوقت که امیر کیر از تهران دور میشود بمامور نظامی دولتی که او را بکاشان میبرد میگوید تصوّر میگردم مملکت وزیر عاقل میخواهد ولی اشتباه کرده بود مملکت باشاد عامل میخواهد.

خلاصه برگردیم بشرح حل دارالفنون که بعد از کوتاه شدن سایه امیر کیر از سر مملکت عموماً و از سر دارالفنون خصوصاً با وجود بدگمانی که شاه از این مؤسه علمی حاصل نموده و توجهی که دولیان بسیو نمودن تمام آثاری که از امیر کیر باقیمانده دارند میباید دارالفنون بكلی از میان رفته باشد ولی بدو سبب این مؤسه صوره بی هم نمیخورد بکی آنکه شاه از خارجه ها ملاحظه دارد و نیخواهد با نیتواند معلمین خارجی را که همه قرارداد با دولت دارند بدون یک عندر موجه جواب بدهد و دیگر آنکه اعیان و اشراف مملکت بی برداشده تجمیل اولاد آنها در دارالفنون بهتر و باصره تراست از مکتبخانهای خصوصی که در خانه های خود داشته اند و راضی نمیشوند مؤسه منحل گردد اینست که صورتش باقی میماند بی آنکه باقیماندن معنای آن

رعایت شده باشد دارالفنون علاوه بر اینکه مورد پیش‌حننی شاه و دولتیان واقع است
دچار بیث بدینختی دیگر هم مبتود که روز بروز بر وسعت دایره آن بدینختی افزوده
میگردد و آن اینست که بودجه این مؤسسه از بابت حقوق معلمین و اجزا، و خرج
لناس و نثار اجراء، و شاگردان دز موقعی تعیین شده که ارزان فراولان و ارزان بوده
است و هرچه ارزان کردن شده در این بودجه تغییری حاصل نشده و ناچار شده‌اند از
که بت و کیفیت ناهمار و لباس مدرسه بگاهند و اعضا، و اجزا، را کم نمایند تا صورت
آن محفوظ بماند وهم جمعی از اعضا، و اجزای دارالفنون که مواجب دولتی هم دارند
و جمعی از دوستان آنها و دوستان دوستان احقوق دیوانی خود را جزو بودجه
دارالفنون کرده‌اند که سریع الوصول نرباشد اینکار هم براغتش امر مالیه دارالفنون
افزوده است.

بعد از شاهزاده اعتضادالسلطنه ریاست دارالفنون بعلقبخشان مخبرالدوله رسیده
است و امور داخلی مدرسه بجعفر قلبخان نیرالملک برادر مخبرالدوله باناظی محمد
حبشخان آجودان ادب‌الدوله بدیهی است جنانکه هیچ جیز دارالفنون شباخت
بدارالفنون زمان اعتضادالسلطنه ندارد اوضاع اداری و یا ریاستش هم بهمان نسبت
ضیف گردیده است بالین همه نواقص و موانع که در کار دارالفنون و در پیش پای او
بسویه است نبتوان گفت این مؤسسه خدمتی بمعارف مملکت نموده است بلکه
منتهی وان گفت موقبیت مؤسین ملی اخیر علی‌الغصوص در قمت ریاضیات در تیجه
خدمات دارالفنون میباشد زیرا که انتظامات مدارس جدید و تدریس ریاضیات در آنها
بمقدمه تریست یافشکان دارالفنون است.

دارالفنون در طول مدت عمر خود در هر رشته از فنون اشخاصی را تریست نموده
که نسبت با اوضاع و احوال مملکت وجود آنها ذی قیمت بوده و هست مانند میرزا -

عبدالغفار منجم و ریاضی دان میرزا محمد خان کمال‌الملک استاد صنایع متظرفه
ناصر الدین شاه سالی بکمرتبه بدرایر دولتی خودسرکشی میکند از جمله سالی
بکروز هم بدارالفنون مبرود نیس دارالفنون مجبور است برای تشریفات و رود شاه
مدرسه را تنظیف کرده اطاق بذیرای رامزین سازد شاگردان را لباس نازه پوشاند

چند روزی پیش از درود شاه آن‌ها متنظی بحد موزیک‌مدرسه ظاهر اکه قسمتی از دارالفنون است برای ورود شاه آمده سازد این است که در مدت چند روز ایام سال در دارالفنون آمد و رفت و نشست و برخاست صدا و ندانی شنیده می‌شود و همچنین در ایام سلامهای عام که قسمتی از دارالفنون هم باید حاضر باشد جنبشی در آن مؤسسه پدیدار می‌گردد اکنون که چند مکتب ابتدائی بیک جدید هم با بودجه مخصوص ضمیمه وزارت معارف شده وشورای عالی معارف رسی که در رأس معارف جدید واقع است در یکی از عملنهای دارالفنون منعقد می‌گردد آمد و شد دارالفنون بر زیادت کشته آن مؤسسه قدیم پیر و سامان مانده هم بخواهد سر و سامانی بخود بحد خصوصاً که از کلاس‌های متوجهه جدید باید شاگرد دارالفنون بر و در رای صورت ناگزیر ند در آندرسه هم اصلاحاتی نموده باشد خلاصه روز شنبه ۸ جمادی الثابه ۱۳۲۱ خبر می‌کند شورای عالی معارف در دارالفنون منعقد می‌گردد فضای حیاط مدرسه را باید طی کرد تاباطاق پذیرانی رسید در طی نمودن این فضا حال زار این مؤسسه علمی سالخورده را در برابر نظر آورد و چنان مینماید که بدینختی‌های آنرا بک بشاهده مینمایم و هیولای ویرا مانند مریض در حال نزع می‌بینیم.

و نباید تصور کرد که جعفر قلیخان نیرالملک وزیر علوم یا رضاقلیخان برش رئیس دارالفنون در بر بستانحالی آن مؤسسه زیاد مقصربوده باشد زیرا که اولاً مؤسسه‌ی را که دولت و سلطنت بخواهد لفظ بی معنی و صورت بی حقیقت باشد بهتر از این نمی‌توان نکاهد است خصوصاً که حقوق آنهم نه تنها ماه بمه بلکه سال بسال عقب یافتد آنهم حقوقی که باتفاقی زمان و ترقی قیمت ارزاق بنصف مخارج آن وفا نمی‌کند.

بالجمله بصحن مدرسه وارد می‌شویم نظام دارالفنون ادیب‌الدوله ولد محمد - حبیخان ادیب‌الدوله که بتل سامعه مبنلاست و ناظمی دارالفنون بورانت با درسیده مرا استقبال می‌کند بعضی معلمین و اجزا، هم جمع می‌شوند در اطاقها درس بیل و قالی شنیده می‌شود صدای موزبکی بکوش میرسد و معلوم می‌گردد بعد مولود مختار الدین شاه نزدیک است دارالفنون هم تیه رفتن بلا می‌بیند.

شورای عالی معارف در تحت ریاست وزیر علوم و معاونت مخبر‌السلطنه و عضویت

نگارنده و رئیس دارالفنون و چند تن دیگر دایر میکرد در این مجلس
مقرر میشود کتابخانه قدیم دارالفنون مرکز ثابت شورای عالی معارف باشد در تحت
نظر رضائیخان وهم در این مجلس درجاتجا شدن بعضی از مدارس ملی که از روی
نهضه تهران جای آنها منابع نیست قراری داده میشود باز در این مجلس مخبرالسلطنه
از توجه بحال مکتبخانه های سرگذشها وضع نافعیار آنها صحبت میدارد که شاگردان
آنها را بمدارس ملی ببرند و یا آنکه چند مکتبخانه را یکی کرده درخانه ای جمع
نموده بلک مکتب ابتدائی دایر کنند و نیز در این مجلس نگارنده درخصوص لزوم تأسیس
مکتب دوشیز کان صحبت طولانی میدارد می آنکه بتواند بنوریت تبعه می بکیرد .
روز شنبه ۱۵ جمادی الثانیه مجلس شورای عالی معارف در محل ثابت خود منعقد
میکردد این مجلس قسمی بکله کذاری وزیر علوم از دولت و قسمی در تعقیب مذاکرات
کنسته درجاتجا نمودن مدارس و قسمی بتوسط مخبرالسلطنه بشویق نمودن ازو زیر
علوم و پشترا توجه کردن بحال و کار معارف میگردد .

روز بیست و سه جمادی الثانیه ۱۳۲۱ جون روز جلسه شورای عالی معارف است و ملم شده مغیرالسلطنه با تفاوت انابک مافرط خواهد کرد شرحی با نوشتہ از پیش آمد کار معارف که نازه دارد سرو صورتی بخود میگیرد بعد از مافرط او اظهار نکرانی مبنایم و مبنیم :

هزار نش بر آرد زمانه و نبود
بکی جنانکه در آینه نصور ملت
مخبراللطه جواب مینویسد:

بلی فضاست بیرنیک و بد عنان کن خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست
و علاوه مینماید که البته امروز جله شورای معارف خواهد بود من هم برای
وداع حاضر خواهم شد در اینروز شورای عالی معارف منعقد میگردد مخبر السلطنه
چند دقیقه حاضر شده بی آنکه دخالتی در کارها دیا آنکه شرکتی در صحبتی کرده
باشد اسناد کارهای معارفی را تحويل داده خدا نگهدار گفته روانه بشود بس از رفتن
مخبر السلطنه سکوت طولانی در مجلس حکمفرما میگردد جه عمدہ ناطق مجلس او
بوده و نگارنده او که رفت نگارنده هم از یک طرف بواسطه مخالفت دوست فعل خود

در حال تأثیر است و از طرف دیگر نیبداند کدام یک از اعضاي مجلس و باچه شخص از خارج معاون وزیر علوم میشود و رشته کارهای را که مخبر السلطنه انجام میداده کی بدست خواهد گرفت.

دلی این مجلس خصوصیتی دارد که نمیتوان کارش را بسکوت گنداند زیرا که برای تأسیس روزنامه معارف و نشر اخبار معارفی میرزا محمد حبینخان فروعی ذکارالساک را دعوت نموده ایم و برای ترتیب کتب هندسه در ربانی حاج میرزا عبدالفتخار نجم الدله دعوت شده است و هردو حاضر گشته اند باید تکلیف آنها را معین کرد آنها هم ماتند دیگران درحال بیهت هستند تها از صورت وزیر علوم آنلر بشاشت هوبداست درصورتیکه میباید بواسطه دورشندن معاون و داماد خود دلتک بوده باشد بلی وزیر علوم خوشحال است که شاه فرموده بعد از عزل اتابک اعظم و تشکیل دولت جدید وزرا، هر یک در کار خود استقلال خواهد داشت درصورتیکه برای دولت می قانون می اسas و سلطنت استبدادی که معنی وزارت فقط برای شخص اول مملکت است این فرمایشات ملو کانه غیر از الفاظ فربد هنده جزی نخواهد بود هرچه شاه و شخص اول مملکت بخواهد میشود هرچه را نخواهد نمیشود چه وزیر منوں باشد وجه نباشد. نکارنده در این حال متذکر میشود که خوب است از وزیر علوم تقاضا شود رضا قلیخان پرش را معاون قرار داده رشته امور مدارس را باو بیاراد والته بیار مایل خواهد بود که از پرش ترویج شده باشد و شخص خارجی هم بجای مخبر السلطنه استخاب نگردد که موی دماغ وی بوده باشد برای ما هم خوب است که بارسا قلیخان کار کنیم تا بایک شخص ناشناس که معلوم نیست با ما جه رفتار نماید رضا قلیخان هم این ترصید را دارد و حواسن جمع رسیدن باین مقام است.

خلاصه این اندیشه را فوری عملی نموده از وزیر علوم تقاضا میکنم چند دقیقه صحبت محترمانه بداریم مطلب را باو گفته اظهار مرت میکند و میگوید بشرط آنکه همان همراهیها که با مخبر السلطنه میگردید بارسا قلیخان هم بکنید باو میپارم در کارها با شما شور نماید پس از اطمینان از وزیر علوم مطلب را علی کرده حاضرین همه همراهی میگنند و رضا قلیخان بجای مخبر السلطنه منصب میگردد در

۲۹ جمادی‌الثانیه ۱۳۶۱ اتابک اعظم و مخبر‌السلطنه از تهران روانه می‌گردد.

بعد از رفتن مخبر‌السلطنه سلاح دیده نمی‌شود که روزنامه مخصوص برای انجمع معارف تأسیس کردد و باذکار، الملك صحبت می‌شود کمک خرجی بوقی داده شده اخبار معارف را در روزنامه نریت در ورقه جداگانه نشر نماید با نجم‌الدوله هم قراری در ترتیب کتب ریاضی داده می‌شود و این مجلس منقضی می‌گردد.

روز پنجشنبه دوم رجب ۱۳۶۱ مکتوبي از رضاقلیخان میرسد که امروز روز جله شورای عالی معارف است زودتر یا پید دستخط همایون دیده است قرائت خواهد شد روز مزبور مجلس منعقد می‌گردد علاوه بر اعضا شورای عالی معارف معلمین ایرانی و فرنگی دارالفنون هم حاضر می‌شوند وزیر علوم بشانت فوق العاده دارد مدتها مجلس در انتظار رسیدن دستخط همایونی است بالاخره کماشه دیرالملک بر میرزا نصرالله خان دیرالملک که وزیر رسائل است آمده باکنی در دست دارد همه باحترام دستخط شاه سربا ایستاده دستخط خوانده می‌شود حاملش آنکه نیرالملک همانطور که وزیر علوم بوده است بازهم خواهد بود بعد از این مجلس روزی با رضا قلیخان نشته کسر چهار مدرسه علمی را معین می‌نماییم که مدرسه ادب هم یکی از آنهاست و در این سال مقرر شده است کسر آنرا دولت پردازد و اعانه بمدرسه ابتدائی کمالیه داده شود و این دو قسم اندکی موجب آسایش خجال نگارنده می‌شود که یعنی از این آلو دگی مالی بکار مدارس ییدا تمامی خصوصاً که مذاکره می‌شود دولت بتدیج قردن اساسی مدرسه ادب را هم پردازد.

در این ایام قبیه نزاع طلاب علوم دینی تهران و مضری واقع شدن آقای عبداله بیهانی روی مجدد شرح واقعه آنکه:

بر سرتولیت یکی از مدرسه های دینی تهران دوسته از طلاب نزاع کرده جند نفر از دو طرف مجروح می‌گردند و بکطرف بخانه آقا سید عبداله بیهانی که از مطری فداران جدی میرزا علی اصغرخان اتابک معزول است بناهنده می‌شوند دسته مخالف این طلاب شبانه با آقا سید عبداله در حالیکه سواره از بر ابر جلوخان مجده شاه می‌گندد برخورد

اورا باجوب بقصد کشتن میزند و قاطر سواری او رم کرده اورا از میان مرکه زنده پردن میرد.

همان شب جمعی از روحانیان و ائمه جماعت بمنزل سید رفه اجماعاً عین الدوّله که بارباست وزرا، وزارت داخله حکومت تهران راهنم دارد شکایت مینمایند عین الدوّله نایاب بی میل نبوده است و هنی با قاسید عبدالله بر سر اینک هم موقع را مقتضم مینماید که آب جشمی از معصیین تهران که امین‌السلطان زیاده از حد آنها برو بال داده بود گرفته باشد این است که جواب میدهد دولت حاضر است طلاق شرور را بسات نمایند بشرط آنکه شماها خود از آنها توسط تمایبید آقایان ملتزم مینشوند که توسط نکنند و مأمورین دولت رؤسای طلاق را از هر دو دسته گرفته شب در نظمیه محبوس میدارند و فردای آن روز همراه زنجیر بگردن در گاری ریخته با سوارنظام و میرغضب و فران و هیاهوی بسیار باردوی که در خارج شهر زده شده بود آنجا بکیک را در غل و زنجیر سوار استر کرده بار دیل تبعید مینمایند و بعضی از آنها را که از خانه آقای قاسید عبدالله با مر او در حضرت عبدالعظیم نحصنه جسته اند در صحن مقضی زنجیر میکنند و هر قدر از طرف روحانیانی که در التزام عدم توسط شرکت نداده اند توسط میشود هیچ‌فاکه نمی‌بخشد این اقدام دولت موجب رعب عامه و مخصوصاً روحانیان و روحانی نمایانی که تصور نمی‌کرده اند ب شخص معین آنهم طلبه بتوان اهانت کرد می‌گردد از طرف دیگر عموم طلاق از آقا سید عبدالله و تمام روحانیانی که التزام عدم توسط داده اند متغیر می‌گرددند و بالاخره بمنزله اظهار قدرت و حیاتی است که از زیس دولت حالیه میشود گرجه هنوز مقام ریاست وزرا، با صادرت رارسادار انبیاشدوم بکی از قضایا که موجب کندورت میان عین الدوّله و آقای قاسید عبدالله بهبهانی میشود قبیه ایت که نگارنده راهم در مدت طولانی دچار رحمت جانی و حالی مینماید شرح قبیه آنکه مدتی است نگارنده در صدد مینماید برای مدرسه سادات مکان ملکی نیمه نایم و صورت نمی‌گیرد مکرر بار جال دولت در این باب صحبت میدارم و کسی مساعدت نمی‌کند در این ایام بکی از زنهای معروف تهران که اهل کرمان است و قات می‌کند بی آنکه وارثی داشته باشد خانه و مغتصر اسباب خانه دارد آقا سید عبدالله می‌فرستد در خانهای او را مهر و موم می‌کنند که ضبط

نماید خبر بحکومت تهران میرسد شاهزاده حاکم تهران و وزیر داخله نیخواهد روحانیان باینگونه عملیات خود مداومت دهند خصوصاً از دخالت آقاسید عبدالله که با او موافقت ندارد دلتنگ است از طرف دیگر نیخواهد خود با او طرف شود این است که بخيال میفتد اینمال را بمدرسه سادات بندهد که بفرشند و نیمه منزل ملکی بنایاند و تصویر میکنند قوت مدرسه آنهم مدرسه سادات متواند از تصرفات سید جلوگیری نماید اینکار را میکند و بواسطه ریس نظمیه تهران حکومی نزد نگارنده میفرستد که این اموال منملان است بمدرسه سادات نگارنده تا اینوقت نمیداند مطلب جست و تعجب میکند که رجال دولت بصرافت طبع در صدد نیمه منزل ملکی برای مدرسه سادات برآمده باشند همینکه میفرستم تصرف نمایند قضیه کشف مبنود ناجار بطور خصوصی نسبت ببند تأدیب کرده از او میرسم اگر نلااضی است صرف نظر نایم فلاهر آظیله نلااضایی نمیکند ولی عقده‌هی میشود در قلب او که نازنده است از تلافی نمودن و در درسر بمن رساندن صرف نظر نمینماید خوشبختانه اینمال بمدرسه سادات هم و مسال نبیند چونکه صلاحیت ندارد باین ترتیب که متوفات طبلکار ببار دارد و نگارنده ناجار میشود آنها را راضی نماید و بالاخره مختصری میماند که برای او دارانی در کرمان پیدا شده تسلیم او میکردد اما این قضیه بکی از قضایایی است که در مدت دو سال مرا دچار ذمیت بپیار میکند از جمله میرزا محمد کرمانی ساحب کتاب ییداری ایرانیان که بنظر نگارنده بهتر این بود ییداری در آن کتاب بیدخواهی تغیر میگشت با من طرف شده از هر گونه هتاکی زبانی و قلمی در روزنامه نوروزش درینجع نمیدارد که چرا تقاضای اورا با اینگونه کرمانی بوده است و اهل ولایت متوفات و از من تقاضا کرده بهره‌گی از این مال منحوس با او بدhem نپذیرفتند.

این شخص پیش از این ازاجزای پدم بوده است و اکنون از بستکان آقا سید محمد طباطبائی و ناظم مدرسه اسلام است بهر صورت بمحض اصولی که در زندگانی اختیار کرده ام نمیتوانم از راه صحت قدم برون بگذارم و ناجار دچار اینگونه حلتمعا از ارباب غرض میکردم درینجع از تقصیان اخلاق.

وهم در این ایام خبر میزد که امین‌الدوله میرزا علیخان از شاه رخصت یافته است

بعد از ایران بازگشت نایاب و بکلان رسیده در لشتنا ملک خود اقامت گزیده است.
امین‌الدوله بعد از معزولی از صدارت می‌خواست در همین ملک امر از جیات کند
دلی امین‌السلطان راضی نشده حکم تبعید او را از خاک ایران صادر کرد امین‌الدوله
به عجز رفته بتفقلز مراجعت نموده نایاب وقت باخانواده خود در مملکت اجنبی اقامت
داشته اکنون که امین‌السلطان معزول می‌گردد امین‌الدوله اجازه ورود به ایران یافته
در گوش ملک گیلان مقیم می‌گردد.

نگارنده تبریز ورود او را بضمیمه شرح گرفتاری و ابتلاء خویش بکار معارف
مکتبی بوی نوشه می‌فرستم و در ماه رمضان ۱۳۶۱ بضمون ذیل جواب میرسد:
«شبیه نماند که در اینماه عزیز راه فیض و سعادت باز است و در راهی رحمت فراز
خط شریف که نعمت غیر متظره بود چون دولت یدار بیالین آمد راست است که
بامقامات معنوی و ارتباط قلبی از طرف جنابعالی بگفتن و نوشتمن معناج نیست و عندي
سکوت والهوی بتکام اما باز طلوع رقیمه کریمه مبلغی اثر داشت و در این ناتوانی و
نقاوت که هست خامیت آجیات بخشد.

از دوران دهر و احوال زمانه نایابه ایدکه با آزادگان دائم بکین است.

بع قول شمس‌المعالی قابوس هل عاند الدهر الامن له خطر می‌خواهد در هدایت قوم و
رفع غبایت وجهل و ارت اجداد علایه‌برین بانید و از منکرین جور و زحمت نیزند تصویری
است محل بجناب منطاب شریعته دار آقا دامت بر کاته در ازوا، و اقطاع تأسی و
اقفاه نفر ماید آنقدر ایدل که توانی بگوش.

این مردم خواه ناخواه باید آدم شوند و مسلمان باشند از مغلوبیت کفر بجهنم
تشک ایمان و اسلام و مایه خجلت شادع مقدس ارواح احادفه نشوند هر که در این راه حق
قدیمی بردارد یا قلمی بر کاغذ بگذارد البته مأجور است خته نشربد خدارند مدد
خواهد کرد.»

رسیدن این مکتوب از آن شخص بزرگ نگارنده را بمداد مت دادن بخدمت
معارفی و ملی باهر قدر ذحمت و خارت که در برداشته باشد تشویق مینماید.

در این ایام محمد صفوی خان پسر محمد حسینخان ادب‌الدوله که ناظم مدرسه

علمیه و شخص درستکاری است بعضوبت شورای عالی معارف انتخاب میشود و سمت
مفتی مدارس را هم عهده دار میگردد نگارنده و رضا قلبیان و محمد صنی خان
بیت اصلاح کننده مدارس درسید کی بامور معارف جدید میگردیم مجالس عدیده با
بکدیگر مینشینیم راه اصلاح مدارس را درنظر گرفته از طرف وزارت معارف بموضع
اجراه میگذاریم.

شورای عالی معارف هم در هفته پکمرتبه در کتابخانه قدیم دارالفنون منعقد
میگردد و آنچه بتواند دریسرفت کار معارف جدید کوشش مینماید.
وهم دراین ایام عینالدوله وزیراعظم میشود ودبکران ازووزراه ورجل باطاعت
کامل نمودن ازادتن درمیهدند.

عینالدوله بناء وعده میدهد که تا اول سال نو خرج ودخل مملکت را ملوي
ادارات دولتی را منظم واغتشاشات داخله مملکت را رفع خواهد کرد بناء بوعده های
او امیدوار شده وبستور وی ازبخشتهای ییجاتی که مینماید تا بک اندازه خودداری
مینماید.

وزیراعظم حکام ولایات را تمامًا برکز احضار کرده و دستور العملها در امور
مالیه و انتظامات کشوری با آنها مینمهد تاجه اندازه انر کند و تا چه بایه در اصلاحات
موقبت حاصل نماید وهم دراین ایام وفات ناکهانی حاج میرزا زین العابدین امام جمعه
تهران داماد ناصرالدین شاه اتفاق میافتد.

امام جمعه اول روحانی شهر ایران است که از راه اروپا سفر حجاز میکند تا
بلک اندازه دنیا را میند وازاد ضایع روزگار باخبر مینگردد.

امام جمعه یداران و آزادبخوان ایران را مینماید در موقعیکه ملکم خان
در تهران فراموشخانه تأسیس کرده امام جمعه هم از واردین بوده چشم و گوش باز
است واگر بعداز این سفر زندگانیش بطول میانجامید ممکن بود مملکت از وجود او
استفاده کند ولی اجل مهلت نمینمهد و بعد از درود بهتران که از طرف عموم خلق نهایت
اعتزاز میند بمقابله هفت روز درسن شست و چند سالگی در شب شانزدهم ذی القعده
۱۳۶۱ بواسطه کسالت حال بدرود زندگی میگوید.

ابن شخص بواسطه اینکه جبه دولتی و ملتی هر دو داشت و شخص خوش فطرتی بود و جوشن در میان روحانیان در روحانی نمایان ایران مفتتم شمرده مبتد.

فصل چهل و چهارم

خطر جدید مدارس و نظایری بمدارس قدیم

جانانکه در فصل ۴۲ نوشتند در نقیب قنایای فجیع اصفهان دولت شیخ محمد تقی نجفی را به تهران احضار می‌کند آقا نجفی مدت طالانی در تهران می‌ماند و از همراهی تجار و کبہ اصفهانی مقیم تهران استعداد نموده مسجد و منبر و ربانی بدلست آورده ضمناً بخوشنگانی می‌پردازد.

ظل السلطان حاکم اصفهان هم بعد از مردن امام جمعه اصفهان چون می‌بیند اگر آقا نجفی زد مراجعت کند بدون مانع ورقیب دایر ریاست شرعی خود را داشت می‌هد و ممکن است موی دماغ دی بشود به رویله باشد اسباب طولانی اقامات اورا در تهران فراهم می‌آورد و حتی آنکه بخانواده ما متول می‌گردد که برای طاول توقف از اسباب چینی نماییم بی آنکه از این توسل استفاده می‌کرده باشد.

آفانجفی بعد از مدتها توقف تهران می‌بیند مردم آن اقبالی را که ادانتگار دارد باو داشته باشند ندارند و می‌فهمد که روح نوی در این شهر هویتاً کشته که آن روح بر ضد خرافات و آخوند پرسنی و مدارس بروری است و تصویر می‌کند این روح از کالمد مدارس جدید بروزگرده و با اگر از جای دیگر هم بروزگرده باشد از مدارس جدید تقویت می‌شود جسم و گوش مردم بی دریی بازتر می‌گردد و حن دارد این نصور را بکند زیرا که چند هزار طفل که روزها در مدارس ها درس می‌خوانند شبا در خانهای خود تعصیلات خوبیش را برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود نقل کرده رفته چشم و گوش آنها هم تایل اندازه باز شده می‌فهمند غیر از این دیرانه بدینخت که نامش ایران است جاهای دیگر هم در دنیا هست که همه چیزشان از ایرانیان بیشتر و بهتر است حتی خیرات و میراث و نوع پرسنی آنها که هر که بیشتر داشته باشد باهله بیشتر بودن سزاوارتر است از ما افزون است و نمی‌شود تصور کرد که بیشتر را خداوند خلق کرده

باشد برای هشتی مردم خرافت پرست که بیشواهی امثال آقا بجفی از هر دری از درهای آن بخواهند دارد کردند خصوصاً که روحانی نمایان یسواند بی علم بدعمل پول دوست و شهوت برست را هم در میان رهبران بیهوده مشاهده مینمایند و برستی عقبه آنها افزوده میگردد بدینه است شخصی که در املاک خود و املاک مردم آنقدر مالکیت داشته باشد که بعد از اسباب چینی بسیار برای ندادن مالیات املاک خود بدولت و سرشنکن نمودن مالیاتهای خود بر املاک دیگران سالی نشت هزار تومان مالیات بدولت بدهد در قرن یstem هر قند هم که مردم کم اراداک باشند نمیتوانند با آنها بگوید من اعتنا بدنیا و مال دنیا ندارم و حلب یعنی از بانصد تومان را نمودن نمیتوانم چنانکه مکرر شده است وقتی میخواهد بگوید هزار تومان میگوید دو بانصد تومان و خجالت نمیکشد از شنوندگان چونکه باین تحقیقاً عادت نموده و ترک عادت موجب مردم است.

بعاطر دارم ایامی که در مجتمع در حوزه درس آخوند ملام محمد کاظم خراسانی تحصیل علوم شرعیه میگردم روزی با استاد خود در ضمن صحبت و جطور خصوصی گفتم همان شما (یعنی آقا سید کاظم یزدی که جنبه عوام فربی داشت) بواسطه صورت حق بجانی که بخود میدهد عوام را جمع کرده نماز جماعت مفصلی دارد در صورتی که در نماز جماعت شما غیر معبدودی از خواص طلاق کسی حاضر نمیگردد و برای ارادتمندان شما دیدن وضع این دو مجلس نماز جماعت (که یکی در صحن مقنس و دیگری در بالای مهتابی کفتشکن منعقد میگردد) ناگوار است استاد معظم که شخصی مبادی آداب مؤقر خوش لباس و باکیزه بود جواب داد من خود این مطلب را ملتفت هست ولی دنیا ارزش ندارد که انسان برای جلب قلب عوام که نه با قبله اهل اعتراف است و نه بادبلسان تحقیق نماید.

خلاصه آقا بجفی در این سفر دولت را بخوبی اعتنایی نمی‌نماید بواسطه اینکه نمایه با آخوندهای قدری اعتقادی دارد نه شاهزاده رئیس دولت با آنها و قعی میگذارد آزاد بخواهان و اشخاص متور الفکر هم که اینکونه اشخاص عوام فربی را دوست نمیدارند عوام هم تا یکندجه فهمیده اند که زهد و تقوی با این اندازه تمول در اینندجه شهورترانی و عیاشی مناقلت دارد اینست که مثل سابق اطراف او جمع نشده و نمیشوند از طرف دیگر نگارند

را ملاحظه میکند در تهران طرف توجه خواس شده و بواسطه خدمت بی اجر و مزد دنبایی که بازلاط خاں و عام مینعایم عوام هم نظر مهربانی بین دارند در صورتیکه مکرر بصرافت طبع خود را بتحریک حاکم اصفهان در صدد اعدام و افای من بوده است و موفق نشده البته براد ناگوار است خصوصاً که تصور میکند در طول اقامت او در تهران وجود نگرانیه مدخلت دارد.

بالجمله بهر ملاحظه هست برای اینکه مرآ آسیب رسانده باشد و وسیله شهرتی بست آورد و دولت را هر عوب ساخته برای همراهی با خودش حاضر نماید در ماه شعبان ۱۳۶۱ بخیال میفتند تعریضی بعد از جدید نموده باشد و چون بتنهای نمیتوانند باینکار موفق گردد خصوصاً که میبیند شاه و دولتیان با مدارس جدید همراهند و روز بروز کار مدارس بالا میگیرد اینست که تدبیری بنظرش رسیده در صدد میشود از علمای نجف اشرف عربیه نلگرانی بتوسط او بشاه صادر گردد که این مدارس برای عالم دیانت مضر است امر بفرمایند آنها را متول نمایند.

آقا نجفی صورت نلگرانی را که باید از طرف علمای نجف صادر گردد نوشتند در حضور بعضی از خواص خود از تجار و طلاب جوف پاکت نهاده با شرحی که یکی از منوبان خود ساکن نجف مینویسد میفرستند و تقاضا میکنند که بفروخت گرجه مصلاف و مخلافجی هم داشته باشد این نلگراف را باعضاً رؤسای روحانی رسانده با قاصد بخانقین بفرستند و از آنجا بتوسط آقا نجفی بشاه مخابره شود.

و باید دانست که اوضاع نجف و احوال اطرافیان رؤسای روحانی هم مانند سایر اوضاع و احوال مملکت منزه نیست و اشخاص طباعی در اطراف آن حوزه مقدس راه یافته باختن نوشتجات و تقلب نمودن در مهر و امنی آن ذوات مقدس جلب منفعت مینمایند و از هر گونه ییدباقی درین نمیدارند در اینصورت نلگرافی بامنای رؤسای روحانی مزبور آنهم بتقاضای آقا نجف و بواسطه کان او در نجف و با استطاعت و دست بازی که دارند چندان مشکل نیست.

خلاصه همان ساعت که این مکتوب لاک شده سفارشی از طرف آقا نجفی پستخانه تهران فرستاده میشود یکی از تجار معرم او که بمعارف هم بی علاقه نیست خبر این

و اقه را بستارنده مینهد و میگوید چون میدانم آقانجفی برای خدا بابن کل اندام نکرده است و بقای مدارس جدید عالمد هست و اگر این تلکراف احجاناً با مضای رؤای روحانی بشاه برسد بابودن آقا نجفی در تهران ممکن است لطمه‌هی مدارس برسد از این جهت محض خدمت بمعلم شمارا مستحسن ساختم هر طور میتواند جلوگیری نماید که خطری متوجه معلم نورس مانشود و اگر باور ندارید دولت بفرستد درستخانه عین مکتوب را ملاحظه نماید و اگر این تلکراف با مضای علمای نجف رسید و برگشت بداند از اینجا فرستاده شده است و فرستنده کی بوده و بجهه مقصد بچنین کار اقدام نموده است.

نگراند، بالاصله وزیر علوم را از قضیه مسبوق ساخته را برتری تنظیم کرده اظهار میشود که اگر لازم میدانند امر صادر گردد در بستخانه عین مراسله و صورت تلکراف مناهده گردد و راپرت بتوسط عین‌الدوله نزد شاه فرستاده شده دستخط همایون صادر میشود که بازکردن پست لازم نیست اگر این تلکراف امضاء شد و بر نکشت که هیچ‌واگرآمد وزیر علوم خدمت خود را از پیش انجام داده است.

بکماله و نیم تقریباً از این تاریخ میگذرد روزی خبر می‌آورند که آقا نجفی در حضور جمعی از طلاب اظهار میدارد که علمای نجف بتوسط من تلکرافی بشاه کرده تقاضا نموده‌اند مدارس جدید بته شود با اظهار خوشحالی بیار بفاسله چند ساعت طلایی که از مدارس جدید دلتگ هستند بب اینک، مکتبخانه‌ای سرخانه اعیان و اشراف را منحل نموده و نان آهارا قطع کرده است این خبر را در شهر منتشر می‌ازند خبر بعدسه‌ها رسیده موجب نگرانی تمام مدیران و اعضا، می‌گردد غایل از آنکه بواسطه اقدام سابقی که شده است براین تلکراف هیچ انر مترتب نیست مذاکره آقا نجفی را در حضور طلاب باز نگازنده بوزیر علوم اطلاع مینهد و او بعرض شاه میرساند آقا نجفی یقین دارد تیر تدبیر او بهدف آمده مدرسه‌ها بته مینهود و دلکن بی‌رونق او بواسطه این فتح که نموده‌است رونق خواهد گرفت عربیه بشاه عرض کرده تلکراف را لفأ میفرستد و ضمأ یکی دو تقاضا هم غیر از اجرای درخواست رؤای روحانی نجف از شاه می‌کند شاه در جواب خطاب عین‌الدوله دستخط مینماید باقی نجفی بگوید

بنفاضاهای دیگر شما برآورده است ولی راجع تلکراف علمای نجف جواب آنها را ماخود مستقیماً خواهیم داد شما در اینکار دخالت نمایید عین الدوّله جواب آقا نجفی را مبحد و سواد جواب را برای وزیر علوم میفرستد.

آقا نجفی بعد از مأیوس شدن از مساعدت دولت بکلی انکار میکند که چنین تلکرافی از نجف رسیده باشد و میفهمد که ضدیت او با مدارس جدید بی توجه است و هم میفهمد که اندامات او بر ضد نگارنده اثربار ندارد و از طرف دیگر دانسته که نارضای شدید من از اد ممکن است در تأخیر افتادن کار او مؤثر بوده باشد این است که در مجال لعن خود را نسبت بنگارنده تغییر داده بنای اظهار مهر بانی را گذارد بالاخره تقاضای ملاقات کرده نگارنده هم بصلحت در منزل امام جمعه تهران از او ملاقاتی مینماید و به عن اکتفا نماید میگذرد بی آنکه کمترین منابت در میانه حاصل شده باشد. کار مدارس هم بواسطه اعطا نخودن دولت بنتقاد این چهار نفر از بزرگترین رؤسای روحانی نجف و بتوسط آقا نجف در بین آنها قوت میگیرد وزیر علوم هم تشویق میشود که بهتر از پیش در کار مدارس نازه مساعدت نماید افسوس که نه حال شخصی اور نه احوال مملکت اقتضا دارد که قدم را سختری رو بمعارف برداشته شود.

نگارنده بس از گذشتن این خطر درشورای عالی معارف ایستادگی میکند که دستور جامعی نوشته شود و عموم مدارس چه دولتی و چه ملتی مطابق آن دستور رفتار نمایند و هم برای جبران کر مدارس در نظر گرفته شود که بر شهریه شاگردان افزوده شود و از مخارج یهوده کاته گردید لکن هیچیک از این دو مقصود صورت نمیگیرد. در این ایام که حکام ولایات عموماً بتهران احصار میشوند ظل السلطان حاکم اصفهان هم بتهران میآید اشخاص خوشین تصور میکنند احصار حکام عموماً بمرکز برای اجرای اصلاحاتی است که دولت جدید در نظر دارد در صورتی که اینطور نیست بلکه یشتر با غرام خصوصی منسوب است تا بفرضهای ملکی عین الدوّله از احصار حکام جند مقصود دارد بکی آنکه اظهار قدرتی کرده باشد و حکام از تزدیک اورا بشناسند. دوم آنکه هر کدام برای اراده دیه و تقدیمه یاورند و باز برای بازگشت نمودن بسحل مأموریت خود تقدیمه قابلی باو بدهند. سیم اسناد مالیاتی را از آنها بگیرد

دمرجه بتواند بواسطه تعمیل اضافه مالباتها و تیولات وغیره بار آنها را سنگین نماید
بعنی بار دوشن مالبیت دعندگان را زیاد نماید . چهارم که تابک اندازه نوعی شرده
میشود این است که از حکام سند بکرید خرج تراشی نکند و وجوده را بصدق خزانه
داری که در تحت نظر مسیونور بلجیکی است تمرکز دهد .

بدبیهی است ظل‌السلطان بکی از اشخاصی است که عین‌الدوله برای
استفاده کردن از تمول سرشلار او یعنی از دیگران انتظار دارد ابهم تا آنجا که مسکن
است خست بخرج می‌دهد و دست آخر با کمال مخالفت که ظاهرآ نآقا نجفی بروز
می‌دهد برای پیشرفت کار خود سر آبا اوساخته نزد دولت ازاو توسعه مینهاد . در صورتی که
اوائل درودش بهتران علی‌در مجلس ازاو بدملکوبید و نمام فته و فداد اصفهان را باو
نیت می‌دهد و در عین حل محروم‌انه بی‌پیام می‌دهد که بدگوئی من از شما برای
ایشت که دولتیان تصور نکند ما با هم ساخته‌ایم و بالاخره اصلاح کار شما بدست من
خواهد شد معلوم است اهل‌دبیان زبان بکدیگر را بهتر میدانند و هم‌دیگر را بهتر می‌شناسند
و اطمینان دارند این بدگویی‌ای ظاهری باسas اتحاد و ارباط آنها خللی نمی‌ساند .

خلاصه اشخاصی که انتظار داشتند دولت اجازه نمود آقانجفی دیگر با اصفهان
برگرد و تصور می‌کردند حکومت اصفهان ظل‌السلطان هم بایان باشه است و دیگر
با اصفهان بازگشت نخواهد کرد و هم از کدورت این دونفر با بکدیگر می‌شود برای
دفع شر آنها از سر مردم اصفهان استفاده نمود بکوقت خبردار می‌شوند که ظل‌السلطان
واسطه اصلاح کار آقا نجفی است در نزد دولت دیگری برادر وار دست هم‌دیگر را
کرفته با اصفهان می‌روند و بهمان کارها که انتقال داشته‌اند مشغول می‌گردند .

در این آمدن ظل‌السلطان بهتران با وقایع گذشته که در فصل ۴۲ نوشته شد
بخدم از ظل‌السلطان ملاقات نمی‌کند خصوصاً که عالی‌المراج است و ازدوا اختیار نموده
نکارنده هم ازاو دزیری مینماید تا این‌وقت که معحق می‌شود او و آقانجفی با بکدیگر
ساخته و بقول عوام روی هم ریخته‌اند و متفق‌اروانه اصفهان می‌شوند بخیال می‌فند برای
آسایش برادرم در اصفهان و جلوگیری از اخلال در امور معاش خانواده با ظل‌السلطان
بطاهر از در مالتم در آبیم ظل‌السلطان هم بواسطه این‌که خواهرزادگان او با او

طرف هستند و با خانواده ما مربوط می‌باشد مبادا در غیاب او بتوانند از دشمنی ما با ظل‌السلطان استفاده نمایند مایل شده است طرح آتشی ریخته شود بهر و سیله هست اباب اینکار فراهم شده آمد و رفته حاصل مینود صورت ظاهری محفوظ می‌گردد نگارنده دربیکی دو ملاقات خصوصی که بالا می‌گرد آنچه را در دل دارد بالو می‌گوید و خارتهای هادی و معنوی که بخانواده ملار اینده است همه را یملاً حظه بلا شرح مینهند ظل‌السلطان تصدیق کرده مینحو اهد بگوید دشمنی امین‌السلطان با من و حمایت نمودن او از شما سبب شد که این خدمات برخانواده شما وارد گشت حالا که او از میان رفه است من حاضر مگنسته ها را نلایی نمایم خلاصه ظل‌السلطان نمهد می‌گنند که دست از دشمنی کننده خلاصهای را که وارد آورده است تلافی نماید.

ظل‌السلطان آقا میرزا مهدی برادر سیم مرا که دارای اخلاق پسندیده و شخص فاضل ادبی است و مدنی است بواسطه دشمنی ظل‌السلطان در تهران مانده باصفهان برمی‌گرداشد و در بازگشت خودش باصفهان با برادر بزرگتر من اظهار مهر بانی مینماید ولکن کجا تلافی می‌گنند این اظهار مهر بانی‌ها خارت بسیار را که بدست این شخص و همسنائش بخانواده ما رسیده است.

وهم در ماه ربیع الاول ۱۳۲۶ میرزا علیخان امین‌الدوله در گوش لشنتی رشت با یک عالم اندوه از دار دنا میرود ابرانیان عموماً معارفیان خصوصاً از قدان او تأثیر می‌گرددند.

واما اوضاع معارف در این ایام نه از شورای معارف کاری ساخته می‌شود و نه از وزارت علوم و نه بررسی و کوشش نگارنده اتری مترتب می‌گردد و عدمه این است که بواسطه اغتناش امر مالیه دولت حقوق ارباب حقوق چند ماه تأخیر شده کرو و نعمان می‌باید مختصر مساعدتی راهم که دولت بمعارف جدید می‌گنند موقع نیرسد و این موجب اختلال امور مدارس و دلسردی کارکنان امور معارف است خصوصاً که بواسطه برداز مر من و بادر مملکت و جنگ روس و ژاپون که شرح هر دو قضیه داخلی و خارجی را در فصله ۴ خواهید خواند بر اختلال امور مالی مملکت افزوده می‌شود و مخصوصاً رشته انتظام امور مدارس بکی بواسطه اختلال مالیه و دیگر بواسطه بلای ناگهانی گسته می‌گردد.

ابنک میخواهم در موضوع مدارس قدیم مملکت و نظریات و اقدامات خودترحی
بنویسم وضع طلاب علوم دینی در این مملکت بسیار بد شده است و صورت ناپسندی
بخود گرفته تمام مدارس منعی که بیشتر آنها دارای موقوفات و بعضی از آنها موقوفه
بسیار دارد پر است از طلاب و طلبه کسی را گویند که عملاً سفید یا سیاهی بر سر قبا و
ردانی در برابر داغل دیدیکی از مدارس منعی مکانی داشته باشد نه سواد داشتن شرط
طلبه بودن است و نه بدبانت بودن بیاری از دهایان تبل بشیر آمده در سلک طلاب
در آمده از موقوفات مدارس امرار معاش مینمایند یعنی مختصر سوانح تحصیل میکنند
و روزها بعلمی اطفال و نوکری خانه بزرگان برابرده شهادت مدرسه ییز توکرده از
موقوفه مدرسه استفاده مینمایند شهریان هم برای استفاده نمودن از موقوفات
در مدارس حجره تحصیل مینمایند چه محصل باشند و چه نباشند گاه میشود یک شخص
در تمام مدت عمر بعنوان طلبکی در مدرسه حجره دارد و چون از دنیا میرود حجره
میزبور بضمیمه سهم او از موقوفه ماتند میراث پسرش میرسد شاید روحیت آن بسر
داناآ و اختیاراً باطله بودن مناسب نداشت باشد لیکن بلباس طلبکی در میآید برای
اینکه وظیفه قطع شود و حجره از دست نزود داین مفسدہ البته در مدرسه های بزرگ
که حجره های عالی و موقوفه زیاد دارد بیشتر دیده میشود ماتند مدرسه چهار با غ
اصفهان که یکی از بزرگتر آثار عهد صفویه است و در سنه ۱۱۲۰ قمری بناده است
و مدرسه صد اصفهان که حاجی محمد حسین خان صد اصفهانی در زمان سلطنت
فتحعلیشاه قاجار بنادر کرده و مدرسه خان مردمی تهران که هم در آن زمان بتوسط
محمد حبینخان مردمی بناده و مدرسه سپهسالار تهران که بتوسط میرزا حبینخان
سپهسالار قزوینی در زمان سلطنت ناصر الدین شاه تأسیس گشته و بنامی نامیده شده.
تولیت مدارس دینی هم باستانی مدرسه ناصری که با بنی شاه وقت است دد
خانواده های روحانیین بمیراث میگردد و متولیان اغلب از حبیف و میل نمودن، مال موقوفه
در بیخ نمیدارند طلاب مدارس مزبور همچنان که گفتیم چون اغلب اهلیت ندارند از این
سبب بمختصر حقوقی که با آنها میرسد قانع شده بتجلویزات متولیان اعتراض نمینمایند.
با این سبب عنوان تحصیل علم و تکمیل نفوس از میان رفته بسیاری از ارادل و ارباش

در لباس طلبکی در آمده همه کار میگشتند نیاز تحصیل همه جز دارند غیر از دیانت و اخلاق اگر محدودی محصل و مهندبالا اخلاق هم در میانه یدا شود در اقلیت واقع و در زوابای خمول از شر نااھلان خود را دور نگاه میدارند.

طلب نمایان شرور یشتر اطراف روحانی زادگان بی سواد جمع شده بازار ریاست و شرارت آنها را رونق میدهند از این جهت نوع روحانی و طلب علوم دینی در انظار عامه خوار و ذلیل شده مورد هیچ گونه تقدیس و احترام واقع نیگرددند خاصه در شهر اصفهان که با قضاۓ میباشد و بواسطه ارخا، عنان نمودن حکومت محل از روحانی نمایان و اطراف این طلاق کار مبرغصی و فراشی نموده بر تفریح خلق از نوع خود میافزایند.

رؤسای روحانی هم در همه جای مملکت دو طابقه اندیان طابقه اشخاص متدينین بی غرض طالب آخرت و معرفت از دینا بدیهی است آنها را با شرارت و اشرار ارتبااطی نمیباشد و اغلب در زوابای گمنی بحال و کار خود مشغولند.

طابقه دوم متدبیان امور و مراجع امور جمهورند این طابقه یشتر بجمع ملل و خوشگذرانی و اشتراك مساعی بادیوانیان و ستمکاران میبردازند و هر یک برای حفظ حوزه ریاست خوبیش جمعی از طلاق نمایان را موظف ساخته اطراف خود نگاه میدارند طلاق هم مجلس درس برای آقا تشکیل میدهند در صورتیکه قیل و قل بسیار است و تحصیل نیایاب و اگر احیاناً شخص رئیس مختصر تحصیلی در قله و اصول کرده باشد همه را فراموش کرده غیر از بباب قضاوت که ناجلاست برای حفظ دکان خود رؤس ماہل آنرا در نظر داشته باشد.

بالجمله اگر بخواهم شرح حال روحانی نمایان این عصر دطلب نمایان این عهد را بنویسم کتاب بزرگی خواهد شد و چنان تصور مینمایم که همین مختصر که نوشتند شد بضمیمه آنچه در ادامه این کتاب نوشته شده برای آنکه نمونه‌هی از اوضاع داحوال این دو طابقه باشد کافی خواهد بود.

چند سال است نگارنده میخواهد بکی از مدارس تهران را انتخاب کرده بتدرج محصلین آنجا را با شخصی طلاق علم متدين و خوش اخلاق منحصر نمایم و سالی

یکمرتبه از تحصیلات آنها لفغان شده پس از تکمیل تحصیلات بمناغل روحانی اشتغال باشد و از محصلین مدارس جدید هر کدام بخواهد بشغل روحانیت پردازند با آن مدرسه وارد گردند تا آن مدرسه سرمشق سایر مدارس دینی بگردد و رفاقت همه اصلاح شود تصور می‌کردم صلاحیت دارترین مدارس برای اینکلار مدرسه سپهalar ناصری باشد که چون تولیتش باشه است و از طرف پادشاه غالباً یکی از رجال متدين را گنار می‌شود شاید بشود اورا وادار کرد نظریلت اصلاح خواهانه را در آن مدرسه بوضع اجرا، بگذارد.

در این وقت که تولیت مدرسه مزبور از طرف مظفر الدین شاه بیرون سبد علیخان موافق الملك مندوقدار همایونی را گنار شده و ادرانیام بنای مدرسه که مدته بتعوین افتاده سعی بلیغ مینماید مصمم می‌شوم مقصد دیرینه خود را بالشخص مزبور بیان گذارد، بلکه اورا برای انجام مقصد حاضر نمایم.

مدرسه ناصری چنانکه گفته شد از مؤسسات میرزا حبیخان سپهalar است در ایام ریاست و صدارت خود این بنای عالی را که در قرنی اخیر کثیر مثل و ماند دارد تأسیس نموده در سنه ۱۲۹۷ هجری که نگارنده تهران آمده بخراسان میرفتم اساس قسمت غربی آن بنلا را بگذاردند و مبتدیم عمق پایه ها از بلندی دیوارها که بعد ساخته شد کثیر بنظر نیامد باز، مزبور موقوفه بسیار برای آن مقرر کرده وقف نامه مفصل تنظیم و در کتبه مدرسه نوشته شده است و نا این تاریخ تمام فصول وقف نامه مجری نگشته است.

مدرسه ناصری کتابخانه مفصلی دارد مشتمل بر کتابهای فارسی و عربی تازه و کهنه بسیار در سنه ۱۳۰۷ هجری که نگارنده مجدداً تهران می‌آیم ریاست مدرسه بایحی خان مثیرالدوله برادر سپهalar است ببلشنرت احمد علیخان رئیس مزبور بنایی ناتمام مدرسه را قریب الاتمام می‌لازد و کتابخانه را که بایر مانده بود دایر می‌گرداشد بعد از مردن بیحی خان مثیرالدوله یکی از خلوتیان شاه امین همایون از طرف شاه به نیابت تولیت منصب و قسمی از ناتمامهای مدرسه بدت او باتمام میرسد وامر تدبیس مدرسه و املعت مسجد آن حاجی میرزا ابوالفضل کلاتری که از علمای

نهران است و سالها در سامره نزد حاجی میرزا حسن شیرازی تحصیل کرده و اگذار
میشود او طلاب مدرسه را زباد، امر تحصیل آنها را تا یک درجه منظم میگرداند در
سلطنت مظفر الدین شاه چنانکه نوته شد نیابت نولیت بعونق الملك داده میشود
نکلنده برای اجرای مقصد خود بامونق الملك داخل مذاکره شده باومیگوید حالا
که شما در اتمام بنای مدرسه ناصری سعی مینماید جه بهتر که در امر تحصیلات آنجانیز
اقدامی بفرمایید خصوصاً یک قسم از شاگردان مدارس جدید هم البته در صدد تحصیل
علوم دینی برخواهد آمد از مقول و مقول و مدرسنه که صلاحیت ورود آنها را داشته
باشدنداریم جه بهتر آنکه مدرسه ناصری اختصاص بابنکاری میباشد و در آنچه جامع از هر یه مائند
جامع از هر مصدر در تهران دیده شود از نظام نامهم استفاده میشود که نظر حقیقی بانی این بنا
همین بوده است مونق الملك اظهار مساعدت مینماید بی آنکه اقدام عاجلی نموده باشد
بعد از مدتها بازار را ملاقات کرده باجرای این مقصد و جرح و تبدیل طلاب مدرسه و
قرار دادن مجلس امتحان برای آنها ترغیب کرده بلو میگویند نه مونق الملكی نه
مندوقداری شاه نه ریاست مدرسه ناصری هیچیک نمیتواند نام بیک شمارا باقی بگذارد
مگر آنکه مدرسه ناصری را بترتیبی که گفتم اصلاح کنید و عده انجام میگذرد تا جه
اندازه موقن گردد.

بدیهی است هر کس بخواهد باصلاح امور تحصیلی هر بیک از مدارس دینی موجود
ما خصوصاً مدرسه ناصری پیر دازد بمشکل بزرگی برخواهد خورد گفتم خصوصاً
مدرسه ناصری بلى بواسطه آنکه سکونت در این مدرسه بواسطه خوبی بنا نیکوی آب
و هوا و عنوانی که دارد بزحمت بدست اشخاص آمده و اشخاصی که این نعمت را بدبست
آورده اند وسائل زیاد داشته اند برای ازدست ندادن مکان خود نیز همان
وسائل وسائل را بکار باندازند در این صورت مشکل مزبور در این مدرسه بیشتر از
سایر مدارس است در اینصورت بنایب التولیه کنوئی مدرسه ناصری حق باید داد که
تواند در شروع باصلاح درس مدرسه قدم عاجلی بردارد زیرا بمحض اقدام باید دو
نلت یا سه ربع از ساکنین مدرسه را بروون و حقوق آنها را قطع نماید و باضعف دولت
و نفوذ و قدرت روحا نیان ممکن است از این راه در شهر آشوبی برباگرد این است که

نگارنده هم توقع ندارد مونت‌الملک بزودی بتواند تمام نظریات مراد اصلاحات تحصیلی مدرسه ناصری بموقع اجرا بگذارد فقط دو کار میتواند بکند. اول آنکه برای ورود اشخاص شرایطی وضع و با استخط شاه آنرا قانونی نماید. دوم برای کسانی که اکنون در مدرسه سکونت دارند عنوان امتحان سالیانه بیان یاورد تا بدینج اشخاص نا اهل وارد نشوند و نااهمان حاضر از بین بروند.

فصل چهل و پنجم احوال داخلی و اوضاع خارجه

سال ۱۳۲۲ برای نگارنده و برای مملکت سال پر منفعت و حزن‌انگیز است اما برای نگارنده جزو سب : اول آنکه بواسطه مصارف زیاد مدارس که بهده گرفته ام باتکنست که دارم بصرت شدید کر فشار میکردم و بعلاوه از سعی و کوشش خود در پیشرفت کار معارف عمومی و اصلاح مدارس موجود در فرع توافق آنها در مرکز و ولایات آثار موقتی دیده نمیشود دولتیان خود مشغولند ملتیان باین صرافتها نمیباشد و باز بعلاوه در مدارس خصوصی خود بواسطه همان نهضان مالی و توافق اخلاقی اعضا و اجزاء غالباً آنها نادرستی میشوند و مراد جاری زحمت و پرشانحالی مینمایند . سب دوم پریشانی خاطر من در این سال قدان مادر است مادری که علاقه او بمن و من باور فوق العاده بوده است.

مادر من بعد از مدتی ابتلای بمرض شدید و زمین‌گیر شدن که زندگانی برای او و پرستارانش صعب شده بود شب سه شب ششم شهر رمضان ۱۳۲۲ دارفانی را بدرو د کفته در مزار ابن بابویه قمی مدفون میکردد و مصیت او نگارنده را سر آمد پریشان و زگاریها میشود و اما برای مملکت در حالتیکه اوضاع مملکت بواسطه ضيق مالی و معروف اغراض داخلی و سیاست بازی یگانگان در هم و برهم است در حاده بزرگ داخلی و خارجی روی میهد که بر بدختیهای ملک و ملت میفزاید .

اول آنکه در این احوال خبر موحش بروز مرض و بادر کرمانشاهان میرسد و

اسباب وحشت عموم میگردد از طرف دولت طیب فرستاده میشود قرنطین میگذارند ولکن طولی نمیگذد که در همدان و ملایر و قم و کاشان و با برداز میگند و در ریع النانی ۱۳۶۲ با بته ران میگذارد ازو بامی که سابق در فصل ۱۷ نگذارند یافت هفده سال گذشته اما فجایع آن بلای عظیم هنوز از خاطرها محو نشده از این سبب اضطراب شدید ددعوم خلق پدیدار شده مردم فوج فوج تهران را گذشته بیلاقلت ملافت مینمایند.

مرض از جنوب بته ران که یشتر غربا و قرار در آن جهت متزل دارند بروز کرده بخالله جند روزگشتار زیاد مینمایند.

شورای عالی صلاف برای جند ماه تعطیل میشود مدارس عموماً بجزوان یکم بته میشود بعضی از آنها تا دو سه ماه باز نمیگردند و بین از دایر شدن مدارس در شاگردان آنها نقصان دیده میشود بواسطه تلف شدن و متواری گشتن شاگردان.

اگر چه در ممالک دارای گونه وسائل حفظ صحت در هنگام بروز امراض عمومی بازگاهی مناعده میشود که تلفات بسیار داقع میگردد سی و کوشش کارکنان اداره صحیه با تمام وسائل که در دست دارند بی ایرانی از میانند ولی مسلم است که در شهرهای ما کافیت زیاد در خانهها و در معاابر و نهرها و نایاکی آبهای آشامیدنی موجب تولید مرض های گوناگون میگردد و در موقع بروز امراض مسری برشدت وحدت آنها میافزاید.

چیزی که میان جان این مملکت رسیده هواخوش و آفتاب تابنده آن است که تایک اندازه میتواند از موجات تولید و تکثیر امراض بکاهد.

شهر تهران در نایاکی آبهای جاری از هچیک از شهرهای دیگر ایران عقب نمانده است در سرتاسر این شهریک رختشوی خانه وجود ندارد سر هر نهر آب و در هر گزند جامعه ای کهif با هر چه در بردارد در آبهای جاری شته میشود و هین آبهای بخانه ارفته بمصرف شرب مردم میرسد در این وقت هم که آب های پراز و با آشامیده میشود کسی بنگر خفظ الصحه نمیباشد و اگر محدودی از اشخاص بالخبر بخواهند گرچه فقط بجوشاندن آب مشروب خفظ صحه نمایند مورد ملامت عوام و بی خبران نمیگردد از طرف دیگر مردم عوام بعونمن هر کار بزاداری و سینه ذنی میردازند درست است

که در این قبیل مواقع یشتر باید با رواح مقدس توسل جست ولکن شبها تا صبح
دسته راه انداختن و با هبا هوی بیلار ب تمام محلات شهر گشتن و شربت و چای د قم و
وقایان عمومی استعمال کردن و با فرماد وداد عزاداری اشخاص ضعیف القلب را بخست
انداختن و از مریضان سلب راحت نمودن نه از دین شمرده میشود و نه از انصاف ولکن
دین و انصاف کجاست؟

و باید باور کردیک قسمت از نلف شدگان از دبا بواسطه دعثت و وحشت حاصل
شده از همین اوضاع مبنلا بمرمن شده بدرود زندگانی گفته اند و این درجه خلطه و
آمیزش زن و مرد کوچک و بزرگ در میان دسته ها و تعزیه خانه ها در توسعه دایبره
اشتداد مرمن مدخایت عظیم دارد ولکن کی جرأت دارد در این موضوع سخن بگوید.
رئیس بلدية تهران کریمخان مختارالسلطنه گرجه عزام است ولکن مردی
آگاه و خیرخواه میباشد و این اول دفعه است که تهران دارای بلدية شده و شخص
قابلی امور آن را متصدی گفته است این شخص خونش فطرت باعزم با اقدامات ختکی
نایبر ددگفن و دفن اموات و فراهم آوردن موجیاب تقلیل بدین ختنی مردم این شهر
میگوشد گورستان مخصوصی بوضع گورستانهای ممالک متفرقه در خارج شهر تأسیس
کرده میخواهد در آنجا را لگن نماید ولی اجل مهلت نداده در سیم جمادی الادای
۱۳۶۲ بمرمن و با بدرود زندگانی میگوید.

مختارالسلطنه در جانب غربی تهران عمارت باشکوهی ساخته و برخلاف معمول
زیر آن بنادخمه‌ی بنا کرده موقعه درب آن را مسدود نموده بدان میماند که از پیش
بخاطر میآورده در موقعی دفات خواهد یافت که برداشتن نمی‌تواند امکان بذیر نمیباشد
و دخمه مزبور قبر مؤقی از خواهد بود.

نعم مختارالسلطنه را در آن دخمه میبارند تا اوضاع شهر بحالت عادی به
گشته از آنجا بعزا این بابویه نقل داده مدفون میلازند.

خلاصه بواسطه حادنه بلای مزبور اغتشاش امور ماله مملکت و بریتانی احوال
حقوق بران دولت افزوده میشود و بلک حادنه بزرگ خارجی هم در اغتشاش امور ماله

ایران پادشاهی مینماید و آن وقوع جنگ مابین دولت بزرگ روس پادشاه کوچک
که نام زاپن در شرق اقصی است.

جندها است این دو دولت در مملکت منصور یا دزد و خورد هستند چندین هزار
نفر از دو طرف کشته شده در تمام میدانهای جنگ فتح وظفر نصیب دولت زاپن بوده
است هیچکس بلو ر نمیکرد که دولت بالاتر روس بوجود قشونی که کاربرین و
طبع ترین قشونهای دنیا تصور میشد در مقابل قشون بی نام و نشان دولت کوچکی
اینطور مغلوب و مقهور گردد اگرچه بدینه است دولت زاپن از دولتهای دشمن روس
مدد معنوی میگیرد لکن این حقیقت را باید تصدیق کرد که علم و تریت چون با
بکدیگر یوشه شد زاپن میشود و غرور و نخوت چون بهم آمیخت روس میگردد این
بلکن نام و نشان خود را بست میکند و آن بلکن از بی نام و نشان میرسد.

خلاصه گرفتاری دولت روس بکار جنگ زاپن در امور اقتصادی ایران
و نفعان مالیه عمومی ما تأثیر شدید مینماید و بر بدینختیهای این مملکت میافزاید و بلکن
ضرر معنوی فوق العاده دیگر هم ایجاد میکند و آن یعنی افتادن سیاست انگلیس
است بر سیاست روس و برهم خوردن موازنه‌هایی که در سیاست خارجی این مملکت
لازم بوده است.

انگلستان جنانکه نوته شد دو بزره سیاست خود را در سرتاسر ایران نفوذ
میمکنند و گرفتاری روس بچنگل جنگ با زاپن با او فرصت میبخند که بهتر و ییشتر
باشند سیاست خود را در این مملکت بسط داده باشند و باید دانست که عین الدوله
وزیر اعظم نظر بوعده‌ی که بناء داده بلافاصله حوادث داخلی و خارجی که همه موجب
مزید اختلال امور اقتصادی مملکت بوده است بس از گذشت ایام و بیان و جمع شدن
متفرق شدگان میگوشند گرچه بصورت سازی باشند بوعده خود دفا نمایند بلکه در
این سال بفرضه جدید نمودن محتاج نبوده باشد.

بنائیس منطق مالیه در مرکز دولابات و محدود ساختن اختیارات حکام در
وصول و ایصال مالیات و خرج تراشیهای معمول دیگر نمودن بلکن عشر از کلیه حقوق
بر آن و پیشنهاد عایدات سه ماه اول سال بعد بعایدات سال قبل دیگر فتن باره‌ی

تمدیسی‌ها از رجال متول سودتی باینکار داده جمع و خرجی ترتیب میدهند و بنظر شاه که چندان عمق ندارد میرسانند اصلاح کنندگان مالیه پرتبیب فوق میدانند هنوز کلر با اساسی نکرده‌اند با وجود این برآقدمات خود که ظاهر تبعه‌اش تبدیل جمع و خرج است مبلغات مینمایند.

بلی چیزی که آنها میتوانند با آن افتخار کنند این است که یک طرف از بند و بخشش‌های پیوسمت دی حساب شاه که پیشتر ددبهره خلوتیان و خواجه سرا بیان مبنول میکنند تا حدی جلوگیری نموده‌اند و از طرفی حساب سازی و خرج ترکش حکم را جانانکه گفته شد محدود ساخته مندوق مالیه را که ممکن است ددآته یک خزانه داری با اساس مبدل گردید بسته یک نفر اروپائی تشکیل داده در سالی که بواسطه حوادث داخلی و خارجی با تصادیلات مملکت لطمہ بزرگ رسیده بی آنکه دست بالسترا من خارجی داده کرده باشند چرخ مملکت را راه برده حقوق مردم را دیر یا زود رسانیده‌اند.

باز چند کلمه از حل و کار خود بنویسم در این سال خداوند بمن دختری می‌لحد نام او را مجده می‌گذارم بمناسبت اینکه پسر من مجده‌الدین نام دارد و اینک سه سال و کری از عمرش می‌گذرد پسر من طفل با هوشی است حرفهای بزرگ میزند دد جواب دستوال استدلآل مینماید هرچه را می‌بیند و می‌شنود دنبال دلیلش می‌گردد و این مورد حیرت است خداوند او را محفوظ دارد و مرآ توفیق عنایت نماید که حق فریست او را بتوانم ادا نمایم.

در این ایام عین‌الدوله رئیس‌الوزرای میرزا رضاخان ارفع‌الدوله را از استانبول بهران احضار مینماید ارفع‌الدوله در بحبوحه شیوع مرمن و با بهران رسیده پسر عین‌الدوله وارد می‌گردد چیزی را که نگاردنده نصور نمی‌کرده این بوده است که دشمنان من ارفع‌الدوله را هم نسبت بمن محافظه کار نموده باشند بعدی که بخواهد بهمانند رابطه او بامن نقطه بمناسبت دستان داشت است ولی بعد از مدتی که او را ملاقات می‌کنم این تغییر حال را هم از او حس می‌کنم کم کم و با تخفیف حلصل نموده مدرسه‌ها دایر می‌گردد ارفع‌الدوله هم از دیدن دستان داشت و ترقیات آن مشهوف

میشود از خدمات مجانی من در کار معارف عموماً و دستگاه دانش خصوصاً افاهه امانتان
مینماید ولی افسوس که از بین ترتیبی کاروزارت معارف و فرهنگ بودن اسباب و نقصان
مالیه و نفع اعده ای دولتیان روز بروز امور معارف جدید رو بستی نهاده سیر قهرائی
میکند بجایی که با آمدن مخبر السلطنه بهران از سفری که با تفاوت امین السلطنه نموده
است جد و جهیزیه در اصلاح کارهای مدارس با تفاوت بکدیگر مینماییم در جلوگیری از سیر
قهرائی مذبور مؤثر واقع میگردد و در اینحال وزارت معارف از جنرال قلیخان نیرالملک
اتراع دبلکه از خانواده هدایت که این وزارت سالها اختصاص با آنها داشته است بیرون
رفته بیزرا محمود خان علاوه‌الملك مفوض میگردد.

علاوه‌الملك برادر نظام‌العلمای تبریزی چنان‌که در فصل پیش و سوم نوشته شد
سفیر کیر ایران در استانبول بوده و یکی دو حکومت هم نموده و اینک وزیر علوم
میگردد خانواده علاوه‌الملك اغلب در لباس نوکری دولت داشت مقربان مظفر الدین شاه
میباشد و بهترین آنها بیزرا اسدالله خان ناظم‌الدوله میباشد.

نگارنده در اول ملاقات با وزیر علوم جدید علوم نجدانم امر روز را روز خوشبختی
معارف باید گفت یا روز بدینختی آن زیرا اگر شما اقدام کامل در اصلاح مدارس و رفع
نوافض آنها ننمایید البته روز خوشبختی خواهد بود والا راهی که میرفیم از دست بیرون
در راه دیگری هم که مرا بمقصد بر ساند بدست نماید علاوه‌الملك مرآ امیدوار میکند
و تھاضا مینماید شرح حال مدارس موجود را با نوافض آنها و طریق اصلاحش نوشه
برای او بفرستم نگارنده باین کار اقدام نموده با تضییل عملیات وزیر علوم جدید
مینشیند.

در این ایام مبانه حاج بیزرا حسن مدیر رشیده و حاج بیزرا محسنخان فرزند
مرحوم امین‌الدوله بر سر مدرسه رشیده کشمکش واقع شده بالاخره حاج بیزرا حسن
مدرسه رشیده را رها کرده مدرسه‌ئی بنام مکتب دایر مینماید تا امین‌الدوله با مدرسه
رشیده که خانه‌ملکی در جوار بارک او دارد دیگری از بهترین بادگاری‌های بدنی امین‌الدوله
مرحومات چه معامله نماید.

دهم در این ایام اخبار جنگ روس و زاپن عالم را بعیرت افکنده خصوصاً که بند بر آرتور که یکی از مهمترین بندر شرق اقصی دیگری از محکمترین نقاط حیریه بشمار است بعد از معاصره طولانی بدست ژاپونیها میافتد و جمع کثیر از لشکریان روس که سردار آنها استولن نام دارد اسیر قمرون جوان زاپن گشته اموال و ذخایر بسیار از روسها نصب زابنیان میگردد و این فتح زاپن را یکی از دول مقنن عالم ساخته نام او را در دریای دول عقبیه میبرد و از ابیت و عظمت دولت روس کاسته بشود خصوصاً بعد از غرق شدن کشتیهای دریایی بالتبک که روسها با هیاهوی بسیار آنها را دور دنبای گردانیده چنگ زاپن فرستادند و چنان بخراج مبدادند که رسیدن این کشتیهای بزرگ چنگی با آبها زاپن آن دولت داسرنگون خواهد کرد و جنگ را خانمه خواهد بختید ولی در اول تصادف کشتیهای مزبور با کشتیهای زابنی تمام امیدواری روسها بنا امیدی مبدل گشته کشتیهای مزبور در قمر دریا قرار میگرند و عالم را بچشم روسها نبره و نار میکنند عجباً در وقتی که کشتیهای روس از دریاها بزرگ عبور میکنند که بزابن بر سند در بعض جاهای از روی نخوت و غرور قایقهای ماهیگیری را هدف نبر باز ساخته قدرت و شجاعت خود را در نبرد با ماهیگیران بروز میدهند و نمیدانند طولی نمیکنند که این نخوتها این غرورها با خود آنها و کشتیایشان و هرچه دارند در قمر دریا مدفعون میگردد بدیهی است روسیه تا مدت مديدة نمیتواند خلارت مادی و معنوی که از چنگ زاپن باور رسیده جیران نماید و هم مسلم است که این صدمه را هم روسها بطور غیر مستقیم از حرف باسیاست خود انگلیها میخورند و البته همین طور که ابتلای روس باین چنگ ضرر اتصالی زیاد بایران وارد میازد از نفوذ سیاست روس هم در ایران کاسته بشود چنانکه ازیش اشده شد و برای سیاست رقب آنها میدان بازتر میگردد - خاصه سخن در اوضاع معارف بود وزارت علوم عادالملک در پنج شنبه اول نه تبا اصلاحی از مدارس جدید نکرد بلکه بواسطه بی حالی و بی اطلاعی او و دخالت دادن با شخصی نااهل در کار معارف بر مفاسد مدارس افزوده و مشکلات اصلاحات را بر زیادت کرد شورای عالی معارف که بعد از تعطیل و باتی بزحمت دائر شده بود دوباره تعطیل گشت و وجوده معارفی تأدیه نشد وزیر علوم

بعدی یحالی بر دزداد که معارفیان گفتند چون ما نصور کردیم دولت یعنی تراز نیرالملک کی رانداشت بوزارت معارف بکمال در لهذا دولت وزارت را باین شخص داد که بگوید از نیرالملک یحالف تر هم دارم.

در این احوال باز قبیه مخالفت شاه بفرنگیان یش می‌آید وزیر معارف با شاه میرود و شخصی را که هیچ منصبی باین شغل ندارد قائم مقام خود می‌بازد و آن غلام حسینخان کاشانی ملقب به صاحب اختیار است و کفیل مزبور هم باقتصای کم حالی دیگر اطلاعی از اوضاع معارف قدیم برای معارف برنمبارد و اگر یکقدم ناقص هم بر دارد بغلط و ناصحیح برداشته می‌شود اما سبب مخالفت شاه چیست؟

مظفر الدین شاه بواسطه کسالت مزاج لزوم آشاییدن آبهای معدنی را بهای کرده بلدو با میرود عین الدوله صدراعظم می‌کوشد اورا از این سفر منع نماید بعنوان اختلال امور داخلی و اغتشاش رویه دلی شاه نمی‌ذیرد دول او را بدیگر قبول نمی‌کنند شاه را بطور رسمی پذیرند و باز منصرف نشده بطور غیر رسمی میرود محمدعلی میرزا ولیعهد از تبریز به تهران آمده در غیاب شاه نائب السلطنه و دارای اختیارات نام می‌گردد.

ولیعهد بانگذارنده سابقه شناسانی دارد از خدمات معارفی مناظهار رضایت می‌کند ولی در معارف دوستی او تردید دارد و در این موضوع در آذربایجان امتحان خوبی نداده است اینست که امیدی ندارم در غیاب شاه از ازو توجیه بصلف بتود.

مظفر الدین شاه روز یکشنبه دوم شهر ربیع الاول ۱۳۲۳ ه از تهران بلدو با روانه می‌شود و محمدعلی میرزا جانشین او می‌گردد محمدعلی میرزا بعادت حکام قدیم که در ابتدای حکومت خود کاری می‌کرده‌اند که آب جسمی از خلق گرفته شود یک نفر محبوس را که متهم بقتل نفس بوده است بدون معاقمه بقتل میرساند و از هیچ‌گونه بد سلوکی نسبت به رطبه درین نمیدارد.

پنج ماه و چند روز مدت مخالفت شاه طول می‌کشد ولیعهد و کارکنان او مردم را بستوه می‌آورند بعدیکه مردم آرزو مینمایند شاه زودتر مراجعت نموده از تحت فشار تحکمات بی معنی ولیعهد خلاج گردند معارفیان هم انتظار دارند بیستند بعد از

مراجع شاه علاءالملک وزیر علوم خواهد بود یانه و اگر خواهد بود دین اوضاع اروپا در او انری کرده است که نگذارد اوضاع معارف جدید این درجه دچار هرج و مرج باشد یا نه مراجعت شاه تزدیک میشود ورود او بر روز شنبه هفتم شعبان ۱۳۶۲ مقرر میگردد شاه در سرحد استرا بینالدوله در مقابل خدماتی که در سفر بلو نموده است لقب اتابک اعظمی مبینده در ورود به ران در من شهرستان دوازده مدرسه جدید هم در شهرستان ورود شاه شرکت مینمایند چند روز بعد از ورود شاه روزی که شاه و خلوتیان او بعلالت فرح آبد بگردش میروند عندالملک فاجلار که رئیس ایل قبراست و محترمترین رجال دولت میباشد بحضور شاه میروند شاه از عندالملک احترام بیار مینماید و در موقعیکه اورا میزیدیر در حالتی که ولیعهد نیز حضور دارد شاه از عندالملک میرسد که البته در غیاب ما از حسن رفتار ولیعهد راضی بوده اید جنانکه خاطر ماهم از رفتار او خشنود است و نشان کلاه مکله جواهر خود را هم که قائم مقام جقه سلطنت است بلو مرحمت فرمودیم عندالملک که مردی است راستگو و بیلاحظه میگوید بلی کمال (صایت را از رفتار آقا) (یعنی ولیعهد) داریم خدمتی با علیحضرت نموده اند که قیمت ندارد ولیعهد میخواهد خوشحال شود عندالملک دنبال عرض خود را گرفته میگوید آقا کاری کردنده تمام اهل این مملکت دعلمیکتند خداوند صدویست سال با علیحضرت همابونی عمر بینده که خلق خدای نگرده دیگر گرفتار سو سلوک آقا با آنها نگرددند خلوتیان حاضر هرچه میخواهند نگذارند عرض عندالملک با آخر بررس و خلط بمحبت میکنند او اعتنا نگرده عرض خود را در اتفاق از عملیات ولیعهد باین زبان تمام میکند ولیعهد از خوزه خارج شده در موقع رفق عنده ایشان از حضور شاه در معتبر او استاده بود میگوید برای من زدید بشد تا از شما تلافی نمایم عندالملک میگوید من برای خدا گفتم و هرچه بمن بررس از جانب خدا خواهد بود را وی این حکایت دکتر خلبان خان اعلم الدوله طیب مخصوص شاه است.

اما اوضاع معارف بعد از مراجعت علاءالملک از فرنگستان - علاءالملک بخيال میافند اقدامی در اصلاح کار مدارس نموده باشد از این جهت دریست و یکم شعبان ۱۳۶۲ در مجلس شورای عالی معارف انجمنی کرده مدیران مدارس را دعوت مینماید

و آنرا نسبت می‌بیند که با هم سازش کند و از یکدیگر بدگویی نکنند و هم مقرر
می‌شود که این هیئت برای است وزیر علوم در مدارس گردش نموده نواص هریک را
مناهده کرده تا آنجا که ممکن باشد اصلاح نمایند و هم در صدد می‌شود کتابهای تندیسی
را بکنی نموده بهترین کتابهای موجود را اتخاب و ترویج نمایند و مؤلفین را بنویسن
کتابهای بهتری تشویق کنند علاوه‌الملک نگارنده با مخبر السلطنه الفت کرده
اورا در نوشتن بروکرام و نظام‌نامهای دخیل می‌آزاد و هرچه می‌کند از روی بی‌طمه
است که در رجل دولت وقت این صفت کمیاب است.

علاوه‌الملک در کار مدرسه فلاحت اهتمام نموده روزانه فلاحتی دایر مینماید.

علاوه‌الملک چون در قضیه گرفتاری میرزا آفاختن کرمانی و رفقای او در لستانبول
جانکه در فصل ۲۳ نکاشه شد خود را قاصر با مقصرونصور می‌کند بخیل می‌افتد
جبهانی بنماید و باین ملاحظه کتاب آینه سکندری تاریخ ایران تألیف میرزا آفاختن
را بطبع میرساند.

خلاصه بهمن اندیشه که بی‌اعتنای علاوه‌الملک مکار معارف پیش از سفر فرنگ او
کار را سنت و معارفیان را ناامید ساخته بود اقدامات بعد از مراجعت او امیدواری
می‌بیند که او بتواند مدارس جدید را از هر بابت ترقی و تعالی بدهد ولی باید دانست که
تنه خواستن وزیر علوم کافی نست و باید دولت اصلاح مدارس را که اولین دادن
بودجه کافی است فراهم سازد والا با حرف کار معارف و هیچ کار صورت نمی‌گیرد.

بالجمله در چند ماه آخر ۱۳۲۲ نگارنده دجاج گرفتارهای تازه می‌شود که
زحلت حالی و خجالی مرا بربزیادت می‌کند چه در کار معارف وچه در کارهای دیگر
که بعض آن ابتلاءها اشاره مینمایم و می‌کندم اول ابتلاء بکار مدرسه رشیده است
که میرزا محسن‌خان امین‌الدوله در کشمکش با مدیر سابق رشیده و در کشمکش با میرزا
بد‌حسن برادر مدیر حبل‌المتین و شیخ‌یحیی کشانی که مردی فاضل و اهل قلم است
نگارنده را دخیل کرده مدرسه را بین می‌بارد و می‌خواهد دو شخص سابق‌الذکر را که
هردو بلمن دوستی دارند و یکی مدیر و دیگری ناظم مدرسه است از مدرسه بیرون
نمایند نگارنده کار را شدید معوقه دخالت می‌کند بی‌آنکه راضی شود آنها خارج گردند

بلکه وسیله صلح اورا بادو شخص مزبور فراهم میآورد و مدت یکشل در اصلاح امور رشیدیه بپاس حقوقی که امین‌الدوله بر معارف دارد زحمت بسیار کشیده عاقبت‌الامر بالرفتاری از طرف محنتخان امین‌الدوله که بحق‌شناسی شباخت ندارد نکارنده از دخالت در کار رشیدیه خود را معاف میدارد و هم مجبور نمی‌شود بکارخانواده دو شخص از دوستان در گذشت‌ام یکی میرزا حسنخان شوکت و دیگری کریمخان مختارالاوطنه دخالت نموده امور آنها را اصلاح نمایم و در هر دو قبیه دچار مشکلات و زحمت حالی و خیالی بسیار گردیده زحمات من مشکور نمی‌گردد و فقط دلخوش هستم که بیازماندگان دوستانم چه حق شناس بشنند و چه حق نلشان بشون همچو آلا بش خدمت نموده و مینمایم.

ابن است حل و کلامن که از نظر خوانندگان می‌گذرد اگرچه می‌باید از شدت زحمت و مرارت خسته شده باشم خصوصاً که به تکنسی شدید هم گرفتارم ولی در این وقت که اوضاع مملکت دارد دیگر کون نمی‌شود و روزگار هیجان عقلانی ملت‌مبرس دوست میدارم باقتصای وقت قدمهای بزرگتری در راه خدمت بملک و ملت بسردارم دیگر ناروزگار چه اتفاقاً کند و در سر نوشت آتبه من چه نبت بوده باشد.

در این مقام جلد اول کتاب خود را پایان دسانیده - یاری‌الله بن‌گلشن جلد دوم می‌بردارم و از خداوند توفيق طلب مینمایم که جلد دوم را هم پایان رسانم.

جعفر

درست و مدد قیمت دیگر نداشت اما با این بدهی
لشاده شد و در کارهای خود را می‌کرد
درست گزین خدمت محض آور بگزینه هم برخوبه ارجمند
و این را بسیار عالی تقدیر نمی‌نمایم و می‌داند از این دو جهت
که مکاری خود را معرفت نمایند اما از این معرفت باید پیش از این
که خدمت بگزینه کنم این مرد عالم چونیه و صراحت زنگ می‌زنند
که این خدمت بگزینه است و این را بسیار خوب نمایند
و این خدمت بگزینه کنم این مرد عالم چونیه و صراحت زنگ می‌زنند
که این خدمت بگزینه است و این را بسیار خوب نمایند
و این خدمت بگزینه کنم این مرد عالم چونیه و صراحت زنگ می‌زنند
که این خدمت بگزینه است و این را بسیار خوب نمایند

یکی از نامه‌های عییرزا آفاخان کرمانی به مرحوم دولت‌آبادی
حاشیه خط از شیخ احمد روحی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فهرست اعلام

احنام اللطى، ميرزا محمد خان	۱۸۲	۷
۱۹۱۰۱۹۰۰۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶	۱۹۱۰۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۹۳	۵۸، ۵۷
۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶	۱۹۸	۱۸۱
۱۲۹۰۲۱۸۰۲۱۷، ۲۱۶، ۲۰۳، ۲۰۱	۱۲۹۰۲۱۸۰۲۱۷	۴۱۶، ۱۹۸
۲۲۵۰۲۲۲، ۰۲۲۳، ۰۲۲۲، ۰۲۲۱	۲۲۵۰۲۲۲	۲۲۲
۰۲۳۱۰۲۳۰، ۰۲۲۹، ۰۲۲۸، ۰۲۲۷، ۰۲۲۶	۰۲۳۱۰۲۳۰	۰۱۰۹۰۱۰۸، ۱۱۰۲
۰۲۳۹۰۲۳۷، ۰۲۳۶، ۰۲۳۲، ۰۲۳۱	۰۲۳۹۰۲۳۷، ۰۲۳۶	۰۱۲۲۰۱۲۱، ۰۱۲۱۰، ۰۱۱۲۰، ۰۱۱۳۰۱۱۰
۰۲۹۲۰۲۵۲، ۰۲۲۳	۰۲۹۲۰۲۵۲	۲۲۵، ۱۳۵
احمد طى خان	۲۲۷	۷ا بالأخان - ۱۱
اخوى، آقاسيد نصر الله	۲۲۹	آقاخان كرماني، ميرزا عبد العين خان
اخوى، حاج ميرزا بدعللى	۲۲۹	۶۲، ۶۵
اسد آبادى، سيد جمال الدين	۱۹۰، ۱۸۲، ۱۶۲	۱۲۵، ۱۲۲، ۱۰۵، ۹۹، ۶۷، ۶۶
۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱	۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱	۱۱۵۹، ۱۱۵۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۰، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳
۰۱۲۹۰۱۲۶۰۱۲۲، ۰۱۲۳، ۰۱۰۵، ۰۱۰۰	۰۱۲۹۰۱۲۶۰۱۲۲، ۰۱۲۳، ۰۱۰۵، ۰۱۰۰	۲۵۸، ۱۷۱، ۰۱۶۹، ۰۱۶۶، ۰۱۶۵، ۰۱۶۲
۰۱۶۴۰۱۶۳۰۱۶۲، ۰۱۲۲، ۰۱۲۱، ۰۱۲۰	۰۱۶۴۰۱۶۳۰۱۶۲، ۰۱۲۲، ۰۱۲۱، ۰۱۲۰	۶۶، ۵۸
۰۱۶۶، ۰۱۶۵	۰۱۶۶، ۰۱۶۵	آقاسى، حاج ميرزا
اسد آبادى همدانى، سيد صفدر	۹۱	۲۶
اسعيل خان	۲۲، ۲۲	آلپس، فیخ محلمحسن
اردبیلی، سيد اسحق	۲۵۲	آلانجى - نجفى
اردستانى، ميرزا محمد عبد	۲۵	الف
		ابن مالك ۳۰
		ابن هاشم ۲۸

امین الدوله، میرزا محسن خان	۱۲۰۹، ۳۵۴	اردکانی، ملا حبیب فاضل	۶۲-۶۲
	۲۵۸	ارفع الدوله، میرزا رضا خان (دانش)	۲۲۲
امین السلطان، علی اصرخان (اتاپک اعظم) - عدر اعظم	۱۸۹، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۲، ۹۰	۲۸۲، ۲۸۳، ۲۲۳	
۱۱۰۰، ۹۰۱، ۸۰۱، ۰۶۰، ۱۰۲، ۱۰۰		۲۹۳، ۲۹۲، ۲۸۵	
۱۱۲۰، ۱۱۱۹، ۱۱۱۸، ۱۱۱۲، ۱۱۱۲، ۱۱۱۱		۳۵۲، ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴	
۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۹، ۱۱۲۸، ۱۱۲۲		۱۳۲۹، ۱۱۹۰	ادب الدوله، محمد حبیب خان
۱۱۵۶، ۱۱۵۵، ۱۱۵۲، ۱۱۴۷، ۱۱۴۶، ۱۱۴۵		۱۳۲۹، ۱۳۲۰	ادب الدوله، محمد صفی خان
۱۱۶۹، ۱۱۶۷، ۱۱۶۵، ۱۱۶۳، ۱۱۵۸، ۱۱۵۷		۱۲۴۰، ۱۱۹۵	ادب کاشانی، میرزا غیاث الدین
۱۲۰۷، ۱۱۸۸، ۱۱۷۵، ۱۱۷۲، ۱۱۷۲، ۱۱۷۱		۱۲۲۲، ۱۲۲۰	اصفهانی، آقا ابراهیم
۱۲۱۷، ۱۲۱۴، ۱۲۱۳، ۱۲۱۱، ۱۲۰۹، ۱۲۰۸		۹۵	اصفهانی، آقا ابراهیم
۱۲۸۰، ۱۲۶۸، ۱۲۶۳، ۱۲۶۰، ۱۲۴۷، ۱۲۲۲		۱۲۰۷، ۱۱۷۲	اصفهانی، میرزا بیطشاہ، حاج میرزا حسن
۱۲۹۵، ۱۲۹۲، ۱۲۹۱، ۱۲۹۰، ۱۲۸۹، ۱۲۸۲		۱۱۷۱	اصفهانی، میرزا عبد الخالق خان
۱۳۰۱، ۱۲۰۰، ۱۲۹۹، ۱۲۹۸، ۱۲۹۷		۱۱۶۷	اصفهانی، میرزا عبدالریم
۱۳۲۰، ۱۲۱۷، ۱۲۱۶، ۱۲۱۵، ۱۲۱۲		۱۳۲۷، ۱۲۷۱	افتادالسلطنه، علی قلی خان میرزا
۱۳۲۲، ۱۲۲۶، ۱۲۲۴، ۱۲۲۲	۳۵۲	۱۲۲۷	۱۲۲۹
امین السلطان، محمد ابراهیم خان	۶۷	امدادالسلطنه، محمد حسن خان	۱۱۹۱، ۱۱۹۹
امین الدوله، میرزا اعلی خان	۱۹۵، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۶	۱۲۰۳، ۱۲۰۱	امدادالسلطنه، محمد حسن خان
۱۱۶۸، ۱۱۶۷، ۱۱۶۵، ۱۱۶۴، ۱۱۶۳		۱۲۲۶، ۱۲۱۶	اعلم الدوله ثقی، دکتر خلیل خان
۱۱۸۰، ۱۱۷۹، ۱۱۷۸، ۱۱۷۲، ۱۱۷۰، ۱۱۶۹		۱۲۰۲	افر، میرزا عبد الرحیم
۱۱۸۹، ۱۱۸۷، ۱۱۸۶، ۱۱۸۳، ۱۱۸۲، ۱۱۸۱		۱۲۱۰	افضل الملک کرمانی، شیخ محمود
۱۲۰۶، ۱۲۰۵، ۱۲۰۴، ۱۲۰۰، ۱۱۹۹، ۱۱۹۶		۱۱۶۶	افغانی، سردار اسکندرخان احمد
۱۲۱۲، ۱۲۱۱، ۱۲۱۰، ۱۲۰۹، ۱۲۰۸، ۱۲۰۷		۱۱۴۹	امیر الامر
۱۲۱۹، ۱۲۱۷، ۱۲۱۶، ۱۲۱۵، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳		۱۱۵۱، ۱۱۵۰	امیر بهادر جنگ، حسین پاشا خان
۱۲۲۱، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۸، ۱۲۲۶	۳۵۲	۱۱۵۰	امیر خان سردار، وجیہۃ میرزا
۱۲۲۶، ۱۲۲۵، ۱۲۲۴، ۱۲۲۳	۳۵۲	۲۱۸	امیر سهام الدین خان
امیر نظام، حسن طی خان	۱۲۷	۲۱۸، ۱۲۱	امیر نظام، حسن طی خان
امیر نظام، میرزا تقی خان	۱۴۵	۱۲۷	امیر نظام، میرزا تقی خان
۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵		۱۴۵، ۱۲۸، ۱۲۷	امیر نظام، میرزا تقی خان
۱۹۲، ۱۱۷۲، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۱	۱۹۸	۱۲۶	

امین الشرب ثانی، حاج حسین آقا	۱۹۲، ۲۰۱، ۱۹۲	تبریزی، طاهر	۱۰۲
تبریزی، میرزا امین	۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶	۰، ۲۵۰، ۲۵۶	۲۰۳
تفنازانی،	۲۹۲، ۲۹۳	۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۵	۲۰۷
امین الملک، میرزا اسماعیل خان	۱۲۳، ۱۲۵	۱۲۱، ۱۲۰	۱۲۰
تفرشی، آقا سیدعلی اکبر	۱۲۱	۱۲۶، ۱۲۱	۱۲۶
	۲۵۸	۱۲۵، ۲۵۹	
تفرشی، میرزا شکرالله خان — مترجم اللوله	۱۱۰، ۱۰۷		
انصاری شوستری، حاج فتح مرتضی	۲۲۵، ۲۵۰	۰، ۲۳۳، ۱۵۳	۱۳۱، ۲۶
غلیسی، حاج محمد علی خان	۱۵۳	۰، ۲۲۴	
امروالی، ملام محمد	۲۵۰، ۲۵۶	۰، ۱۰۷	
ابوبخان، امیر	۹۱	۰، ۱۱۰	
امام جمعه، (میرزا ذین العابدین)	۱۱۱، ۱۲۸	۰، ۱۲۰	۱۲۲
	۲۲۳، ۲۳۷	۰، ۱۰۷	
ج			
جنرالی خان	۴۷	امروالی، حبین خان	۱۲۸۲، ۰، ۲۹۱، ۰، ۲۹۲، ۰، ۲۹۳
جلال اللوله	۳۱۷		۰، ۲۹۵
جلووه، میرزا ابوالحسن	۱۲۰، ۱۱۲، ۰، ۱۵۸		
جواهری بزاده های اصفهانی، حبیدیک	۹۹		
جهانسوز میرزا	۱۵۶، ۰، ۱۵۶	ب	
جوانسیر	۷۱	بحر الطوم، سیدحسین	۷۹
		بختاری، حاجی علی قلی خان (پر تیپ)	۱۸۶
ج			
جاووش، ملا کاظم	۶۲	بلخی، سید برهان الدین	۹۹
چهارسوقی، میرزا محمد بالغ	۸۶	بهبهانی، سیدعبدالله	۰، ۱۰۹، ۰، ۱۲۶، ۰، ۱۲۶
			۰، ۲۳۲، ۰، ۲۳۳
ح			
حافظ	۶۲، ۰، ۱۷	پرتو، میرزا آلاجان	۶۳
حامی السلطنه (سلطان مراد میرزا)	۰، ۳۶	پرورش، میرزا علی محلستان	۰، ۰۰۰
حسین علی خان	۲۷۶		
حکاک، آقا سیدعلی	۵۶		
حکیم، آقا علی	۵۸	ت	
حکیم الملک، میرزا محمود خان	۰، ۱۵۱، ۰، ۲۱۰	تبریزی، حاج علی	۹۱، ۰، ۸۲
۰، ۲۱۸، ۰، ۲۱۹، ۰، ۲۶۳		تبریزی، حاج میر محمد علی	۰، ۱۹۰، ۰، ۱۹۲
حکیم الهی، میرزا ائمـ الدین	۰، ۲۶۵		۰، ۱۹۷

دولت آبادی، هادی ۱۱۵، ۶۹، ۱۱ ۲۲۴، ۱۱۵
دولت آبادی، یحیی ۱۱، ۱۸۱، ۱۸۹ ۲۹۲، ۰۲۱

حکیم گلزاری، آقامبدعلی ۲۲۳، ۲۲۲
حیب طیب، (میرزا) ۱۱۷، ۱۱۵
حسین (میر) ۵۶
حسین (ملا) ۱۶، ۱۵

ذکاءالملک - فروغی

خ

خازن اندرس ۱۰۱

خیرالملک، حاج میرزا حسن خان ۱۶۲، ۹۹ ۱۶۲

خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم

۰۲۷، ۰۸۱، ۰۱۲۲، ۰۱۳۵، ۰۳۲۲ ۰۲۷

۳۲۹

خراسانی، میرزا محمد ۱۴

خرفانی، آقامبد اسدآفه ۱۰۸، ۰۵۹

خزانه، سیدجواد ۲۲۶

خطحالی، آقا سید جلیل ۲۴۹

خوانساری، ملا عبدالله ۱۶

خوانساری، میرزا محمود ۱۶

خوش نوبس، میرزا غلام رضا ۵۸

خطبل (میرزا) ۳۲۲

د

دامغانی، سیدمهدي ۲۵۲

دیرالملک، میرزا نصر الله خان ۳۳۲

دزفولی، ملا حسین ۳۱، ۰۳۰

دمغان اصفهانی، میرزا حیب ۱۸۱، ۰۱۵۹

دولت آبادی، آقامیرزا احمد ۱۱۸، ۰۸۵، ۰۶۹

دولت آبادی، میرزا علی محمد ۶۹

دولت آبادی، میرزا مهدی ۳۲۲، ۰۶۹

دولت آبادی، مجدد الدین ۲۵۳

دولت آبادی، مجده بیه ۳۵۳

رشاد، محمد ۱۶۲
رشتی اصفهانی، حاج سید اسدآفه ۰۳۱، ۷۹
رشتی، حاج سبلمحمد بالغ ۰۲۷، ۰۲۷
رشتی، حاج میرزا حیب آفه ۰۲۵، ۰۲۶، ۰۲۷ ۰۷۹
رشتی، محمد کاظم خان ۱۹۵
رشته، میرزا حسن ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶ ۰۲۲۳، ۰۱۸۶
رشته، ۰۳۱۲، ۰۲۵۴
رشیدخان ۱۲۲
رشیدمحمد (امیر نجد) ۷۴
رضا پاشا ۹۹
رضاقلی خان ۰۳۰۲، ۰۳۰۹، ۰۳۲۰، ۰۳۲۱
رضا، ۰۳۲۲، ۰۳۲۳، ۰۳۲۷
ربيع اصفهانی، حاج میرزا ۸۲
ربيع نظری، شیخ محمد ۱۹۵
رکن الدوله، محمد تقی میرزا ۲۱
روحی، افضل المللک ۱۶۱، ۰۱۳۰
روحی، شیخ احمد ۰۶۷، ۰۹۹، ۰۱۲۹، ۰۱۲۰
روحی، ۰۱۶۱، ۰۱۶۲، ۰۱۶۶
رباضی فجر، علی خان ۲۶۰
ربیس التجار خراسانی، آقا رضا ۰۲۲۹، ۰۲۵۶
روحی (شیخ ابوالقاسم) ۰۱۳۰، ۰۱۳۱، ۰۱۶۱، ۰۱۶۵

ثربت کاشانی، حاج فیض مهلهی ۲۱۶، ۱۹۸

۲۷۱، ۲۲۲، ۲۱۸
 فیض السلطنه سلطنه منصور میرزا ۲۷۲
 ذکرہ السلطنه ۱۳۹
 فیض الطماهی خدا رب آبادی ۳۰۴، ۳۰۲، ۳۰۰
 شبلد ۱
 ذوقتری، آلام سلطنه ۱۲۰
 ذوقتری، حاج سید عبدالحسین ۳۲
 ۳۴۰، ۳۳۰، ۳۲۰، ۳۱
 ذوقتری، حاج فیض جنر ۲۳
 ذوقتری، سید محمد ۲۳
 ذوقتری، قاسم نورانی ۱۱
 ذوقتری، میرزا حسن خان ۳۵۹، ۱۸۶
 فیض الرئیس میرزا ۹۹
 پیغمبر گر، استاد ملادر رضا ۵۸
 شیرازی، آقا سید محسن → نقیب السادات
 شیرازی، آقا میرزا محمد تقی ۱۳۴، ۷۶، ۲۷
 شیرازی، حاج میرزا اسماعیل ۲۷
 شیرازی حاج میرزا حسن ۱۷۷، ۲۷، ۲۶، ۲۵
 ۱۰۸، ۱۰۷، ۹۳، ۸۰، ۷۹، ۷۷، ۷۶
 ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۱۱، ۱۱۰
 ۳۴۸، ۲۵۳، ۱۳۷، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۳
 شیرازی، میرزا سیفیان خان ۸۸
 شیرعلی، امیر ۹۱

ص

صاحب اختیار → کاشانی، خلام حبین خان
 صدر اصفهانی، حاج سید اسماعیل ۱۲۷
 ۱۲۲
 صدر اصفهانی، حاج محمد حبین خان ۱۵، ۱۵۱
 ۳۴۵، ۳۶
 صدر اعظم، محمد حبین خان ۱۵۱

ز

زخم الدوله، میرزا مهلهی خان ۳۰۱، ۳۰۲

ساغر، میرزا ابراهیم ۶۲
 سامانی، دهخان ۶۲
 سامانی، عمان ۶۳
 سپهالار تروینی، میرزا حسین خان ۱۴۵، ۱۴۲
 ۳۲۷، ۳۲۵، ۱۱۰، ۱۱۱
 سپهالار، وجیه‌آقہ میرزا ۱۷۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱
 ۳۱۶
 سردار مکرم → سوادکوهی
 سید الطماهی، آقا میرزا ابراهیم ۱۴۴، ۱۴۳
 ۳۱۲، ۲۵۶
 سلطان حبیب ۹۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۳
 ۱۶۲، ۱۶۶
 سوادکوهی، میرزا کریم خان ۱۸۵، ۱۸۴
 ۱۸۶، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۶۲، ۲۰۳، ۲۶۳
 ۳۰۱، ۲۶۵
 سیاح محلانی، حاج میرزا محمد علی ۱۲۲
 ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸
 سید مرتضی ۲۲۷، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۵
 سیف الملک → سپهالار (وجیه‌آقہ میرزا)
 سید جمال الدین → اسد آبادی
 سلطی ۱۷، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۶۲
 سیفیان خان (میرزا) ۲۶۸
 سید محسن (میرزا) ۳۵۸
 سردار اسد بختیاری → بختیاری

ش

شرایانی، ملام محمد ۳۲۲، ۱۳۲
 شریعت‌دار ۳۳۶

عبدالکریم (شيخ)	٧٦٠٧٥	صدرالدوله اصفهانی (حاج)	١٥١
جلده، شیخ محمد	٩٢	صدرالسلطنه نوری، حسین کلی خان	١٨٦
عیداوه (شيخ)	٢٥	صدرالعلماء، آفاسبلیر نفسی	٢٣٠٤٢
عرالی، آخوندعلاءالحلی	٢٧	منبعالدوله ١٥٦	١٧٣١٥٦
وزرتالدوله	٣٢٨	صدواز شیرازی سلا	١١٣
صاریحاج بد محمد	٢٣٢	ط	
صدرالدوله ١٥٠	١٥٠	طباطبائی، آلاسینصادق	٢٥٣٠٤٢
صدرالملک طلاجار	٣٥٧	طباطبائی تبریزی (علامه الملک)	١٦٣ ، ١٦٢
علامه الملک سه طباطبائی		طباطبائی سید سعد	٢٥٨٠٣٥٧ ، ٣٥٥٠٣٥٤ ، ١٦٤
علی باشا ٩٢		طباطبائی سید محمد	٢٦٥ ، ٢٦٤٠٢٦٣٠٢٥٣
علی محمد (حاج میرزا)	٨١	طیبخراسانی، میرزا عبد الله	١٢٦
علی مرادخان ٢٠		طهرانی، شیخ هادی	٨٠
عیادالدوله ٢١٨٠١٨٦١٢		طهرانی، حاج میرزا حسین	٣٢٢ ، ١٣٥ ، ١٣٤
عثماںمیرزا ٦٣		ظ	
عیسی خان خواجه ١٢٠		ظلالسلطان، شاهزاده مسعود میرزا	
عینالدوله، عبد العجیب میرزا ١٥١ ، ١٥٠		٣٢٤٠٣٢٣٠٣٢٠٢١٠٢٠ ، ٣٩٠٣٧	
١٦٧ ، ١٦٨ ، ١٦٩ ، ١٧٩		١٦٨ ، ٦٦١٦	
٣٢٥٠٣١٧٣١٦		١١٢ ، ١١٢٠١١١٤٩ ، ٤٩٠٤٨	
٣٥٢ ، ٣٢٣٠٣٢٢		٤٤٠٤٨٠٤٧٠٤٨	
٣٣٧٠٣٣٢		١٢٢ ، ١٢١٠١٢٠ ، ١١٩ ، ١١٨٠١١٧	
٣٥٢ ، ٣٥٢		١٢٢ ، ١٢١٠١٢٠ ، ١١٩ ، ١١٨٠١١٧	
٣٥٢ ، ٣٥٢		١٧٦ ، ١٧٥ ، ١٧٤ ، ١٧٣ ، ١٧٢ ، ١٧٢	
٣٣٧٠٣٣٢		٢٢١ ، ٣٢٠ ، ٣١٩٠٣١٧ ، ٣٩٦ ، ٢٣١	
٣٣٧٠٣٣٢		٣٢٤٠٣٢٣٠٣٢٢	
٣٣٧٠٣٣٢		٣٢٤٠٣٢٣٠٣٢٢	
عیاس (ملا) ١٨٤١٢		ع	
عبدالحسین خان (میرزا) سه آلاخان کرمانی		عیاس کلی خان ٢١٠٢٠	
عبدالکریم (میرزا) ١١		عبدالرب آهادی، شیخ مهدی ٢١٨٠٢١٦ ، ١٩٠	
علی (شيخ میرزا) ١٢٢		عبدالرحیم خان، ٦٦	
غ		عبدالحید ٩٨	
غارت، امام‌قلی خان ٥٧		عبدالکریم بیک ٩٩	
غلام پیشخدمت، مرتفعی خان ٢٥٦			
ف			
فتحیخان، صاحبدیوان (میرزا) ١١٢٧ ، ٩١			

ک	کرمانی، میرزا محمد ۲۳۵	کرمانی، میرزا محمد ۱۶۷	کرمانی، میرزا محمد ۱۴۷	کرمانی، میرزا محمد ۱۲۷
گ	گرجی، لاچین خان ۸۹	گرجی، لاچین خان ۸۰	گرجی، لاچین خان ۷۰	گرجی، لاچین خان ۵۰
ل	لاریجانی، حاج میرمحمد علی ۲۲۹	لاریجانی، حاج میرمحمد علی ۲۰۱	لاریجانی، حاج میرمحمد علی ۱۸۰	لاریجانی، حاج میرمحمد علی ۱۵۰
م	مازندرانی، شیخ زین العابدین ۷۸	مازندرانی، شیخ زین العابدین ۶۰	مازندرانی، شیخ زین العابدین ۴۰	مازندرانی، شیخ زین العابدین ۲۰
ن	نماینده اسلامی، میرزا محمد ۲۲۹	نماینده اسلامی، میرزا محمد ۲۰۱	نماینده اسلامی، میرزا محمد ۱۸۰	نماینده اسلامی، میرزا محمد ۱۵۰
ف	فخری، میرزا محمد علی خان ۱۰۰	فخری، میرزا محمد علی خان ۸۰	فخری، میرزا محمد علی خان ۶۰	فخری، میرزا محمد علی خان ۴۰
ق	قاجار فرزاد باخ، غلام علی خان ۵۵	قاجار فرزاد باخ، غلام علی خان ۴۰	قاجار فرزاد باخ، غلام علی خان ۲۰	قاجار فرزاد باخ، غلام علی خان ۱۰
ش	شجر، خانبا باخان ۲۹۱	شجر، خانبا باخان ۲۸۹	شجر، خانبا باخان ۲۷۹	شجر، خانبا باخان ۲۶۹
ک	کاشانی، سید جلال الدین ۲۰۰	کاشانی، سید جلال الدین ۱۸۰	کاشانی، سید جلال الدین ۱۶۰	کاشانی، سید جلال الدین ۱۴۰
ه	کاظمی، شیخ محمدحسین خان ۳۵۶	کاظمی، شیخ محمدحسین خان ۳۳۶	کاظمی، شیخ محمدحسین خان ۳۱۶	کاظمی، شیخ محمدحسین خان ۲۹۶
و	کامران میرزا — نائب السلطنه ۱۳۹	کامران میرزا — نائب السلطنه ۱۳۷	کامران میرزا — نائب السلطنه ۱۳۵	کامران میرزا — نائب السلطنه ۱۳۳
ز	کازرونی، حاج محمدحسن ۸۲	کازرونی، حاج محمدحسن ۷۹	کازرونی، حاج محمدحسن ۷۰	کازرونی، حاج محمدحسن ۶۰
ب	کرمانی، میرزا محمد کریم خان ۱۳۹	کرمانی، میرزا محمد کریم خان ۱۳۷	کرمانی، میرزا محمد کریم خان ۱۳۵	کرمانی، میرزا محمد کریم خان ۱۳۳

ناصر الدين ميرزا	٢١٠	ملك الشرا، ميرزا على اصرخان	٣٠٩
ناصر الملك	١٧٩	ملکم خان	٤٢٦
ناظم الدولة ميرزا اسد اضخان	٢٥٢	٢٤٧، ٥٨، ٥٧، ٤٧٠٤٦	١٢٣
ناظم الطباء كرماني، ميرزا اعلى اكبر خان	١٩٨	ملك المتكلمين	٦٢
ناظم العلوم، علي خان	١٨٢	ستمن الدولة، ميرزا مهدي خان	١٨٨
ناظم العلوم، علي خان	١٩٢	١٩١	
ناظم العلوم، علي خان	١٨٩	٢٢٥	٢٢٧، ٢٢٩، ٢٢١
ناظم العلوم، علي خان	١٩٣	٢٢٩	٢٢٠
نائب السلطه، كلران ميرزا	٣٧١	٢٣٢	٢٣٤، ٢٣٦
نائب السلطه، كلران ميرزا	١٠٠	٢٣٦	٢٣٤
نائب السلطه، كلران ميرزا	١١٩	٢٩٦	٢٩٥، ٢٩٣
نجم حاج محمد على	١١٠	شتادي بزدي، شيخ محمد	٦٢، ٦٣
نجم الدين شاه	٢١٧	منظن الملك ميرزا حسن خان	٣٠٩
نجم الدين شاه	٢١٦	شوجيرى	٢١٢
نجم الدين شاه	٢١٥	مؤذن الانطاء	٢٢٥، ٢١٦
نجم الدين شاه	٢١٩	سوتن الملك	٣٤٨، ٣٤٧
نجم الدين شاه	٢١٦	سید على خانى	٣٤٩
نجم الدين شاه	٢١٥	مهنس السالك	٣٠٢، ٢١٨
نجم الدين شاه	٢١٤	مير عاد	٥
نجم الدين شاه	٢١٣	مهنس باشي، ميرزا اعباس خان	١٨٩
نجم الدين شاه	٢١٢	مهنس، ميرزا عبد الرزاق خان	٣١٢
نجم آبادى، شيخ هادى	٥٩	محمد جفر (آخوند، ملا)	٦٧
نجم آبادى، شيخ هادى	٥٨	محمد حسين (مير)	٣٨
نجم آبادى، شيخ هادى	٥٧	محمد (ملا) (سيو)	٢٠٥
نظام الطباء، حسين قل خان مالي	٢١١	ملارجب، صادق	٤٢
نظام الطباء، حسين قل خان مالي	٢١٨		
نظام الطباء	١٥١	ن	
نظام الملك نورى، ميرزا اكتلم خان	١٧٣	ناصي بروجردى، حاج محمد اسميل	١٩٧
نظم الدولة نورى ميرزا ابرهار خان	١٥٣	ناصر الدين شاه	٣٢
نصر، سيدولى افخان	٢٦	٢٤٨، ٢٢، ٤٦، ٤٥، ٤٢	
نقيب الادات (سید محسن شیرازی)	٢٤٥	٩٥، ٩٤، ٩٢، ٨٩، ٨٨، ٥٨، ٥٢، ٤٩	
نقيب الادات	٢٤٤	١٣٣، ١١١، ١٠٧، ١٠٦، ١٠١، ١٠٠	
نقيب الادات، مير سيد بن	٢٧٨	١٢٨، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٢، ١٢١، ١٢٧	
نوري، حاج شيخ فضل الله	١٣٥	١٦٥، ١٥٧، ١٥٣، ١٥٢، ١٥١، ١٤٩	
نوري، حاج ميرزا حسين	٢٧	١١٧٥، ١٧٣، ١٧٢، ١٦٧، ١٦٦	
نوري، ملا على حكيم	١١	٢٠٥، ٢٠٣، ١٩٩، ١٩٨، ١٧٩، ١٧٧	
نوري، ميرزا جابر	١٩	٣٣٧، ٣٢٩، ٣٢٦، ٢٦٨، ٢٢٨، ٢١٠	
نوري، ميرزا على اصرخان	١٩		
نيازخانه ملك	٢٠		
نير الملك، جابر قل خان	١٨٨		
نير الملك، جابر قل خان	١٨٧		
نير الملك، جابر قل خان	١٨٢		
نير الملك، جابر قل خان	١٨١		

- | | |
|---|---|
| <p>هدانی، آقامحمدصادق ۱۱۳
هدانی، میرزا ابوالقاسم خان ۱۷۹
هندی، نواب حسین ۹۹
هدایت (رضا لیخان لله باشی) ۴۲، ۱۵۶
هادی (حاج میرزا) ۱۱۲، ۱۲۰
هاشم (حاج میرزا) ۳۲۲، ۶۰ (امام جمعه اصفهان)</p> <p>ی</p> <p>بزدی، آنابد محمد کاظم ۲۷، ۸۰، ۱۳۲
بھی (حاج میرزا) ۲۷۵
بوزبائی، کرنل ۱۷۰</p> | <p>۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۲۰
۲۵۲، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۷
۲۹۸، ۳۰۸، ۳۰۴، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۰۹
۳۲۹، ۳۳۲، ۳۵۲، ۳۵۶
نوز (میرو) ۳۴۳
نصرالحقخان (میرزا) ۱۲۷
ناصرخسرو طوی ۱۱۳
و
واشر (میرو) ۳۰۱
واحتظ میرمحمدصادق ۱۱
واحتظ میرزا محمد رضا ۲۲۵، ۲۲۶
وکیل الدوله، آقا بالاخان ۲۹۰
وکیل الدوله، آقا بالاخان ۲۹۰
وکیل الدوله، میرزا محمدخان ۳۶</p> <p>ه</p> <p>ہنیک (میرو) ۳۰۱</p> |
|---|---|

